

نوشته گروهی از دانشمندان روسی

**رازهای سر به مهر
تاریخ دیپلماسی افغانستان
در نیمه نخست سده بیستم**

(گزیده مقالات در باره دوره های پادشاهی امان الله خان، حبیب الله خان کلکانی و نادرخان و نیز در باره نقش سیاسی خاندان های یحیی و چرخي در رویدادهای خونبار شمالی و نقش سیاسی استاد خلیلی و عبدالرحیم خان صافی در رویدادهای مزارشريف و هرات و همچنان رخدادهای آسیای میانه: هنگامه انور پاشا و کارروایی های ابراهیم بیک لقی در شمال افغانستان)

برای نخستین بار با بهره گیری از اسناد تازه افشا شده بایگانی های شوروی پیشین :
پرده از رازهای سر به مهر تاریخ معاصر کشور در نیمه نخست سده بیستم برداشته می شود.

به گزینش و گزارش: عزیز آریانفر

نوشته گروهی از دانشمندان روسی:
پرفیسور داکتر ولادیمیر بویکو، پرفیسور داکتر الکساندر کنیازف، پرفیسور داکتر عبدالله یف، پرفیسور داکتر پانین

(گزیده مقالات در باره دوره های پادشاهی امان الله خان، حبیب الله خان کلکانی و نادرخان و نیز در باره نقش سیاسی خاندان های یحیی و چرخي در رویدادهای خونبار شمالی و نقش سیاسی استاد خلیلی و عبدالرحیم خان صافی در رویدادهای مزارشريف و هرات و همچنان رخدادهای آسیای میانه: هنگامه انور پاشا و کارروایی های ابراهیم بیک لقی در شمال افغانستان)

راز های سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم

برای نخستین بار با بهره گیری از اسناد تازه افشا شده بایگانی های شوروی پیشین :
پرده از رازهای سر به مهر تاریخ معاصر کشور در نیمه نخست سده بیستم برداشته می شود.

به گزینش و گزارش: عزیز آریانفر



اهداء به:

بزرگترین تاریخ نویس و رویدادنگار، بزرگترین خامه پرداز، پژوهشگر و اندیشمند نیمه نخست سده بیستم کشور- ابرمرد والاگهر و ورجاوند فرهیخته یی که سیمایش در درازای دهه ها پیوسته فراسوی گرد و غبار برخاسته از تندبادهای «بیمار» و خانمان برانداز سرزمین ما پنهان نگه داشته شده بود و هرگز از جایگاه والا و هنر بالای وی چنانی که درخور شان و آراسته و سیمای آراسته او و بازتابگر سپاسمندی بی آایشانه ما به پیشگاه او باشد، بزرگداری و ارجداری شایسته و بایسته نشد، روانشاد فیض محمد کاتب هزاره.

پوینده و جوینده لحظه های گمشده و پنهانی تاریخ

آریانفر را از دیر باز می شناسم. او قلمزنی است کوشا و پویا- پوینده و جوینده لحظه های گمشده و پنهانی تاریخ.

او زمین شناسی را در روسیه و اداره را در کشور آلمان آموزش دیده است؛ اما تمامی مهرش را وقف تاریخ سرزمینش کرده است - تاریخی که همواره به املاى شهریاران و اصحاب قدرت نگاشته آمده است و اینک بایسته است که تاریخ کشور را از نو نوشت و از نو خواند و از نو در باب آن داوری کرد. آریانفر به راستی شیفتگی و مهر شگرفی به تاریخ دارد و کار ترجمه آثار تاریخی را نیز، یک دهه و نیم پیش از امروز با پشتکار روز افزون، آغازیده است.

او نخست [در سال های دهه هشتاد سده بیستم] به ترجمه کتاب های زمین شناسی در «بنگاه انتشارات میر» و کتاب های کودکان و آثار علمی- فنی و اقتصادی در «بنگاه انتشارات رنگین کمان» و «بنگاه انتشارات پروگرس» در مسکو دست یازید؛ سپس در روزگار پناهندگی در آلمان، به ترجمه آثاری پرداخت که جلوه هایی از تاریخ معاصر کشور و سال های نبرد و آشوب را می نمودند. این آثار بیشترین به خامه تاریخ نگاران روس و یا کسان دیگری از آن سرزمین نگاشته آمده است که خود گواه روزهای اشک و خون، در کشور ما بوده اند.

او از کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» آغازید و سپس کتاب های «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» را انتشار داد و «توفان در افغانستان» را در دو جلد چاپ کرد و کتاب های دیگر را. آریانفر گزارنده هفده اثر از جمله دوازده اثر در تاریخ است و بدین سان کارنامه او در عرصه ترجمه، آن هم در روزگاری که کار ترجمه بی رونق و کمرنگ افتاده است؛ ارزنده می نماید.

آثاری را که او ترجمه کرده است، افق های تازه یی را در تاریخ معاصر ما می گشایند و ناگفته ها را بر ملا می کنند. اما هنوز زود است که بتوان بر همه این آثار صحنه گذاشت.

آریانفر آن گونه که می سزد به زبان مقصد و زبان مبدأ وقوف لازم دارد. ترجمه های او هر چند یک دست نیستند؛ اما هموار می نمایند. با زبانی روان و شسته. او از نثری عادی می آغازد و آرام آرام به نثری نو مایه و پویا دست می یابد. در معادل یابی در سطوح مختلف کامگار است و در پی بهره گیری از نظام واژگانی گسترده.

آریانفر خود، پژوهش ها و نبشته هایی در باب مسایل کشور و تاریخ معاصر دارد که بر خوردار از نگرشی ژرف اند و در این آثار، از منظری نو به قضایای کشور نگریسته شده است.

کتاب «افغانستان به کجا می رود» - یکی از نبشته های او در باب رویدادهای کشور است که مهربانه به صاحب این قلم بخشوده است. جز این، چند جلد از سخنرانی هایش را نیز انتشار داده و مقالات های نیز پژوهیده است که فیض آن ها را نیز عام کرده است.

برای این گزارنده پر تکاپو، توفیق افزون تری می طلبیم و چشم به راه ترجمه ها و نبشته های دیگر اویم .

لطیف ناظمی

فرانکفورت، سرطان 1388

اثر دست داشته، گزینه یی است از بهترین مقالاتی که در سال های پسین در باره تاریخ دیپلماسی و سیاسی کشور ما (بیشتر در باره رویدادهای دراماتیک دوره های فرمانروایی امان الله خان، حبیب الله خان کلکانی و نادرخان و نیز نقش سیاسی خاندان های یحیی و چرخنی در رخدادهای خونبار شمالی و نقش سیاسی استاد خلیل الله خلیلی و عبدالرحیم خان صافی در رویدادهای مزارشریف و هرات) و کشورهای همسایه آسیای میانه و همچنان حوادث آسیای میانه: هنگامه انور پاشا و کارروایی های ابراهیم بیک لقی در شمال افغانستان در پرتو رویارویی های سیاسی- نظامی روسیه و سپس شوروی با انگلیس یا آنچه که

رادیار کپلینگ آن را زمانی بازی بزرگ خوانده بود؛ در گستره جامعه کشورهای مستقل همسود، از سوی دانشمندان و پژوهشگران سرشناس این کشورها نگاشته و چاپ شده است. این مقالات، از میان ده ها مقاله بازتاب یافته در فصلنامه «افغانستان و امنیت آسیای میانه» که در بیشکیک- پایتخت جمهوری قرغیزستان به کمک بنیاد فردریش ایبرت جمهوری فدرال آلمان و به همت پروفیسور داکتر الکساندر کنیازیف- دانشمند نامدار افغانستان شناس- چاپ می شود، و دیگر آثار چاپ شده در گستره جامعه کشورهای مستقل همسود، به زبان روسی، برگزیده و به زبان پارسی دری برگردان شده است.

معیار گزینش مقالات، همانا آگاهی بخشی و روشنایی افگنی آن ها و داشتن بار تاریخی و اهمیت علمی آن ها و درجه وثوق آن ها و راهگشا بودن آن ها بوده است. به گونه یی که با خواندن این مقالات، خواننده می تواند در روشنی دگرذیسی ها و دگرگونی های کشور، منطقه و جهان در برهه یی حساس و سرنوشت ساز از تاریخ نوین ما قرار گیرد و تصویر روشن و برجسته یی از آن چه در سرزمین ما در آن برهه می گذشت، به دست بیاورد.

ای خوشا ناله یی که بی اثر است

آغاز سخن

سخنوری فرهیخته و فرهمند فرموده است: «جای مردان سیاسی بنشانید درخت- که هوا تازه شود». نمی دانم، شاید او به راستی حق با او باشد؟ گاهی، با خود می اندیشم: این همه دشمنی ها و لشکرکشی ها و کشتارها و زدن و بستن ها و سوزانیدن ها و ویرانگری ها که دستاوردی جز دردها و رنج های بی پایان آدم ها و ویرانی آبادی ها و شهرها و برباد

دادن هزینه های بی حد و مرز و به هدر دادن مساعی بزرگ نداشته است، در سراسر تاریخ برای چه بوده است؟ تازه خردمندی می فرماید: «جنگ برنده ندارد».

مگر نمی شد در روند تاریخ، انسان ها به جای نبرد و پیکار و شبیخون و تاراج و به یاسا رسانیدن و به دار زدن و به توپ پراندن و به زندان افگندن و پسان ها بمباران و موشکباران و...یک دیگر، به سوی مهرورزی و دوستی و عشق و همسویی و همگرایی و همکاری رو می آوردند؟

شاید هنوز جامعه انسانی در دوران کودکی و شاید هم شور و گرمی و مستی و «جهالت» نوجوانی به سر می برد! شاید، هنگام بلوغ و سپس پاییز زندگانی و پیرانه سری، خرد چیره گردد و «ارزش ها» دگرگون شود و آرمان های والایی پدید آید. شاید هم، همان گونه که پیرمردان ما در گذشته می گفتند؛ در نهاد انسان دو نیرو باشد: اهریمن و فرشته. یکی، آدمی را به سوی نیکوکاری و رستگاری و انسان باوری و فرهنگپروری می کشاند و دیگری به سوی تبهکاری و گناه و سیه روزی و بزهکاری. و شاید روزی برسد که اهریمن از پا بیفتد و سر انجام «گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک» بر جهان چیره گردد!

باشد روزی فرا رسد که باشندگان این سیاره خاکی، دیگر همه با همه بتوانند در خانه بهشت گونه خودشان زیر سپهر روشن صلح و آرامش به دور از جنگ و کشتار به سر برند و دیگر خونریزی و خودکامگی به بایگانی تاریخ سپرده شود.

آوخ، کنون که این گونه نیست، پس چه باید کرد؟ حالا که آدمیان همه به جان هم دیگر افتاده اند و به گفته شاعر «همه جا دکان رنگ است- همه رنگ می فروشند»، چه می شود کرد؟

برای این که از این کارزار بتوانیم جان به سلامت ببریم، باید برای نجات خود و برای این که زیر پا نشویم، چشم بگشاییم و ببینیم که در جهان ما، در پیرامون ما و سر انجام درون خانه ما چه می گذرد؟ از سوی دیگر، باید با تمام نیرو بکوشیم تا نیرومند شویم. چه گفته اند که «در نظام طبیعت ضعیف پامال است».

امروز، توانمندی و استواری در گرو آگاهی است. مادامی که ما در راه گمی و تاریکی بسر بریم، نباید امید بهروزی و شگوفایی داشته باشیم و نباید هم در انتظار آن باشیم که «دستی از غیب برون آید و کاری بکند». ما بر سر یک دو راهی قرار گرفته ایم: یک راه به سوی آگاهی می رود، راهی دیگر به سوی نابودی.

دوست دارم این نبشته را از بازگویی دو رویداد ادامه دهم. دو رویداد نامتعارف، شگفتی بر انگیز و دلچسب.

هنگامی که گرباچف به پاریس آمد، فرانسوا میتران، کتاب «روح القوانین» مونتسکیو را به وی اهدا کرد و این پیامی بود خوشایند و نویدبخش برای رهبر شوروی و کشور روسیه در آستانه پا گذاشتن به یک عصر نوین در زندگی سیاسی آن کشور- عصر گذار از نظام توتالیتر شوروی به نظام نوین دموکرات و آزادی های مدنی با اقتصاد بازار آزاد و شگوفایی کشور. روشن است این پیام برای گرباچف و ملت روسیه، پیامی بود روشن و گویا و راهگشاه...

چندی بعد، پس از فروپاشی شوروی و سرنگونی رژیم دموکراتیک خلق در افغانستان، یکی از فرهنگمندان که پس از سال ها زندگانی در باختزمین به کشور بازگشته بود، دیداری داشت با یکی از رهبران نظامی نامدار کشور. وقتی رهبر نظامی وی را «بار» داد، تنی چند از سرشناسان محلی گوشه و کنار کشور نیز حضور به هم رسانیده بودند که هر یک تحایفی برای رهبر آورده بودند. او از این که تحفه یی به همراه نداشت، احساس شرمندگی کرد و خویشتن خویش را سرزنش که چرا چیزی برای رهبر نیاورده است. مگر ناگهان یادش آمد که ترجمه پارسی کتاب «داکتور ژیاگو- نوشته بوریس پاسترناک- نویسنده نامدار روس را که برای خواندن در راه- در هواپیما با خود گرفته بود، در دیپلومات خود دارد. چون چیز دیگری برای پیشکشی نداشت، به ناچار همان کتاب را به رهبر اهدا کرد.

رهبر نظامی نیمه با سواد که انتظار چنین تحفه یی را نداشت و نیز هرگز در زندگی کسی برایش چنین چیزی اهدا نکرده بود، با چشمان شگفتی زده در اندیشه فرو رفت و به سان ابلهی به کتاب خیره شد و به روی جلد آن نگریست و سپس کتاب را به دستیار خود سپرد و این ماجرا را برای همیشه به دست فراموشی. روشن است این کار، نه پیامی به این رهبر ساخته و پرداخته اوضاع نا به سامان کشور داشت و نه در آستانه سرازیری سیل بنیاد برانداز طالبان به کشور؛ معنایی. مگر نفس این رویداد که بایست ثبت تاریخ گردد، گواه بر تراز پایین فرهنگ و دانش در کشور، به ویژه در رهبری است.

البته، این موضوع، تنها در قرینه رهبر نظامی نیمه باسواد یادشده صادق نیست. سوگمندان و دردمندان، یکی از مسایلی است که روح نخبگان ما را اسیر گرفته است. بیگانگی با کتاب و خوانش- بیماری است، سخت سهمگین و تباهن. چنین درماندگی در چنین عصر خیزش، خودکشی است.

کمرنگ شدن و بی فروغ شدن مشعل فرهنگ، از ریشه یی ترین دلایل پسمانی و تیره روزی سرزمین ما است. هرگاه قرار باشد

از یکی از دو عامل تباهن تاریخی نام ببریم، در کنار نداشتن آگاهی، همو همین رخت بر بستن ارزش های فرهنگی از سرزمین ما است که پیشینه چندین سده بی دارد. اروپا 500 سال کار کرد تا بنیاد عقلایی و تجربی رئالیزم پراگماتیک را به میان آورد و درست در همین 500 سال پس از سقوط دولت تیموریان، ما در خواب سهمگین فرو رفته بودیم.

... برگردیم به ادامه گفتار. آگاهی مفهومی است بسیار گسترده، دارای ابعاد گوناگون. در این جا سخن بر سر آگاهی تاریخی است. آگاهی بی که در گذشته با ترفندهای گوناگون نگذاشته اند از آن بهره مند گردیم و با تحریف تاریخ، با دستکاری ها در تاریخ، با توطئه سکوت، با سانسور، با بستن زبان ها و خامه ها، یک مشت یاوه و چرند را به نام تاریخ به خورد ما داده اند. از این رو، رسالت تاریخی کسانی که به آثار دست اول دسترسی دارند و به زبان های خارجی تسلط، است که با برگردان این گونه آثار، با روشنگری بر تاریکی ها پرتو بیفکنند و بر سیاهی ها سپیدی.

این دانشجوی فرهنگباور دبستان تاریخ که بیش از دو دهه سرگرم آموزش، کار و پژوهش سامانند در زمینه تاریخ معاصر و نوین کشور و منطقه بوده است، بی آن که در پی دستیابی به برچسپی چونان «روشنگر تاریخ»- ستایش واژه بی که شماری از دوستان فرهیخته از سر مهر نثار این کمترین فرموده اند، باشد، رسالت تاریخی و میهنی و فرهنگی خود دانسته است تا شماری از آگاهی بخش ترین آثاری را که به زبان روسی در زمینه تاریخ خونبار معاصر و نوین کشور و منطقه نگاشته شده است، به زبان پارسی دری برگردان و شماری از آثاری را که دیگر اندیشمندان و پژوهشگران از زبان های دیگر به زبان پارسی دری برگردان نموده اند، ویرایش و باز چاپ و به دسترس شیفتگان بگذارد (نگاه شود به زندگی نامه نویسنده در برگ های اخیر کتاب).

انگیزه اصلی این کار تنها یک چیز بوده است و آن هم این که دردمندان ما در کشور خود نخست تاریخ نگار، تاریخدان و تاریخ نویس^۱حرفه بی بسیار کم داشته ایم. کسانی هم که جسته و گریخته به نوشتن تاریخ و یا کتاب هایی در باره تاریخ پرداخته اند، با کمبودهایی چون نداشتن دسترسی به بایگانی ها

^۱ . شایان یادآوری می دانیم که میان **تاریخنگار** (هیستوری گراف) - کسی که به نگارش منابع و مآخذ در علم تاریخ و پژوهش پیرامون این منابع و مآخذ و نیز تا اندازه بی به نسخه شناسی می پردازد و **تاریخدان** یا **تاریخ نویس** (هیستوریک) = کسی که به پژوهش و کاوش پیرامون موضوعات تاریخی می پردازد، تفاوت هست که در مندان این موضوع در کشور ما چندان به سنجش گرفته نمی شود. در نتیجه، کسانی را که پژوهش هایی در باره تاریخ نموده اند و یا کتاب هایی نوشته اند، به اشتباه تاریخنگار می خوانند.

و اسناد دست اول، نداشتن تسلط بر زبان های خارجی، نداشتن آشنایی با روش های علمی تاریخ نویسی و سایر کمبودهای دیگری که ناگفته پیداست و هویدا اند، رو به رو بوده اند. در نتیجه، با این فاجعه رو به رو هستیم که بخش بسیار بزرگی از کتاب هایی که به دست هم میهنان ما نگاشته شده است، در کنار کاستی های علمی-آکادمیک و متدیک، از بیماری های گوناگونی چون بیماری های زیانبار زبانی، مذهبی، تباری، خود خواهی، خودبرتربینی و مانند آن رنج می برند. از همین رو است که اهمیت وارزش برگران آثار گرانسنگ از زبان های خارجی برجسته می شود.

فرانسوی ها می گویند:

«روشن شدن یک شمع، می تواند جهانی از تاریکی را به چالش بکشد». امیدوارم این کتاب بتواند به سان شمع در این شبستان بدرخشد و شب و شب پرستان را به چالش بکشد و چراغی گردد فرا راه آیندگان و در دست هر روشنگر روشن بین، به گونه ای که بتواند- به فرموده شاملو- بانگ بر آرد: «چراغی به دستم، چراغی در برابرم- من به جنگ سیاهی می روم».

آرزومندیم، در پایان، در سر انجام کار، رهی پیش ما آید که خوانندگان گرامی خشنود باشند و ما رستگار! ایدون!

پروفیسور داکتر الکساندر کنیازیف

افغانستان معاصر: چگونگی پدید آیی

پیرامون تاریخ رخنه دو امپراتوری روسیه تزاری و بریتانیای کبیر در سده نوزدهم در آسیای میانه «به پیشواز» همدیگر، به پیمانہ چشمگیری روشنی افکنده شده است.

به گونه یی که روشن است، امپراتوری بریتانیا تلاش می ورزید امنیت مستعمره خود، هند- «مروارید» دیهیم پادشاهی بریتانیا را تامین نماید. به پیمانہ بزرگی، این موضوع، هدف استراتژییک گسترش تاثیر بریتانیای کبیر در محور شمال باختری هند بریتانیایی، بوده است.

در جریان سده نوزدهم- اوایل سده بیستم، بریتانیای کبیر با تلاش به خاطر پهن ساختن نفوذ خود در راه های منتهی به هند، سه جنگ را در برابر افغانستان به راه انداخت. در روند گسترش مناسبات انگلیس و افغانستان در اواخر سده نوزدهم، مرز شمال باختری متصرفات انگلیس در هند تعیین گردید. در نتیجه سازشنامه امضاء شده به تاریخ 12 نوامبر 1893 میان امیر افغانستان- عبدالرحمان خان و نماینده بریتانیا- دیورند، خط نامنهاد «دیورند» چونان مرز میان هند بریتانیایی و افغانستان پذیرفته شد که کنون مرز میان افغانستان و پاکستان را می سازد.

پس از تلاش های نافرجام لشکرکشی روسیه به هند- سازمان یافته از سوی قزاق²های دن به سال 1801، (در پیوند با اتحاد فرانسه و روسیه در هنگام امپراتوری پل (پاول))، امپراتوری روسیه تنها در میانه های سده نوزدهم به گونه نهایی به مرزهای افغانستان رسید. پس از یک رشته شکست ها، امارت بخارا و خان نشین های خوقند و خیوه زیر وابستگی و سالی (باجگزاری و خراجگزاری) امپراتوری روسیه در آمدند. به سال 1881 در نتیجه یورش بر گیوک تپه از سوی سپاهیان جنرال اسکوبیلوف، سرزمین های ترکمن نشین نیز سرانجام به امپراتوری روسیه پیوستند.

این گونه، مرز پیشروی اعظمی امپراتوری روسیه در محور جنوب ریخت یافت. با پیشروی بیشتر به سوی جنوب، امکان برخورد منافع امپراتوری های روسیه و بریتانیای کبیر (که متمایل به برخورد گسترده با یکدیگر در شرایط واکنش بیخی محتمل در افغانستان و ایران نبودند)، می رفت. برپایی کنترل بر ایران و افغانستان در آن برهه برای هر دو امپراتوری مستعمراتی از دیدگاه اقتصادی سودمند و از دیدگاه سیاسی موثر نبود. سرانجام، همانا واقعیت های جدید جیوپولیتیک در آسیای میانه مرتبط با رویارویی دو امپراتوری مستعمراتی، به پیمانہ

². در اصل کازاک (با قزاق ها- شهروندان کشور قزاقستان اشتباه گرفته نشود)- سپاهیان شبه نظامی (ملیشیا) که خاستگاه ایشان منطقه رود دن در جنوب روسیه است.-گ.

بزرگ استاتوس مستقل افغانستان و ایران را با پایان سده نوزدهم از پیش تعیین نمودند.

در آن برهه از تاریخ، افغانستان چونان کشور حایلی بود که گستره های زیر کنترل از سوی امپراتوری های روسیه و بریتانیا را از هم جدا می کرد. استاتوس حایل (بوفر) افغانستان در سرانجام از پیش تعیین گردیده بود که ناشی از توازن منافع میان سان پتر بورگ و لندن در منطقه آسیای میانه بود. این کمپرومایس با سازشنامه های سال های 1873 و 1887 روس و انگلیس از پشتوانه های حقوقی برخوردار گردید. در واقع، بر پایه این سازشنامه ها، مرزهای شمالی و شمال باختری افغانستان با سرزمین های زیر کنترل روسیه در آسیای میانه، تثبیت گردید. در حالی که خط دیورند مرزهای جنوبی و جنوب خاوری کشور را از گستره هند بریتانیایی، جدا می کرد.

خط دیورند، بسیاری از قبایل پشتون را در گستره هند-بیرون از مرزهای افغانستان-جایی که آن ها در استان مرزی شمال باختری در اکثریت بودند، ماند.³ در عین حال، موافقتنامه سال های 1873 و 1887 روس و انگلیس به افغان ها (پشتون ها) اجازه داد تا به گونه نهایی در ترکستان افغانی نامنهاد (که در شمال رشته کوه های هندوکش در این سوی گردنه سالنگ-جایی که تا این هنگام واحدهای گوناگون مستقل یا نیمه مستقل فیودالی مانند خان نشین ازبیکی میمنه، خان نشین کندز و بیک نشین های هزاره و [میر نشین بدخشان-گ.] موجود بود)، تحکیم یابند. شماری از استان های بخش های مرکزی و شمالی کشور به گونه نهایی تنها در پایان سده نوزدهم پس از امضای سازشنامه های روس و انگلیس به «افغانستان» وصل گردیدند. برای مثال، هزاره جات (هزارستان)، که در شمال باختری کابل در مرکز کشور موقعیت دارد، به گونه نهایی به سال 1893 و نورستان به سال 1896 به گونه نهایی از سوی پشتون ها تسخیر گردید.

در پیامد این فتوحات، نقشه تباری شمال افغانستان به گونه چشمگیری دگرگون گردید. حکومت افغانستان مشی نقل دادن پشتون تباران را به شمال پیش گرفت. برای مثال؛ زمین ها در شمال برای اسکان پشتون هایی واگذار گردید که ناگزیر بودند ساحاتی را که به بریتانیای کبیر پس از تثبیت مرز در امتداد خط دیورند تعلق گرفته بود؛ ترک گویند. این گونه، به سال 1902 پشتون هایی از عشیره کاکر در استان شمال باختری مرزی هند بریتانیایی از سوی عبدالرحمان خان به هزارستان کوهستانی اسکان داده شدند. در کل، برای مثال، در روند سده نوزدهم سرزمین های هزاره نشین، در شمال و مرکز کشور، در نتیجه فشار از سوی پشتون ها از 150 هزار کیلومتر مربع به

³. در واقع دو نیم کرد.-گ.

100 هزار کیلومتر مربع کاهش یافت. روی هم رفته، در پایان سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در ترکستان افغانی 62 هزار خانوار پشتون تبار کوچ داده شدند.

کشور مستقل افغانستان، در سیمای کنونی، به گونه نهایی در چهارچوب آن میزان استقلال و مسوولیت که برای برقراری توازن منافع امپراتوری های روسیه و بریتانیا، برای آن سپرده شد، در منطقه شکل یافت. به پیمانانه بسیاری، پشتون ها باخت های سیاسی و سرزمینی خود را در جنوب خاوری- جایی که در زمین های تاریخی پشتون ها اداره مستعمراتی بریتانیایی تثبیت گردید، عملاً با بردهای سرزمینی و سیاسی در شمال هندوکش جبران نمودند. در سر انجام، واقعیت های تاریخی اواخر سده نوزدهم تا همین اکنون تاثیر بلافصل خود را بر وضعیت معاصر در درون افغانستان بر جا می گذارد. برای مثال؛ ائتلاف ضد طالبان که بیشتر سازمان های سیاسی اقلیت های تباری و مذهبی را که روی هم رفته، همو در گستره ترکستان افغانی و هزارستان مستقر بودند، با هم پیوند می داد. در حالی که جنبش طالبان که بیشتر از پشتون ها متشکل بودند، بر آن ها با تمایل برای احیای کشور واحد در چهارچوب مرزهایی که در اواخر سده نوزدهم با کمپرومایس منافع امپراتوری های روسیه و بریتانیا تعیین گردیده بود، فشار می آوردند.

در میان پیامدهای مهم سامانه نو جیوپولیتیک در منطقه، می توان همچنان برهم خوردن سنت های تاریخی مناسبات سیاسی در خط آسیای میانه- هند از راه گستره افغانستان را شمرد. کشورهای مسلمان و هندوی منطقه آسیای میانه و هند، با از دست دادن استقلال سیاسی در روند وابستگی استعماری سده نوزدهم، ، ابتکار سیاسی را نیز از دست دادند. در عین حال، شرایط نو مناسبات سیاسی در منطقه آسیای میانه، مقارن با اواخر سده نوزدهم، تاثیر چشمگیری بر مناسبات اقتصادی و اجتماعی جماعات سنتی منطقه بر جا نگذاشتند. روشن است که در هند بریتانیایی و در جماعات آسیای میانه که زیر کنترل امپراتوری روسیه بودند، درجه عالی خودمختاری واحدهای دولتی و سالی- سردار نشین های حیدر آباد و کشمیر در هند بریتانیایی، امارت بخارا و خان نشین خیوه در آسیای میانه روسیه موجود بود.

اداره مستعمراتی ترجیح می داد در اصول سازمانی جوامع سنتی هند و آسیای میانه مداخله نکند و به اصل کنترل بیرون از سیستم تکیه می زد. همین گونه، برقراری اداره های مستعمراتی از سوی امپراتوری های روسیه و بریتانیا، منجر به دگرگونی های سیستمی در تشکیلات جوامع سنتی آسیای میانه و هند نگردید. به همین پیمانانه، تماس های پویای بازرگانی- اقتصادی ادامه می یافت.

با همه پیامدهای منفی از دست دادن استقلال سیاسی برای جوامع آسیای میانه و هند، حضور امپراتوری های روسیه و بریتانیا، منجر به دگرگونی هایی معینی در شیوه زندگانی توده های باشنده این سرزمین ها گردید. بریتانیای کبیر و روسیه مقارن با اواخر سده نوزدهم، از کشورهای بیشتر توسعه یافته از دیدگاه اقتصادی عصر بودند. روشن است که تحقق منافع آن ها در روند اداره مستعمراتی، مستلزم دست کم تامین حد اقل توسعه لازم زیرساخت ها در سرزمین های زیر کنترل بود. این بیشتر به ساختن راه آهن، ایجاد پست، تلگراف، بانک ها و ... ربط می گرفت. همه این نوآوری ها، در گام نخست، متوجه نیازمندی های اداره مستعمراتی بوده و یا ناشی از سودمندی عملی بودند. برای مثال؛ با توجه به بعد فاصله ها در امپراتوری روسیه، برای تحکیم حضور روسیه در منطقه، راه آهن اورنبورگ-تاشکنت و نیز راه آهن ماورای قفقاز اهمیت استراتژیک داشت.

بی تردید، بیشترین این نوآوری ها برای برآوردن نیازهای اداره مستعمراتی و باشندگان اروپایی که در آن سرزمین ها حضور داشتند، بود که به گونه مستقیم به شیوه زندگانی جوامع سنتی منطقه سر و کار نداشت. با این هم، دگرگونی های معین مدنی در زندگی جامعه سنتی مستعمرات هر چه بود، رخ داد. در گام نخست، این مرتبط بود با آن که زیرساخت ایجاد شونده به هر رو، در گستره جغرافیایی منطقه آسیای میانه و هند قرار داشت و پس از رفتن امپراتوری های مستعمراتی بر جا می ماند. برای نمونه، اصول اساسی سیستم آموزش ایجاد شده از سوی انگلیسی ها در هند بریتانیایی، در گام نخست، برای آسان سازی اداره آن تا همین اکنون (روشن است با ویرایش هایی) در جمهوری های هند و پاکستان نافذ است. «هنوز به سال 1835 گورنر جنرال ماکولی، فرم آموزشی را در هند پیاده کرد که مفهوم آن در آماده سازی کادرها برای اداره مستعمراتی از جمع خود هندی ها خلاصه می شد و از آنان یک لایه فرعی که خون و رنگ پوست آن هندی و روحیات و طرز تفکر آن ها انگلیسی بود، ایجاد کرد. با پویایی در این راستا، انگلیسی ها در هند به سال 1857 سه نخستین دانشگاه ها را گشایش دادند- در کلکته، بمبئی و مدارس.

به زودی پس از وصل شدن گستره شمال باختری هند با باشندگان پشتون های خاوری آن به هند بریتانیایی (با امضای توافقنامه 1893 از سوی دیورند و عبدالرحمان خان) در این جا نیز دگرگونی های همانندی آغاز گردید. هنوز «در 1911 در ایالت مرزی شمال باختری هند بریتانیایی 976 مکتب که در آن ها 32 هزار شاگرد سرگرم آموزش بودند، 80 بیمارستان و درمانگاه، ده چاپخانه و سه روزنامه کار می کرد. به سال 1913 در شهر پیشاور- مرکز اداری ایالت شمال باختری مرزی که

باشندگان آن بیشتر پشتون تباران اند، کالج اسلامی ایجاد گردید که در آتیه به دانشگاه پیشاور تحول یافت.

دگرگونی ها در گستره ایالت مرزی شمال باختری، درست همانند دیگر استان ها در بخش باختری هند بریتانیایی در بخش های زیر ساخت، آموزش و توسعه صنعتی در سال های حاکمیت بریتانیا، آغاز فصل معینی را برای کشور نو مستقل پاکستان تامین نمودند. حال آن که، در افغانستان مستقل، پس از چندین دهه مدرنیزاسیون از سوی کابل، در آستانه کودتای اپریل 1978 برای 15 میلیون باشنده کشور 4185 مکتب و 76 بیمارستان، بود. شمار پزشکان به 1170 نفر می رسید. یعنی تقریباً برای هر ده هزار نفر باشنده کشور یک داکتر. هنوز در آغاز سده بیستم، افغانستان مستقل آشکارا در توسعه سیستم آموزشی، ترانسپورت و زیرساخت، از گستره پشتون نشین استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی، عقب مانده بود. این امر، نقش فیصله کننده یی در دادن به آن ارجحیت بازی نمود که در آتیه پس از رفتن انگلیسی ها از هند؛ نخبگان پشتون های خاوری استان مرزی شمال باختری، به ماندن در چهارچوب کشور نو مستقل پاکستان رای دادند.

به هر رو، استاتوس حایل بودن افغانستان (که در نتیجه کمپرومایس منافع امپراتوری های روسیه تزاری و هند بریتانیایی به دست آمده بود)، با آن که تا جایی شالوده عقب ماندگی این کشور را در عرصه زیرساخت در مقایسه با سرزمین های همسایه زیر اداره بریتانیا و روسیه ریخت، به این کشور اجازه داد استقلال سیاسی خود را حفظ نماید.

پروفیسور داکتر الکساندر کنیازیف

قدرت های بزرگ و مساله تباری [اتنیکی] در افغانستان⁴

پس از جنگ های ضد انگلیسی نیمه دوم سده نوزدهم در افغانستان، حاکمیتی که به قبایل کوچرو (کوچی) یکی از گروه های تباری [کشور] - پشتون ها تکیه داشت، بر جا ماند. پیش از تهاجم انگلیس به افغانستان، در این جا حاکمیت سیاسی به دست حلقه های محدود نخبگان پشتون بود که با مناطق زمیندار تاجیک جسته و گریخته درگیر کشاکش های پیوسته بودند - درست مانند آسیای میانه که مقارن این زمان به روسیه پیوسته بود. انگلیسی ها که در وضعی نبودند که مقاومت پشتون ها را در نبردهای رور در رو در هم بشکنند، عملاً به پشتون ها امکان دادند تا سلطه خود را بر سایر گروه های تباری (با به رسمیت شناختن سلطه آنان بر این مناطق) در ازای خودداری از پیشبرد سیاست خارجی ضد انگلیسی؛ قایم نمایند.

از سوی دیگر، در حل مساله افغانستان به سود پشتون ها، در این هنگام، امپراتوری روسیه نیز ذینفع از کار برآمد. بیشترین زمینداران در آسیای میانه و افغانستان در این هنگام تاجیک ها بودند و همو تاجیک ها - یگانه توده بزرگ پارسی زبان در منطقه بودند که به گونه سنتی به سوی تهران گرایش داشتند. در آستانه تهاجم روس ها و انگلیسی ها به آسیای میانه، همو تاجیک ها در این جا نخبگان فرهنگی و سیاسی را می ساختند. همانا فرمانروایان [بومی] تاجیک با پویایی در برابر گستره جویی روس ها در آسیای میانه مقاومت و ایستادگی می کردند. تاجیک ها در بخارا، خیوه، و خوقند فرمانروایی می کردند⁵ و زبان آن ها زبان رسمی و ادبی این دولت ها و توده های بومی بود.

⁴ . (برگرفته از کتاب : « جنگ افغانستان و اسلام رادیکال در آسیای میانه ») - صفحات 127-133

⁵ . در این جا منظور از دودمان های فرمانروایان ترک تبار مانند منغیت ها در بخارا، قون گرادها در خیوه و مینگ ها در خوقند نه، بل هسته های اصلی نخبگان است [که بیشتر تاجیک تبار بودند].

روسیه و انگلیس با تثبیت و تعیین مرزهای شمالی افغانستان [امتیازات] زیر را به دست آوردند:

- یک متحد داخلی در افغانستان در سیمای پشتون های کوچرو که بدون یاری اروپاییان نمی توانستند سلطه خود را بر زمینداران با فرهنگ تر و دارا تر [تاجیک ها] پهن نمایند، یافتند. پشتون ها در مناسبات خصمانه با هیچ یک از امپراتوری های اروپایی ذینفع نبودند؛ چون پیکار با هر یک از آنان، از دست رفتن قدرت در افغانستان و بازگشت آنان به [سرزمین] دشت های بیابانی [شان] را در پی داشت.

- افغانستان به یک گستره سیاسی بی طرف پوشالی (بوفر) میان هند بریتانیایی و آسیای میانه روسی مبدل گردید. در عین حال، کشاکش میان انگلیس و روسیه بر سر تبت [نیز] پایان یافت.

- روسیه و پشتون ها میان خود سرزمین تاجیک ها را تقریباً برابری تقسیم کردند و کنون دیگر افغانستان باثبات، زیر حاکمیت پشتون ها برای مسکو، کنترل بر پامیری های تاجیکستان را از هر دو سو تضمین نمود.

با این گونه تقسیم تاجیک ها، روسیه از هرگونه تلاش برای رستاخیز (رنسانس) «تاجیکستان بزرگ» بیمه بود.

- روسیه امکان یافت تا برای پدید آوردن نخبگان نو در آسیای میانه [این بار] نه از میان تاجیک های پارسی زبان، بل از میان ترک تباران (که بی طرفی استبلشمنت را در گستره جویی در محور بسیار مهم (اکتوئل) در آن هنگام برای مسکو- «محور ایران» تامین می کردند)، زمینه سازی کند.

نمی توان گفت که نظام برتری تباری- سیاسی پشتون ها که به آن پیمانیه برای قدرت های بزرگ پذیرا بود (و در عین حال به پیمانیه بسیار مساله امروزی افغانستان را از پیش پرداز می کرد) ناخشنودی ازبیک ها، تاجیک ها، ترکمن ها، هزاره ها، بلوچ ها و دیگران را برنینگخت که طبیعی است همواره خود را هنگام تقسیم قدرت آزوده می پنداشتند. چندین بار این ناخشنودی به خیزش های آشکار مبدل گردید (به گونه نمونه؛ خیزش هزاره ها در اخیر سده نهم) که از سوی دولت کابل سرکوب گردید. مگر همچنان آمیزش پیوسته تبارها حیثیت فاکتور ثبات را می گرفت. به ویژه در میان نخبگان افغان که هنوز در سده گذشته بیشتر هویت خود را نه با تبار، بل با محل زندگی دایمی خود باز می شناختند⁶ [برای نمونه: خوستی، قندهاری، کنری، بهسودی، کابلی، مزاری، هراتی، زابلی، هراتی، فراهی، بدخشی، پنجشیری و ... - گزارنده].

⁶ . آ. م. م. م. م. «جنبش طالبان: هنوز زود است نتیجه گیری ننماییم // جمله «آسیای میانه و قفقاز»، استکهلم، 1997 شماره 1 (7) ، ص 67

این روندها در دو سده اخیر- نهم و بیستم، زمینه ساز ریختیابی گستره سرزمینی (لندشافت) بسیار پیچیده تباری- سیاسی (اتنوپولیتیک) گردیدند که به سنجش نگرفتن باریکی های آن- برای نمونه، فاکت بود و باش بخش بزرگی از باشندگان پشتون تبار پارسی گو (دری زبان) در استان های باختری و شمال باختری افغانستان که به همین دلیل به اشتباه تاجیک پنداشته می شوند- امروزه جستجوی مکانیزم موثر حل و فصل سیاسی را دشوار می سازد.⁷

این گونه، توازن تباری- سیاسی دینامیکی (شکل گرفته در مرزهای سده های نهم- بیستم)، با کاربرد مدل برتری یابی (دومیناسیون) هژمونستی در تباری با مکانیزم های طبیعی تثبیت شده تاریخی همگرایی و همگونسازی (اسیمیلاسیون) که زمینه را برای زدایش پیوسته تضادهای قبیله یی و تباری در روند مدرنیزاسیون دولت ملی افغانستان فراهم نمود، تامین می شد.⁸

دگرذیسی های جهانگیر (گلوبال) در نقشه سیاسی جهان، مربوط به جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و شکست روسیه تزاری، به سخن دیگر دگرگونی های بنیادی آرایش نیروهای خارجی- ضربات جدی بر این مکانیزم باریک درونی سیاسی ثبات در جامعه افغانستان زدند. سال های دهه های 1920- 1930 سده بیستم، نقشه تباری- سیاسی افغانستان را به گونه چشمگیری با «مارش پیروزمندان دولت شوروی» به سوی آسیای میانه دگرگون ساختند [که در اثر این مارش] چندین صد هزار از باشندگان اصلی آسیای میانه: تاجیک ها، ازبیک ها و ترکمن ها را ناگزیر ساخت نجات خویش را در آن سوی رود پنج و آمو [در سرزمین های جنوب] جستجو نمایند.

توازن تباری- سیاسی در پایان سده 20 در هنگامه کوتاهمدت (نه بی پستیبانی انگلیسی ها در چهارچوب رویارویی با روسیه شوروی) یعنی به قدرت رسانیدن امیر حبیب الله تاجیک (بچه سقاو) در کابل برهم خورد. در آن هنگام، در اواخر سال های دهه بیست و آغاز سال های دهه سی سده بیستم، عدم تمرکز قدرت، افغانستان را در آستانه فروپاشی قرار داد. برای

⁷ . همزمان، (هرچند نه به پیمانۀ آن چنان گسترده)، پراتیک کوچدهی باشندگان غیر پشتون به سرزمین های سنتی بود و باش پشتون ها دیده می شد. یکی از اهداف مشی کوچدهی غیر پشتون ها [به سرزمین های پشتون نشین- گ.] همچنان همگون سازی (اسیمیلاسیون) آن ها با پشتون ها بود. برای نمونه: بخشی از تاجیک های وادی های ننگرهار و کنر، با از دست دادن زبان و پذیرفتن نام های قبیله یی عشایر پشتون پیرامونی، «پشتونیزه» شدند. برگرفته از: محمدشاه یف، آر. «تاجیک های افغانستان در عصر جدید»، «نشریه اوچرک های تاریخ، اقتصاد و فرهنگ مادی»، شهر دوشنبه، 1991، ص. 27

⁸ . تورونوک س. عبادی. ح.، منازعه افغانستان: پیمایش های

نونه، اندیشه ایجاد دولتی مستقل در شمال افغانستان با مرز در امتداد خط هندوکش به رهبری امیر پیشین بخارا پدید آمد. در پیاده ساختن این اندیشه، امیدهای بزرگی به سرکرده باسماچی های ازبیک- ابراهیم بیک لقی- گریزی از آسیای میانه بسته بودند. ابراهیم بیک فراخوان هایی هم به ازبیک ها و هم به دیگر مهاجران آمده از آسیای میانه و نیز باشندگان افغانستان داشت- «پشتون ها را رانده و کشور را آزاد سازید!» این ماجراجویی ابراهیم بیک، منجر به تشدید تنش های تازهء مناسبات تباری نه تنها میان پشتون ها و غیر پشتون ها؛ بل نیز همچنان میان ازبیک ها و هزاره ها در شمال کشور گردید.⁹

سرکوب آتیه نیروهای امیر تاجیک- حبیب الله (بچه سقاو) و روی کار آمدن خاندان شاهی پشتونی که از 1929 تا 1973 بر کشور فرمانروایی نمودند، مکانیزم های لرزان ثبات تباری- سیاسی را بازسازی نمودند.

پس از پدید آیی شوروی، سیاست مسکو در منطقه به گونه اصولی تغییر نکرد. برعکس، گرایش هایی ریخت یافته در گذشته، ادامه منطقی یافتند. حاکمیت در بخارا، خیوه و خوقند به دست نخبگان سیاسی ترک وابسته به مسکو، افتاد. افزون بر آن، در روند مبارزه با باسماچی ها، حکومت شوروی مناسبات ویژه و نزدیکی با رهبری پشتون افغانستان (امان الله خان) برقرار نمود و به وی جنگ افزار و وسایل فرستاد. همانا افغانستان دوره فرمانروایی امان الله، نخستین کشوری بود که با روسیه شوروی مناسبات دیپلماتیک برقرار نمود.

پارچه سازی تباری- گستره یی پیاده شده در آسیای میانه شوروی، ادامه تقسیم سرزمین های پرجمعیت تاجیک نشین را در پی داشت. گذشته از این، از فرهنگ تاجیکی، مراکز سنتی فرهنگی و انتلکتوئل آن که بر شالوده آن مراکز، زبان ادبی تاجیکی و فرهنگ عمومی ملی تاجیک ها شکل می گرفت، جدا گردیده و بریده شدند. مراکز اصلی فرهنگی تاجیک ها - بخارا و سمرقند به گستره ازبیکستان شامل ساخته شدند. تاجیک های بومی [باشنده ازبیکستان] (که کنون شمار آنان نزدیک به دو میلیون نفر می رسد- شمار کل تاجیک ها بیش از ده میلیون نفر است)¹⁰ رسماً به نام ازبیک ثبت نام شدند.¹¹

⁹ . اسکندرف، ک.، «تاثیر بحران افغانستان بر اوضاع تاجیکستان»، «جمله آسیای میانه و قفقاز، استکهلم»

URL: http://www.ca-c.org/journal/13_1997/st_skandar.shtml

¹⁰ . بر پایه آمار سال 2000

¹¹ . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: ماسف، آر.، «تاریخ تبر تقسیم [تاجیکستان]، دوشنبه، [انتشارات عرفان]، 1991؛ و نیز ماسف، آر.، «تاجیک ها: راندن ها و همگونسازی ها»، دوشنبه، 2003

نخبگان سیاسی ازبیکستان بر شالوده شهر تاشکنت که تکیه گاه ارتش تزاری در منطقه شمرده می شد، شکل گرفتند. در گذشته، پس از 1917 قبایل کوچرو ازبیک در نزدیکی تاشکنت جا گرفته بودند. به نوبه خود، حتا باشندگان سنتی زمیندار ازبیک که در کنار تاجیک ها در وادی فرغانه و نیز در مناطق بخارا و سمرقند بود و باش داشتند، با بی مهری نخبگان تاشکنت روبرو گردیدند. دره فرغانه- جایی که چندین سده به دلیل فعالیت های فرهنگی، ایدیولوژیک و سیاسی تاجیک های بومی، گرایش های نیرومند اسلامی- بنیادگرایی موجود بود، منطقه یی گردید که نخبگان آن از سوی دولت شوروی چونان نخبگان کمتر مورد اعتماد نسبت به نخبگان تاشکنت نگریسته می شد.

وادی [فرغانه] را میان جمهوری های ازبیکستان، تاجیکستان و قرغزستان شوروی تقسیم نمودند. ثبات حد اقل قرغزستان و ازبیکستان با عناصر ترکی آنان دیگر مستقیما مرتبط بود با سرکوب جنبش اسلامیستی و تاجیکی در وادی فرغانه. در جمهوری تاجیکستان شوروی، همچنان در زمینه خنثی سازی جنبش اسلامی تاجیکستان کارهایی انجام شد که نتایج آن تقریبا چنین به نظر می رسد:

- در چهارچوب اداری تاجیکستان بیشتر نواحی یی ماندند که برای جوامع با سنت های ملی تاجیکی اهمیت درجه دو داشتند. در واقع، تاجیک های شوروی بدون مرکز انتی گراسیونی (همگرایی) خودی ماندند و چنین شد که خود را چونان مجموعه یی از [پاره] فرهنگ های ازهم گسیخته منطقه یی: خجند، پامیر، قره تگین جنوبی، قیصار، کولاب تصور نمایند¹²

- قدرت در تاجیکستان، یکسره به نخبگان منطقه لینن آباد (خجند یا خجنت)- واقع در دره فرغانه، سپرده شد که در سال های حکومت شوروی زیر تاثیر برتر تاشکنت بود. منطقه لینن آباد (خجند) را رشته کوه ها از پیکره بزرگ تاجیکستان جدا می کند و اقتصاد منطقه، همه ارتباطات و مواصلات آن به ازبیکستان گرایش دارد.

ساختار نا استوار سیاسی تاجیکستان برای مسکو بس سودمند بود، [چون، همو، همین گونه ساختار «بی شیرازه»] تضمین مهمی بود از گرایش دوباره باشندگان آسیای میانه به سوی اسلام (که عمده ترین باورمندان آن تاجیک ها شمرده می شدند) از هر گونه تلاش ها و تمایلات متوجه به رستاوریون (احیای) «کشوریت» نیرومند یگانه توده دارای سنت های چندین سده یی کشورداری خودی در منطقه که به همین خاطر بیشتر از دیگر توده های بومی از استاتوس کوو برقرار شده [در منطقه]، زیانمند شده بودند.

¹² . این فاکتور که در زمان موجودیت شوروی کمتر برجسته بود، در سال های نود یکی از مهم ترین فاکتورهای در روند جنگ داخلی در تاجیکستان گردید./

در سال های دهه هفتاد سده بیستم، با اعمار بندهای برق آبی عظیم و ذخیره های آب، آسیای میانه وارد عصر جدید خود گردید- عصر مبارزه رو در رو به خاطر کنترل بر منابع آبی منطقه. سیر دریا از کوه های قرغیزستان سرچشمه می گیرد. سرچشمه های آمو که سراسر ازبیکستان را سیراب می سازد، در تاجیکستان و در خاک افغانستان است. سیستم پدید آمده تقسیم آب، نواحی هموار آسیای میانه را بس آسیب پذیر نموده است و ثبات سیاسی منطقه در بستگی مستقیم از کنترل بلافصل بر سر چشمه های دو رودخانه قرار گرفته است.

آنچه مربوط می گردد به حوضه سیر دریا، ناآرامی های بزرگ رخ نداد. مگر آنچه مربوط می گردد به آمو، کنترل بر مناطق کوهستانی منطقه که با باشندگان تاجیک، برای ازبیک ها که طی سال های حکومت شوروی از یک توده نیمه کوچرو به خلق کبیر زمیندار مبدل گردیده بودند، به گونه حیاتی لازمی بود. این گونه، طی سال های دهه هفتاد، در محافل رهبری شوروی اندیشه یی پدید آمد در باره لزوم استحاله (ترانسفارماسیون) جدی درونی در جامعه افغانستان و افزایش وابستگی افغانستان از آسیای میانه شوروی.

در سال 1973 محمد ظاهر شاه سرنگون گردید. سال های ریاست جمهوری محمد داوود و در آغاز همچنان انقلاب آوریل 1978 توازن واقعی موجود اما شکننده تباری را در کشور نلرزانیند. هم داوود و هم تره کی هر دو پشتون بودند و شاید نفس فاکتور شالوده بس مهم برای موجودیت دولت- حفظ توازن تباری را در سنجش داشتند.

با این همه، در نهایت، همو تعویض سیمای دولت که با مداخله نظامی شوروی حمایت می گردید، هرم سنتی تباری افغانستان را برهم زد. دولت جدید، با اندیشه های انترناسیونالیسم پرولتری وارداتی از شمال، خودآگاهی ملی اقلیت های تباری افغانستان را برانگیخت و اصول جدید تشکل نخبگان حاکم را نه بر نشانه های تباری، بل بر مبانی نشانه های ایدئولوژیک پی ریزی کرد. وارد ساختن کمپاننت بیگانه ایدئولوژیک [در روند شکل دهی نخبگان جدید] با مکانیزم های هرچند هم شکننده، مگر با آن هم سنتی و شکل گرفته ثبات تباری- سیاسی ناسازگار از کار برآمدند. نتیجه این شگرد، کانفیگوریشن شگفتی بر انگیز بازآرایی ساختار سیاسی جامعه گردید- جایی که زیر تاثیر تحکیم یابی سیاست خارجی اردوگاه های متخاصم، تضادهای عمقی تباری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی افزایش یافتند. درست پس از آمدن سپاهیان شوروی، اپوزیسیون مسلح افغان که در ظاهر با اندیشه های جهاد با هم متحد شده بودند، از همان آغاز در شرایط رقابت حاد گروه ها و رویارویی رهبران که از

پیش امکانات حفظ وحدت سیاسی را در آینده، ناممکن می ساختند، تشکل یافتند.

این گونه، در اواخر سال های دهه هفتاد بر سر نخبگان حاکم پشتون افغانستان تهدید از دست دادن حاکمیت «آویزان» بود. بیهوده نبود که اکثریت قبایل پشتون (بی چشما داشت به منشای پشتونی هم تره کی و هم نجیب) همراه با تاجیک ها شالوده [جنبش] مقاومت در برابر ارتش شوروی را می ساختند. همو به همین دلیل، در افغانستان، شوروی ناگزیر گردید جنگ فرسایشی تباهنی را پیش برود. هیچگونه ساختار اجتماعی-سیاسی پایدار نو در کشور ممکن نبود برپا گردد: پس از پشتون ها، تاجیک ها از دیدگاه جمعیت دوم هستند. اما شمار آنان برای نشو و نمو نخبگان جدید حاکمیت به جای پشتون ها بسنده نبود. بل حتا [برای شوروی] - با سنجش وضعیت تاجیک های باشنده آن سوی رود پنج در جمهوری تاجیکستان شوروی، خطرناک هم بود. ازبیک ها در افغانستان کم هستند و در میان آن ها نیز همچنان رسوبات سیندرم «باسماچی گری» کم پدید نمی آید. شیعیان که در بخش های مرکزی کشور و در امتداد مرزهای افغانستان-ایران بود و باش دارند، از دیدگاه تباری ناهمگون و پراکنده اند و روی هم رفته هوادار ایران. تنها چیزی که می ماند- کاربرد مشی انترناسیونالیستی سازی بود. از جمله در ساختارهای حاکمیت.

همو به خاطر این، با آن که شاید هم نه آگاهانه، از دیدگاه سودمندی جیوپولیتیکی، استراتیژی نظامی-سیاسی شوروی در روند جنگ افغانستان، در نفس خود بی مانند بود. با آن که هم مطلقا خشن: مادامی که ارتش شوروی «تجاوزات» افغان های [جنبش] مقاومت را که اکثریت آن را پشتون ها می ساختند، بر کشور دفع می کرد، در موسسات تحصیلات عالی شوروی و در صدها کودکستان و پرورشگاه، فرزندان نخبگان هوادار شوروی که کاملا از مردم خود گسیخته بودند، آموزش و پرورش می دیدند. تنها در کودکستان ها در شوروی بیش از ده هزار کودک رهبران هوادار شوروی یا فعالان دولت جدید، برده شده بودند. سرنوشت جنگ را باید زمان و دموگرافی حل می کرد.

در افغانستان نزدیک به 140 هزار سپاهی شوروی مستقر¹³ بودند که در بافتار آن تنها چهار تیپ کماندویی-چترباز شامل بود. بقیه واحدها را یگان های تشکیل می دادند، که به پاسبانی از شهرهای بزرگ، راه ها و ... سرگرم بودند. همچنان خلبانان، توپچی ها، نشانزن های کمین گیر، پرستاران و پزشکان. شمار این سپاهیان برای مقابله با روش های چریکی

¹³ . از جمله 30 هزار نفر پیوسته به عنوان نیروی ذخیره در خاک شوروی مستقر بودند که هر چند گاهی در نبرد ها در افغانستان نظر به ضرورت به کار گرفته می شدند. - گزارنده.

پیشبرد نبرد در مناطق کوهستانی آشکارا بسنده نبود. جدای از آن که به ارتش دولتی افغانستان اعتماد نبود. عملاً مسکو آگاهانه یا نا آگاهانه منازعه را تا جایی به تاخیر انداخت تا آن که در گام نخست، هم در آسیای میانه برنامه های صنعتی سازی به پایان برسد و هم آب رودخانه های شمال به منطقه برسد و این گونه وابستگی آن را از آمو کمتر بسازد و دو دیگر آن که پشتون ها هم یا افغانستان را ترک بگویند و یا بخش چشمگیر شان از میان برود تا [شوروی بتواند] تجدید سازمان ساختار تباری- سیاسی جامعه افغانستان را بر شالوده های نو عملی نمایند. همچنان از سوی رهبری شوروی دی سنترالیزاسیون (تمرکز زدایی) کشور [در واقع، تقسیم کشور به چند واحد سیاسی در سیمای دولت فدرال و یا جمهوری های فدرال-گ.] استثناء قرار داده نمی شد.¹⁴

طی سال های جنگ، بیش از یک میلیون از افغان ها کشته شدند. پنج میلیون (بیشتر پشتون ها) از کشور گریختند. جنگ جدا تناسب میان گروه های تباری در کشور را دگرگون ساخت. شاید، رییس جمهور نجیب الله - نماینده قبیله بانفوذ پشتون- احمد زی- با عدم درک این فاکت، پس از بازگشت سپاهیان شوروی از افغانستان، تدبیرهایی را اتخاذ کرد مبنی بر تغییر بافتار تباری نخبگان حاکم با تلاش بازگشت به توازن تباری شکل گرفته طی سده ها. مگر در اوضاع جدید بی ثباتی و خلای حاکمیت، این تلاش برای حاکمیت کابل به فاجعه انجامید: یکی از جنرال های موثر در حکومت نجیب- عبدالرشید دوستم از ازبیک تباران افغانستان که عملاً در آن هنگام فرمانروای استان های شمال گردیده بود، نخستین کسی بود که در برابر احیای (ریستوراسیون) بالادستی پشتون ها به پا بر خاست.¹⁵ سر از آغاز 15 فبروری 1989 و تقریباً تا پایان 1995 در کشور روندهای بسیار پیچیده تباری- سیاسی رخ داد که دارای بار هر چه بیشتر افزایش تضادها میان پشتون ها و همه دیگر جوامع تباری بود که موجب آغاز مرحله دیگر منطقی تکامل روند به قدرت رسیدن جنبش طالبان بر بخش بزرگی از گستره کشور گردید.¹⁶

¹⁴ . لیاخفسکی الکساندر، تراژدی و شهادت افغان، مسکو، 1995- ص

6025-604 (این کتاب را گزارنده زیر نام «توفان در افغانستان ترجمه نموده و به چاپ رسانیده است).

¹⁵ . دوبنف، آ. ، «برخورد تمدن ها سودی ندارد//» مجله آسیای میانه و قفقاز» ، استکهلم، 1997، شماره 1 (7) - ص 72-77

¹⁶ . جنبش طالبان و به قدرت رسیدن آن، ربط چندانی به مساله تباری در کشور ندارد. طالبان بر اساس یک توطیه خارجی روی کار آمدند . البته، روشن است که با سو استفاده از تنش های تباری- گزارنده .

مبارزه دیپلماتیک قدرت‌ها در افغانستان در سال‌های 1919-1921

بیست و سوم جون 1919 با فیصله شورای کمیساریای جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی، یاکف (یعقوب) ز. سوریتس (1882-1952) در گذشته ژورنالیست و سپس نماینده تام‌الاختیار کمیساریای خلق در امور خارجی [وزارت خارجه] در ترکستان¹⁷، به عنوان نماینده تام‌الاختیار [سیاسی] جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی در افغانستان گماشته شد.

در بافتار دیپلماتیک میسیون سوریتس که در مسکو برگزیده شده بود، پنج نفر بودند که در آن، افزون بر رهبر میسیون، کسان زیر شامل شدند: ای. ام. ریسنر- سکرتر اول میسیون، و. ام. کاباک- کارشناس مسایل نظامی که از سوی شورای نظامی انقلابی جمهوری گماشته شده بود؛ و. س. تومپوفولسکی- دستیار رایزن نظامی و ای. و. یرموشنکو- سر دسته گروه پاسبانی میسیون، که از روی کرسی وی می توان گفت که رایزن نظامی میسیون شمرده می شد.¹⁸ دیگر اعضای میسیون می بایستی در تاشکنت به آن می پیوستند. مگر ترکستان از پیکر روسیه مرکزی «جدا» شده بود و اطلاعات دقیقی در باره امکانات پرواز با هواپیما تا تاشکنت در دست نبود و اعضای میسیون ناگزیر منتظر پیروزی پیشتازانه ارتش سرخ در آق تپه (استان اکتیوبینسک در قزاقستان) می نشستند. تنها پاییز 1919 گروه اصلی میسیون سوریتس که آهنگ سفر به تاشکنت را داشت، سر انجام آماده شد به کابل برود.

هنگامی که سوریتس در دسامبر 1919 به کابل رسید، تصور روشنی در باره وضعیت راستین امور در افغانستان نداشت. پاییدن در ترکستان که در آن هنگام در آن جا اندیشه لزوم ازسرگیری

¹⁷. تا اواخر سده نهم، بخشی از شمال افغانستان رسماً به نام ترکستان افغانی، سرزمین‌های فرارود به نام ترکستان روسی و سرزمین کاشغر که اکنون به نام ایالت سینکیانگ جمهوری توده‌یی چین یاد می‌شود، به نام ترکستان چینی خوانده می‌شدند که بنا به دلایل سیاسی، تقریباً همزمان هر سه نام از سوی سه کشور افغانستان، چین و شوروی کنار گذاشته شدند- گ.

¹⁸. بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 2، پرونده 1، پوشه 2، برگ‌های 28، 29 و 45.

عملیات نظامی از سوی افغانستان با انگلیسی ها (به ویژه نزد فرماندهی جبهه ترکستان) چیره بود، تأثیر نیرومندی بر وی برجا گذاشته بود. و.ی. سوریتس در آن هنگام تردیدی نداشت که مسکو از این موقف حمایت می کند. این در حالی بود که وی هنگام گماشته شدن به کابل، از رهبری شوروی رهنمودهایی گرفته بود مبنی بر «جلوگیری از عقد پیمان صلح (دقیق تر از امضای معاهده) میان افغانستان و انگلیس برای برانگیختن برخورد جدید میان افغان ها و انگلیسی ها»¹⁹. دو روز پیش از رفتن میسیون وی به کابل، م.و. فرونزه-فرمانده جبهه ترکستان که تازه از مسکو برگشته بود، اطلاع داد که در باره گسیل «دو تیپ پیاده و مقداری جنگ افزار و مهمات»²⁰ به کابل فیصله شده است. برای اعضای میسیون شوروی، روشن بود که مرکز به رغم عقد قرار داد مقدماتی صلح افغان و انگلیس، کماکان بر آن است که وظیفه اصلی سیاست شوروی در شمال خاوری، از سرگیری نبرد میان افغانستان و انگلیس است- این بار، دیگر، با پشتیبانی اقتصادی و نظامی جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه.

سوریتس، با رسیدن به کابل، آغاز به گفتگو با افغان ها با توجه به واریانت اتحادیه نظامی- سیاسی با افغانستان نمود. مگر به سرعت درک کرد که در کوتاهمدت، کشاندن افغانستان به جنگ در برابر انگلیسی ها ممکن نیست و با گذشتن «منافع دیرپا و مشترک هر دو کشور» در شالوده مناسبات افغانستان- روسیه، بر بستن پیمان نظامی پافشاری نکرد.²¹

دیپلومات های شوروی، به تاریخ 31 دسامبر 1919 و سپس به تاریخ 13 جنوری 1920، در نتیجه نشست چندین ساعته، اساساً با افغان ها در باره متن قرار داد آینده به تفاهم رسیدند.²² در روند این گفتگوها برای سوریتس روشن گردید که کابل نمی خواهد با روسیه به زبان دیپلماسی معاصر «موافقت نامه تفاهم» را هرگاه این موافقت نامه از پشتوانه اعداد مشخص و تعهدات کمک به افغانستان برخوردار نباشد، به امضاء برساند. او به مسکو گزارش داد کلیه تلاش های مبنی بر جداسازی امضای موافقت نامه عمومی از تعیین همزمان کلیه اعداد و تفصیلات و جزییات کمک هایی که باید داده شود، به موفقیت نینجامیند و با پاسخ منفی امان الله خان رو به رو

¹⁹ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند شماره 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2116، برگ 6.

²⁰ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 1، پوشه 101، موضوع شماره 4، برگ 101.

²¹ . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 2، پرونده 02، پوشه 2، برگ 70.

²² . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 5، پرونده ویژه 2116، برگ 3

گردیدند.²³ چون به مساله ابعاد کمک نظامی، رنگ و بوی سیاسی داده شده است و ادامه گفتگوها از حل آن بستگی دارد.

سوریتس تعهدات زیرین دو طرف را بر شمرد:

- کمک نظامی روسیه شوروی به افغانستان به میزان 1 میلیون روبل طلایی به عنوان یارانه سالانه،
- گشایش قونسولگری های شوروی در جلال آباد، قندهار و غزنی،
- جانب شوروی باید حق مناسبات بلافصل با قبایل را به دست آورد،
- دو طرف کنوانسیون پستی و قرار داد تجاری را امضاء نمایند،
- هر دو طرف استقلال خيوه و بخارا را به رسمیت می شناسند،

در مسکو، رسیدن اطلاعات مبنی بر پیشبرد گفتگوها پیرامون اتحاد نظامی- سیاسی با افغانستان از سوی کابل و تاشکنت در باره راه اندازی عملیات باهمی نظامی بر ضد انگلیس، ناخشنودی بس بزرگی را بر انگیختند. در حالی که آرزومندی فرماندهی جبهه ترکستان بر وارد شدن افغانستان [در جنگ] در برابر انگلیسی ها، هنوز هم نیرومند بود.

کمیساریای خلق در امور خارجه، نگرانی خود را در باره آن که روسیه می تواند بر سر افغانستان با انگلیس درگیر کشاکش گردد، ابراز داشت. گ.و. چیچیرین با پیام محرمانه به ش. ز. ایلیاوا- نماینده تام الاختیار جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی در ترکستان، عضو با نفوذ کمیسیون ترکستان، با قاطعیت اعلام داشت: «ما هیچگاهی در باره اتحاد با افغانستان سخن نگفته ایم. اتحادیه دفاعی، هرگاه با انگلیس صلح نماییم، ما را در وضع بس دشواری قرار می دهد.»²⁴

سخنان کمیسار خلق در امور خارجی، پرده از روی علت اصلی نگرانی پدید آمده در مسکو و تغییر موقف آن برداشت: نزد رهبران کمیساریای خلق در امور خارجه امیدهای پدید آمدند مبنی بر دستیابی به توافق با انگلیس که می توانست جبهه ضد شوروی را فروپوشاند و از یک تجاوز خارجی نو جلوگیری نماید. به رغم آن که هدف رسمی گفتگوهای شوروی- بریتانیا، امضای توافقنامه تجاری میان دو کشور بود، تعیین کننده ترین مسایل هنگام تدوین و عقد آن، روی هم رفته مسایل یکسره سیاسی بودند: به رسمیت شناختن روسیه شوروی [از سوی انگلیس] به

²³ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071 ، پرونده و ویژه 2، پرونده 102 ، پوشه 2، برگ 70
²⁴ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2116، برگ 4 .

شکل د- فاکتو، خود داری از تبلیغات و اقدامات خصمانه در برابر یکدیگر، از جمله در خاور.²⁵

چون دیپلمات‌های شوروی، پیش از این‌ها، با افغان‌ها در باره متن قرارداد آینده به تفاهم رسیده بودند، چیزی که در باره آن به مسکو گزارش داده بودند؛ صرف نظر نمودن از طرح هماهنگ شده، می‌توانست جنجالی را برپا نماید و اعتماد نسبت به سیاست شوروی را در خاور لرزان سازد. از این‌رو، گ.و. چیچیرین، با هشدار دادن به ش.ز. ایلیاوا در باره ناروا بودن برداشتن کدامین گام‌های «بدون هماهنگی با مراجع مرکزی»، کوشید اشکال «تراشیده شد» قرار داد افغانستان - شوروی را جستجو نماید.

چیچیرین بدون آن که آرزو نماید که مانند گذشته در باره «اتحاد با افغانستان سخن بگوید، متمایل به آن گردید که در توافق نامه تنها در باره «ارایه متقابل کمک‌ها» یاد آور شود. با بسنده نمودن به وعده دادن به گسیل جنگ افزارها، نه نیروی انسانی. در کاخ کرملین نمی‌خواستند کدامین تعهدات را در زمینه پیشبرد عملیات نظامی باهمی در صورت اعلام جنگ از سوی انگلیس در برابر افغانستان، به گردن بگیرند.²⁶

پس از چندی، کوریه دیپلماتیک پست دیگری را به کابل آورد. در دستور العمل‌های رسیده، ارقام مشخص ارایه کمک به افغانستان به چشم نمی‌خورد. همزمان با آن، سوریتس رهنمودهایی به دست آورد از کمیسیون ترکستان مبنی بر این که در شالوده قرارداد افغانستان - شوروی اتحاد نظامی - سیاسی را قرار بدهد. دیگر برای سوریتس اختلاف در مواضع کمیساریای خلق در امور خارجی و کمیساریای با صلاحیت خلق در امور خارجی ترکستان، روشن گردید. از همین‌رو، از دادن اطلاع در باره دستورهای به دست آورده به رهبری افغانستان خود داری ورزید و توقف گفتگوها را اعلام نمود. تنها در اوایل ماه مارچ با تکیه بر رهنمودهای مستقیم کمیسیون ترکستان که تقاضا می‌نمود روند گفتگوها را ادامه دهد، به افغان‌ها اعلام داشت که در شالوده گفتگوهای آینده، اندیشه بستن پیمان نظامی - سیاسی را خواهد گذاشت. با آن که خود دیگر به کلی با بدبینی به امکانات کشانیدن افغانستان به جنگ [با انگلیس] بدون کمک کافی شوروی می‌نگریست.²⁷

سوریتس، نزدیک به یک ماه و نیم چشم به راه پست دیپلماتیک با دستورهای تازه بود. پست سیاسی رسیده به تاریخ 4 ماه

²⁵ . برای به دست آوردن آگاهی‌های بیشتر نگاه شود به : تاریخ سیاست خارجی شوروی 1917-1975 ، زیر نظر: اندره گرومیکو و بوریس پونوماریف، جلد 1، مسکو، 1976، صفحات 126-130.

²⁶ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 5، پرونده

ویژه 1، پوشه 2116، برگ 4 .

²⁷ . همان‌جا، برگ 61 .

مارچ در بردارنده تقاضای بود خلاف خواست افغانستان مبنی بر «کشانیدن آن به جنگ با انگلیس تا فرارسیدن بهار امسال». به دستورهای مسکو، پروتکل های نشست کمیسیون ترکستان با نمایندگان افغان در تاشکنت پیوست گردیده بود که در بردارنده برنامه بسیار گسترده اتحادیه دفاعی-تهاجمی بود. سوریتس با به دست آوردن دستورهای ضد و نقیض، راه خود را گم کرده بود. روشن نبود که چگونه با گفتگوهای تاشکنت و فیصله های اتخاذ شده در آن جا، برخورد نماید: به سان مبنای بی برای گفتگو با کابل و یا این که به سان مبنای برای اتخاذ تصمیم نهایی. گذشته از آن، نامه ل.م. قره خان-معاون کمیسار خلق در امور خارجی عنوانی ش.ز. ایلیاوا خواستار آن بود که در گفتگوها در کابل همه چیز را به گونه بی نشان بدهید که بدون آن که به افغان ها چیزی بدهیم، به آنان چنین حالی نمایم که ما به آن ها چیزهایی خواهیم داد»²⁸ این دستور، همه نقشه ها را برهم زد و به باور ای.ام. ریسنر، ناگزیر ساخت گمان زد که حتی در صورت درگرفتن جنگ «به امارات [افغانستان] جایگاه درجه دومی در مشی آسیای میانه بی ما داده خواهد شد»²⁹

مگر افغان ها با از دست دادن شکیبایی و با آگاهی از آن که نماینده سیاسی شوروی پست دیپلماتیک را به دست آورده است، خود پیشنهاد نمودند تا گفتگوها ادامه یابد. محمود طرزی-وزیر خارجه در زمینه آن که نمایندگان شوروی نه به گونه تصادفی گفتگوها را قطع نموده اند و در لندن سرگرم جر و بحث با انگلیسی ها هستند و این که این امر می تواند در مناسبات افغانستان و شوروی بازتاب یابد، ابراز سوء ظن نمود. سوریتس با اعلام آن که بنا به اطلاعات دست داشته، جانب افغانی نیز سرگرم رایزنی ها با انگلیسی ها هستند³⁰، این کنایه را پاسخ گفت.

به راستی، به تاریخ 9 مارچ 1920 لرد چلمسفورد- وایسریای هند به دولت افغانستان پیشنهاد نمود تا گفتگوها را از سر گیرند.³¹

محمود طرزی که برای رفتن به مذاکرات انگلیس و افغانستان در میسور آماده می شد، خواستار برپایی مناسبات دیپلماتیک با بریتانیای کبیر بود و به همین خاطر می خواست پر(کارت) برنده گفتگوهای افغانستان- شوروی را دست داشته باشد. روشن است افغان ها ترجیح می دادند تایید آمادگی رهبری شوروی را

²⁸ .هما جا، برگ 45 .

²⁹ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ های 110-112

³⁰ . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 2، پوشه 102، برگ 46

³¹ . آدمک، ل.دبلیو، افغانستان، 1923-1990، تاریخ دیپلماتیک، برکلی و لس آنجلس، 1967، ص 141 ؛ تیپلینسکی، ل. ب.، تاریخ مناسبات افغانستان- شوروی 1919-1987، زیر نظر یو. و. گانکفسکی، مسکو، 1988، ص 53.

مبنی بر ارایه کمک نظامی داشته باشند، مگر خود نفس پیشبرد مذاکرات نیز مهم بود.

سوریتس، برای ترغیب کابل به ادامه گفتگوها با نمایندگان شوروی، [در دیدار] با طرزی تایید کرد که امیدوار به امضای پیمان نظامی- سیاسی میان روسیه شوروی و افغانستان است. مگر، به تاریخ 13 مارچ از کمیسیون ترکستان رادیوگرامی را از ل.م.م. قره خان به دست آورد که از روی آن دانست کمیساریای خلق در امور خارجی بی چون و چرا ضد اتحادیه نظامی- دفاعی با افغانستان است.³² به باور ای. م. ریسنر، این رادیوگرام به رغم بی پیرایه بودن خود «به معنای تحول کامل» سیاست پیشین جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی «را در افغانستان بود»: انصراف از پیمان نظامی که سوریتس نگهانی آن را ابراز داشته بود و خود داری عملی از ارایه کمک های ملموس که وی در گفتگوهای 31 دسامبر 1919 و 13 جنوری 1920 وعده داده بود. سرانجام، به تاریخ 25 مارچ میسیون دیپلماتیک شوروی پست سیاسی گ.و. چیچیرین را به دست آورد که در آن، وی تاکید کرده بود که به موافقتنامه آینده با افغانستان، نباید رنگ پیمان نظامی داد.³³

رهنمودهای مسکو، این گونه، نه تنها آنچه را که سوریتس در کابل به آن دست یافته بود، بل نیز شالوده گفتگوهای تاشکنت را در باره اتحادیه تهاجمی- تدافعی فسخ نمود. بار دیگر، اندیشه کمک های نظامی یک جانبه سر از نو مطرح گردید. مگر با ارقام مشخصی که با آن که می شد دلچسپی کابل را برانگیخت، پیشنهاد نگردید.

به هر پیمانه که تاریخ سفر هیات افغانی برای دیدار با انگلیسی ها نزدیک تر می شد، به همان پیمانه دلهره دولت کابل بیشتر می شد. «در رهبری افغانستان، پیشنهاد انگلیسی ها مبنی بر از سرگیری مذاکرات، اختلافات تازه یی را بر انگیخت. نادر خان- وزیر حربیه و طرزی- وزیر خارجه، دیدگاه های متضادی را ابراز می داشتند. نادرخان در راس آن بخشی از کابینه قرار داشت که ضد گفتگوها با انگلیسی ها بود و بر امضای هرچه سریعتر قرارداد با روسیه برای ادامه پیشگیری سیاست پویای انگلیسی ستیزی به یاری شوروی در مرزها پافشاری داشت. بقیه اعضای کابینه به رهبری طرزی می پنداشتند که نزدیکی تنگاتنگ با روسیه شوروی، استقلال افغانستان را تهدید می کند (مثال هایی آورده می شد؛ چون: خیوه، ترکستان، اعمال فشار شوروی بر بخارا و در باره وفانکردن شوروی ها به وعده های پیشین ایشان در زمینه

³² .بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 2، پرونده 102، پوشه 2، برگ 52.

³³ . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ های 121-122.

مسایل [اختلافات] ارضی).³⁴ امیر، روی هم رفته متمایل به حمایت از موقف نادر خان بود. مگر می دانست که اوضاع کنونی در مرزها با هند، از آن چه که در 1919 بود، متفاوت است. امان الله خان بی آن که منتظر ابتکار جانب شوروی در باره ادامه مذاکرات بماند، خود سوریتس را بار داد. دیدار که به تاریخ 27 ماه مارچ صورت گرفت، در حضور طرزی- وزیر خارجه و نادر خان- وزیر حربیه، پشت درهای بسته برگزار گردید. عدم حضور یاوران خاص امیر در سالون، گواه بر اشد محرم بودن مذاکرات بود.³⁵

افغان ها موقف واحدی نداشتند. مگر امیر و وزیر حربیه بر آن بودند که هرگاه از جنگ با انگلیسی ها ناگزیر باشد، اکنون بهترین موقع است و همه چیز بستگی به کمک واقعی دارد. در روند دیدار، محمد نادرخان مسکو را به تهاجم باهمی در برابر انگلیسی ها فرا خواند.

در گزارش سوریتس به مسکو، وی به تفصیل خواهش نادر خان را بازتاب داد: « هرگاه فرماندهی شما دست به تهاجم به خراسان بزند، [آن گاه] افغان ها آغاز به تعرض از هرات نموده و به کشکا- سیستان ضربه وارد خواهند نمود و خیزش سراسری قبایل را برخواهند انگیخت. همه قبایل هوادار جنگ بی درنگ هستند. همه چیز بستگی به اسلحه دارد.»

این گونه، افغان ها اندیشه عملیات نظامی همزمان یکجا با ارتش سرخ و قبایل آزاد پشتون بر ضد انگلیسی ها و متحدان آن ها که بخش چشمگیر گسترده خاورمیانه و نزدیک را پس از پایان جنگ جهانی [اول] در دست داشتند، در سر می پروراندند. افزون بر آن، سوریتس رسماً اعلام نموده بود که کابل آماده است از «جنبش انقلابی در هند» و عملیات محرم نظامی بر ضد انگلیسی ها در مرز هند و افغانستان پشتیبانی نماید. این سخنان نادر خان تایید برنامه های تهاجم باهمی به هند به کمک « ارتش انقلابی هند» ایجاد شده در خاک افغانستان بود. وزیر حربیه به سوریتس اسناد محرمی را نشان داد: تصاویر محل و خطوط راه آهن در خاک هند را که باید انفجار داده شوند. افغان ها آماده بودند هیاتی را به ترکیه و همچنان به نیپال و تبت با پیشنهادهایی در باره اقدامات باهمی ضد بریتانیا گسیل دارند.

سوریتس خبر بس مهمی را برای دیپلماسی شوروی به دست آورد: بنا به پافشاری وزیر حربیه، حکومت افغانستان به نمایندگان قبایل مرزی پشتون اجازه داد تا تماس هایی مستقیمی را با دیپلمات های شوروی برقرار نمایند و حتا از طریق خاک افغانستان به خاک ترکستان شوروی بروند. این شرایطی بود که نظامیان و دیپلمات های شوروی از همان آغاز آرزوی آن را داشتند و از مدت ها پیش آن را می خواستند که این کار، میدان را در برابر آنان برای فعالیت های استخباراتی و

³⁴ همان جا، برگ 124.

³⁵ همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 2، پرونده 102، برگ 54.

تبلیغاتی در مرز هند باز می‌کرد. افغان‌ها در برابر این خواست شوروی‌ها مدت‌ها با شمردن گستره قبایل به عنوان بخشی از میهن خویش که کار در آن می‌توانست تنها با پادرمیانی کابل آغاز گردد، مخالفت کردند. سوریتس این فیصله را چونان «خیلی‌ها مسوولانه» که در واقع عبارت بود از «انصراف از انحصار دفاع شونده پیشین» ارزیابی نمود.³⁶

پذیرایی صادقانه از دیپلمات‌های شوروی که پرده از آماده‌گیری‌های پنهانی رزمی افغان‌ها در برابر انگلیسی‌ها برداشت، هیچ شک و تردیدی در مصمم بودن رهبران افغانستان، دست‌کم تردید خود امیر و نادرخان پرنفوذ، بر کلیه جنبه‌های استقلال ملی و تحکیم تخت برجا نگذاشتند.

پذیرایی امیر، نماینده سیاسی شوروی در کابل را بر تمایلات افغان‌ها مبنی بر دستیابی به اهداف شان از راه‌های سخت‌ابزاری که در 1919 به بار نشسته بود که طی زمان بسیار کوتاه امیر را به قهرمان ملی مبدل نمود، متقاعد ساخت. مگر، کنون دیگر امان‌الله خان نمی‌توانست مانند 1919 بدون به دست آوردن تضمین استوار مالی و مادی، رفتار نماید. سوریتس با دادن وعده کمک نظامی به امیر در آینده ناپیدا، ناممکن بودن تهاجم گسترده ضد انگلیسی را درک می‌کرد.

او همچنان به طرح کمیته اجرایی کمینترن، در زمینه رخنه انقلابی به هند، به یاری افغانستان، با شک و تردید می‌نگریست. او می‌پنداشت که کنون با تمایلات موجود نزد رهبری افغانستان، به آسانی می‌توان پای افغانستان را به تهاجم بر ضد انگلیسی‌ها کشانید. مگر، در آن تردید داشت که افغان‌ها بدون پشتیبانی چشمگیر شوروی، کدام گامی بردارند.³⁷

مگر در دیدار با امیر، سوریتس نمی‌خواست هیچ چیز مشخصی را وعده بدهد. امیر با درک بیهوده بودن به دست آوردن کمک سریع نظامی از روسیه شوروی و بالاتر از آن تهاجم باهمی در برابر انگلیسی‌ها، ناگزیر بود از موقف نرم‌تر طرزی- وزیر خارجه پشتیبانی نماید و هیات افغانی را به میسور گسیل دارد.

مگر امیر نمی‌توانست چنین موقف شوروی‌ها را با پنداشتن آن که همو آن‌ها افغانستان را به مذاکره با انگلیسی‌ها کشانیدند، فراموش نماید و ببخشد. نه تنها دور دیگر سرد شدن مناسبات دو جانبه، بل، دور باز اندیشی افغان‌ها در باره موقف نو شان- میان دو قدرت بزرگ فرا رسید. همو در همین وقت، [نه تنها] آرزوی کابل مبنی بر آوردن فشار نظامی به یاری روسیه برانگلیس، به یاس مبدل گردید؛ بل اندیشه‌های امیر به سخن ای. ام. ریسنر، از عرصه سیاست‌های

³⁶ . همان جا .

³⁷ . همان جا ، برگ 55 .

جهانگشایانه، به عرصه سیاست های استوار بر «شالوده» خردمندان تر متحول ساختن صلح آمیز کشور» دگردیسی پذیرفت.³⁸ افغان ها به عنوان واکنش پاسخی، به موقف غیر پیگیرانه روسیه شوروی، همه پیشنهادهای اصولی یی را که در دیدار محرم با نماینده سیاسی شوروی یادآوری شده بود، پس گرفتند و انجمن مهاجران به وجود آورده شده از سوی رهبران جنبش ملی هند-عبدالب و ت. آچاری که گره عمده پیوند دهنده میان نمایندگی دیپلماتیک شوروی و عشایر مرزی بود، فرو پاشانیدند.

دیدار هیات های افغانی و انگلیسی به تاریخ 18 اپریل 1920 در میسور آغاز گردید. هیات افغانی به رهبری طرزی، گفتگوهای بسیار خسته کننده یی را که نزدیک به چهار ماه به درازا کشیدند، پیش بردند که تنها به تاریخ 24 جون به پایان رسید. انگلیسی ها کوشیدند برپایه مناسبات دیپلماتیک را که به معنای به رسمیت شناختن نهایی استقلال این کشور بود، به تعویق بیندازند. توافق های مشخصی به جز از [پخش] اعلامیه در باره آرزومندی دو طرف مبنی بر مبادله نمایندگان رسمی در آینده، به دست نیامد. افغان ها زیر فشار نیرومندان، ناگزیر بودند ناروا بودن پروپاگند ضد بریتانیایی (برای همه روشن بود که همو از سوی شوروی ها) در هند را اعلام نمایند، مگر به برهم زدن مناسبات با روسیه شوروی- آن گونه که بریتانیای کبیر می خواست، موافقت نکردند.³⁹

دیپلمات های شوروی، مادامی که نتایج گفتگوهای میسوری درکابل روشن نبود، دوگانگی وضعیت خود را احساس می کردند. افغان ها با پیشبرد گفتگوها با دو طرف رقیب، در وضعیت سودمندتری قرار داشتند. همچنان جزییات جدیدتری در رفتار افغان ها پدیدار گردید. امیر، پس از رفتن هیات افغانی برای گفتگوها، اعلام داشت که می خواهد بی طرفی جدی را هم در مناسبات با انگلیس و هم در مناسبات با روسیه شوروی پیش گیرد و افغانستان را به کارزار کشاکش دو قدرت مبدل ننماید. سوریتس که می دید که این گونه طرح مساله، سیمای مناسبات افغانستان- شوروی را از ریشه دگرگون می سازد، نمی توانست خاموش بماند. برای وی روشن بود که رهبری افغانستان می تواند بر کلیه مساعی دیپلماسی شوروی که مایل است افغانستان را هر گاه نه به عنوان همپیمان، دست کم یک ابزار گوش دهنده در مبارزه با انگلیس مبدل نماید، خط بطلان بکشد. او با نگرانی پنهان نکردنی یی حالی کرد که «افغانستان با گذاشتن نشانه تساوی میان ما و انگلیس، نبایستی به کمک ما سنجش نماید».⁴⁰

³⁸ . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ 125.

³⁹ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، صندوق 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2179، برگ 7.

⁴⁰ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 2، پرونده 102، پوشه 2، برگ 155.

افغان ها بی درنگ به گونه بایسته پاسخ گفتند: در میانه های اپریل، در کابل، مجلس دربار (جرگه) با حضور نمایندگان قبایل مرزی، برگزار گردید. امیر در تفاوت از سخنرانی های پیشین، بس با خونسردی در باره روسیه شوروی سخن گفت و به حاضران پیشنهاد کرد تا با اظهارات دوستانه بلشویک ها با احتیاط برخورد نمایند و همزمان با آن قبایل را به آن فرا خواند تا برای چندی از پیکارهای مسلحانه با سپاهیان انگلیسی دست نگه دارند.⁴¹

نمایندگان شوروی در کابل، دیگر از میانه های اپریل، از روی نامه های رد و بدل شده میان تاشکنت و مسکو آگاهی یافته بودند که خودداری کرملن از امضای اتحادیه نظامی با افغانستان، نه آن چنان به دلیل تردید در امکانات تحقق عملی آن، بل به دلیل توافقی نامه در دست امضاء با انگلیس، با هراس از برهم خوردن آن بود.⁴²

مگر نبود نتایج ملموس در مناسبات شوروی- بریتانیا که مسکو به روی آن حساب باز کرده بود و تلاش های افغان ها مبنی بر از سرگیری دوباره تماس ها با انگلیسی ها، مسکو را بر آن داشت تا به عقد توافقی نامه دو جانبه با کابل در گام نخست، در مقابل انگلیس شتاب نماید.

سوریتس، به تاریخ ششم ماه می، در دیدار با امیر، تمایلش را مبنی بر از سرگیری گفتگوها و در باره رهنمود حکومت شوروی مبنی بر امضای قرار داد در کابل اعلام داشت. او وعده سپرد که پیش از 22 ماه می، پیش نویس توافقی نامه را به امیر پیشکش نماید. سوریتس که این بار اوضاع را بس «باریک» می پنداشت و می دانست که «چه تاثیر منفی یی را **عقب نشینی** جدید در این مساله، بر جا می گذارد»، از کمیساریای خلق در امور خارجی خواست که تا 22 می، ارقام مشخص کمک نظامی مورد نظر را به او اطلاع بدهند و هشدار داد در غیر آن، او [ناگزیر] ارقامی را که [افغان ها] در گفتگوهای ماه جنوری به وی ارائه نموده بودند، در شالوده گفتگوهایی که از سر گرفته خواهند شد، خواهد گذاشت.⁴³

زمان می گذشت، مگر مرکز خاموش بود (پسانترها، روشن گردید که این خاموشی ناشی از آغاز آماده گیری بلشویک ها به خاطر سرنگونی امیر بخارا بود). سوریتس به تاریخ 26 ماه می ناگزیر بود به وزارت خارجه افغانستان مسوده پیشین قرار داد را گسیل دارد.⁴⁴ مگر او در تمایلات خود مبنی بر [آن که] با افغان ها به توافقی نامه دو سویه سودمند دست یابد، صادق

41 . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ 133.

42 . همان جا، برگ 126

43 . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 2، پوشه 102، موضوع 2، برگ های

90-90 ب .

44 . همان جا، پرونده ویژه 1، پوشه 4، برگ 150.

نبود. او در «نهادخانه ذهن» خود می پنداشت که بازتاب دادن ارقام و اعداد کمک نظامی شوروری در قرار داد، به معنای آغاز تحویلدهی جنگ افزارها نخواهد بود. او، در ماه جون 1920، با آگاهی یابی از پاگیری مقاومت باسماچی ها در ترکستان و بخارا، اعتراف می کرد که از همه انواع کمک ها که می بایستی کنون به افغانستان ارایه نمود، « دادن جنگ افزار، «نادلبخواه» ترین آن ها است».⁴⁵

نماینده سیاسی شوروی در کابل، تنها به تاریخ ده جون، تاییدیه حجم کمک وعده داده شده به افغانستان را به دست آورد⁴⁶ و کمیسیون مشترک افغانستان- شوروی در زمینه تدوین پیش نویس قرار داد، ایجادگردید. گفتگوهای افغانستان- شوروی به تاریخ 24 جون، پس از پنج ماه گسست، از سر گرفته شد. در این روز، نشستی به مناسبت بررسی پیش نویس [تهیه شده از سوی افغانستان]، که عقد همزمان سه موافقت نامه را در برداشت: تجاری، پیمان [نظامی]- «در صورت حمله ناگهانی انگلیسی ها» و موافقتنامه در زمینه بی طرفی دوستانه؛ برگزار گردید. افغان ها خواستار کمک های نظامی- فنی بودند که ابعاد آن چند بار بیشتر از آن چه بود که سوریتس پیشنهاد نموده بود. افغان ها، همچنان، بر تضمین حقوقی انصرف جانب شوروی از تبلیغات کمونیستی در افغانستان، پافشاری داشتند.

سوریتس به محض آشنا شدن با پیش نویس تدوین شده از سوی افغان ها، آن را همچون «ناشدنی» ارزیابی نمود. او، با اعلام نمودن این که این گونه تقاضاها **سوء قصد** بر نظام اقتصادی شوروی است و حکومت شوروی هیچگاهی به انجام آن مبادرت نخواهد ورزید، اعتراض شدیدی بر حکومت [افغانستان] وارد آورد و سر انجام، آشکارا حالی کرد که به نمایندگی از حکومت خویش ماموریت دارد تا قرار داد را تنها بر اساس پیش نویس ارایه شده از سوی شوروی به بررسی بگیرند و به برهم زدن مناسبات تهدید کرد. اعلامیه او تاثیر چشمگیری برجا گذاشت. امیر لحن سخنان خود را آرامتر ساخت و تلاش ورزید بسیاری از بندهای پیش نویس خود را نرمتر سازد و سرانجام موافقت نمود تا واریانت ارایه شده از سوی شوروی را به عنوان شالوده گفتگوها بپذیرد.⁴⁷

هیات طرزی به تاریخ 2 اگوست به کشور برگشت و به گونه باشکوهی پذیرایی گردید. طرزی در سخنرانی خود در برابر پذیرایی کنندگان- افسران و کارمندان وزارت خارجه، در باره موفقیت آمیز بودن سفر هیات خویش سخن گفت و از آغاز عصر جدیدی برای افغانستان اطلاع داد. راستش او در باره آن

⁴⁵ . مرکز نگهداری...، فوند5، پرونده ویژه 1، پوشه 2924، برگ 43.

⁴⁶ . بایگانی...، فوند 071، پرونده ویژه 2، پوشه 102، برگ 140.

⁴⁷ . همان جا، برگ های 110-110 ب.

که این مشی سیاسی جدید عبارت از از چه چیزی است، سخن نگفت و آن را نشکافت. از همه این ها، نمایندگان شوروی در کابل تنها یک چیز را برای خود روشن ساختند: در گفتگوهای افغان- انگلیس گسست رخ داده است که بی چون و چرا منجر به محدودیت کارهای تبلیغاتی و استخباراتی شوروی در هند از طریق افغانستان می گردد. سوریتس، در نامه ها به تاشکنت و به مسکو، تاریخی 4 اگوست 1920 نتیجه گیری کرد: در رابطه با راه اندازی کار تبلیغاتی شوروی در هند، «پَر ما در افغانستان «رنگ»⁴⁸ خورده است.»⁴⁹

همگام با آن، نگرانی افغان ها، در رابطه با گزارش های رسیده به کابل و آوازه های پخش شده در باره تشدید بحران در بخارا، بیشتر می شد. سوریتس، بنا به رهنمود مسکو، برنامه سرنگونسازی امیر بخارا را از رهبران افغان پنهان می کرد و با درک جدی بودن حوادث پیش آینده و با هراس از واکنش منفی افغانستان، به نهایی ساختن تدوین موافقتنامه شتاب می ورزید. افغان ها تقریباً همه بندهای اساسی پیش نویس ارایه شده از سوی شوروی را پذیرفتند (از جمله، همچنان در باره گشایش قونسولگری های شوروی در قندهار و هرات را)، منهای بندی که در باره تبلیغات در مرز با هند بود.⁵⁰

هنگامی که پیک در باره رخدادهای بخارا، به کابل رسید، همه چیز برای امضای قرار داد متقابلاً سودمند افغانستان- شوروی فراهم بود و به گونه یی که انتظار می رفت، قرار داد به تاریخ 13 سپتامبر 1920 امضاء شد و دو طرف متعهد شدند آن را به تصویب برسانند. [این گونه]، این بار، کشاکش ها در دربار امیر، به سود گروه متمایل به روسیه (روسوفیل) به پایان رسید.

- [به هر رو]، جانب شوروی انجام تعهدات زیر را به دوش گرفت:
- گذاشتن یارانه سالانه به میزان یک میلیون روبل با پشتوانه طلایی یا نقره یی به دسترس حکومت افغانستان؛
 - تجهیزات لین تلگراف کشکا- هرات- قندهار- کابل،
 - دادن 12 فروند هواپیما و سازماندهی آموزشگاه هوانوری،
 - تحویلدهی دو بطریه توپچی با هشت توپ پدافوند هوایی،
 - دادن 3000 قبضه تفنگ و به اندازه کافی مرمی؛
 - ساختن کارخانه باروت بدون دود به کابل.⁵¹

لندن، با آگاهی یابی از امضای این قرار داد، از ریشه یابی تاثیر شوروی در افغانستان پریشان گردیده و به همین سبب به

48. منظور از پربازی (قطعه بازی یا ورق بازی) است.
49. مرکز نگهداری... فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2179، برگ 8.
50. همان جا، برگ 10.
51. همان جا، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 243، برگ های 159-161.

تاریخ 7 جنوری 1921 هیات بریتانیایی به ریاست دابس به کابل آمد. انگلیسی ها هدف خود را چنین قرار داده بودند که جلو تصویب قرار داد افغانستان- شوروی را بگیرند و به امیر پیش نویس موافقتنامه افغانستان و انگلیس را پیشکش نمودند.

در کاخ کرملن، در آغاز، امر تصویب قرار داد را به تاخیر انداختند. این کار، نه تنها با تمایلاتی مبنی بر روشن ساختن موقف افغان ها پس از آمدن هیات دابس به کابل مرتبط بود، مگر، بیشتر با آن که بندهای جداگانه سند امضاء شده از سوی سوریتس برای مسکو، خوشایند نبود. حکومت شوروی تصمیم گرفت با شتاب متن جدید قرار داد را با نمایندگان رسمی افغانستان - محمد ولی خان [دروازی]، میرزا محمد خان یفتلی و غلام صدیق خان چرخي امضاء نماید. (از جانب شوروی، قرار داد را گ. چیچیرین و قره خان امضاء نمودند). در این حال، موفق شدند به تفاهم برسند که متن قرار داد امضاء شده در پاییز 1920 به گونه مقدماتی پذیرفته شود. به تاریخ 20 اپریل 1921 کمیته اجرایی مرکزی سراسری جمهوری شوروی فدراتیف سوسیالیستی روسیه، قرار داد را تقریباً بدون کدام تغییر به تصویب رسانید.

مگر در مسکو (که در وضعیت سیاسی بس ناگواری پس از امضای قرار داد جدید و تصویب یک جانبه آن از سوی شوروی قرار گرفته بودند)، هنگامی که روشن گردید که افغان ها نه تنها به گفتگوها با انگلیسی ها پایان نداده اند، بل در بسیاری از مسایل، متمایل به پذیرش خواست های آنان اند، هنگامه یی شگفتی برانگیزی برپا شده بود. سیاست آگاهانه، نیرنگ بازانه، سنجش شده و باریک بینانه و سازگار با روانشناسی افغان های دابس، به سرعت به آن انجامید که بسیاری از سیاستمداران برجسته افغانی و در گام نخست، طرزی- وزیر امور خارجه که تا این هنگام به آنگلو فوبی (انگلیسی ستیزی) نامور بود، زیر تاثیر انگلیس از کار برآمد.⁵² طرزی آماده بود با خواست های انگلیسی ها در باره ناروا بودن گشایش قونسلگری های شوروی در خاور افغانستان، در نزدیکی مرزهای هند، موافقت نماید- چیزی که توسط قرار داد 1921 افغانستان- شوروی (امضاء شده و کنون دیگر تصویب شده در مسکو)، به جانب شوروی اجازه داده می شد. در کابل می دانستند که این بند قرار داد، مهم ترین پیروزی دیپلماسی شوروی در رقابت با انگلیس شمرده می شود.

سر از بهار و تا پایان پاییز 1921، مناسبات روسیه شوروی با افغانستان در حالت بحران جدی قرار داشت: موافقت ممکنه حکومت افغانستان با برخی از خواست های انگلیسی ها، می توانست قرار داد افغان- شوروی را بی مفهوم گرداند.

⁵² . همان جا، فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2128، د برگ های 3-4 .

شانزدهم جولای 1921 ، ف. ف. راسکلنیکف- نماینده سیاسی جدید شوروی، به کابل آمد. او بی درنگ احساس کرد که اوضاع بی آرام است و مبارزه قدرت ها بر سر تاثیر در افغانستان بنا به اعتراف خود وی، «چرخیدن گردونه به سود ما را تهدید می نماید.»⁵³ او، در ماه اگوست 1921، در یکی از نامه ها عنوانی و.ای. لینین، اوضاع را این گونه پرداز کرد: «چنین بر می آید تاثیر انگلیسی ها با پشتوانه بس استوار ثروت سرشار دولت متحده پادشاهی بریتانیا، دیپلماسی شوروی را که در پشت سر خود چیزی جز از گرد و خاک انقلابی، انگلیسی ستیزی پرهنگامه و [سراب] وعده های «لرزان» کمک نظامی نه چندان چشمگیر، تکیه گاهی ندارد، زمینگیر نموده است.»⁵⁴

روشن گردید که انگلیسی ها، به امیر، در صورت راه اندازی تبلیغات ضد شوروی در کشورهای مسلمان و در صورت انجام گفتگوها با دیگر کشورها با میانجیگری حکومت بریتانیا، 20000 میل تفنگ، 20 دستگاه توپ دور برد، جنگ افزار برای 20 گروهان تیربار، و یارانه سالانه نه کمتر از 4 میلیون روپیه، وعده داده اند.

جنرال دابس اعلام نمود که حکومت وی، هرگاه افغانستان مناسبات دیپلماتیک خود را با روسیه شوروی برهم بزند و سفارت شوروی را از کابل بکشد و به اگنت های انگلیسی اجازه دهد بدون ممانعت از راه خاک افغانستان برای پیشبرد کار بر ضد حکومت شوروی به آسیای میانه بروند، استقلال افغانستان را به رسمیت می شناسد.⁵⁵

با آن که رهبری نظامی شوروی- به گونه یی که این کار را انگلیسی ها هم می کردند- ، به آوردن فشار بر حکومت افغانستان، با برگزاری چند نمایش قدرت در مرزها دست یازیدند، مگر دیپلماسی شوروی را نه این کار، بل تنها نرمش ناپذیری انگلیسی ها که از افغان ها خواستار چیزی بودند که آنان دیگر نمی توانستند با آن موافقت نمایند- بازگشت به کنترل انگلیسی ها بر روابط خارجی کشور شان، [از شکست] نجات داد.

افغان ها، با رد خواست های انگلیسی ها، سر از نو در برابر لزوم تصویب قرار داد شوروی- افغان قرار گرفتند. راسکلنیکف و سوریتس، به تاریخ 1 اگوست 1921، ناگهانی برای انجام گفتگوهای محرمانه با امیر به پغمان دعوت شدند. امان الله خان با اطمینان اعلام داشت که به تاریخ 3 اگوست قرار داد با روسیه به تصویب خواهد رسید. مگر به خاطر این که این

⁵³ . همان جا، برگ 3.

⁵⁴ . همان جا، برگ 1.

⁵⁵ . بابا خواجه یف، «شکست سیاست ضد شوروی انگلیس در آسیای میانه و در خاور میانه در دوره شناسایی د- فاکتو و د- ژوری دولت شوروی» (در سال های 1921-1924) ، تاشکنت، 1957، صص 73-74 .

عملیه موجب برانگیختن جروبحث های تند در شورا نگردد، دیپلمات های شوروی باید تضمین کتبی یی مبنی بر تحقق برخی از خواست های وی (عقد قرار داد تجاری، سهل ساختن شرایط ترانزیت کالا [های خریداری شده از سوی افغانستان] از راه روسیه و مانند آن) بدهند.

نشست [شورای دربار] موعود، به تاریخ 3 اگوست در کابل گشایش یافت که در آن نزدیک به 300 نفر که در میان آن ها اعضای شورای دولتی جدید قانونگذاری که مقارن آن هنگام هنوز رسماً گشایش نیافته بود: سرداران، رهبران روحانی، نمایندگان بارزگانان هندی باشنده کشور و نمایندگانی از قبایل مرزی مسعود و وزیردی دیده می شدند، اشتراک ورزیده بودند (به رغم آن که از همه حاضران سوگند به قرآن گرفته شد که مسایل مورد بررسی و نتایج جروبحث ها فاش نشود، نمایندگی سیاسی شوروی به موقع گزارش کاملی از روند نشست به دست آورد).

جلسه را امیر افتتاح و آن را پیش برد. او اعلام نمود که آرزومند است دیدگاه های بی آلیشانه در باره اوضاع [سیاست] خارجی کشور را بشنود. او حاضران را با سرشت پیشنهادهای اخیر انگلیس آشنا ساخت. اعداد و ارقام کمک های انگلیسی ها را که [حاضر اند] در ازای بستن پیمان دفاعی ارایه نمایند، اعلام کرد. با پنهان نکردن این که سر باز زدن از تقاضای انگلیسی ها می تواند پیچیدگی های جدی را در مرز برانگیزد. مگر خاطر نشان ساخت که او با قرار دادن تحکیم استقلال افغانستان به عنوان هدف حکومت خود «حاضر است کشور را کارزار جنگ خونبار تازه یی بگرداند تا این که به پذیرفتن کنترول بیگانه بر روابط خارجی موافقت نماید»، و به وابستگی پیشین به انگلیس بازگشت نماید. سپس خاطر نشان ساخت که روسیه شرایط دیگری را پیشنهاد می نماید که حاضر است به وی کمک های بلاعوضی ارایه نماید. او آشکارا به حاضران حالی کرد که متمایل به پذیرش پیشنهادهای روسیه و تصویب قرار داد افغانستان- شوروی است.

به هر رو، با توجه به این که امیر عملاً دیگر موقف خود را تعیین کرده بود، جر و بحث های تندی [در نشست] درنگرفت. با این هم، در چهارچوب وعده امیر مبنی بر بررسی آزاد [موضوعات]، سخنرانی های نمایندگان شورا- شیر احمد [خان] و عبدالهادی خان داوی که از بخارا برگشته بود، با موقف امیر مبیانت داشتند.

شیر احمد، با احتیاط اندیشه یی را ابراز داشت در باره خطرات تهدید نظامی در صورت گسیختگی روابط با انگلیسی ها و از نامطمین بودن به دست آوردن کمک های نظامی چشمگیر از روسیه سخن گفت. سخنرانی داوی بیشتر از دیگر سخنرانان شایان توجه بود که نازکترین مساله مناسبات افغانستان و

شوروی در آن هنگام، یعنی مساله بخارا را «شور» داد. او با دلهره از سرازیر شدن نیروهای ارتش سرخ به بخارا، در باره بلشویک ها، در باره کارزار تبلیغات آته ایستی (الحادی) که به هزینه دولت به راه انداخته اند و این که از ادای نیایش های مذهبی آشکارا جلوگیری می نمایند، سخن گفت.

مگر موقف داوی در کل بار دوگانه داشت. او با درک آن که از میان دو «شر» ناگزیر باید کمتر زیان آور آن را برگزید، در آن دوره متمایل بود تا «شر» روسیه شوروی را برای کشور کمتر زیان آورتر [نسبت به «شر» انگلیس] بپندارد. به باور او، بی آن که چشم های خود را روی رخدادهای بخارا ببندیم، بایسته است از روسیه کمک های همه جانبه به دست بیاوریم (همان گونه که ترک و پارس رفتار کردند) تا مهمترین چیز- استقلال افغانستان را حفظ کنیم.

با آن که نمایندگان تاجران محلی هندی (که نگران امکان کاهش چشمگیر دوران تجاری [خود] با هند بودند)، در حمایت از سمتگیری هوادار انگلیس افغانستان ابراز نظر کردند، موقف انگلوفیل ها (هواداران انگلیسی ها) نیرومند نبود، چون امیر که گزارش اصلی را داده بود، ابراز نظر بس مشخصی نموده بود. افزون بر آن، امیر، توضیحات نمایندگان شوروی را در باره قرار داد که در آستانه برگزاری مجلس ارایه نموده بودند، به گونه گسترده به کار گرفت که به گونه که از کار برآمد، مهمترین فاکتور تصویب موفقانه آن گردید. تاثیر ویژه یی را بازخوانی نامه راسکلنیکف در باره موقف [جانب شوروی] مبنی بر خود داری از گشایش قونسولگری ها در مرز با هند، از سوی امیر، بر حاضران برجا گذاشت.⁵⁶ چون افغان ها هراس داشتند که پویایی سیاسی شوروی، می تواند وضع را در مرزها پیچیده ساخته و افغانستان را به درگیری جدیدی با انگلیس بکشاند.

مجلس تصمیم گرفت قرار داد افغانستان- شوروی را به تصویب برساند و تقاضای های اخیر انگلیس را رد نماید. هنگام رای گیری، تنها هفت نفر از 270 عضو شورا علیه تصویب قرار داد قرار گرفتند. به تاریخ 14 اگوست 1921، اسناد تصویب شده میان افغانستان و روسیه شوروی، به گونه رسمی مبادله شد.⁵⁷ پس از تصویب قرار داد با روسیه، افغان ها مذاکرات با انگلیسی ها را به گونه نمایشی برهم زدند. روزنامه «پراودا» [ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی] شتاب زده اطلاعات تایید نشده یی را مبنی بر این که هیات بریتانیایی ناگزیر گردیده است پایتخت افغانستان را ترک گفته و به لندن بازگردد، گزارش داد. مگر، دابس به کابل ماند.⁵⁸

⁵⁶. مرکز نگهداری... فوندد، پرونده ویژه 1، پوشه 2128، برگ های 8-

.11

⁵⁷. همان جا، برگ های 9-12.

⁵⁸. روزنامه پراودا، تاریخ 1921/9/6؛ گزارش سالیانه کمیساریای خلق در امور خارجی به نهمین کنگره شوراها (1920-1921)، مسکو، 1921، ص-130.

پس از چندی، انگلیسی‌ها با تلاش به حفظ شرایط تدوین شده از سوی افغان‌ها، با انصراف از مطالبات فزونی خواهانه، اعلام آمادگی کردند تا قرار داد افغان-انگلیس را مبتنی بر اصولی که بتواند هر دو طرف را ارضاء نماید، به امضاء برسانند. آن‌ها پنهان نمی‌کردند که دیگر این قرار داد عمدتاً بر ضد تاثیر روز افزون شوروی‌ها در این کشور متوجه است.

قرار داد 22 نوامبر 1921 افغان-انگلیس،⁵⁹ استقلال افغانستان را تایید و ترتیب مبادله نمایندگی‌های دیپلماتیک میان لندن و کابل را تثبیت نمود.

این گونه، این پیشگویی راسکلنیکف تایید گردید که «افغان‌ها با نگستن روابط-نه با روسیه و نه با انگلیس، استاتوس کوو (Status quo) یا وضعیت موازنه با ثبات را میان هر دو دولت برقرار خواهند کرد و با کجدار و مریز نگهداشتن روابط میان آن‌ها، هرگونه سود ممکنه را از هر دو طرف به دست خواهند آورد»⁶⁰

هر چه بود، می‌توان گفت که هیچ کدام از ابرقدرت‌های رقیب، از این [کارزار] کشاکش‌های دیپلماتیک در افغانستان، پیروزمند بدر نشدند. در حالی که جانب افغانی، به هدف اصلی خود-دستیابی به پشتوانه حقوقی وضعیت مستقل کشور و یافتن استاتوس «عضو کامله الحقوق جامعه جهانی» رسید.

پروفیسور داکتر ولادیمیر بویکو⁶¹

**مبارزه سیاسی در افغانستان در اواخر سال‌های دهه دوم-
آغاز دهه سوم سده بیستم و به قدرت رسیدن ظاهر شاه
[از امان الله تا ظاهر شاه]**

⁵⁹ . برای مطالعه متن قرار داد نگاه شود به:

Gopalakrishnan R. The Geography and Politics of Afghanistan. New Delhi, 1982, 232-237,
Shah ikbal Ali. Afghanistan the AfghansL.,1928,255-264.

⁶⁰ . مرکز نگهداری ... فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2128، برگ 2

⁶¹ . مدیر مرکز «روسیه و خاور دانشگاه دولتی برناول روسیه» و یکی از جوان‌ترین و بزرگترین افغانستان‌شناسان روسیه و جهان.

تاریخ نوین افغانستان سرشار و آکنده از پیروزی ها و ناکامی ها است. مگر تجربه تاریخی تحول این کشور، بر توانمندی نخبگان و جامعه افغانی در زدایش پیچیده ترین و دشوارترین آزمون ها، چه؛ آفات (کاتاکلیزم های) طبیعی یا چه، کشاکش های سیاسی- اجتماعی؛ گواهی می دهد.

همانها، دوره سال های (1920-1930) چنین بودند- هنگامی که در افغانستان خانه جنگی و مبارزه نیروهای گوناگون بر سر قدرت و ساختمان اجتماعی، مطابق پنداشت ها و آرمان های آن ها روان بود. خصلت این رخدادها، نقش شخصیت های جداگانه و کشورهای خارجی تا کنون میان دانشمندان و محافل گسترده اجتماعی، هم در درون افغانستان و هم در بیرون از مرزهای آن، جر و بحث هایی را بر می انگیزند.

در اوچرک⁶² دست داشته، که بر مواد اروجینال بایگانی های شوروی و بریتانیایی استوار است، با توجه به کارهای انجام شده از سوی پژوهشگران دبستان های گوناگون علمی، تلاش به خرج داده می شود، تا یکی از مراحل که تاریخ معاصر افغانستان را برای چندین دهه از پیش تعیین کرد، تجزیه و تحلیل گردد.

1. به قدرت رسیدن خاندان یحیا خیل (آل یحیی) سیاست داخلی و خارجی نادرشاه:

سرنوشت نظامی- سیاسی منازعه افغانی 1929 (انقلاب) مقارن با میانه های اکتبر بیخی تعیین گردید: دسته های قبایل پشتون به کابل نزدیک می شدند و رهبر آنان- نادرخان در آن برهه عملاً یگانه مدعی راستین تاج و تخت در کشور بود. با توجه به غیر قابل پیش بینی بودن رفتارهای دسته های مردان مسلح و در واقع همچنان راونشناسی کوچی های جنگجو، مساله قدرت می بایستی همچنان در صورت امکان با رعایت سنت های محلی حل می گردید.

به این روند، می بایستی جرگه سراسری افغانی مشروعیت می داد که نماینده های آن نه تنها هواداران نادر، بل همچنان نمایندگان استان های شمالی- راهیان جنبش سقایی چندی پیش که بنا به دلایل آشکار در آن هنگام در کابل بودند، اعلام می گردیدند. افزون برآن، برای بالا بردن شمار شمالیان در جرگه، پیروزمندان به شوروی ها با خواهشی مبنی بر آن که نمایندگان را با هواپیماهای شوروی به کابل برسانند، رو آوردند.

⁶² اوچرک- ژانری است (بیشتر ادبی) در باره شرح و وصف فشرده کدامین رویداد حیاتی بیشتر دارای بار اجتماعی- تاریخی یا طرح کلی کدامین مساله در یک نوشته کوچک.

مساله حاکمیت در دو مجلس، شب 14 بر 15 اکتبر 1929 حل و فصل گردید. در نیمه روز 15 اکتبر، ای. ریکس- سرپرست نمایندگی سیاسی شوروی در کابل یادداشتی (دعوت نامه یی) به دست آورد تا به گونه غیر رسمی [در مراسمی که] به مناسبت اشغال پایتخت از سوی نیروهای نادرخان (بدون کدامین اشاره یی به آن که در این مجلس در نظر است پادشاه معرفی گردد) برگزار می گردد، حضور یابد. سفیران ترکیه و پارس نیز این گونه دعوت نامه ها را به دست آوردند. به گواهی ریکس، این نمایشنامه تاریخی این گونه می نمود: نادرخان سخنرانی کوتاهی که کمتر کسی می توانست آن را از لابه لای سر و صدا ها و گیر و دارها و های و هوی حاکم بر مجلس بشنود، ایراد نمود و از هواداران خود، در گام نخست، قبایل وزیری و مسعود به خاطر پشتیبانی ایشان ابراز سپاسگزاری نمود. علی محمد خان- وزیر پیشین بازرگانی بی درنگ پیشنهاد کرد تا سخنران [نادر خان] را به عنوان پادشاه برگزینند و مولوی فضل ربی به حاضران از مشروعیت این گونه انتخاب اطمینان داد.⁶³ با همین روحیه غلام محمد- وزیر داخله پیشین سخنرانی کرد.

نادرخان پس از رایزنی با برادران خود، ریکس را فراخواند و دیدگاه او را در زمینه جویا شد. نماینده شوروی بایسته دانست تا با همتایان ترکی و پارسی خود مشوره کند و تنها پس از مشاوره با آنان، فیصله اتخاذ شده از سوی مجلس و خود نادرخان را تایید کرد. حاضران سرازیر شدند تا به نادر خان انتخاب وی را به عنوان پادشاه را شادباش گویند. تاخیر فیصله مساله در باره حاکمیت بر مبنای فرمالیته یا واقعیت امر (برای مثال، پیش کردن مهره های دیگر به شمول پادشاه پیشین- امان الله) می توانست منجر به ادامه خانه جنگی و هرج و مرج در کشور گردد.

رهبران شوروی تقریباً بی درنگ و باز هم پس از هماهنگ ساختن مساله با ترک ها و پارس ها، رژیم نادر خان را به عنوان حاکمیت دولتی قانونی به رسمیت شناختند. به دشوار بتوان گفت که گسیل برادر نادر خان- محمد عزیز خان [پدر سردار داوود خان و سردار نعیم خان-گ.] که پسانتر در برلین به دست هواداران امان الله خان کشته شد، به عنوان سفیر جدید افغانستان [در مسکو-گ.]، تصادفی بوده باشد. اقدامات اداره دیپلماتیک شوروی درست مانند سیاست افغانی آن، موجب برانگیخته شدن نکوهش هایی از سوی ساختارهای بین الحکومتی، در گام نخست، ساختارهای استخباراتی گردید. مگر، این اقدامات، بیشتر از همه، در کمینترن (انترناسیونال کمونیستی)

⁶³ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در مسایل افغانستان، پرونده 11، پوشه 151، موضوع شماره 67، برگ های 175-175.

که پیوسته از روند اتخاذ تصمیم سیاسی در عرصه جهانی کنار زده می شد، موجب ناخشنودی و سرزنش گردید.

نادرخان و حواریونش که در روند جنگ داخلی، به یاری جنگجویان پشتون و نیروهای خارجی (انگلیس و شوروی) به قدرت رسیده بودند، با نشستن به تخت پادشاهی، با دشواری های مالی و سیاسی بسیار جدی یی سردچار شده بودند. اعلامیه گردانندگان جدید افغانستان و مشی آنان بس احتیاط آمیز بود. این گونه مشی- با تیره بودن اوضاع افغانستان و ضعف مواضع رژیم، دیکته می شد. مهره های کلیدی نادریه (نادری ها) در تماس های خود با جانب شوروی، خاطرنشان ساختند که آن ها رفرم های امان الله را ادامه می دهند. مگر این اصلاحات را به تدریج پیاده خواهند کرد. نادریه با تلاش به توحید همه قبایل افغان و ساحات، در گام نخست بر مهربانی همسایه شمالی خود- شوروی می سنجید.

بار اصلاحی نظام و لحن نرم نخستین اعلامیه های رسمی کابل به آدرس شوروی پس از سرکوبی بچه سقاو، چنین پنداشت را ایجاد می کردند که نادریه- چیزی نمی ماند که ادامه دهنده راه امر امان الله باشد. تنها با آن تفاوت که همه سازندگی ها با «آهنگ کندتری» پیاده خواهد شد. نادرخان- شاه تازه بر تخت نشسته، در تلگرامی عنوانی شاه پیشین، خاطر نشان ساخت: «عهد فرمانروایی شما در تاریخ افغانستان با خطوط زرین نگاشته خواهد شد و من هم به همان راهی خواهم رفت که شما پیموده بودید».⁶⁴

دلیل تکیه یی که رهبری شوروی به نادر خان در اواخر 1929، و در جریان چندین سال بعدی کرده بود، نه اعلامیه هایی بود که حکومت جدید کابل پخش کرده بود، بل این که یگانه نیروی واقعی نظامی- سیاسی در افغانستان، قبایل پشتون بودند که در میان آن ها بیشترین تاثیر را همو نادر خان- نماینده برجسته اریستوکراسی سنتی پشتونی (سرداران) داشت. فرمانروای نو، هرگونه تلاش به خرج می داد که بر تمایل پشتونگرایی خود تاکید ورزد. او حتا لقب «نادر افغان» را برگزید. مگر، [در این کار] مناسبات ذات البینی نادر با قبایل بی اثر نبود. این در حالی بود که بیشترین تهدید از غلزایی ها- دقیق تر از بزرگترین عشایر این قبایل- سلیمان خیل بر می خاست. در دوره امانی، دسته های جنگی این قبیله به هواداری از بچه سقاو برخاسته بودند. یکی از دلایل پیروزی نادر در اشغال کابل در اکتبر 1929 این بود که کوچ زمستانی سلیمانخیل ها به هند بریتانیایی آغاز گردیده بود.

⁶⁴ . برگرفته از : Ahmad N.D The Survival of Afghanistan 1747- 1979. lahore, 1990, p 167.

حکومت در زمینه جلب همکاری روحانیت مساعی بسیاری به خرج داد. شورای علما تشکیل گردید. به شخصیت های روحانی تا جایی این حق باز گردانیده شد تا قسما به عرصه قضا، آموزش و مانند آن باز گردند. مگر ائتلاف نادریه با روحانیت، به این معنا نبود که در افغانستان اسلامیزاسیون عمیق جامعه آغاز گردیده است و بنیادگرایان اسلامی به یکی از ستون های رژیم مبدل گردیده اند.⁶⁵

شاه جدید، هنوز در ماه های نخست فرمانروایی خود، گام هایی برداشت در راستای باثبات سازی اوضاع در کشور. کار دستگاه اداری رو به بهبود گذاشت. در استان ها - کمیسیون های تنظیمیه یا کمیسیون های فوق العاده و تام الاختیار حکومتی به این کار پرداختند. این گونه، کمیسیون ها به ویژه به استان های خاوری و شمالی افغانستان گسیل شدند. همراه با کمیسیون به رهبری یعقوب خان، یک هنگ تقویت شده توپچی به شمال سوق داده شد.

مگر، گردانندگان رژیم جدید کابل، انرژی خود را نه آن چنان در برابر آن هایی که از امیرحبیب الله کلکانی، بل در برابر آنانی که از امان الله خان پشتیبانی می کردند، متوجه ساختند. در این حال، عمده ترین اتهامی که بر آنان وارد می آمد، پیوندهای آن ها با شوروی بود. [همین بود که] بی درنگ، کرسی داران دوره امان الله، برکنار گردیدند و آن قبایل پشتون و هزاره که تکیه گاه اصلی پادشاه پیشین بودند، مورد ستم قرار گرفتند.⁶⁶ همراه با آن، رژیم نادرخان تلاش ورزید با آن نیروهایی که می توانستند برای وی مهربانی نواحی کامل و گروه های تباری را کمایی نمایند، پیوندهایی برپا نماید. این گونه، نادری هایی که به پیگرد هزاره ها در شمال می پرداختند، مستقیماً با رهبران آنان در هزاره جات (هزارستان) - منطقه دشوار گذار کهستانی در مرکز افغانستان به توافق رسیدند. پیروزی در این مساله، ناشی از چندپارگی درونی هزاره ها بود. افزون برآن، خان های بومی از حق گردآوری مالیات برخوردار گردیدند و باشندگان عادی حق نگه داشتن سلاح های دست داشته خود را. در سرانجام، حکومت مرکزی از گسیل سپاهیان خود به هزارستان خودداری ورزید و راه تفاهم پیمود: همو هزاره ها - که بدنه ارتش منظم را می

⁶⁵ . برای نمونه، پوبلیسیت نامدار و پژوهشگر تاریخ آسیا و جهان معاصر، دیلیپ هیرو به این موضوع اشاره می کند: Hiro Dilip. Holy Wars. Rise of Islamic Fundamentalism. New York, 1989, p.235 راستش پنداشت او مبنی بر این که دوره فرمانروایی نادر شاه «بالاترین چکاد بنیادگرایی اسلامی در افغانستان گردید»؛ متکی است بر پایه بر فاکت های جداگانه حمایت بخشی از روحانیون از نادر در دوره جنگ داخلی 1929 و تقویت قسمی موقف شخصیت های اسلامی در نظام اداری کشور.

⁶⁶ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 2208، برگ های 122-123

ساختند- به تکیه گاه اصلی رژیم مبدل گردیدند. نیروهای آنان را می توان بسیار زود بسیج ساخت و به یاری موقعیت مرکزی خاستگاه آن ها در برابر هر استان دخواه کشور به پیکار کشانید.

پیشبرد اقدامات یک باره و یا پیوسته و مستمر و گسیل کمیسیون های مسلح ویژه به اکناف کشور در اوضاع افغانستان سال های 1920-1930 تا حدی مفهوم داشتند، مگر رژیم جدید می توانست تنها در گام نخست، با ایجاد روابط افقی و عمودی قدرت و سپس پیشگیری سیاست داخلی و خارجی بایسته زیستایی پیدا کند. مگر، همو وضعیت دستگاه اداری بیرون پایتخت یکی از گرانبهاترین مسایل دولت جدید بود. بسنده است گفت که به خاطر تنگدستی دولت، بسیاری از کارمندان تنها نام شان در دفترهای دولتی بود و چنین پنداشته می شد که می توانند تنها سر از 1 اپریل 1930 آغاز به کار کنند.⁶⁷

روی کار آمدن نادر، آستن پیامدهای معین اجتماعی- سیاسی بود. ناخشنودی جدی یی را در این مساله، بازرگانان تبارز دادند، به ویژه بخش خاص افغانی آن و همچنان آن تاجرانی که از سوی جوامع هندی (عملا از سوی سیک ها) کشور که گرایش به پیوند بازار هندی- انگلیسی داشتند و گروه های بازرگانی آنان را نمایندگی می کردند. بازرگانی سرشناس افغانی جای پا یافته در زمان امان الله، به ویژه سرمایه دار متشبهت- عبدالعزیز لندنی [(عزیز خان لندنی)] و عبدالمجید حکیمف [(عبدالمجید زابلی که در آن هنگام با همسر روسی اش در مسکو با نام خانوادگی حکیمف زندگی می کرد- گ.)] با ابتکار حمایت از رژیم نو پیش آمدند و 4-5 میلیون افغانی اعانه دادند (مبلغ یک میلیون افغانی را باید هراتی ها که زابلی نمایندگانه آن ها بود، می پرداختند). این اقدام میهن پرستانه، باید موقف تاجران هندی- اقلیت تجاری خارجی را- که معمولا که نسبت به دولت کابل دارای تمایلات متفاوت بودند، سست می نمود.⁶⁸

راستش به گونه یی که پژوهشگر روسی پ. الکیسینکف می پنداشت، اقدامات لندنی می توانستند دارای انگیزه هایی دیگری هم باشند: یکی از نخستین میلیونرهای دوره استقلال، در ازای مهربانی خود، اجازه ساختمان بند دره شادیان را از نادر به دست آورد و ملکیت هایی را به دست آورد- زمین های دشت شادیان را به اندازه 20 هزار هکتار. یگانه شرطی که

⁶⁷ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، موضوع 70، پوشه 156، برگ 104 ب.

⁶⁸ . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 232-233.

پادشاه گذاشته بود، این بود که عزیز خان برای ساختن بند، به کمک مهندسان و تکنیسین های شوروی رو نیاورد.⁶⁹

یکی از تدبیرهای نادرشاه به مقصد مشروعیت بخشیدن به رژیمش، برگزاری جرگه سراسری ملی نوبتی در ماه سپتامبر 1930 بود. بنا به دستور دولت، به این جرگه 301 نماینده از استان ها (بیشتر ملاها و زمینداران) و 209 کارمند دولتی و افسران نظامی دعوت شده بودند که مورد «نوازش» شاه قرار گرفتند، و باید فیصله هایی بسیار مهمی، مبنی بر چگونگی سرشت و پیامدهای اصلاحات پیاده شده در گذشته از سوی امان الله خان در گام نخست، همه فیصله های جرگه 1928 پغمان، اتخاذ می نمودند. همه این فیصله ها، با گرفتن «کمک مالی» از نادری ها، فسخ شده اعلام گردیدند. جدایی از این که پادشاه پشین- امان الله را به باد انتقاد خردکننده یی گرفتند.⁷⁰

گام بعدی که همچنان متوجه تحکیم قدرت نادرشاه بود، فراخواندن شورای ملی بود. این موسسه در جرگه 1928 پغمان برای پشتیبانی از اصلاحات از سوی گروه های فعال سیاسی تحصیل یافته جامعه افغانی تاسیس گردیده بود، مگر احیای کار آن از سوی نادر، برای مقاصد دیگری بود، در گام نخست، برای تایید فیصله های خود وی. نادر، عبدالاحد [خان] ماهیار (مایار) - نماینده وردک را به عنوان رییس شورا گماشت.

عبدالعزیز خان (مدیر جریده «طلوع افغان» - نماینده قندهار) که بر ضد لگام گسیختگی های شاه برآمد نموده بود، به 13 سال زندان محکوم گردید و بهای بس سنگینی به خاطر آن پرداخت⁷¹. حکومت همچنان گرفتن امضاءهای نمایندگان را «به سود» نامزدی عبدالاحد ماهیار سازماندهی کرد. مگر تنها 26 نفر از 97 تن قاطعانه از این کار، خود داری نمودند. این آدم های بی باک، رییس جدید گماشته شده را به آن متهم کردند که: او به نمایندگی از شورای ملی موافقت نامه یی را به امضا رسانیده

⁶⁹ . الکسی ینکف. پ.، «مساله کشاورزی در ترکستان افغانی»، مسکو، 1933، ص 19.

⁷⁰ . امان الله که پسان ها، با اعضای خانواده بزرگ خود به ایتالیا پناهگزين شد، دچار تنگدستی گردیده و در پی آن شد تا یارانه (سوبسایدی) دولتی به دست آرد و یا بتواند از بخشی از دارایی خود که در افغانستان مانده بود، استفاده نماید. برای نمونه، منظور او کارخانه پشمینه بافی و چرمگری بود که عملاً یک کارخانه دولتی بود. (نگاه شود به ص 109 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ دری).

⁷¹ . غبار در ص 104 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در این باره چنین می نگارد: «عبدالعزیز خان وکیل قندهار (در دوره امانیه مدیر جریده طلوع افغان) علیه عبدالاحدخان- رییس انتصابی بیانیه یی ایراد و تعیین رییس شورا را حق وکیلان دانست نه این که از طرف دولت تحمیل شود. به همین جرم بود که آن مرد محترم به زندان سیاسی افتاد و سیزده سال بماند. ریش این مرد در زندان سفید و بینایی چشمانش مختل گردید.»-گ.

است مبنی بر رایه وام از سوی بریتانیا به افغانستان- چیزی که عملاً صلاحیت این کار را از سوی نمایندگان شورا نداشت.

برای خنثی ساختن شورای ملی، سنا، که اعضای آن همه از سوی شاه انتخاب می شدند، متشکل از 27 نفر ایجاد گردید. در آغاز، در نظر بود که مجلس شورای ملی در ماه مارچ 1931 برگزار گردد. سپس آن را به ماه می 1931 به تعویق انداختند. مگر عملاً به تاریخ 6 جولای 1931 آغاز به کار کرد. در کابل، 97 نماینده از 106 نفری که جرگه سراسری افغانی سال 1930 تعیین شده بودند، گرد آمدند: بخش بزرگ آنان (نزدیک به 65 درصد) نمایندگان را رهبران قبایل تشکیل می دادند. از 20-25 درصد را روحانیون.⁷² بیشترین اعضای شورا از سوی دولت گماشته شده بودند؛ برای نمونه: در کابل، تاریخ روز انتخابات، تنها به کلانتر های محله ها اعلام گردید که به نوبه خود، تنها رای دهندگان طرف اعتماد شان را دعوت نمودند. والیان استان های هرات و قندهار- عبدالرحیم خان و محمد گل خان، که هر یک، بنا به دلایلی، به رژیم کابل متمایل نبودند، می توانستند اوضاع را تغییر دهند. مگر آن ها خطر نکردند اوضاع سیاسی در گستره زیر نفوذ خود و کشور در کل «شور» بدهند.

هر چند، در بافتار شورای ملی، نمایندگان بازرگانان و همچنان بزرگران ره نیافته بودند، با این هم، حتا با این گونه رفتار گزینشی در ایجاد این ارگان، نزدیک به یک چهارم اعضای آن (به شمول معاون رییس شورای ملی) به عنوان اپوزیسیون رژیم موجود برآمد (تبارز) نمودند. نمایندگان این گروه، می خواستند با برگزاری نشست های منظم سالانه، شورای ملی را به ارگان عالی قانون گذاری کشور، مبدل سازند. حال آن که برای حکومت و شاه، نقش قوه اجرایی در نظر گرفته می شد. نمایندگان فعالان موفق شدند بررسی قوانین امان الله خان را سازماندهی نمایند و برخی از پیشنهادهای خود را اریه نمودند. مگر این اقدامات با نبود مطبوعات مستقل، بازتاب اجتماعی نیافتند.

گام های برداشته شده از سوی نادرشاه، در راستای ایجاد نهادهای مشارکت اجتماعی و چیزی که دارای اهمیت نه کمتر است- سیاست خارجی متعادل و متوازن (عقد پیمان بی طرفی با اتحاد شوروی در سال 1931 و مانند آن)، برخی از نمایندگان اپوزیسیون را برانگیخت تا در مناسبات خود با رژیم حاکم بازبینی کنند. موقف های مهربانتری را نسبت به او برای مثال، دبیران روزنامه های برونرزی «زمیندار» و

⁷² . بایگانی سیاست خارجی فدارسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 161، موضوع 41، برگ های 5-18 .

«افغانستان» که در هند بریتانیایی به چاپ می رسیدند- سید غلام حسن شاه کاظمی و مرتضی احمدخان، پیش گرفتند. آن ها حتا اعلامیه هایی در پشتیبانی از شاه (در واقع توبه نامه ها) و پژوهشخواهی از ارزیابی های لغزش آمیز شان در باره اوضاع چند سال اخیر افغانستان پخش نمودند.

دگرگونی های سیاسی آغاز دهه سال های دهه 1930 در قانون اساسی 1931 بازتاب یافتند. مگر آن گونه نیشخند آمیز که غبار- تاریخ نویس و رجل سیاسی تاکید نمود- «حتا وزیران کشور از محتویات این قانون چیزی نمی دانستند» که مواد و بندهای آن اصلا در فیصله های کابینه و یا دیگر ادارات و دفترها در دوره نادرخان اعلام شدند. مگر آگاهی اندک بیشتر افغان ها از محتوای و حتا خود نفس موجودیت قانون اساسی 1931⁷³ به هیچ رو، به معنای آن نبود که تصویب آن بر زندگی اجتماعی- سیاسی کشور هیچ تاثیری نداشت.

مشی سیاست خارجی دولت نادریه نیز ثابت نبود. مناسبات افغانستان و شوروی روی خط همگرایی توسعه نمی یافت. این گرایش را، غلام صدیق خان چرخ (یکی از هواداران برجسته امان الله که تلاش ورزید مانند بسیاری دیگر از هواداران شاه پیشین با نادرشاه زبان مشترک بیابد)، کوشید پس از بازگشت خود به کابل در بهار سال 1931، بچرخاند. چرخ دست به این ریسک زد تا نادر خان را به آن متقاعد سازد که اوضاع بین المللی (تهدید جنگ جدید جهانی و بسیاری دیگر از مسایل) افغانستان را بر آن می دارد تا به سوی شوروی گرایش استراتژیک داشته باشد. مگر نادر به گونه دیگری می اندیشید: او بر آن بود که سنجش افغانستان به روسیه با توجه به تجارب تاریخی (شکست شیرعلی خان در سال 1860 و همچنان شکست امان الله خان در اواخر سال 1920) و نیز با رخداد های روان، تردید بر انگیز است. او همچنان به پیروزی جنبش آزادی بخش ملی در هند کمتر باور داشت.⁷⁴

یکی از گام هایی نخستین و بس ارزنده که دولت نادریه برداشت- آوردن نظم در عرصه های اجتماعی و آموزشی بود. مکتب ها که در دوره بچه سقاو بسته شده بودند، سر از نو، باز شدند. گرد آوری سامان و اسباب و مواد درسی مکاتب که به

⁷³ . دیپلومات و خاورشناس امریکایی- ل. پاولادا در باره یک فاکت از این هم تکانهنده تری را گزارش داد: او توانست متن قانون اساسی 1923 دوره امان الله خان را تنها در کتابفروشی های خیابانی بازار کابل بیابد. کارمندان وزارت عدلیه افغانستان از او اجازه خواستند تا از این یگانه نسخه رونوشت بردارند و این گونه، افغانستان بار دیگر، متن نخستین قانون اساسی خود را باز یافت. (نگاه شود به:

Poullada L. Reform and Rebellion in Afghanistan, 1919-1929 L., 1973

⁷⁴ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ های 107-109.

تاراج برده شده بود، آغاز گردید. حتا گسیل جوانان برای آموزش به خارج (هرچند به پیمانہ هایی کمتری نسبت به دوره امانی) از سر گرفته شد. مگر دیری نپایید که گرایش های منفی (با آن که برخی از آن ها نه در مشی خود نادرشاه، بل در پدیده های بیشتر ژرفتر دارای بار اجتماعی- سیاسی و تباری- تاریخی ریشه داشتند) پدیدار گردیدند. برای نمونه، شاه با آن که بنا به گواهی بسیاری، یکی از آگاه ترین کارشناسان نظامی کشور بود، ناگزیر گردید، ارتش را بر اساس داوطلبی، به سان یک ارتش دارای بافتار رنگارنگ، با آن که بیشتر دارای بار پشتونی- عشیره یی جنگجویان بود، بازآرایی نماید. هسته آن را باید وردکی ها، لوگری ها، و در جای آخر- نمایندگان زیر ستم ترین اقلیت ملی افغانستان- هزاره ها، می ساختند.

دلکش ترین انگیزه برای بازآرایی دسته های رزمی، افزایش تنخواه بود: هرگاه تنخواه در دوره امانی 14 روپیه کابلی در ماه و در دوره بچه سقاء- 20 روپیه کابلی بود، در دوره نادریه ناگزیر گردیدند وعده 25 روپیه در ماه را بسپرنند. برای حل این مساله، به یاری بریتانیا نیاز بود. با آن که بخشی از دارایی های افغانستان (نزدیک به دو میلیون کلدار از سپرده های افغانستان که در بانک های هند بریتانیایی در دوره امانی پس انداز شده بود) دو باره واپس شدند. مگر به هر رو، می بایست تنها بخشی از رزجویان پشتون را نگه داشت و دیگران را مرخص و آنان را به محل های بود و باش پیشین شان گسیل داشت.

حکومت پول زیادی را برای خرید خان ها و مالکان مصرف کرد و در برخی از موارد ناگزیر بود امتیازات سنتی شماری از قبایل و رهبران شان را احیا نماید و تنها پس از مرخص نمودن بخشی از جنگاوران و دسته هایی پراکنده، توانست تا چندی اوضاع را در پایتخت و برخی دیگر از نواحی کشور با ثبات بسازد.

مگر اوضاع سیاسی داخلی در افغانستان را تنها عوامل عینی دیرپا تعیین نمی کردند. نادرخان و نزدیک ترین پیرامونیان او- مصاحبان- حاکمیت اعلی را در کشور برای سال های سال و حتا دهه ها به انحصار خود درآورده بودند- از کرسی صدارت که به برادران وی رسیده بود، گرفته تا دیگر کرسی های کلیدی (وزارت دفاع و مانند آن....). و حتا مناصب و کرسی های کم اهمیت و صلاحیت. تقرر محمد عیسی خان- ملی گرای هوادار شوروی و عضو جنبش جوانان افغان، به کرسی رییس ستاد ارتش

افغانستان، بیشتر به یک استثنا همانند بود که نشانگر ژست
تایلات مهربانانه نسبت به شوروی بود.⁷⁵

تمرکز قدرت در دست های مصاحبان، با دامنه یابی روز افزون
سرکوب و روی هم رفته، خودکامگی رژیم سیاسی همراهی می
گردید. در میان سرشناس ترین قربانیان اختناق نادریه، می
توان از ولی خان [دروازی]- یکی از همراهان اصلی امان الله
خان- وزیر حربیه پیشین، دیپلمات و نایب السطنه نام برد.
به او اتهام توطیه و آماده سازی خیزش به سود امان الله بسته
شد و در ماه جنوری 1930 بازداشت گردید. ولی خان که در آغاز
به سمت غلام بچگی دربار، خدمت را در دربار حبیب الله خان آغاز
کرده بود، یکی از انگشت شمار تاجیک تباران بود که توانست در
زمان امان الله، به سرعت از نردبان سیاسی بالا بیاید. با آن
که پادشاه پیشین کاملاً به او اعتماد نداشت. نادری ها،
چیزهایی بسیاری را نمی توانستند بر او ببخشایند. از جمله
مهرورزی به بلشویک ها را. محمد ولی خان، همچنان متهم به
همکاری با بچه سقاو بود. «رسیدگی» به پرونده محمد ولی خان،
عملاً نخستین و آخرین بازجویی یی بود که در جریان آن دست کم
برخی از موازین عدلی رعایت گردید. در ماه اپریل 1930 در
جلسه سرشناسان و افسران، حکم دادگاه عالی در زمینه پرونده
محمد ولی خان و محمود سامی (افسر ترکی ارتش افغانستان که از
مصر گریخته و به افغانستان آمده بود) اعلام گردید که مطابق
آن باید حاضران باید فیصله نهایی را صادر می نمودند - اعدام
یا زندان. محمد ولی خان که عملاً سومین شخصیت (پس از امان
الله و طرزی) در رده اصلاح طلبان افغان دوره نخست استقلال بود،
به هشت سال زندان محکوم شد. مگر بعدها در 1933 به نام دشمن
شاه و ملت اعدام شد.⁷⁶

هنوز در جریان سال اول فرمانروایی نادرشاه، بسیاری از
جوانان افغان و هوادارن امان الله خان مورد اختناق قرار
گرفتند. این گونه، به دستور نادرخان، تابستان 1930 در
گرماگرم رخدادهای کوهدامن، عبدالرحمان لودی- شهردار کابل
کشته شد. نعش سوراخ سوراخ شده و تیرباران شده او بر سر

⁷⁵. پس از افتادن کابل به دست نیروهای بچه سقاو، محمد عمر که در
دوره امان الله خان مدتی کرسی ریاست ستاد کل ارتش را داشت، روابط
تنگاتنگی با سفارت شوروی داشت. محمد عمر به چند زبان از جمله روسی
سخن می گفت و یکی از آموزش دیده ترین افسران افغانی به مفهوم
اروپایی آن بود. نگاه شود به: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون
روسیه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده
156، موضوع 69، برگ های 17-18.

⁷⁶. دیپلمات های شوروی، محمد ولی خان را همچون «سر سپرده ترین کس ما و
روی هم رفته، شاید لایق ترین رجل افغانی» ارزیابی می کردند. (نگاه
شود به: مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع
2208، برگ 16)، مگر رهبری سیاسی شوروی ممکن نمی شمرد تا او را از چنگ
خشم نجات دهد).

خری نزد همسرش به شور بازار برده شد.⁷⁷ دار و ندار وی ضبط گردید و گذشته از این ها، مرده او متهم به کفر و الحاد و میگساری و باده پیمایی گردید. همچنان [تاج محمد] پغمانی با توپ پرانده شد. همین گونه، فیض محمد باروت ساز را اعدام کردند که پیش از اعدام نادرخان را به باد ناسزا گرفت و دشنام داد. محی الدین آرتی، در آغاز به ترکیه گریخت و سپس رهسپار هند شد، مگر گرفتار گردید و در پیشاور کشته شد. غبار، ده سال آزرگار رقت بار در زندان و تبعید بسر برد. بستگان او از کار بیرون رانده شدند و فرزندانش را به مکتب ره ندادند. همه این و دیگر شکنجه ها و جزا ها بدون دادگاه و تحقیق انجام شدند.

شگفتی بر انگیز نیست که این گونه مشی سیاسی، در کنار انبوهی از نا بهنجاری ها و نا به سامانی های دیرین و نو جامعه افغانی، به بسیار زودی، موجب برانگیخته شدن واکنش ها، هم از سوی مخالفان ولایتی نادریه و هم در میان لایه های گسترده توده ها، گردید. مگر اپوزیسیون راستین رژیم را، ائتلافی بس سست بنیاد و از نگاه سازمانی و سیاسی از هم پاشیده و شیرازه گسیخته، مشتمل بر هواداران امان الله خان، نمایندگان اقلیت های تباری و بخشی از روحانیون و... که جسته و گریخته به آن می پیوستند، تشکیل می داد.

«قهرمان رخدادهای مزار»: رویدادهای «ترکستان افغانی» در اواخر سال 1929- اوایل های دهه 1930 و هنگامه [استاد] خلیل الله [خلیلی]⁷⁸

⁷⁷. در این زمینه غبار در ص 40 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نویسد: «... شاه، عبدالرحمان خان لودی را که آن وقت رییس بلدیة کابل بود، به قصر دلگشاہ احضار و به مجرد رسیدن امر کرد که او را همان جا نزدیک برج ساعت نظامیان گارد گلولة باران کردند و نعشش را روی خری نزد زنش به شوربازار فرستادند. میت او در گورستان شهدای صالحین بدون نام و نشان دفن شد.» - گ.

⁷⁸. رجال دولتی و شخصیت های سیاسی - اجتماعی افغانستان (فرهنگ اطلاعاتی)، مسکو، 1967، ص. 9. منبع دیپلوماتیک شوروی، زیر نام: «نقش روحانیون در زندگی اجتماعی افغانستان»، چاپ سال 1957، آگاهی هایی گسترده یی در باره آموزش خلیل الله خلیلی در لیسه حبیبیه، در دست می گذارد. در کتاب، خلیلی به عنوان یکی از پیشتازان سیاسی- مذهبی و اندیشه ورز نامدار کشور و منطقه معرفی می شود. نگاه شود به: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، اسناد رفرنس در مسایل افغانستان، پرونده ویژه 39، پرونده 241، موضوع 14، برگ 40.

گوشه یی از زندگینامه سیاسی خلیلی که با «انقلاب» 1929 پیوند دارد، تا کنون کمتر از سوی پژوهشگران موشکافی شده است؛ هرچند، شماری از خاورشناسان شوروی با ژرفنگری به بررسی میراث سرایشی و نوشتاری وی پرداخته اند. بانو پرونتا رسالهء دکترایش را درین گستره در دانشگاه بامبرگ Bamberg جمهوری آلمان فدرال نگاشته است. او بارها در همایش های بین المللی در باره جلوه های گوناگون زندگی و پویایی خلیلی سخنرانی کرده است. (برای نمونه، نگاه شود به: سخنرانی وی در سومین کنفرانس

پیش درآمد⁷⁹:

[در مقاله دست داشته، کوشیده شده تا به ابعاد فردی و شخصیتی استاد خلیل الله خلیلی در متن کشاکش های افغانستان در اواخر سال های 1920 و آغاز 1930 پرداخته شود. در تاریخ نگاری افغانستان، این کشاکش ها، به «انقلاب» شهرت دارد. موضوع پژوهش این بحث، پرداختن به سیما و شخصیت خلیل الله خلیلی است. او در آن هنگام، نماینده نسل جوانی از سیاسیون کشورش به شمار می رفت، که پسان ها به شخصیت برجسته اندیشمند (انتلکتوئل) و دولتی مبدل گردید. در مقاله، سخن بر سر رویدادهایی است که زایشگر آغاز زندگینامه سیاسی خلیل الله شدند].

[در پی کشته شدن امیر حبیب الله در سال 1919، در افغانستان «پادشاه گردشی» گردید. امان الله- شاه جدید، به زودی کشور را به سوی استقلال رهبری کرد. او تصمیم گرفت تا جامعه سنتی افغانستان را اصلاح نماید. در روند پیاده ساختن اصلاحات، بسا اتفاق افتاد که به سنت ها و شرایط عینی جامعه بی پروایی شود و خواست مردم نادیده گرفته شود. امان الله، مالیات را افزایش داد و در سرانجام هم میهنانش را در برابر خویش برانگیخت. بحران عمیق اجتماعی و سیاسی اواخر سال های 1928 و آغاز 1929، به جنگ داخلی و تضعیف بیش از حد حاکمیت مرکزی کشور تا مرز از هم پاشی شیرازه حاکمیت آن انجامید. در کشور تنش های ملی، عشیره یی و گرایش های منطقه یی نیرومند شد. در جریان سال 1929 و حتا آغاز سال های دهه 1930 شمار بسیاری از شبه دولت های نیمه خودگردان در افغانستان پدید آمدند، که بیشتر متمایل به منطقه گرایی بودند، تا استقلال کامل.

امان الله، پس از واژگونی پادشاهی اش در میانه های جنوری سال 1929 کوشید تا حکومت ملی را با تکیه بر خویشاوندی های

اروپایی «ایرانستیک» (ایران شناسی) در سپتامبر 1995 در کمبریج زیر عنوان: بچه سقاء - یک رابین هود افغانی یا یک رهزن، نوشته خلیل الله خلیلی، 1929.

Bacca-i Saqqa`- an Afghan Robin Hood or a bandit: Khalilullah Khalili`s revision of 1929.

منبع اصلی پژوهش بانو پرونتا، کتاب خلیلی در باره عصر «امیر حبیب الله کلکانی» (بچه سقاو) «عیاری از خراسان - امیر حبیب الله، خادم دین رسول الله»، چاپ پیشاور، 1990) بوده است.

⁷⁹ . این پیش درآمد، در مقاله دیگر آقای بویکو زیر نام «قهرمان رخدادهای مزار- سیمای سیاسی استاد خلیل الله خلیلی» نگاشته است و ما آن را به عنوان زیر نوشت در این جا آوردیم. چون این مقاله به قلم آقای بهره مان به دری برگردان شده بود، ما آن را با اندکی ویرایش در این جا آوردیم- گ.

عشیره بی پشتونی خویش در قندهار که به آنجا گریخته بود، سر و سامان دهد. مگر به زودی با شکست رو به رو شد. او عملاً خود را از بسیاری از همکارانش، که ناگزیر هم در پایتخت و هم در شمال مستقلانه پویایی‌هایی داشتند، تجرید ساخت و سرانجام، در اواخر ماه می 1929 کشور را برای همیشه ترک گفت.

در جریان سال 1929 میلادی، نقش مرکزی در سیاست افغانستان به نیروهایی که برکابل چیره بودند، انتقال یافت. آن‌ها کسانی بودند که بچه سقاو- نماینده گروه‌های پایینی جامعه را به قدرت رساندند. سپس او را امیر غازی (در واقع امر حبیب‌الله دوم) اعلام کردند و کشورش را که در برگیرنده کابل، اطراف و برخی از مناطق ولایت شمالی (ترکستان افغانستان، قطغن، بدخشان و...) می‌گردید، متفاوت از حکومت پیشین پشتون‌ها، به «کابلستان» نام دادند.

در میان سقاویان هم شمار بسیاری از نمایندگان نخبگان مذهبی (بیشتر تاجیک تبار یا تاجیکی شده زمینداران ناحیه کابل (کوهستان و کوهدامن) حضور داشتند و هم بوروکرات‌های پیشین امان‌الله و مذهبی‌های واپس‌گرای [عصر او]. آن‌ها نتوانستند نه مدیریت اقتصادی را پیش ببرند و نه ماشین دولتی را به راه اندازند.

تا تابستان سال 1929، در کشاکش‌های تباری-سیاسی درونی افغانستان، رزجویان قبایل پشتون نیرومند گردیدند. نادرخان- وزیر دفاع و سپهسالار امان‌الله [خان] و یکی از چهره‌های برجسته اشرافیت افغان (سردار) توانست که همه آن‌ها را زیر درفش خود متحد سازد.

مقارن با آغاز پاییز 1929، روشن گردید، که هواداران بچه سقاو در افغانستان به زودی شکست خواهند خورد. تنش‌ها هم در کابل و هم در استان‌ها به شمول استان‌هایی در ظاهر متمایل به رژیم نو، رو به فزونی داشت. یکی از رهبران هزاره به نام اکلیل خان، برای گفتگو با سید حسین- وزیر دفاع «کابلستان» به شهر مزارشریف آمد. عبدالقیوم- نائب الحکومه مزار، که یکی از هواداران پنهانی نادر خان که برجسته‌ترین مدعی بالاترین مقام دولتی در اواخر 1929 به شمار می‌رفت، نتوانست جلو سید حسین را که شهر را با خزانه محلی (که نزدیک به نیم میلیون افغانی دارایی داشت)، ترک می‌گفت، بگیرد. در 27 اکتبر، حکومت مزار به دست مستوفی-خلیل‌الله خلیلی افتاد، که در برابر عبدالقیوم مستقلانه قیام نموده، نیروهای هزاره‌ها را سرکوب، و پس از آن، خود را نائب الحکومه ترکستان افغانی اعلام کرد.

خلیل‌الله که بعدها در کشور و فراتر از مرزهای آن، به نام خلیل‌الله خلیلی (استاد خلیلی) نامور شد، در سپهر سیاسی زمان جنگ داخلی 1929 تصادفی ندرخشید. پدرش- محمد حسین خان

از عشیره صافی، از رجال پرقدرت عصر امیر حبیب الله خان و مستوفی الممالک وی بود که به فرمان امیر جدید- امان الله خان، متهم به فساد و دیگر تبهکاری ها گردیده و در سال 1919 محکوم به اعدام شد و خانه وی در کابل مصادره و به عنوان اقامتگاه نماینده سیاسی شوروی داده شد. بنا به وصیت محکوم، خانواده اش را بخشوده، امان دادند، اما به استان چاریکار تبعید نمودند که با درآمد اندکی از مدرک جایزادهای حدود شان می زیستند.

به گونه یی که عبدالغنی می نویسد: محمد حسین خان در آستانه اعدام، از امان الله خواهش کرد تا به فرزندانش امکان ادامه آموزش بدهد که در پاسخ [به مصداق: «عاقبت، گرگ زاده گرگ شود-گ.»]، شنید: آموزش دادن به آن ها به معنای پرورش گرگ های درنده است. هر چه کنی، آن ها آدم نمی شوند». ⁸⁰ خلیل الله با آن که پدر و مادر (مادرش دختر یکی از خان های روستای کوهستان پروان، بود که پیش از رویدادهای 1919 درگذشته بود) را از آوان کودکی از دست داده بود، آموزش دید: به روایتی وی دبستان روستایی را به پایان رسانید و بنا به روایت دیگر، در لیسه با پرستیژ حبیبیه کابل دانش فراگرفت و سپس، چندی هم در آنجا به آموزگاری پرداخت. در بیست و اند سالگی، او، که در میان شمالی ها (تاجیک ها و پشتون های تاجیکی شده شمال منطقه کابل) نحو یافته بود، به جنبش بچه سقاو گروید و یکی از بی آرایش ترین و تحصیل یافته ترین هواداران این جنبش شد. در زمستان سال 1929 جزء بلندپایگان محلی سقاوی گردید و به کرسی مستوفی ترکستان افغانستان گماشته شد.

سقوط کابلستان، نه تنها او را سرخورده نساخت، بل [انگیزه آن گردید] که برعکس، سرسختی، صلابت و شگردهای شگفتی برانگیزی را به نمایش بگذارد. او نادر خان را دست نشانده انگلیسی ها خواند و طرح ایجاد دولت جدیدی را در شمال با پیشگامی باشندگان ازبیک، تاجیک و ترکمن پیش کشید ⁸¹. این طرح، نه تنها برای مخالفان وی، بل نیز برای محافل معین سیاسی و نظامی- دیپلماتیک شوروی غیر منتظره بود. جدایی از آن که به پندار خلیل الله، عامل مهم توانایی زیستن این «دولت» می بایستی در حمایت همسایه شمالی - شوروی و دوستی با جمهوری های شوروی نهفته باشد.

خلیلی که در گذشته به عنوان یکی از سرسخت ترین دشمنان شوروی بنام بود، برای اثبات حسن نیت خود، دستور داد تا

⁸⁰ . Ghani, Abdul. A Review of the Political Situation in Central Asia. Lahore, 1921, p. 105-106.

⁸¹ . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 1806، برگ 197.

پناهجویان آسیای میانه آزادانه، به میهن شان بازگردند. در این سند، که در نامه های دیپلماتیک شوروی به «فراخوان خلیلی- معاون گورنر جنرال ترکستان) نام داده شده است (مستوفی مزار نزدیک به سه هفته یعنی از آخر اکتبر تا 19 نوامبر 1929، در منطقه فرمانروایی کرد. با آن که در اسناد یا از نام نایب الحکومه و یا معاون وی امضا می کرد- ولادیمیر بویکو) آمده است: «با توجه به مناسبات نهایت دوستانه موجود میان حکومت اسلامی حبیب الله با حکومت معظم شوروی، مهاجران مقیم در سرزمین افغانستان، هرگاه خواسته باشند به وطن اصلی شان برگردند، بهتر است خود در این باره تصمیم بگیرند، که کجا برای بود و باش آینده شان بهتر است. از جانب حکومت اسلامی حبیب الله در مزار شریف، برای بهبود رفاه این مردم، هیچ مانعتی در زمینه نیست. دولت معظم اتحاد شوروی طبق اطلاعیه رسمی موجود در نزد ما، آماده است تا این مهاجران را پذیرفته و زمینه بازگشت و اسکان با عافیت آن ها را در میهن شان فراهم نماید»⁸². فرمانروای «خود گماشته» وعده سپرد تا در آینده نزدیک کنگره نمایندگان باشندگان محلی را برگزار نماید که در آن در نظر بود حکومت دایمی شمال افغانستان را برگزینند. او و هوادارانش، مطمئن بودند که ولایات قطغن - بدخشان و میمنه نیز به هسته دولت آینده شمال خواهند پیوست.

با فرا رسیدن هفته دوم ماه نوامبر، هیات هایی از بدخشان، آقچه، شبرغان و سراسر منطقه مزار، آغاز به آمدن به «مجلس نمایندگان با صلاحیت» به مزارشریف، نمودند. از دیدگاه بافتار تباری، در میان نمایندگان، ازبیک ها، ترکمن ها و تاجیک ها از نگاه شمار، بیشتر از دیگران بودند. این در حالی بود که در جمع آنان، نمایندگان هزاره ها و افغان ها (پشتون ها) اصلا به چشم نمی خوردند. دسته های بالادست تر، جنگاوران مسلح ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه بودند. مگر رهبری سیاسی را خلیل الله پیش می برد. مگر، جانب شوروی، با پیدایی یک چنین متحد ناخوانده و ناخواسته، به ویژه طرح های وی، با دلواپسی فوق العاده برخورد نمود. به پنداشت نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آسیای میانه، «پیاده شدن چنین طرح ها، پیش از همه به معنای تقسیم افغانستان به دو بخش خواهد بود: یکی جنوب خاوری به رهبری نادر خان، با نفوذ بیشتر انگلیسی ها و دیگر شمال باختری به رهبری خلیل الله، با عمدتاً تاثیر شوروی. مگر ما چنین کاری را باید غیر ممکن بپنداریم. تقسیم افغانستان در اوضاع کنونی بیشتر به سود انگلیسی ها است. ما به افغانستان واحد، غیر قابل تجزیه و دارای تمامیت ارضی

⁸². بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 147، موضوع 4، برگ های 50-51، در پیام جستار شده خلیلی، سبک نگارش و املاي ترجمه پیام به زبان روسی که به وسیله کارمندان قونسولگری شوروی در مزارشریف انجام شده است، حفظ گردیده است.

نیاز داریم. (تکیه از نویسنده - بویکو است) ... و به همین دلیل، اندیشه هایی که در سر پرشور و گرم خلیل الله پدید آمده اند، ناگزیر کنار گذاشته شوند. چون هنوز کارهای شوروی ها علیه انگلیسی ها در افغانستان چندان بد پیش نمی رود»⁸³.

مگر، بسیار به زودی روشن شد که طراح ایجاد دولت شمال افغانستان، خود به اندیشه هایش باور ندارد. چون او و پیرامونیانش در عین زمان گفتگوها را با اس. وایتزاگر S. Weizeger - قونسل شوروی در مزارشریف برای گرفتن روادید یا ویزای شوروی (که عملاً به معنای دادن درخواست پناهندگی بود) و گسیل اشیای گرانبها (پول و قره قل) به آن سوی مرز (که در نظر بود پول ها در یکی از بانک های شوروی واریز و پوست ها در گدام های آن انبارهای شود)، پیش می بردند. با همه شک و گمان ها در باره، طرح های استراتژییک خلیل الله، محافل سیاسی و نظامی - دیپلماتیک شوروی نمی توانستند همکاری یکی از هواداران چندی پیش بچه سقاو- آن هم سرسخت ترین و پر و پا قرص ترین آن ها را، با سنجش به پشتیبانی از او و کسان همانند او که از توانایی حفظ توازن در برابر انگلیسی گرایی نادر خان- شاه جدید، برخوردار بودند؛ «به سان ابزار در بازی افغانستان، که انجام و فرجام آن تا هنوز روشن نبود»، چونان نیروی ذخیره؛ نادیده بگیرند.

در تاشکنت، اعضای گروه خلیل الله («که آخرین بقایای رژیم حبیب الله پنداشته می شدند») و پیش از همه، خود او، چونان شخصیت های هر چند هم متباین، مگر با آن هم بی تردید سیاسی، ارزیابی می شدند. آ. زنامینسکی- نماینده فوق العاده کمیساریای خلق در امور خارجی در ازبیکستان، ضمن گزارشدهی در باره این مساله به رهبری دفتر آسیای میانه یی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسری شوروی، می پنداشت که: «سودمند است تا آن ها را در بازی افغانستان، که آغاز و انجام آن کاملاً پیدا نیست، به سان ابزار با خود داشته باشیم.»⁸⁴

در 12 نوامبر، گروه خلیلی یک محموله 19 هزار جلدی پوست قره قل را از مزار شریف به ترمز، برای فروش به شوروی فرستاد. محموله کالا را خلیفه عبدالله- کارمند گمرکات و معتمد خلیل الله همراهی می کرد. یک روز بعد، بیشترین اعضای گروه رجال های مزاری- 46 نفر، با پاسپورت های تجاری در قونسولگری

⁸³ . همان جا، برگ 198.

⁸⁴ . مرکز نگهداری و بررسی....، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع 1806، برگ 199.

شوروی روادید (ویزا) گرفته و در هر لحظه آماده گذر از مرز بودند.⁸⁵

در شهر، در واپسین لحظات، هواداران بازمانده نادرشاه تیرباران گردیدند. خلیل الله خود، با نگارش نامهء دوستانه و هشدار دهنده یی در باره تغییر محتمل اوضاع و بهتر بودن بیرون رفتن پرسونل دیپلماتیک شوروی از مزار، رو آورد: «با توجه به این که ممکن است من و دیگر اشخاص متنفذ دیگر در این جا حضور نداشته باشیم، می خواهم شخصا به اطلاع شما برسایم، که با توجه به این که امکان به قدرت رسیدن هرکسانی از هر قماش و گروه - آدم های هرجایی و دشمنان دوستی افغانستان و اتحاد شوروی، هست، شاید آن ها با بهره گیری از فرصت، به شما آسیب برسانند»⁸⁶.

در آستانه رفتن، او چند روز پیایی و با پافشاری از ما می خواست تا هواپیمایی را برای گسیل هیأت مزار به کابل به دسترس وی بگذاریم. بایسته بود تا روشن نمایند که در پایتخت چه می گذرد و چه کسی بر اریکهء قدرت نشسته است و مانند آن. برای مصونیت هیأت، فرستادگان نادر را گروهان نگه داشتند. پس از کاغذ پرانی ها و «راندمان» های بسیار جانب شوروی، سرانجام، هیات مزاری که تصمیم گرفته بود تا با اسپ راهی کابل گردد، موفق گردید یک فروند هواپیما را برای پرواز به کابل به کرایه بگیرند. هیأت متشکل بود از: محمد رفیق - نماینده نظامی، فقیر محمد - حاکم مزار، عطاء محمد - نماینده روحانیون و خواجه عثمان - نماینده تاجران. آن ها را در کابل با گرجوشی پذیرایی نمودند. نادر که دیگر اعلام پادشاهی کرده بود، خود آنان را بار داد. نمایندگان به شاه بیعت کردند و از وفاداری شان اطمینان دادند. اما یک روز پس از برگشت از کابل، یعنی به تاریخ 18 نوامبر، به مردمی که بی صبرانه در فرودگاه چشم به راه آنان بودند، گفتند که: «حبیب الله زنده است و در کابل فرمان می راند».⁸⁷

در همان روز، به یاری گروه خلیل الله، برونبری کارکنان قونسلگری شوروی از مزارشریف آغاز گردید. پس از چندی، افراد وی نیز شهر را که بلافاصله از سوی دسته های کوهستانی به رهبری محمد عظیم خان اشغال گردید، ترک گفتند. حاکمان جدید فرمان دادند که هیچ کسی را نگذارند از شهر بیرون برود. مگر قنسل - وایزاگر و همکاران باقی مانده نمایندگی شوروی توانستند با دادن رشوه به فرمانده «کوتوالی» (اداره پولیس) با دو فروند هواپیما، زیر رگبار مرمی کسانی که

⁸⁵ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه، 147، موضوع 4، برگ 223 .

⁸⁶ . همان جا، برگ 19 .

⁸⁷ . مرکز نگهداری....، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ 215 .

آنان را تعقیب می کردند، به شکل معجزه آسایی از مزار بپرند.

خلیل الله و همراهان را درست مانند هم میهنان امانی شان که چند ماه پیش آمده بودند، به تاشکنت فرستادند که در شرایط بس ناگوار دربندیان، روزگار به سر می بردند. خلیل الله که بی روزگار و بی سرپناه بود، با بود و باش در جای سرد، تنها با حمایت هم میهنانش توانست زنده بماند که به وی- به عنوان فرزند برخاسته از یک خاندان سرشناس، هرچند هم بینوا که طی سالیان دراز مورد بی مهری قرار گرفته- با کمال میل کمک می کردند، زیرا به سپاسگزاری و توانمندی بازپرداخت وی اطمینان داشتند.

شایان یادآوری است که این هوادار سر سپرده بچه سقاو، هیچگاه نتوانست با بلشویک ها زبان مشترک بیابد. حتا در تبعید هم برخورد انتقادی خود را در برابر متحدان مؤقت خویش پنهان نمی کرد. هرچه بود، جانب مقابل نیز با وی برخورد همانندی داشت. افزون بر آن، خلیل الله، میزبان خود را به غصب اموال متعلق به او یعنی محموله های پوست قره قل و اسپ ها متهم ساخت. به گونه یی که در بالا هم یادآوری گردید، به راستی که گروه یاد شده در آستانه گریز به آسیای میانه، در نوامبر 1929، محموله های پوست قره قل را به شوروی فرستاده بودند. اما کسان دیگری، از جمله برخی از بازرگانان افغانی نیز ادعای حق مالکیت بر آن ها را داشتند. اما به وضع، نه مساله قره قل متنازع فیها، بل این امر که دولت شوروی رژیم نادرخان را به رسمیت شناخته بود و پناهجوی سیاسی با چهره مشکوک در چشم میزبانانش- خلیلی، به هیچ رو در برپایی روابط با نادر شاه، مساعدت نمی کرد، به ویژه رنگ و بوی هنگامه برانگیز می داد. تسوکرمن Zuckermann - مسوول بخش آسیای میانه کمیساریای خلق در امور خارجی ضمن تبادل نظر با قره خان- معاون کمیساریای خلق در امور خارجی در باره مهاجران مزار نوشت: «شما حق به جانب هستید. ما نمی بایست در این موضوع مداخله می نمودیم»⁸⁸. مسکو و تاشکنت با گذشت هر روز، از حضور خلیل الله در خاک شوروی بیشتر پریشان می شدند و آماده بودند از هر بهانه یی برای بازگشت او به افغانستان، بهره گیری کنند.

فرمان نادر خان، مبنی بر بخشایش خلیل الله و دعوت شخص شاه از وی برای برگشت به میهن، بن بست پدید آمده را شکست. مگر کوهستانی شورشگر و شوریده، چندی در بی آلاشی رژیم نو کابل شک و تردید داشت: «نادر شاه مرا بخشوده است، مگر من تا کنون نه او را بخشوده ام و نه از او پوزش خواسته ام. او را در افغانستان، خوب می شناسند: او حرف خود را می زند؛ قرآن

⁸⁸ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنسها در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 153، موضوع 19، برگ 18.

را می بوسد؛ مگر با آن هم فریب می دهد».⁸⁹ اما ناگزیری ها نیرومندتر از کار برآمدند. بی مهری های توانفرسای غربت، خلیل الله را واداشت تا پیشنهاد شاه را بپذیرد. در 17 فروری 1930، «قهرمان رویدادهای مزار» (کودتای دوم سقاوی پاییز 1929) به آگاهی نادرشاه رساند که برای برگشت به میهن آماده است مگر به شرط این که به وی تضمین مصونیت، هزینه راه و اجازه بود و باش در هرات - جایی که عبدالرحیم خان - مامایش کار می کرد - داده شود. چنین اجازه یی به وی ارزانی گردید و گریزی مزاری به گستره زیر فرمان مامایش برگشت.

خلیل الله، بی آن که کرسی رسمی یی در اداره هرات گرفته باشد، تاثیر چشمگیری بر زندگی اجتماعی و سیاسی آن سرزمین برجا گذاشت. او با روحانیون - تکیه گاه اصلی [نایب سالار] عبدالرحیم خان [صافی] نزدیک شد و مبارزه شدیدی را در برابر گروه ترقیخواه سرور جویا به راه انداخت. این گروه که در گیر و دار رویدادهای 1929 ریخت یافته بود و بیشتر متشکل از جوانان بود، تا مدتی برای عبدالرحیم خان دردسر ساز نبود. چون پیکان اصلی نکوهش آن بیشتر متوجه ناسخته ترین مظاهر محافظه کاری (کنسرواتیسیم) بود. مگر هنگامی که برخی از مهره های رسوخند هرات، از جمله فرمانده ستاد پادگان هرات، فرمانده تأمینات ییگان های نظامی و بخشی از فرماندهی دسته های رزمی هزاره ها به گروه ترقیخواهان پیوستند، این گروه به یک گروه پر نفوذتر اداری - سیاسی مبدل گردید. شاید، عبدالرحیم خان به یاری خواهر زاده اش - خلیل الله، که هنوز از پیکارهای سال 1929 خسته نشده بود، تصمیم گرفت، پویایی های ترقیخواهان را متوازن گرداند.

نقطه اوج این کشاکش ها - سؤ قصد بر سرور جویا در دسامبر 1930 بود. جویای ژورنالیست به شدت زخم برداشت که در پشت پرده این حادثه، دست خلیل الله را دخیل می دانستند. جویا، در آستانه حادثه، پس از تهدید های پیهم، ناگزیر شده بود تا از والی خواستار کمک گردد. مگر، عبدالرحیم خان در پاسخ، یک قبضه تفنگچه ناکارآمد را برای دفاع از خود به وی داد. چندی پس از حادثه سؤ قصد، شبنامه یی در شهر پخش گردید و در آن هدف ماجرا چنین توضیح شده بود: «چند روز پیش، مسلمانان مؤمن و صادق گردآمده در یک دسته، با گروهی از افراد بی خدا و مفسدان فی الارض تسویه (تصفیه) حساب نمودند».⁹⁰ بر پایه اطلاعات قونسلگری شوروی در هرات، نویسندگان شبنامه، کسی جز خلیل الله با همدستی حاجی محمد عظیم خان - دوست والی و رییس پولیس، نبود.

⁸⁹ . همان جا، برگ 19.

⁹⁰ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پرونده 161، موضوع 41، برگ 127.

مگر هنگامه «هراتی» خلیل الله، تا مرز توطئه ها و دسیسه ها و اقدامات دهشت افگانه در برابر نیروهای ترقیخواه پیش نرفت. خلیلی که در آن هنگام، هنوز بسیار جوان بود، با داشتن قریحه عالی، در وقفه های پدید آمده میان کشاکش های سیاسی، به پژوهش ها و کاوش های تاریخی - فرهنگی می پرداخت و کتابی را زیر نام «آثار هرات»⁹¹ (تاریخ سیاسی و جغرافیایی و شرح احوال سخنوران و دانشمندان و هنرمندان هرات، چاپ سال 1308)⁹² به رشته نگارش درآورد و با شیوه سنگی (لیتوگرافی) به چاپ رسانید. در سال 1931، نویسنده تازه به پختگی و نام و نشان رسیده، که مصرانه به کابل دعوت می شد، تا سمپاتی اش را به رژیم جدید به نمایش بگذارد، اثرش را به نادرشاه اهدا کرد.

اما این گونه ژست، هنوز به معنای آشتی او با نادریه (نادری ها) نبود: خلیل الله، در پایان ماه می 1931، در آستانه رفتن به کابل، از آ. پلیاک- قنسول شوروی در هرات تقاضای دیدار محرمانه نمود که در جریان آن، گردانندگان جدید افغانستان را به باد نکوهش شدید گرفت. افزون بر آن، عزم خویش را مبنی بر رهبری یک «جنبش گسترده مخالف نادریه» در کابل اعلام نمود⁹³. خلیل الله حتی از قونسل خواهش کرد تا در تأمین ارتباط وی با امانیه (هواداران امان الله [خان]) برای یاری رساندن آن هم، می خواست، این گونه تماس ها را از طریق کارمندان نمایندگی سیاسی شوروی در کابل برقرار نماید! آ. پلیاک که با اندیشه های خلیل الله و زندگی سیاسی وی به خوبی آشنایی داشت و او را «دشمن سوگند خورده ما» [یعنی شوروی - بویکو] می پنداشت، به خواهش ها و پندارهای مهمان ناخوانده خویش، بس به دیده شک و تردید می نگریست و حتی در پشت پرده آن، ترفند را نفی نمی کرد. و به راستی، شوروی ستیزی خلیل الله، آزرده گی وی و دشواری هایی که در هنگام پاییدن (تبعید) در تاشکنت با آن ها سردچار گردیده بود، حال چه رسد به نقشی که او در دوران جنبش «بچه سقاو»

⁹¹. یکی از نسخه های این کتاب سه جلدی اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه هاروارد (Wineder Library) نگهداری می شود. نویسنده این امکان را یافت که با آن در دوره بازدید علمی از ایالات متحده امریکا در پاییز 1998- بهار 1999 آشنا شود. در مراسلات دیپلماتیک شوروی آغاز سال های 1930، تذکر داده می شود که کتاب خلیلی که به سال 1931 به چاپ رسیده بود، از سوی ماکسیمف- کارمند کمیساریای خلق در امور خارجی به زبان روسی برگردان شده بود و اصل کتاب به زبان پارسی، به کتابخانه کمیساریای خلق در امور خارجی سپرده شد.

⁹². این کتاب، چندی پیش در ایران از سوی انتشارات عرفان تجدید چاپ شده است- گ.

⁹³. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ 114.

بازی می نمود، صداقت برنامه های وی مبنی بر راه اندازی کودتا «به سود امان الله»⁹⁴ [خان] را زیر سوال می برد.

«حواریون» نادر و پیش از همه صدراعظم - هاشم خان، تا آن هنگام چندین بار به خلیل الله پیشنهاد نموده بودند تا به پایتخت برگشته و گو این که در «روشنگری بر برخی از زوایای تاریخ عصر بچه سقاو» یاری رساند. شاید پایوران دولتی به راستی به توانایی های علمی - ادبی او ارج می گذاشتند (بسنده است از کتاب سه جلدی «آثار هرات» یادآوری نمایم، که در بهار سال 931، چاپ و به نادرشاه اهدا گردیده بود). مگر دلیل اصلی تلاش آن ها برای برگشت خلیل الله به کابل، در گام نخست، آرزومندی مرکز برای پایان بخشیدن به نیمه خودگردانی عبدالرحیم خان - والی هرات بود که می خواستند خلیل الله را [به خاطر دستیابی به همین مقصد-گ.] به عنوان - هرچند هم عالی قدر، مگر به هر رو، گروگان، نگه دارند.

خلیل الله، مقارن تاریخ 12 جون 1931، به کابل رسید و از سوی صدراعظم و دیگر مهره های کلیدی حکومت و سر انجام، نادرشاه پذیرفته شد. او، با نادر خان سه دیدار آزرگار داشت. به درخواست خلیل الله، دو برادر و عمویش - محمد یوسف خان، یکی از سازماندهندگان اصلی خیزش 1930 کوهدامن، که نزدیک بود به بهای تخت و تاج نادرخان بینجامد، از بازداشت رها شدند. ژست سخاوورزانه و آشتی جویانه در برابر خلیل الله و دیگر اقدامات همانند حکومت، به آن امکان داد تا گلیم «آخرین بازماندگان عصر حبیب الله» را برچیده و خلیل الله را از راه های صلح آمیز گرویده ساختارهای قدرت رژیم ساخته و با آن آمیزش دهد. خلیل الله، پسانتر در زمان ظاهر شاه و داوود خان به کرسی های برین (به شمول وزارت و سفارت) [و... و نیز به کرسی استادی ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل-گ.] رسید. مگر شهرت بزرگی را به عنوان سخنور با قریحه و بی همتای شعر دری⁹⁵ به دست آورد.

⁹⁴ . بخش هایی از زندگینامه وی، که درین بخش آمده است، ناگزیر می گرداند تا به ارزیابی های صابر میرزایف - ادبیات پژوه تاجیک در پیوند با مرحله آغازین روشنگرانه در افغانستان، به ویژه در آن تز وی مبنی بر این که «از سخنوران این دوره (سال های دهه 1920 - بویکو)، که به هواداری از امان الله خان برخاسته بودند، باید از خلیل الله خلیلی (تکیه از بایکو است) نام برد، می توان شک و تردید کرد. نگاه شود به: میرزایف، صابر، مرحله آغازین ادبیات روشنگرانه در افغانستان، رساله نامزدی دکترای علوم زبانشناسی، به شکل سخنرانی علمی، دوشنبه، 1994، ص. 15.

⁹⁵ . چراغ زندگانی خلیل الله خلیلی، در سال 1986، در غربت، در شهر مرزی پیشاور پاکستان بی فروغ شد. او، [که پس از رویدادهای 27 اپریل 1978 به پاکستان پناهگزین شده بود] در آن سال ها با پویایی کار بیشتر دارای بار ادبی بس بزرگی را به سود اپوزیسیون اسلامی انجام داد.

3- رژیم نادر شاه و اپوزیسیون. شورش کوه‌دامن (جولای- اگوست 1930) و پیامدهای آن:

امانیست‌ها (امانیه یا امانی‌ها- هواداران امان‌الله خان) - پیروان اندیشه‌های جوانان افغان، به عنوان عمده‌ترین مخالفان نادر شاه تبارز کردند. نشست جوانان افغان در کابل، به خاطر مبارزه در برابر نادر در شب آن روزی که نادر اعلام پادشاهی کرد، برگزار گردید. یکی از اشتراک‌کنندگان نشست- غلام محی‌الدین آرتی اعلام نمود که «هر جمعیت یا فردی که با دولت جدید کمک و همراهی کند، به معنای آن است که شریک جنایت است»⁹⁶، چون این همکاری در هر صورت به معنای همکاری با انگلیسی‌ها است که هرگز به یک افغانستان نیرومند ذینفع نیستند».

غبار که نشست در خانه وی برگزار گردیده بود، ابراز نگرانی کرد که «در افغانستان می‌تواند نظامی همانند رژیم رضا شاه- «فرمانروای بسیار کم‌سواد و از دیدگاه سیاسی بی‌تجربه، مگر مستبد و خودکامه» در ایران، روی کار آید».⁹⁷ مگر او بر آن بود که «عدم کمک و عدم همراهی با دولت به تنهایی کافی نیست، زیرا بیطرفی جمعیت را به یک دسته تماشایی مبدل می‌کند. پس تصویب شود که علاوه بر دولت مبارزه به عمل آید»⁹⁸. عبدالرحمان لودین شاید به دلیل ضعف جوانان افغان، پیشنهاد کرد «... صبر و انتظار و مشاهده و تعقیب اوضاع اداری و مملکت لازم است». سرانجام، نشست با اکثریت آرا فیصله کرد که مبارزه مخفی ضد دولت جدید به شدت تعقیب گردد ولی مبارزه علنی فعلاً به صورت موقتی معطل گذاشته شود تا دیگ این بحران در افغانستان از غلیان بیستد و دستگاه حاکمه جدید به شکل ثابت خودش را به مردم نشان بدهد. آن گاه جمعیت

سروده «استخوانم سوخت جانا، آشیانم درگرفت» (که استاد آن را به یاد غزل شیوای داکتر صحرایی سروده بود، - گ.) به گونه بس شگفتی برانگیز، برگ پایانی دفتر زندگانی سیاسی او گردید.

⁹⁶ . نگاه شود به: غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 38 و ویرجینیا، 1999.

⁹⁷ . غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 38-39، مقایسه غبار [مقایسه رضا خان و نادر خان از دیدگاه تراز سوادآنان] درست نیست. زیرا نادر یکی از باسوادترین و آزموده‌ترین نظامیان افغانستان بود و یک سیاستمدار بس با تجربه و با کیاست در عرصه‌های گوناگون.

[در متن دری جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ چنین آمده است: «در ایران برای آن که زمینه برای جانشین شدن رضا خان یک ضابط گمنام به عوض سلسله قاجار مهیا گردد، نخست ضیا الدین طباطبایی مثل بچه سقاء روی صحنه آورده شد تا متنفذین مردم ایران را برنجاند و آماده برای پذیرش یک رژیم جدید نماید. رضا خان با این ترتیب پادشاه مقتدر و مستبد ایران گردید. در حالی که سواد حسابی نداشت و از فرهنگ و تحصیل و تجارب سیاسی محروم و به دور بود. این وضع با نقشه و شکل دیگری اینک در افغانستان تطبیق گردیده است»].

⁹⁸ . همان جا.

تاکتیک مبارزه علنی خود را نیز به استقامت هدف غایی در داخل کشور تعیین خواهد نمود».⁹⁹

گروه نامنهاد «آشتی ناپذیران» که در آن کسانی مانند حفیظ الله ولی¹⁰⁰ - مدیر بخش شوروی در وزارت خارجه افغانستان، عضویت داشتند، متمایل به قاطع ترین اقدامات بر ضد نادر شاه (به شمول ترور او) بودند. مگر در عمل فراتر از چاپ چند شبنامه انتقاد آمیز پیش نرفتند و تنها برخی از نشانه های پویایی را به نمایش گذاشتند.¹⁰¹

هسته اصلی رهبری امانی ها [دیگر، اپوزیسیون] مشتمل بود بر چند تن از برجسته ترین هواداران پادشاه پیشین و در گام نخست - غلام نبی خان چرخي که از سوی نادر خان محتاط به عنوان سفیر به ترکیه گماشته شد. او در زمستان 1930 با ترک گفتن شوروی، یک بار دیگر پیگیرانه کوشید کارت شوروی را در [بازی] افغانستان، با جلوه دادن و نمایاندن خود و پیروان نزدیک خود، چونان نیروی سیاسی دارای اهمیت؛ به کار گیرد، مگر دیگر با توجه به درس های تلخ عملیات باهمی شوروی - افغانی پاییز 1929 [به رهبری پریماکف-گ.] و تلاش های بیهوده و نافرجام واپسین. چرخي بار دیگر، کوشید جانب شوروی را متقاعد سازد که امانی ها - یگانه جریان سیاسی در افغانستان اند که به گونه پیگیر به اتحاد شوروی گرایش دارند و این در حالی است که رژیم نادرخان می تواند تنها انگلوفیل (تمایل به انگلیس) باشد و انگلوفیل خواهد بود. در مناسبات چرخي با نادر، همچنان همچشمی های شخصی جا داشت: «در هنگام فرمانروایی حبیب الله، او همراه با نادر یکجا در ارتش خدمت می کردند و هر دو رتبه سرهنگی داشتند. برای چرخي ناگوار بود ببیند که سرهنگ همکرسی، همتا و همپایه او - نادر خان پادشاه شود و او سفیر او گردد!»¹⁰²

چرخي - حالا دیگر نماینده رسمی پیشین امان الله خان، در مسکو، سرشت مشی شوروی را در افغانستان بی باکانه به باد سرزنش و نکوهش می گرفت: «... در مشی شوروی چیزی از سنت های گذشته بر جا مانده است، هنگامی که نمایندگان روسیه قدیم وعده می دادند و در آخرین لحظات به آن وفا نمی کردند و

99 . همان جا، ص 39.

100 . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 70، پوشه 156، برگ 132.

101 . نویسندگان یکی از این شبنامه های «گزنده» که در سال 1930 پخش گردیده بود، پیام خود را «عنوانی «مردم دلیر افغانستان، به همه هواداران جوانان افغان، و پاسداران آیین مبین اسلام» نگاشته بودند. برگرفته از بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 69، پرونده 156، برگ 23.

102 . بایگانی... پرونده ویژه 126، پوشه 1، پرونده 157، برگ 4.

افغانستان را در برابر انگلیس خشمگین و انتقاچو به دست سرنوشت می سپردند».¹⁰³

غلام نبی در این حال، حالی می کرد که نه خود شاه پیشین که در اروپا بسر می برد، و نه هواداران وی، به هیچ رو، پوتنسیال سیاسی خود را از دست داده اند و با مقیاس های سیاست به پختگی رسیده بین المللی و همچنان دورنمای توسعه اوضاع منطقه یی، دور اندیشانه نیست که آنان را به سادگی از گردونه بیرون انداخت.

امان الله، خود زمستان 1930 رهسپار ترکیه گردید. شاید، با این سنجش که نظرها را به خود و به رخدادهای روان در آن برهه در کشور (حاکمه ولی خان) جلب نماید. او و هوادارانش، برنامه دیگر مبارزه در برابر نادریه را ریختند. مگر این گونه طرح ها، نیازمند پشتیبانی جدی نیروهای موثر خارجی بود- آنچه مربوط می گردد به دولتمردان ترکیه که به شاه پیشین «برای تحقق کدامین کارروایی های پان ترکیستی یا پان آسیایی»، گوشه چشمی داشتند، تصمیم نگرفتند این گونه برنامه ها [برنامه های امان الله] را بدون یاری شوروی راه بیندازند. مگر، بر دیپلماسی شوروی در آن برهه، این پندارها چیره بود: مسکو به هیچ رو نمی خواست نادر و حواریون وی را بیازارد و برنجاند و توازن شکننده یی را که به بسیار به دشواری با کشورهای سومی- پارتنرهاش به دست آورده بود، برهم بزند.

[در این گیر و دار]، خاندان مجددی- [نیز] به عنوان یکی از مهمترین و موثرترین عناصر زندگی سیاسی مبارزه عصر «نادریه» اول¹⁰⁴ تبارز نمود- که حضور این خاندان در گردونه سیاست افغانستان، همو در دوره تیره و تار 1929 به ویژه ملموس گردید و در آتیه به درجه چشمگیری خود جریان و سیمای رویدادهای افغانی را تعیین نمود.

به رییس این خاندان- [حضرت] شیر آقا مجددی، کرسی های وزیر عدلیه و رییس شورای علما در حکومت نادر داده شد- و این گونه، رژیم نو، خواست تا یکی از رقیبان خطرناک خود را

103 . همان جا، برگ 3..

104 . برخی از کارشناسان تاریخ افغانستان، دوره فرمانروایی خاندان مصاحبان (نادریه) را به دو دوره تقسیم می نمایند: دوره نخست که به نام «نادریه اول» یاد می گردد، و مشتمل می گردد بر دوره فرمانروایی خود نادر شاه و سپس برادرانش یعنی عماد ظاهرشاه- هاشم خان، شاه محمود خان و به گونه غیر مستقیم شاه ولی خان. نادریه دوم مشتمل بر دو نیم دوره دیگر می گردد که عبارت اند از دوره فرمانفرمایی بنی عماد ظاهر شاه (داوود خان و نعیم خان) و فرمانروایی و پادشاهی بلافضل خود او که در واقع دوره نیمه دموکراسی دهه 60 سده بیستم را در بر می گیرد و این دوره را به نام «نادریه بعدی» می خوانند.

خنثی نماید. از سوی حواریون نادر، همچنان گام های تاکتیکی (راهکارهای) دیگری که بس محیلانه بودند، برداشته شد. برای نمونه، حضرت «خار چشم» را در راس کمیسیون رسیدگی به مساله پر درد سر غلزایی ها در غزنی گماشتند. تا از یک سو، ناگزیر، برای دولت کار کند و همزمان با آن، آبرو و حیثیت شخص خود را به دست خود به دیده قبایل بومی خدشه دار سازد.

مگر، شیر آقا انتظارات آشکار و نهان نادری ها را محق نساخت- بسیار به زودی، او دست به خرابکاری در برابر دولتمردان جدید که درک چندانی از امور نداشتند؛ یازید. در کارروایی های سیاسی مجددی - نماینده بی چون و چرا و یکی از رهبران نیروهای دست راستی- سقاوی ها (هوادارن پیشین حبیب الله کلکانی) و امانی ها جا داشتند. این گونه، امانی ها به وی وعده سپردند در ازای حمایت [در صورت به قدرت رسیدن] به وی کرسی وزارت عدلیه و لقب شیخ الاسلام بدهند و اختیاراتی را در حدی که او خواستار آن باشد، یعنی حاضر بودند حدود اختیارات سیاسی و مذهبی او را به پیمانۀ اعظمی گسترش دهند. امان الله طی پیامی به او، ابلاغ کرد که حاضر است یکی از خواهران خود را به زنی او بدهد. او این موضوع را در نامه ای که برای او فرستاده بود، تایید کرد.

واپسگرایی (اپورتونیزم) شیر آقا به جایی رسید که حاضر شد تا با نمایندگان شوروی تماس های مستقیم برپا نماید. به گونه ای که لیونید استارک به رهبری وزارت خارجه در پاییز 1931 نوشت، «شیر آقا در جستوی متحدان، چندی پیش تلاش ورزید حتا با ما وارد گفتگو شود. مگر ما به او پاسخ رد دادیم».¹⁰⁵

بلندپروازی های خاندان مجددی، به گونه تنگاتنگ با تضادهای عمیق تباری- عشیره ای جامعه پشتون افغانستان در هم آمیختند. «کورتترین گره آن، همچشمی های غلزایی- درانی و به سخن دقیق تر، مجموعه ای از ادعاهایی تاریخی- سیاسی گروه هایی از قبایل سلیمانخیل باشنده ناحیه غزنی بود. همانا، این جا، نفوذ خاندان حضرت های شوربازار [یکی از حمله های کابل] نیرومند بود که سال های سال، پیشوایان روحانی- پیران طریقه صوفیه نقشبندیه بودند. مگر حضرت ها بر آتش پویایی های مذهبی قبایل این منطقه، با سانتیمنت های صرفا سیاسی هیمه انداختند:

همو غزنی- که یکی از مهمترین مراکز تاریخی سیاست جهانی و بازرگانی در منطقه آسیای باختری به شمار می رفت- باید شکوه دیرینه خود را باز یابد و غلزایی ها- از نردبان سیاسی

¹⁰⁵ . بایگانی... پرونده ویژه 13، پوشه 158، پرونده 8، برگ های 158-

قدرت تا وضعیت پیش‌تازان تباری- سیاسی دولت افغانستان بالا روند!

مگر، اوضاع به گونه‌ی شکل‌گرفته بود که حتی ضروری‌ترین نیازهای بسیاری از قبایل غلزایی (در گام نخست سلیمانخیل) می‌شد تنها از کیسه دیگران بر آورده شود. در قرینه وضع مورد نظر، از کیسه نیروهایی که به عنوان تکیه‌گاه نادریه به شمار می‌رفتند- به ویژه هزاره‌ها. عملاً مساله مطرح شده در بالا، تنها بخشی از مجتمع بزرگتر تضادهای عینی اجتماعی- اقتصادی جامعه افغانی بود و هم- افزایش نفوس کشاورز و بزرگ‌جنوب و جنوب‌خاوری افغانستان- نواحی بزرگی که باشندگان اصلی آن (قبایل پشتون) به کوچروی، نیمه کوچروی، دامداری و دامپروری اشتغال داشتند و آوردن کالا و داد و ستد نمی‌توانست حد اقل حیات اساسی را بدون کوچروی‌های گسترده و پیوسته موسومی به نواحی شمال‌باختری هند بریتانیایی و گستره جویی آتیه به سوی شمال افغانستان و نیز در مرکز کشور حل نماید.

[همچنان، مقارن با این زمان-گ.] ، محافل کوچکی از پناه‌گزینان افغانی در هند بریتانیایی پدید آمدند- بخشی از جوانان که در برابر رژیم نادر دارای تمایلات اپوزیسیونی بودند، در دهلی گرد هم آمدند. پناهجویان از طریق جنرال قونسول افغانی- خواجه هدایت‌الله، با سر دبیر جریده افغانستان- مرتضی احمد ارتباط گرفتند و چندین جلسه برگزار نمودند. در نتیجه، جریده- یکی از چند نشریه اپوزیسیونی در خارج، لحن انتقادی مطالب خود را تندتر ساخت¹⁰⁶. این گونه، در 1930 در این جریده، مقاله غبار (با نام مستعار س. ب.) به چاپ رسید که خدنگ آن، رژیم جدید که او آن را به عنوان یک رژیم مستعمره و خود کامه می‌پنداشت، آماج گرفته بود. بنا به تقاضای وزارت خارجه افغانستان، حکومت هند بریتانیایی جریده را مصادره و ناشر آن را به زندان انداخت. مرتضی احمد خان را ناگزیر ساختند به پیشگاه حکومت افغانستان «به خاطر ناآگاهی از اوضاع درونی افغانستان» پوزش بخواهد و سپس وی را رها کردند.¹⁰⁷

پیرامونیان نادر خان، همچنان تدبیرهایی بیشتری را برای خنثی ساختن اپوزیسیون در آن سوی خط دیورند اتخاذ کردند: به مدیر

¹⁰⁶. جریده افغانستان به زبان دری، سر از رخدادهای سال 1929 به چاپ می‌رسید و هوادار تمامیت ارضی و استقلال افغانستان بود. و به ویژه، ادعاهای ارضی برخی از محافل ایرانی را بر افغانستان به باد نکوهش می‌گرفت.

¹⁰⁷. برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر در زمینه نگاه شود به : صفحات 134-135 افغانستان در مسیر تاریخ، متن دری.

انجمن ادبی کابل¹⁰⁸ رهنمود داده شد تا از طریق اجنتوری پسته یی را که عنوانی ناشر جریده افغانستان فرستاده می شود، بدزد که این کار در بدل پرداخت دو هزار روپیه کلدان رشوه، انجام شد. این گونه، حکومت توانست کسانی را که نسبت به آن حسن نظر نداشتند، کشف نماید: زیر برخی از مطالب، امضاء شده بود و [هویت] شماری را هم از روی خط های شان تثبیت نمودند.

حکومت، با کنجکاوی، آغاز به دست یازیدن به شگردهای محیلانه یی کرد- بنگاه نشراتی زیر زمینی یی را همانند جریده اپوزیسیونی «حقیقت»، با این آرزومندی که شمار بیشتر ناراضیان از نظم جدید را کشف نمایند، به راه انداختند. میرزا نیکو نامی¹⁰⁹ را که زمانی فعالانه بر ضد امان الله خان تپ و تلاش می کرد و پیوندهای گسترده یی با هند بریتانیایی داشت، به سمت مسوول چاپ جریده گماشتند. به یاری مساعی میرزا و حواریون وی، شمار بسیاری از اعضای اپوزیسیون پشت میله های زندان انداخته شدند. مگر روشن بود که همه مخالفان در این دام دولت نیفتادند- در کابل شبنامه هایی پخش گردید زیر نام «حقیقت» «حقیقت» که در آن به شکل بسیار شدیدتری به افشاکری ترفندهای رژیم پرداخته شده بود.¹¹⁰

108 . در ص 135 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در این باره چنین آمده است: « شهزاده احمد علی خان درانی لاهوری (مدیرانجمن ادبی کابل) موظف شد مردی را در لاهور مجرد و به حیث نوکر داخل خدمت مرتضی احمد نماید. این شخص مامور بود که با معاش اندک خدمت بسیار صادقانه برای مرتضی خان انجام دهد تا طرف اعتماد او واقع گردد. وظیفه دومیش این بود که بداند تمام نامه هایی که از داخل و خارج هندوستان به عنوان مرتضی خان می رسد، در کدام جعبه گذاشته می شود. آخرین کار این مستخدم دزدیدن این جعبه و تحویل دادن در برابر دو هزار روپیه کلدان به شهزاده بود. این کار به سهولت انجام گرفت و طوری که شهزاده می گفت بکس مراسلات عنوانی مرتضی سر بسته به کابل رسید و در ارگ شاهی گشاده و مطالعه شد. احمد علی درانی می گفت که دولت افغانستان تمام اشخاصی را مقالات مخالفانه در جریده افغانستان فرستاده بودند، از روی خط نامه و روی پاکت شناخت مگر کسانی را که مقاله تایپ شده و بدون امضای اصلی خود فرستاده بودند. -گ.

109 . غبار در ص 136 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در این باره می نویسد: « ... برای شناختن روشنفکران غیر معروف، دولت یک جریده انتقادی ضد خود به نام «حقیقت» را طور شبنامه نشر می نمود تا مخالفان را گرد آن جمع آوری کند و بشناسد. موظف این کار از طرف دولت نیک محمد نام کابلی معروف به «میرزا نیکو» - جوان دقیق و ظریف و منطقی و جذاب بود. او سال ها پیشتر در قندهار با رفقای خود ضد دولت امانیه کار می کرد و...» -گ.

110 . غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ترجمه به زبان انگلیسی، جلد دوم، ص 112.

در ص 136-137 متن دری کتاب این موضوع چنین بازتاب یافته است: « خوب، جوانان کابل با زحمتی که آقای نیکو کشید، به جریده نپیوستند، بل که خود نشریه یی به نام «حقیقت حقیقت» شایع کردند و سلطنت را از بنیاد بکوفتند.» -گ.

مگر دستاورد ویژه نادری ها آن بود که توانستند از راه جاسوسی و دسیسه بازی در صفوف اپوزیسیون بی آن هم از هم گسیخته، تخم سوء ظن متقابل همه نسبت به همه را کشت نمایند و با این کار، گروه های جداگانه و جریان های جدید آن را از هم پراکنده سازند.

تابستان سال 1930 سر از نو، اوضاع بس پرتنش پدید آمد. بخش بیشتر کارمندان دولتی، تاجران، افسران جوان، اقلیت های ملی و حتا برخی از قبایل افغان (پشتون) در اپوزیسیون دولت قرار گرفتند. نیروهای تشکیل دهنده این ائتلاف اجتماعی-سیاسی پاشیده، تنها با یک تمایل مبنی بر سرنگونی نادر باهم پیوند می خوردند. آن هم در حالی که گروهی می خواستند تا دو باره امان الله را بر تخت بنشانند و گروه دیگری در باره به قدرت رسیدن خود می اندیشیدند. این گونه، درست در جریان چند ماه پس از بر تخت نشستن نادر، افغانستان بار دیگر در آستانه خانه جنگی قرار گرفت.

دلیل اصلی و در عین حال بهانه برای کشاکش های جدید، تمایل حکومت مبنی بر ضبط بخشی از زمین های خان نشین کوهدامن برای اسکان برخی از قبایل افغان (پشتون) و همچنان خلع سلاح باشندگان بومی- اقلیت های تباری بی که در 1929 فعالانه به هواداری از بچه سقاو برخاسته بودند، گردید. برنامه پشتونی سازی منطقه کابل، در گام نخست کوهدامن و کوهستان، نشانگری بود برای روشن ساختن سیاست های اجتماعی و قومی عصر نادریه اول. این مشی دارای بار معین نظامی- سیاسی هم بود. مگر ناروا خواهد بود هرگاه بپنداریم که این طرح بس خطرناک هم برای شمالی ها و هم برای حکومت، تنها شگرد اراده سیاسی دولت و شخص نادر بوده باشد. عمده ترین عامل در این جا، اوضاع اقتصادی بود که باشندگان جنوب افغانستان با آن روبرو شده بودند: کمبود زمین، نبود تولیدات صنعتی و مانند آن ...

منبع اصلی گذاره پشتون های مناطق جنوبی چوپانی بود و سپس هم تجارت. آن هم در حالی که توسعه چوپانی به دلیل کمبود چراگاه ها به گونه چشمگیری کند بود که ناگزیر می گردیدند در روند کوچروی های توانفرسا به نواحی مرکزی و شمالی افغانستان، به جستجو چراگاه پردازند. این در حالی بود که هم در جریان جنگ داخلی و هم به ویژه در آستانه آن، حل بنیادی تر جنبه های اقتصادی مساله پشتون در دستور کار روز، مطرح گردیده بود.

اسکان پشتون ها در منطقه کابل و سپس- در افغانستان مرکزی و در آتیه در دیگر مناطق (در ادامه سیاست امیر عبدالرحمان خان و تغییر ساختار تباری ترکستان افغانی) زمینه ساز کشیدگی ها بود. این گونه، قربانیان واقعی و بالقوه مستعمره ساختن (کالونیزاسیون) آغاز به مقاومت نمودند. فعالیت های آن ها با پوتنسیال اعتراضی دیگر گروه های اپوزیسیون گره خورده و دارای خصوصیات یک دسیسه سراسری ملی گردید.

در میانه های جولای 1930 نشست پنهانی رهبران گروه های امانی و سرشناسان روستاهای حومه کابل در باره مساله قیام در برابر نادر، در کابل برگزار گردید. «براندازیان» در باره اهداف قیام (احیای حکومت امان الله خان) به همسویی ظاهری دست یافتند. اما در باره موعد قیام، همنگری نداشتند. امانی ها با سنجش برکمایی نمودن وقت، پیشنهاد کردند اقدامات فعال را تا پاییزکنار بگذارند تا بتوانند در زمان باقی مانده به جذب متحدان تازه- درگام نخست، قبایل پشتون مومند و غلزیایی بپردازند. کوهدامنی ها، می بایست پیوندها با مهاجران بخارایی را که بیشتر در شمال افغانستان متمرکز شده بودند، احیا نمایند- قرار بود رهبر آنان- ابراهیم بیک لقی پس از پیروزی های نخستین توطیه گران در مرکز، در قطغن شورش برپا نماید.

پلان خیزش «اصلی»، یورش همزمان کوهدامنی ها (و همچنان کوهستانی ها) را در نظر داشت و امانی ها باید دژ پایتخت را اشغال نموده و سقاوی های در بند و همچنان هواداران خود را به رهبری محمد ولی خان که می بایستی تا بازگشت امان الله خان رییس موقت دولت می بود، رها سازند.¹¹¹ آماده سازی شورش با این آسانتر می گردید که در آستانه برپایی آن، محمد یوسف خان- یکی از بزرگترین خان های زمیندار منطقه - برادر مستوفی الممالک محمد حسین خان (اعدام شده در 1919 بنا به فرمان امان الله خان) به عنوان حاکم کوهدامن گماشته شد. حاکم نو یکی از سقاویان برجسته بود (که زمانی منشی مخصوص بچه سقاو و سپس حاکم لوگر و رییس تنظیمیه ولایت مشرقی بود). مگر با تقرر وی، حکومت در نظر داشت با یک تیر چند نشان بزند: یک کرسی خالی نه چندان جذاب برای چوکی طلبان را «پر» کنند، دیگر این که کوهدامن به گونه سنتی نا آرام را «رام» سازند و سر انجام، عملا با دستان یک نفر از منتقدان خود، انبوهی از مسایل نه کمتر حساسیت برانگیز را، حل نمایند (تثبیت زمین های مشمول مصادره) و واگذاری آن ها به پشتون ها، ضبط اسلحه و مانند آن. مگر سنجش دولت لغزش

¹¹¹ . بایگانی...، پرونده ویژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ های 128-

آمیز از کار برآمد. هو محمد یوسف عمده ترین مهره قیام کوهدامن گردید.

به قیام اپوزیسیون، همچنان عوامل پیشینه دار و ریشه دار دیگر، در گام نخست، تضادهای قومی-قبیله‌یی میان غلزایی‌ها و هزاره‌ها، غلزایی‌ها و وزیری‌ها... نیز دامن زدند. برای مثال، غلزایی‌ها بیشتر با هزاره‌ها، پس از پایان کوچروی‌های شان به هند بریتانیایی، درگیر می‌شدند و کشاکش‌های آنان با وزیری‌ها بر سر زمین‌های واگذار شده به آنان از سوی امیر عبدالرحمان خان، در ازای کمک هنگام سرکوب قیام غلزایی‌ها بروز کرده بود. موزاییک تضادهای تباری-قبیله‌یی در افغانستان را درگیری‌های مژمن قبایل غلزایی-درانی که در بالا در باره آن گفتیم، کامل کرد. وضعیت بس پیچیده در نواحی غلزایی نشین در شمال افغانستان، حکومت را ناگزیر گردانید تا بخش چشمگیر نیروهای دست‌داشته خویش را به آن جا گسیل دارد- چیزی را که تو طیه‌گران بی‌درنگ از آن بهره‌گرفتند.

کلیه کارهای آماده‌گیری قیام در برابر حکومت، از طریق محمد یوسف خان پیش برده می‌شد. هسته رهبری شورشیان مشتمل بود بر: عمرخان- معاون وی از کوهدامن (دارایی‌های وی بیش از 200 هزار روپیه بر آورد می‌شد)، میر بابای چاریکاری- که در هنگام فرمانروایی بچه سقاو، نائب الحکومه (گورنر جنرال) استان قطغن و بدخشان بود، عبدالقادر خان- که ساده لوحانه خواهر خود را به زنی امیر داده بود و نیز چندی نائب الحکومه (گورنر جنرال) قندهار بود، عبدالقیوم - که چندی پیش مستوفی کابلستان بود، برخی از کارمندان پیشین دولت سقاوی - و روی هم رفته، بیشتر زمینداران بزرگ کوهدامن.

روشن است کارمندان سفارت انگلیس در کابل، در روشنی قیام آماده شده بودند. همچنان، به تاریخ 20 جولای 1930 شماری از کارمندان دولتی که از کوهدامن می‌گذشتند، به گونه تصادفی دیدند که اوضاع روال غیر عادی دارد و در باره سوء ظن خود به وزیر دفاع گزارش دادند. وزیر بی‌درنگ در باره وضعیت، از حاکم- محمد یوسف خان جویای اطلاعات شد و پاسخ آرامش بخشی دریافت نمود و حتا خواهش وی را مبنی بر گسیل دو، سه گردان پیاده برای «جلوگیری از ناآرامی‌ها» پذیرفت. توطیه‌گران آغاز به کارروایی‌های عاجل کردند: 21 جولای عمرخان با قبیله داوود زی بر یک گارنیزون کوچک دولتی یورش برد و آن را سرکوب کرد و جنگ افزارهای به دست آورده را در میان هواداران خود و باشندگان روستاهای کوهدامن پخش کرد.

در پایتخت، در این حال، به گونه‌یی که وعده داده شده بود، دسته‌یی را متشکل از 400 نفر به فرماندهی جنرال عبدالوکیل خان- فرمانده سپاه دوم، آراسته و با موترها به کوهدامن گسیل نمودند. وزیر حربیه در باره زمان رسیدن نیرو

به حاکم کوهدامن خبر داد و حاکم به همین سان برای زیر دستان خود. محمد یوسف نیرنگ باز، با به دست آوردن این اطلاعات، به کابل گزارش داد که «همه چیز برای پذیرایی سپاهیان آماده است».¹¹² در نتیجه، بخش بزرگی از سپاهیان مرکز، به محض رسیدن، درهم کوبیده شدند و فرمانده آن، به شدت زخمی شد و شورشیان مناطق نشیمنی کلکان و [قلعه] مراد بیک را به تصرف خود در آوردند و آهنگ پغمان (که نادر در آن هنگام در آن جا بسر می برد)، کردند. هدف بعدی آن می بایستی کابل می بود.

دولت، تنها مقارن با بامداد 22 جولای، در باره وضعیت راستین امر در کوهدامن آگاهی یافت. نادر به کابل رسید و بسیج قبایل پشتون اعلام گردید و گردیز و میدان فراخوانی فرستاده شد که در آن آمده بود: «حکومت آرزومند است تنها سرهای شورشیان را به دست بیاورد. همه دارایی های شان از آن پیروزمندان می باشد».¹¹³ فراخوان آشکار به کشتار و تاراج، بیرون از توجه نماند: هنوز بامداد روز دیگر، سرازیر شدن دسته های جنگجویان پشتون به پایتخت آغاز گردید که به دستیابی به «غنایم» در مناطق شورش زده سنجش داشتند. چون خود کابل نیز زیر تهدید تاراج قرار گرفته بود، بی درنگ دستور صدر اعظم هاشم خان از آوردن افراد قبایل از استان مشرقی لغو گردید- چون این کار خود می توانست به بهای تحت و تاج نادر بینجامد.

در خود پایتخت، تقریباً سپاهی یی نمانده نبود. در این جا تنها هزار نفر از وزیری ها و وردکی ها استقرار داشتند که چندی پیش به خدمت نظام در آمده بودند. دولتی ها، ناگزیر گردیدند در کوتل خیرخانه و در راه های منتهی به شمال، دسته های سنگر کنی را بگمارند. مادامی که حکومت چشم به راه رسیدن نیروهای تقویتی بود، شورشیان، در میان باشندگان نواحی شمال منطقه کابل آوازه هایی را پخش کردند مبنی بر این که موفق شده اند بخشی از روستاهای کوهدامن و چاریکار را به قیام بکشانند. با این که، بسیاری از باشندگان کوهستان، ریز کوهستان، پنجشیر، گلبهار، و تگاب، ترجیح دادند خود را از درگیری ها کنار بکشند. به رغم همه این ها، شمار کل شورشیان به 25000 نفر رسید. با آن که کمتر از یک سوم آنان مسلح بودند.

بنا به برخی از مدارک، محمد یوسف در روزهای قیام، تماس های تنگاتنگی با عبدالرحیم خان- گورنر جنرال هرات، خویشاوند و یکی از سرسخت ترین منتقدان نادر داشت. شاه و رژیم وی در وضعیت فاجعه باری قرار گرفتند. مگر در این لحظه بسیار تعیین کننده، میان رهبران قیام بر سر تقسیم قدرت اختلاف نظر پیدا شد: دستاویز عمر خان فعالیت های ویژه دسته های

¹¹² . همان جا ، برگ 26

¹¹³ . همان جا، برگ 41

غلزایی زیر فرمان او بود و خود را فرمانروای جدید می پنداشت. اعظم خان- رهبر جنگجویان تاجیک که افراد وی در این منطقه از نگاه شمار برتری داشتند، همان خواب را می دید. این در حالی بود که در نیایش مسجد چاریکار به تاریخ 25 جولای، خطبه به نام پادشاهی خوانده شد که هنوز نامش روشن نبود. پیش نماز، این موضوع را که چه کسی پادشاه خواهد شد، به زمان پس از تصرف کابل موکول نمود.

در این حال، نیروهای تقویتی یی از وردک، گردیز، تگاب، ریزه کوهستان و دیگر جاها به پایتخت سرازیر می شدند. مقارن با 26 جولای، شمار آنان به 4000 نفر رسید. در همین روز، سپاهیان دولتی همراه با جنگاوران قبیله یی در برابر شورشیان دست به ضد حمله زدند. با آن که در صف حکومتی ها، اوضاع هیجانی یی فرمانفرما بود. برای مثال، به خاطر فراخوان تحریک آمیز بسته ساختن بازار، عبدالرحمان خان- رییس شهرداری کابل تیرباران شد¹¹⁴ و شماری از اعضای شورای ملی بازداشت شدند. ولی هر چه بود، پله ترازو به سود نادری ها پایین آمد.

در روزهای اخیر جولای، شورشیان در نبردها در حومه کلکان، شکست سنگینی خوردند و سپس بقایای نیروهای آنان در چندین دسته به سوی کوه ها عقب نشینی نمودند: محمد اعظم خان و آدم هایش به قطغن، عمر خان به ولایت مشرقی- با آن که دسته های وی در کوهستان پراکنده شده بودند. خود او به تاریخ دوم اگوست کشته شد. دولت فرمان داد که هزاره ها همه کتل ها را ببندند- این گونه، گریزیان به دام افتادند.

باری، نادر سرگور امیر عبدالرحمان خان آمد و پس از ترک آرامگاه گفت: «کسی که این جا آرمیده است، یگانه پادشاهی بود که می دانست و می توانست [چگونه] سیاست داخلی افغانستان را پیش برد».¹¹⁵

¹¹⁴ . در این زمینه غبار در ص 40 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نگارد: « راجع به عبدالرحمان خان توطئه یی شد که توسط شیر احمد خان تاجر در بدل اجرت یک نفر جهرچی را وا داشتند که از نام عبدالرحمان خان- رییس بلدیة در بازارهای کابل جهر بزند: « مردم شمالی (کوهدامن و کوهستان) بغاوت کرده و تا نزدیک کابل رسیده اند. شما مردم کابل هوشیار و حاضر به دفاع خود شوید و دکان ها را ببندید». حکومت این جهر را تحریک مردم از طرف رییس بلدیة خوانده، خودش را کشت، خانه اش را تفتیش و آثار قلمی اش را ضبط نمود و آن گاه محمد گل خان مهمند- وزیر داخله در منبر مسجد چوب فروشی کابل بالا شد و نطقی دایر «به کفر و زندقه و الحاد» عبدالرحمان ایراد کرد و بوتلی را کشیده به مردم نشان داد و گفت: « این بوتل شرابی است که از خانه عبدالرحمان به دست آورده ام.»- گ.

¹¹⁵ . همان جا، برگ 53..

در ص 44 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ این صحنه به گونه زیر پرداز شده است: «... شاه با جمع غفیری از درباریان، پیاده برای تفرج عصری از دروازه ارگ خارج شد و همین که در سرک مقبره امیر عبدالرحمان خان رسید، بیستاد و درودی به روح آن پادشاه خونریز بخواند و آن گاه رو به جمعیت کرد و گفت: « در تمام سلاطین افغانستان، مردی که مردم

این گونه، طی یک هفته، نادریه توانست کانون خطرناک اپوزیسیون- کوهدامن را سرکوب نماید. قبایل افغان (پشتون) که در آن لحظه خدمت بس ارزشمندی را به رژیم انجام داده بودند، بی باکانه به تاراج روستاها و دهکده های حومه کابل پرداختند. حکومت از ترس گسترش بیشتر تاراج و قیام سراسری در استان های شمالی، دسته ویژه مغول ها [هزاره ها] را متشکل از 2000 نفر مجهز و مسلح ساخت. مگر طرفه این که خود منتظران دست به یغما بردند.

حکومت نیز بر مخالفان خود رحم نکرد. نه به مخالفان راستین خود و نه به کسانی که تنها نام شان قلمداد شده بود. در پایتخت نزدیک به 60 نفر بازداشت شدند که بخشی از آنان با توپ پرانده شدند و 16 نفر هم به اتهام همکاری با بچه سقاو و دیگر گناهان به دار زده شدند.

بر پایه فهرست ویژه، کسانی که حسن اعتماد شان زیر سوال بود، محکوم به تبعید به شهر دیره دون هند- جایی که خود نادر خان زمانی در تبعید به سر می برد، شدند.¹¹⁶ آن ها می بایستی کابل را در طی دو ساعت پس از اعلام فهرست، ترک می گفتند و می توانستند با خود تنها چیزهای بسیار ضروری را بگیرند و با پول خود شان تا دیره دون بروند. راستش، برای آن ها سه موتر برای هر خانواده برای بردن دارایی ها شان، به آن مقداری که موفق شوند تا ساعت چهار عصر- بار نمایند، به مصرف خود شان، به کرایه گرفته شده بود. افزون بر آن، به آنان اجازه داده شده بود برای نگهداری از جایدادها و دارای های شان، نگهبانان و نمایندگان مورد اعتماد شان را بگمارند تا پس از رفتن، مال و دارایی شان به تاراج نرود.

این گونه بود سر انجام نخستین شورش گسترده اپوزیسیون، در برابر حکومت نادریه اول- یعنی شاهی محافظه کار میانه رو (لیبرال، مگر هنوز نه مبدل شده به لیبرال اصلاح طلب، مبتنی بر قانون اساسی) به رهبری خاندان مصاحبان که زیر بار یک رشته تعهدات دارای بار سیاسی، تباری و اقتصادی بود.

دلایل شکست خیزش کوهدامن سال 1930 و پیامدهای آن چه بود؟ در گام نخست، باشندگان عادی شمال منطقه کابل- جایی که در آن عمدتاً حوادث شرح داده شده رخ داده بود، در آن اشتراک فعالی

افغانستان را خوب شناخت و خوب اداره کرد، همین پادشاه (اشاره به قبر امیر) بود...» - گ.

¹¹⁶ به خواهش حکومت افغانستان، اشتراک کنندگان تبعید شده شورش کوهدامن، سال های درازی در هند بریتانیایی نگهداشته شدند. و تنها پاییز 1939 همه آن ها به افغانستان آورده شدند. (نگاه شود به: اوستا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر...)

نورزیدند. هنوز ماجراهای قیام بچه سقاو از لوح خاطر آنان سترده نشده بود که رهبران فیودالی- مذهبی، پای دهقانان را به آن ماجرا کشانیدند و سپس آنان را با بی رحمی فریب دادند. در شورش کوهستان، بیشتر آن هایی که بیش از هرکسی از تاراجگری های قبایل پشتون زیانمند شده بودند و همچنان طایفه غلزایی داوود زی، نادری و ... که از سوی عمر خان بر انگیخته شده بودند، اشتراک داشتند.

دو دیگر، این که خان های کوهدامن و روحانیون، شعارهایی را به پیش نکشیدند که به دل دهقانان چنگ بزند و برای شان دلکش باشد. آوازه ها در باره ضبط زمین های کوهدامنی ها و سپردن آن ها به افراد قبایل پشتون، بی اساس نبودند. اما چندان واقعی نبودند. جدایی از آن که بنا به تجربه قبلی، تنها زمین های سران اپوزیسیون را مصادره می کردند. افزون بر آن، سرنوشت قیام را به پیمانۀ بزرگی اختلاف نظرهای رهبران کوهدامنی آن در باره تخت پادشاهی و خواست های پیچیده ساز امانی ها در باره روی کار آوردن دو باره حاکمیت امان الله خان تعیین کردند.

مگر بهای سنگین شکست طرح بزرگ امانیست ها، کوهدامنی ها و بقایای سقاوی ها را، باز هم ناگزیر دهقانان منطقه کابل پرداختند. کوهدامن در هم کوبیده شد و برخی از دهکده های آن به آتش کشیده شد و ضربه نیرومندی بر خان های بومی وارد گردید- بخشی از زمین های آنان ضبط گردید. با آن که در آتیه حکومت برای جلوگیری از دامنه یابی تضادهای ملی، از واگذاری زمین های آنان به قبایل پشتون خودداری ورزید.

حکومت توانست همچنان گروه هواداران امان الله خان را در کابل سرکوب نماید- بخشی از اعضای آنان بازداشت شدند. شماری هم اعدام گردیدند. این وضعیت که نقش پیش برنده در قیام، هر چند هم نافرجام را، خان های کوهدامن، بازی نمودند، نشان داد که امانیست ها، نیروی چشمگیر و امکاناتی برای ایجاد دشواری های واقعی برای نادریه در اختیار نداشتند و عملاً چونان یک اپوزیسیون نه چندان جدی اجتماعی- سیاسی و مسلح رژیم نادر خان از گردونه بیرون رفتند.

رخدادهای کوهدامن، نقش برجسته مساله تباری را در افغانستان به نمایش گذاشتند. هرگاه امان الله، مشی نسبی برابری حقوق قومی را پیش گرفته بود، نادر به گونه یی که استارک- سفیر وقت شوروی در کابل عادلانه می پنداشت: «با تکیه بر زور، لزوم پیاده ساختن مشی حساس قومی را مطرح و حکومت خود را بر شالوده تضادهای قومی- عمدتاً رویاروی قرار دادن عملی قبایل افغان (پشتون) با همه اقوام دیگر کشور، استوار ساخت».¹¹⁷

117 . بایگانی...، پرونده ویژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ 38.

مگر خطر پدیدآیی کانون جدید مقاومت در کوه‌دامن، نادری‌ها را ناگزیر ساخت تدبیرهایی روی دست گیرند. برای بازسازی قسمی این ناحیه و در بودجه سال مالی نو، هزینه‌ی بی‌میزان 500000 افغانی برای اعطای وام‌های بدون سود برای این منظور گنجانیده شد.

دهقانان می‌توانستند با بهره‌گیری از این وجوه، تخم‌های بزی سورت شده به دست آورده و به بازسازی بازار چاریکار پردازند. از پشت دهقانان بسیار نادر، بار مالیات به زور گرفته شده در 1930، برداشته شد. مگر، با همه این ژست‌های مهربانانه و بس با نرمش، هر چند هم دیرهنگام نادریه به سوی کوه‌دامن پر تب و تاب، نتوانستند ثبات سیاسی را در کشور که هنوز پس از جنگ داخلی به خود نیامده بود، برقرار نمایند.

4- جنبش ابراهیم بیک لُقی (Lokai) و شکست اقلیت‌های تباری شمال:

استقرار حاکمیت نادرخان در کابل و بخش بزرگ‌گستره افغانستان در اواخر سال 1929- اوایل سال 1930 هنوز به معنای پایان یافتن خانه جنگی نبود. به ویژه وضع ناگواری در نواحی مرزی شمال کشور پدید آمده بود. نا به سامانی‌ها و نا به هنجاری‌های اقتصادی و سیاسی به ویژه رخدادهای جنوری- اکتبر 1929 انگیزه بالاگرفتن تمایلات خودگرانی در میان ازبیک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها و نمایندگان دیگر اقلیت‌های تباری باشنده شمال افغانستان گردیدند.

جامعه کوچک یهودی شمال افغانستان- به ویژه تاجران یهودی در اوضاع بحرانی پدید آمده- تلاش داشتند به نواحی مرزی روسیه [شوروی] بروند. برای آن عده از یهودیانی که ناگزیر بودند به کار و بار خود ادامه بدهند، آسان نبود: برای مثال، آمریت پولیس مزارشریف دکانداران یهودی بومی را متهم به داشتن مناسبات «خاص» با کارمندان قونسلگری شوروی می‌نمود. به این الزام که مشتریان [شوروی] در این جا گویا بیش از مشریان عادی می‌مانند. تاجران یهودی را تهدید و تقاضا می‌کردند تا به آرایه خدمات «خاص» به دیپلمات‌های شوروی و خانواده‌های آنان پایان ببخشند (تنها در دکان‌های یهودی به زبان روسی سخن گفته می‌شد)¹¹⁸

¹¹⁸. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه مواد رفرنس در باره افغانستان پرونده ویژه 12، پرونده 70، پوشه 156، برگ 207، بایگانی... مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 7، پوشه 156، برگ 122.

در مزارشریف پس از یک رشته کودتاها براله یا برعلیه نادرخان، قدرت به دست حکومت ائتلافی افتاد که متشکل بود از مهره های سرشناس گروه های اصلی تباری. مشی رژیم نو را به گونه اپراتیفی می بایستی فرستاده کابل - والی جدید - میر محمد حسین پیش می برد (تا نوامبر 1929 عبدالقویم خان که از سوی بچه سقاء گماشته شده بود، والی مزار بود).

نادریه، با تلاش به حل مسایل این ناحیه کلیدی، مگر دور افتاده [از مرکز] که اداره آن حتی در بهترین اوقات بس دشوار بود، اقدام به برداشتن چندین گام آشتی جویانه ورزید: به پیگرد قورباشی ارشد - ابراهیم بیگ پایان داده شد. مهاجران بخارایی و دیگر نواحی فرارود، دیگر می توانستند آزادانه جای بود و باش خود را برگزینند و زمین به دست بیاورند و سه سال از دادن مالیه معاف باشند. در اواخر ماه مارچ 1930 کمیسیون ویژه دولتی به ریاست محمد یعقوب خان با دسته یی از سپاهیان منظم متشکل از یک هنگ پیاده با دو توپ و چند تیربار به شمال گسیل گردید.¹¹⁹ وظیفه اصلی او برقراری صلح در مناطق شمال با کاربرد حد اقل نیرو بود و به راستی کمیسیون یعقوب خان عملا از اختناق در قبال ماموران و فعالان رژیم سرنگون شده بچه سقاو خود داری می ورزید - برخی از آنان برای مثال، میزرا قاسم خان به کمیسیون شامل ساخته شد. همگام با آن، کمیسیون رفتار کاملا متفاوت و آشتی ناپذیرانه یی را در قبال هواداران پادشاه پیشین - امان الله خان پیش گرفته بود. آنان را از کار برکنار می کردند - به ویژه اشتراک کنندگان مارش غلام نبی خان چرخي را باخشونت مورد پیگرد قرار می دادند. حکومتی ها با راندن آنان انگیزه های خود پنهان نمی کردند: « شما حالا، درست مانند روس ها هستید. به شما نمی توان اعتماد کرد».¹²⁰

اوضاع پدید آمده رنگ و بوی تباری به خود گرفت - در میان سزا دیدگان بیشتر افغان ها (پشتون ها) و هزاره ها دیده می شدند: همو آن ها هسته دسته غلام نبی خان چرخي - پریماکف بهار 1929 را می ساختند.

آرایش نیروها و رویارویی های سیاسی در شمال، سیمای آن برهه را بازتاب می داد. رژیم نادر خان در سیمای کمیسیون ویژه خود خطر کرده بود برای چندی بر باشندگان محلی بومی به رهبری

¹¹⁹ محمد یعقوب خان - وزیر پیشین دربار امیر امان الله خان، در عهد نادر خان به سمت والی کابل گماشته شد - مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه ، فوند 62 پرونده ویژه 2، پوشه 2208، برگ 134.

¹²⁰ همان جا، برگ 123، لودویک آدمک کارشناس سرشناس امریکایی مسایل افغانستان یک فاکت دلچسپ را گزارش می دهد که بار دیگر بر اپورتونیسیم سیاسی جوانب جنگ داخلی 1920 - اوایل 1930 گواهی می دهد. بنا به مدارک او، یکی از اشتراک کنندگان رخدادهای مزار - عطا محمد، نه تنها سزا ندید، بل که به کمیسیون یعقوب خان شامل ساخته شد. Adamec, Ludwig W. Who, Who of Afghanistan, Grz, 1975, p. 124-125

مهاجران آسیای میانه تکیه نماید و هزاره ها و پشتون های غلزایی (ناقلان زمان امیر عبدالرحمان خان) - هواداران امان الله خان را به بهانه گناہانی که مرتکب شده بودند، به عنوان آماج ضربه خرد کننده بر گزینند.

با رسیدن کمیسیون یعقوب خان به شمال، اعلام گردید جرگه سراسری اقوام باشندہ ترکستان افغانی در شهر مزار شریف برای رسیدگی به همه مسایل متنازع فیه برگزار می گردد. مگر عدم تمایل باشندگان بومی به خلع سلاح شدن و دیگر نا به ہنجاری ها عملاً منجر به فروپاشی جرگه گردید و حل و فصل همه مسایل حاد مناطق شمال به برگزاری دربار شاه محول گردید: مجلس نمایندگان گروه های تباری در یک ترکیب فشرده - مشتمل بر 4 نفر از ہر قوم.

کمیسیون دولتی، با بهره گیری از روش های تطمیع و فشار، یک رشته تمام عیار از فیصله ها را بر دربار تحمیل کرد. به شمول، به ویژه:

- 1- سپردن همه دارایی های خزانه و اسلحه به دولت
- 2- پایان دادن به اختلافات بین القومی
- 3- توقیف و سپردن (تسلیم نمودن) همه شورشیان و بانڈیست ها [به دولت]
- 4- پرداخت کلیه باقیات مالیه سر از سال 1919 (با اقساط مگر با ده درصد افزایش به شکل درصدی)
- 5- موافقت با «پشکی ہشت نفری»¹²¹
- 6- فرستادن فرزندان خان های محلی (بای بچہ ها)¹²² به گارد شاهی (کہ در واقع گروگان گرفته می شدند تا سرکشی ننمایند-گ.).
- 7- موافقت با گشایش مکاتب سرکاری [دولتی]
- 8- تعہد همه اقوام و قبایل مبنی بر اقدام نمودن در برابر دشمنان نادرخان
- 9- مبارزه بی امان در برابر رشوہ ستانی
- 10- اطاعت بی چون و چرا از همه کارمندان گماشته شده از سوی حکومت بدون بستگی از ملیت آن ها.

تکیہ اصلی نادریہ ہنگام اتخاذ برنامه عمل در شمال و پیادہ نمودن آتیہ آن بر مهاجران ترکمن بہ رہبری پیشوای روحانی آنان - ایشان خلیفہ صورت گرفته بود. مہربانی ترکمن ها و پیشوای آنان را توانستند بہ این بہا بہ دست بیاورند: خود ایشان خلیفہ رسماً بہ عنوان رہبر ترکمن ها و حاکم نواحی مرزی افغانستان از سیاہگرد تا اندخوی شناخته شد. از وی

¹²¹ . نورم جلب و احضار بہ خدمت زیر پرچم با احتساب یک نفر از ہشت نفر واجد شرایط در محلات بر اساس پشک (قرعہ) -گ.

¹²² . این واژہ، جاگزین واژہ «غلام بچہ» گردید کہ در گذشتہ در دربارہای عبدالرحمان خان و حبیب اللہ خان کاربرد داشت-گ.

ادارات و حاکمان همه این نواحی (با آن که آن ها از سوی دولت گماشته می شدند) متابعت می کردند. [خان های] ترکمن از فرستادن فرزندان خود (بای بچه ها) به گارد شاهی معاف گردیدند و به جای آن پاسداری از مرزهای سیاهگرد تا حد فاصل بین میمنه و هرات را با شامل شدن در خدمت منظم سربازی به گردن گرفتند (سپاهیان عادی از جمع باشندگان بومی و مورد فرماندهی به جمع خدمات نظامی دولتی می آمد با رتبه و معاش).¹²³

مگر به گونه یی که از کار بر آمد، معامله با بخش ترکمنی مهاجران هنوز همه مساله «تامین صلح» شمال را حل نتوانست. ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه، با آن که در ظاهر حکومت نادر خان را به رسمیت شناخته بودند، و حتا به کمیسیون یعقوب خان وعده کمک در مبارزه با موثرترین قورباشی-ابراهیم بیک سپرده بودند، به تماس ها با وی ادامه دادند و از وی با پول و اسلحه پشتیبانی می کردند و حتا پول ذکات و مالیات را به افراد ابراهیم بیک می دادند، نه به ماموران نادریه.

مقارن با بهار 1930، تمایلات ضد نادریه در شمال، منجر به آماده گیری برای قیام سراسری ترکستان افغانی زیر شعارهای خودمختاری و خودگردانی گردید. در راس این جنبش با توجه به اوضاع، مهاجران بخارایی (و به پیمان نه کمتر مهاجران ترکمن) چونان منظم ترین و در عین حال شهرنشین ترین به لایه اجتماعی باشندگان شمال افغانستان، قرار گرفت. مهاجران افزون بر داشتن دسته های مسلح و افراد دارای توانایی های رزمی، دارای رهبران با اتوریته یی چون ابراهیم بیک و ... و شبکه گسترده و پر شاخ و برگ هواداران- هم در خود افغانستان و هم در بیرون از مرزهای آن بودند.

تسوکرمان- رییس دفتر خاورمیانه در کمیساریای خلق در امور خارجی در رابطه با موج فرارسیده تازه بی ثباتی در شمال افغانستان چنین نتیجه گیری کرد: «در شمال، به استثنای استان هرات، هرج و مرجی بی داد می کند که خود افغان ها هم در وضعی نیستند که به سر و ته آن پی ببرند.

... در استان های شمالی، طی دوره جنگ داخلی که به فروپاشی سازمانی حاکمیت دولتی انجامید، نیروهای قومی یی بر انگیخته شده اند که افغان ها (پشتون ها) که سرگرم رسیدگی به سر و سامان دادن به مسایل قبیله یی اند، در وضعی نیستند که از عهده آنان بر آیند. به دشوار می توان گفت که در شمال جنبش کاملاً شکل یافته اقلیت های تباری جا داشته باشد. بیشتر محتمل است که این خودمختاری گرایان رو به افزایش قومی، به گونه مصنوعی از سوی مهاجران بخارایی بهره گیری می شود که هم در

¹²³ . مرکز نگهداری و فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 2208، برگ های 141-142.

دوره بچه سقاو و هم همین اکنون نیروی سازمان یافته یی در برابر همه تلاش های حکومت مرکزی مبنی بر زیر اطاعت در آوردن ازبیک ها - ترکمن ها و تاجیک های شمال است».¹²⁴ چنین از کار بر آمد که زندگی و سرنوشت چندین صد هزار مهاجر از آسیای میانه شوروی در دهه 1920 و در دهه های بعدی سده بیستم، بخشی از تاریخ داخلی و سیاست افغانی و همچنان مناسبات بین المللی در منطقه آسیای میانه گردید. این موضوع بزرگ و پیچیده بارها موضوع پژوهش دانشمندان بسیار برجسته و نیز دانشمندان جوان- نمایندگان دبستان های گوناگون علمی، گردیده است. مگر توجه اساسی در تاریخ نگاری موجود به رخدادهای و روندهایی که به گونه محلی در گرد و بر مرزهای امپراتوری روسیه رخ داده بودند، مبذول گردیده است. «کد» مشترک بیشترین کارهای پژوهشی در گام نخست- آن هایی که در چهارچوب دبستان تاریخی شوروی انجام شده بودند، روشن بود و بار سرشتی آن مهاجرت چندبعدی آسیای میانه به مثابه جنبش و یا پدیده کاملاً نظامی- سیاسی و ملی گرایانه (و به پیمانها به بارها کمتر- اجتماعی) که برچسپ و پشتوانه «باسماچی گرای» داشت، بود.

مگر واقعیات زندگی روزانه مهاجرت و انهماک تنگاتنگ و ناگزیر آن به مسایل درونی افغانستان که خواهی نخواهی پیوند می خورد؛ ما را بر انگیخت تا مساله واقعیت این دوره- در واقع این پدیده عمیقاً اجتماعی شهری و نقش آن را در رخدادهای اواخر سال های 1920 - اوایل 1930 مطرح نماییم.

به همین پیمانها، پرداز سیمای سیاسی و سرگذشت های انسانی رهبران مهاجران: ابراهیم بیک، ایشان خلیفه و دیگران- دارای اهمیت است. آثار مرتبط با این مسایل، با گوناگونی و رنگارنگی و حتا ارزیابی های متضاد، متباین اند. برای مثال، در یک رشته از مقالات یوری گانگوفسکی [سیمای] ابراهیم بیک به عنوان مخالف جدی حکومت شوروی و سپس رهبر محتاط و باسنجش تشکیلات مهاجران در افغانستان پردازد می گردد. او که با دست سرنوشت به گونه یی رانده شده است، در تلاش راه اندازی شورش تازه در برابر رژیم بالشویکی به میهن باز می گردد، و متحمل ناکامی می گردد. نتیجه این که- او داوطلبانه به حکومت تسلیم می شود و به اساس حکم اداره عالی سیاسی، به تاریخ 31 اگوست 1932 تیرباران می شود.¹²⁵

¹²⁴ . بایگانی سیاست خارجی....، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 126، پروتکل 1، پرونده 155، برگ 27.

¹²⁵ . نگاه شود به : یوری گانگوفسکی، مقاله: ابراهیم بیک لقی، مجله «آسیا- افریقا- امروز»، 1994، شماره 4 : همچنان اثر دیگر وی :

Ibrahim Beg Loqai – Pakistan Journal of History and Culture, Islamabad, 1996, v. 17 = 1, pp. 105-114.

ارزیابی گانگوفسکی از شخصیت و پویایی ابراهیم بیک ملاحظاتی را از سوی برخی از خوانندگان در پی داشت. برای نمونه، در نقد مفصلی که بر

در تاریخ نگاری آسیای میانه و افغانستان، تنها یادآوری های جسته و گریخته یی در باره ایشان خلیفه- رهبر روحانی مهاجران ترکمن می شود و این در حالی است که او نقش بس برجسته و [هر چند هم-گ.] متناقضی را در رخداد های سال های 1920 و دوره بعدی افغانستان بازی نمود (در بایگانی ها موادی در باره او روی هم انبار گردیده است که تاریخ 1950 روی آن زده شده است) که به خودی خود، شایان توجه و آنالیز علمی است.

مقارن با اواخر سال های دهه 1920 سده بیستم، مهاجران آسیای میانه بیشتر در مناطق مرزی افغانستان متمرکز گردیده بود. با آن که برخی از گروه های آن و شماری از رهبران شان در مناطق دیگر کشوری که به آنان پناه داده بود، از جمله در کابل- پایتخت و پیرامون آن جا گزین شده بودند. در هژده کیلومتری کابل در کاخ قلعه فتوح، سید عالم خان- امیر پیشین بخارا با شمار بسیار نزدیکان، وابستگان و پاسداران خود جاگزین گردیده بود. او و همچنان مهاجران دیگر کمتر نامدار- نظامیان، رهبران سیاسی و روحانی برخی از قبایل، طوایف و گروه ها- که به کشوری که در پابندی به آیین اسلام نام داشت؛ مهاجر شده بودند، مهمانان خاص حکومت افغانستان شمرده می شدند.

[بیاید ببینیم،] مهاجران آسیای میانه مقارن با آغاز جنگ داخلی در افغانستان چه کسانی بودند و چه دگرگونی هایی در آن طی زمان نسبتا کم مگر بس پر از فراز و نشیب اواخر سال های دهه 1920 تا اوایل 1930 رونما گردیده بود؟

شمار کل مهاجرانی که تنها در نواحی اندخوی بود و باش داشتند، نزدیک به ده هزار می رسید. این گروه بیشتر متشکل بودند از ترکمن ها که رهبر روحانی آنان- ایشان خلیفه قزل ایاق، دارای هشت هزار راس چارپا (مال، مواشی یا دام) (از جمله گوسفند) بود.

[گذشته از این ها،] مهاجران منطقه اندخوی زمین هایی گسترده یی به دست آورده بودند (دوازده هزار پیکال یا 6000 تانان) که بی درنگ همه به دست رهبران عشایر و بای ها افتاد. کتله اصلی مهاجران ترکمن، ناگزیر بودند برای امرار معاش از راه دهقانی و چوپانی نزد زمینداران و یا مالداران خودی یا بومی کار کنند. مهاجران میانه حال معمولا شمار کوچک چارپایان را خریداری نموده و یا دست اندر کار وارد نمودن

مقاله او در زمینه مبارزه با مسایل باسماچی گرایي در مجله انترنتی «ترکستان» (که در هالند به نشر می رسد)، نوشته شده است، ابراهیم بیک چونان «مرد خون آشامی که در کشتن آدم های بسیاری دست داشت»، توصیف می شود.

. Turkistan newsletter, v. 97: 1-104 (2 December 1997) – Turkistan-n@Turkistan.org

چوب بودند که بیشتر در گستره شوروی کارسازی و تهیه شده و برای فروش به افغانستان آورده می شد که درآمد خوبی داشت. (برای نمونه، یک پشته شتر چوب در نوار مرزی شوروی 2.5 روبل بود و در این سوی مرز در افغانستان 10-12 روبل)¹²⁶ سیستم مالیاتی افغانستان نیز برای مهاجران مساعد بود (به سال 1928 به دلیل خشکسالی، کم آبی و مرگ و میر مواشی، مالیات بیشتر از این هم برای آنان کاهش داده شد). تنها در 1928 با مصوبه کمیته اجرایی مرکزی ترکمن، چاه های مربوط به مهاجرانی که در افغانستان بود و باش داشتند و این چاه ها را برای دامداران (مالداران) بومی به اجاره داده بودند، ملی ساخته شدند. همچنان قرق و چریدن دام های مربوط به رهبران دسته های جنگی در قلمرو شوروی ممنوع گردید.

شدید شدن رژیم مهاجرت های اقتصادی (موسومی) مرزی باشندگان ترکمن مناطق آسیایی شوروی که در سال های دهه بیست سده بیستم که ترجیح می دادند بیشتر در افغانستان بسر ببرند، وضعیت موجود را تغییر نداد: بخش چشمگیر آن ترجیح داد در ترکستان افغانی بمانند. این گونه، از 11370 خانوار حوزه قرقین تنها دو هزار خانوار آن به میهن خود باز گشتند (در سال 1928 تنها باشندگان 42 روستا) که بیشتر از بینوایان، تهیدستان و میانه حال ها بودند. این گزینش بخش ترکمنی مهاجران، هم دلایل اقتصادی و هم دلایل سیاسی داشت: بسیاری از آنان رزمندگان فعال در برابر حکومت شوروی بودند و به همین دلیل می کوشیدند در افغانستان جاگزین شوند- جایی که افزون بر منافع اقتصادی، از منافع اجتماعی- سیاسی نیز بهره مند می شدند- برای نمونه، در اداره های محلی به عنوان کارمندان گماشته می شدند. مگر این وضع به خودی خود، نمایندگان سرکرده های مهاجران را به اتباع افغانستان مبدل نمی گردانید، حال چه رسد به گریزیان عادی. آن ها شتابی نداشتند به تابعیت این کشور به دلیل اصلاحات تازه امان الله خان به ویژه در عرصه زندگی و معیشت، جلب و احضار اجباری به خدمت نظامی، آموزش اجباری کودکان، و مانند آن، در آیند.

مهاجران، از سویی هم، به این دلیل نمی توانستند به گونه نهایی تصمیم بگیرند از کشور زادگاه شان بیخی ببرند که می ترسیدند از سودمندی اقتصادی زندگی در دو خانه محروم شوند و بسیاری به شکست رژیم بالشویکی و احیای اشکال پیشین

¹²⁶ . مرکز نگهداری و ... فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1803، برگ 6 مهاجران ترکمنی نیز با قره قل همین گونه رفتار می کردند: آن ها قره قل را به افغانستان می بردند که دو بار گرانتز می فروختند. افزون بر آن، حتا آن بخش قره قل، که از سوی نهادهای بازرگانی دولتی به آن ها داده می شد، بعدا به افغانستان قاچاقی برده می شد.

دولتداری در آسیای میانه شوروی (امارات بخارا و ...) امیدوار بودند.¹²⁷

این دوگانگی موقف رهبران مهاجران و وابستگی کوچ کردکان عادی از آنان، برای دولت میزبان خوشایند نبود- از این رو، چند بار خواستند تا همه یا تابعیت افغانستان را بپذیرند یا به میهن شان باز گردند.

در همه این اوضاع، یک نکته بسیار مهم وجود داشت- همو دوگانگی وضعیت اجتماعی- حقوقی مهاجران (به ویژه ترکمن های ناحیه اندخوی) موجودیت آنان را تامین می نمود: ذخیره مواد خوراکی برای چرخش موادی در افغانستان برای 3-4 ماه بسنده می کرد، و در دیگر اوقات با آن که بخشی از ترکمن های آن در گستره شوروی بسر می بردند. این وضعیت **امپیراتیفی** اقتصادی دلیل عینی یی برای بازگشت این گروه تباری بود - چیزی که به آن دولت آسیای میانه شوروی که در اواخر سال های دهه بیست رژیم مهاجرت های مرزی را تشدید نمودند، و مشی عمومی خود را در قبال کوچروان و مهاجران موسومی که در میان آن ها حتا نمایندگان قبایل بومی افغانی (پشتون ها) نیز حضور داشتند؛ پیگیرانه پافشاری داشت¹²⁸.

استخبارات شوروی نقش خود را در حل این مساله بازی نمود: این ارگان در میان مهاجران (به ویژه در میان ترکمن ها) و باشندگان بومی دشمنی انداخت. پاداشی که در ازای «ارتباط» به برخاستگان از آسیای میانه داده می شد- مرمی، علوفه، خواربار و ... بود، با آن که در ظاهر امر این گونه انتریگ ها بار معاملاتی داشتند- برای مثال، غلزایی ها به جانب مقابل مواد خام مانند قره قل و پشم می دادند.

بهار سال 1930 حکومت افغانستان تلاش ورزید تا با ابراهیم بیک زبان مشترک بیابد. او حتا فرمان نادرشاه را مبنی بر تقرر خویش به عنوان معاون والی (نایب الحکومه) مزار شریف به دست آورد.¹²⁹ یعقوب خان- رییس کمیسیون در زمینه مصالحه شمال (غبار می نویسد که وی همچنان به عنوان والی بلخ گماشته شده بود) به یاری میرزا قاسم خان و ایشان خلیفه با ابراهیم بیک به توافق رسیدند تا در مزار شریف دیدار نمایند. در آستانه فرا رسیدن نوروژ، ابراهیم بیک با همراهی 700 سوار به بلخ رسید که گروهی بزرگی از نظامیان بلند پایه به پیشواز وی شتافته بودند که این کار گواه بر مقام عالی مهمان بود.

¹²⁷ . دلچسپ است که در گفتگو با مرزبانان شوروی در 1929 یکی از بای ها اعلام داشت که او خود را از اتباع نیکلای دوم می شمارد و دیگری از اتباع امیر بخارا. همان جا، برگ 18.

¹²⁸ . برای نمونه، در قره قوم جنوبی بیش از 300 هزار راس گوسفند ماده را قبيله های درانی و غلزایی می چرانیدند.

¹²⁹ . یوری گانکوفسکی، مقاله یی زیر نام « ابراهیم بیک لقی» - مجله آسیا و افریقا امروز، 1994، ص. 62.

سپس وی با 50 پاسبان و بقیه جنگاوران خود به شهر مزار شریف رسید. مگر پدیدار شدن سر و کله شمار بسیار ترکمن های مسلح پیرامون باغی که او و افرادش در آن پاییده بودند، و دیگر رویدادها او را برانگیختند تا از دیدار با یعقوب ها سر باز بزند. در جریان چند ماه اخیر، مناطق بزرگی از میمنه تا مزار شریف و قطغن زیر تاثیر او بودند.

پویایی گروه های مهاجر به رهبری بخارایی ها، نه تنها هنگامه شهرنشینان رانده شده، بل امری بود مخصوص به خود، با آن که معامله یی بود بس مخاطره آمیز با رژیم نادرشاه [که نیک آگاه بود که] - «... رهبران مهاجران با حمایت از گرایش های جدایی خواهانه و «پیکار با تفنگ» می کوشند تا قیمت خود را نزد حکومت افغانستان بالا ببرند و برای خود مواضع بسیار خوبی را در گفتگوها با یعقوب خان و حکومت افغانستان دست و پا نمایند».¹³⁰

اوضاع در ترکستان افغانی پاییز سال 1930 هنگامی پیچیده گردید که حکومت نادرشاه از ابراهیم بیک تقاضای به زمین گذاشتن سلاح و فروپاشانی دسته های رزمی وی را نمود و با پاسخ رد او روبرو گردید. قرباشی خشن که به گونه اساسی با انتریک های بازیگران بومی و خارجی «بازی بزرگ» در افغانستان تحریک شده بود، از نخستین بهانه به دست آمده برای جمع آوری مالیات و رسیدن به حساب ماموران نادریه در ولایت خان آباد بهره گرفت و آشکارا در برابر رژیم کابل با شعارهای دفاع از اسلام و ملت برآمد نمود. ابراهیم بیک بی رحمانه زورگویان دولتی را نابود می نمود که این کار برای وی پشتیبانی مردم بومی (بیشتر تاجیک ها) و نیز مهاجران تاجیکی و ازبیکی لقی را تامین می نمود.

در دسامبر 1930 دسته بزرگی به رهبری شاه محمود- وزیر دفاع به شمال گسیل گردید. این دسته متشکل بود بر واحدهای منظم قبایل پشتون از ولایات پکتیا، وردکو قبایل مسعود، جدران و ... که مقصد از گسیل آن برقراری نظم و نسق واقعی شمال- شرق و (یا) سرکوب همه تشکیلات اپوزیسیونی و در گام نخست، دسته های ابراهیم بیک بود.

رهبران شوروی که سال های دراز (به ویژه پس از روی کار آمدن نادر شاه) حکومت افغانستان را به پایان دادن هر چه سریع تر به کار دسته های مهاجران فرا می خواندند، در عمل یک سیاست دو رویانه را پیش می بردند: با آوردن فشار بر افغان ها بس ماهرانه با مهاجران در بخش افغانی مرز برخورد می نمودند و در برخی از موارد حتا پنهانی با آنان همکاری می نمودند.

تسوکرمان در نامه خود عنوانی کمیسار خلق در امور خارجه ل. کاراخان (قره خان) با نگرانی نوشت: «من، تاکیک ما در

130 . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه ... فوند 62، پرونده ویژ [2، پوشه 2208، برگ 211.

خصوصاً ابراهیم بیک را خطرناک‌ترین تاکیک می‌پندارم که آشتی‌ناپذیری وی (برای مقاصدی که به من روشن نیست)، نزد ما بدیعی است. روشن است منظور ما «غیر ممکن بودن مبارزه با ابراهیم بیک با توجه به ترکیب دهقانی دسته‌های او» است. به پنداشت من، در این جا اشتباه فاحشی صورت می‌گیرد که منجر به بخشیدن هویت غیر مستدل به ابراهیم بیک و جنبش کشاورزی-ملی شمال که هنوز در مرحله آغازین خود است، به رغم انگیزه بس عمیقی که در نتیجه سقوط امان‌الله، به قدرت رسیدن بچه‌سقاء و برقراری رژیم نادر شاه که همراه با تقویت فشار پتان‌ها بر اقلیت‌های شمال گردیده است، خواهد گردید. نمی‌توان موجودیت انتاگونیزم کشاورزی-ملی را که اپوزیسیون شمالی کابل را تغذیه می‌نماید، نادیده گرفت، مگر اشتباه بی‌چون و چرایی خواهد بود هرگاه جنبش بالقوه‌ی را که گویا از سوی ابراهیم بیک، ایشان خلیفه، بچه‌جنید و دیگران در حال شکلگیری است، به عنوان جنبش حقیقی عوضی بگیریم.

این‌ها، اندیشه‌های احیای جنبش ضد شوروی باسماچی‌ها را که با تضعیف حاکمیت دولتی در شمال افغانستان، ساحه‌ی را برای آماده‌سازی یورش‌هایی به آسیای میانه به دست آورده‌اند، در سر دارند. بی‌تردید، به این جنبش برخی از عناصر اقلیت‌های ملی شمال می‌پیوندند. مگر این کار به معنای-آن نیست که ما در شمال جنبشی مثل جنبش کشاورزی-ملی به رهبری سردسته‌های باسماچی‌ها داشته باشیم. از این رو، در رابطه با ابراهیم بیک، بایسته است مشی محکمی را پیش بگیریم در راستای سر به نیست ساختن وی. در غیر آن، بهار، ما در سیمای وی تهدیدی را برای آسیای میانه خود خواهیم داشت، حال چه رسد به این که مشی دوگانه در قبال ابراهیم بیک، ما در چشم کابل بی‌اعتبار می‌سازد».¹³¹

حکومت نادرشاه، که از کمبود نیرو و منابع در مبارزه با شورشیان شمال رنج می‌برد، به حمایت شوروی امیدوار بود- ابراهیم بیک دشمن مشترک شمرده می‌شد. مگر جانب شوروی-حتا از فروش هواپیماها، جنگ افزار و مهمات سر باز زد.¹³² همچنان تقاضاهای پیوسته کابل مبنی بر بازگرداندن جنگ افزارهایی که از نزد غلام نبی خان چرخ‌چی هنوز در ماه جون 1929 ضبط گردیده بود، بی‌نتیجه مانده بودند.

¹³¹ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12ب، ردیف اول، پرونده 157، برگ‌های 55-56، در عمل، این‌گونه طرح آشکار مساله، تنها ابراز دیدگاه‌های شخصی است، چون خود تسوکرمان هنگام بررسی این موضوع، به دلیل از میان رفتن ساختار بخش شرق میانه در کمیساریای ملی، دیگر دست اندر کار مسایل افغانستان نبود. معاون کمیساریای ملی با دیدگاه او موافق بود، چیزی که در باره آن به دیگر کارمندان این اداره، به ویژه به نماینده دایمی شوروی در انگلستان - سوکولنیکف رهنمود داده بود.

¹³² . بایگانی سیاست خارجی شوروی، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، ، پرونده 161، پوشه 41، برگ‌های 222-223.

در مساله ابراهیم بیک، افزون بر هرگونه جنبه های ابزاری، به کارگرفته شده هم از سوی جانب شوروی و هم از سوی نادریه، همچنان پیچیدگی های عینی نیز موجود بودند که وی خود نیز از آن ها بهره گیری می نمود: تضادهای میان افغانستان و شوروی، ضعف رژیم جدید افغانستان و مانند آن. به گونه یی که رخدادها نشان دادند، سپاهیان وزیر دفاع- شاه محمود خان، برای مبارزه در برابر ابراهیم بیک آماده نبودند: آن ها مهمات کم داشتند. نمی توانستند خود را در برابر تاکتیک های حریف- شبیخون ها و راه اندازی عملیات سریع جنگ چریکی- عیار بسازند. همچنان تلاش هایی مبنی بر بسیج ساختن باشندگان بومی در برابر آن ها کم نتیجه بود: به جای 5-6 هزار توانستند نزدیک به 600 نفر گرد بیاورند. ایشان خلیفه برای فریب و «چشم بندی» یک گروه 150 نفری از ترکمن های مسن را که از جمع بینوایان و ناداران گزیده شده بودند و با تفنگ های یک تیر مسلح بودند، به فرماندهی قلیچ سردار فرستاد.

به گونه یی که غبار می پنداشت، رویارویی میان نیروهای ابراهیم بیک و گروه های زیر فرمان شاه محمود خان به آتش تنش های میان تباری میان شمال و جنوب افغانستان هیمه بیشتری انداخت. به زنان اسیر شده تجاوز می شد. گذشته از این ها، رویدادهای دیگری هم رخ دادند. برای نمونه، بنا به فرمان وزیر حربیه (شاه محمودخان) یک هزار خانواده ترکمن با کودکان و زنان و پیرمردان می بایست به زودترین فرصت بدون استراحت پای پیاده تا کابل می رسیدند. در روند این «راهپیمایی» بی مانند ستمبارانه و خشونتبار، شمار بسیاری درگذشتند و آنانی هم که زنده ماندند، در آینده به عنوان نیروهای «بیگار» در جایادهای خود شاه محمودخان و دیگر زمینداران منطقه کابل به «کار»گماشته شدند. به اشتراک کنندگان «کارزار شمال»- سربازان نیروهای منظم و نیز شبه نظامیان جنگجو «بخشی» های مالی یی به میزان تنخواه یک ماهه داده شد. گذشته از این، حکومت برای آنان مدال سپاسی ویژه یی به خاطر «سرکوب شورش قطغن» داده شد.¹³³

طرفه این که ضربه قاطع را بر دسته های ابراهیم بیک، همو دسته های مهاجران ترکمن وارد آورده بودند- با آن که رهبران آن ها روابط خود را با بخارایی ها نگهداشته بودند و به آنان کمک هایی هم می نمودند. با این هم تصمیم نگرفتند به دسته های او بپیوندند و بخش چشمگیر ترکمن ها حتا به نیروهای دولتی پیوستند. تاریخ 7 مارچ 1931 در نبردها میان نادریه و نیروهای مخاصم با آن، روز تعیین کننده یی بود. دسته های ابراهیم بیک تجرید شده و از سوی جنگجویان هزاره و سوران ترکمن که شمار شان به چهار هزار نفر می رسید، سرکوب گردیدند. اجیران ترکمن به پاس مکارگی خود جایزه گرفتند:

¹³³ . غبار، جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، ترجمه انگلیسی، ص. 64.

فرماندهان القاب نظامی دریافت داشتند و افراد عادی هر یک تنخواه بخششی دو ماهه به میزان 80 روپیه گرفتند.¹³⁴ این بود بهای آخرین ضربه نادریه بر ابراهیم بیکیان - جنبشی گسترده کثیرالمه یی که اشتراک کنندگان بلا فصل آن به 15 هزار نفر می رسید و در صفوف آن بازرگانان، هم زمینداران و هم بزرگران و روشن است روحانیون حضور داشتند. به دلیل اوضاع تاریخی و نیز سیاسی (از جمله - بین المللی)، پیکان این جنبش همزمان دارای نشانه گیری هم ضد افغانی و هم ضد شوروی بود. دلیل اصلی این دو پیکانه بودن ابراهیم بیکیان، وضعیت مناسبات ملی- کشاورزی در شمال افغانستان بود- نابرابری اجتماعی- اقتصادی اقلیت های تباری با افغان ها- پشتون ها؛ در واقع وضعیت مهاجران شهرنشین آسیایی میانه یی که در آتیه به دلیل داشتن سازماندهی و مسلحانه بودن، قاعده جنبش را می ساختند.

چنانی که یادآور گردیدیم، بهانه یی بلا فصل برای خیزش های ضد دولتی در شمال پاییز 1930 - زمستان 1931 تمایل حکومت مبنی بر خلع سلاح ساختن دسته های ابراهیم بیک و افزایش مظالم مالیاتی در کشوری که جنگ [شیرازه های-گ.] آن را از هم گسیخته بود، گردید.

نابرابری ملی گاهگاهی به بی پرده ترین وجهی پدیدار می گردید: هنگامی که موقع «رسیدگی به کار باشنندگان اربیک» که از ابراهیم بیک پشتیبانی می نمودند، فرا رسید. روستاها و دهکده های ازبیک نشین یک سره به آتش کشیده شده و نابود شدند. این در حالی بود که در همین روستاها و دهکده ها، خانه های زمینداران پشتون در امان بودند.

س. شاه خمارف- خاورشناس تاجیکستانی بر پایه مواد آرشیف ملی افغانستان، به این نتیجه رسید که رژیم نادر شاه [پیروزی در-گ.] سرکوب ابراهیم بیک را با گرفتن کابل در اکتبر 1929، در یک ردیف ارزیابی می کرد.¹³⁵

خود ابراهیم بیک، که عملاً بهار سال 1931 در غرب افغانستان بود، بنا به برخی از مدارک، می خواست به ترکستان خاوری)

134 . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ریفرنتری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پروندخ 161، پوشه 41، برگ های 45-46. پروفیسور ویکتور کارگون [- مسوول بخش مطالعات افغانستان در انستیتوت خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه- گ.] در این باره می نویسد: «... نیروهای نادر شاه به رهبری وزیر حربیه- شاه محمود به نواحی شمال کشور گسیل گردیدند و در آن جا در مرز افغانستان با شوروی یکجا با یگان های ارتش سرخ آخرین دسته های مسلح باسماچی ها را بیخی نابود ساختند». مگر وی هیچ گونه اسناد و مدارکی برای ثابت ساختن این مدعای خود نمی آورد. نگاه شود به نوشته او در اثر «تاریخ سامانه یی مناسبات بین المللی»، جلد یکم، مسکو، 2000، ص. 223

135 . شاهخمارف س. مهاجران آسیای میانه در سال های دهه 20 سده بیستم در افغانستان، مجله برگ های تاریخ، نشر فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان، سری: خاورشناسی، تاریخ و زبانشناسی، 1991، شماره 4، ص 57.

کاشغر-گ.) برود¹³⁶. مگر، چون کتل‌ها و گردنه‌های کهستانی در آن هنگام بسته بودند، برای او راه دیگری نماند جز این که به گستره شوروی برود و پس از تلاش‌های ناکام در آسیای میانه مبنی بر راه اندازی جنبش گسترده ضد شوروی؛ خود را تسلیم دولت نماید. تابستان سال 1932 او همراه با نزدیک‌ترین همراهانش تیرباران گردید.

رژیم نادر شاه که به دشوار توانسته بود جنبش ابراهیم بیک را پراکنده سازد، شتاب به خرج نمی‌داد دگرگونی‌هایی ماهوی بی‌درمشی تباری خویش و در خود «تکنیک» حکومتداری بیاورد. روشن گردید که ائتلاف این رژیم با رهبران و گروه‌های جداگانه تباری (در گام نخست با ایشان خلیفه) ترفندی بیش نبوده است. کرسی‌های «حاکم [اعلی]-گ.» در مناطقی که در آن بیشتر باشندگان ترکمن بود و باش داشتند، مانند گذشته در دست پشتون‌ها بود، با آن که «فیزیونومی تقسیم قدرت» در شمال اندکی دگرگون گردید. ماموران تازه گماشته از سوی دولت، باید نخست به ایشان خلیفه که کرسی رهبر عالی ترکمن‌ها و امیر نواحی مرزری افغانستان از سیاهگرد تا اندخوی را داشت، معرفی می‌گردیدند. مگر ژست‌های مهربانانه جداگانه رهبری پشتون به سوی مهره‌های موثر ترک و تاجیک تبار شمال، وضعیت راستین امر را دگرگون نمی‌ساخت.

گ. گولیایف- یکی از کارمندان جنرال قونسولگری شوروی در مزار شریف در باره اوضاع سیاسی پدید آمده در شمال افغانستان در پاییز 1931 چنین گزارش داده بود: «هنگامی که ضرورت می‌افتاد، مهربانی افغانی (پشتونی) را در قبال سرکرده‌های ازبیک‌ها تبارز دهند، آن‌ها را در صدر انجمن می‌نشاندند، مگر به محض این که کام‌شان برآورده می‌شد، به آنان پشت پا می‌زدند. تاجیک‌ها را اصلاً به شمار نمی‌آوردند.¹³⁷»

با کارروایی‌های کابل، همچشمی‌های دنباله‌دار میان خود اقلیت‌های تباری دامنه‌بیشتری یافت: برای نمونه در اواخر ماه اگوست 1931 در ناحیه دهکده آلتی- بولاک (به فاصله 9-10 ورستی جنوب اندخوی) میان ترکمن‌های بومی و ترکمن‌های مهاجر بر سر تقسیم آب (حقابه) که نیز در پهلوی کمبود زمین، در این جا کم است؛ درگیری رخ داد. از دیدگاه اقتصادی حتا رهبر مهاجران ترکمن- ایشان خلیفه که در اوایل سال‌های دهه 1930 نزدیک به 4000 گوسفند داشت، نمی‌توانست بر دامداران

¹³⁶. مرکز نگهداری و بررسی، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 2548، برگ 101.

¹³⁷. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پیک 41، پرونده 161، برگ 170ب.

بومی پیرو خود که داراترین آن ها 20 و حتا 30 هزار راس گوسفند داشتند، دست بالاتر پیدا نماید.

در آغاز، سال 1932 محمد گل خان که پیش از این توانسته بود در ولایات ننگرهار، پروان، قندهار و کاپیسا با خوشنبتار ترین و بیدادگرانه ترین و روش ها از جمله تبعیض های تباری نظم بیاورد، به عنوان والی استان های شمال گماشته شد که در این جا تخمه های منازعات بیشتری را کاشت که دهه ها دوام پیدا کرد و در دهه های هشتاد و نود سده بیستم، ناگهان سر زد و در سیمای رویارویی های نظامی- سیاسی دارای ابعاد ملی بزرگ مقیاس تبارز کرد.

5- کشاکش های نخبگان- «خاندان های چرخي و مصاحبان»- گ.] بر سر قدرت و به پادشاهی رسیدن ظاهرشاه :

پس از انجام ماموریت نظامی ناکام شوروی- افغانی [به رهبری پریماکف و چرخي-گ.] به مقصد احیای رژیم امان الله خان (اپریل- می 1929) و کمزنگ شدن دلچسپی رهبران شوروی به امانیت ها، اروپا مرکز تجمع نیروهای هوادار امان الله خان گردید. در گروه رهبری مهره های سرشناس رخدادهای سال های دهه 1920 : غلام نبی چرخي در ترکیه¹³⁸، شجاع الدوله [غوربندی-گ.]، غلام صدیق چرخي و عبدالهادی داوی در آلمان، عبدالحسین عزیزدر ایتالیا (که خایین برآمد و به سود نادر خان به جاسوسی پرداخت) شامل شدند. دانشجویان افغانی و کارمندان سفارتخانه ها در این کشورها و نیز شماری از کشورهای دیگر به آن ها پیوستند.

در استامبول [استانبول-گ.]، برنامه گروه های مهاجر آماده ساخته شده بود که پسان ها در نشست های محرم در برلین، و سویس ویرایش گردید. به گفته غبار، در این نشست ها امان الله خان و شماری از سفیران افغانستان- هم از جمع سفیران برکنار شده و هم از سفیران برحال، حضور به هم رسانیده بودند¹³⁹. مهاجران امانیت که ناتوان از چاپ روزنامه یا کدامین نشریه دیگر بودند، اندیشه های خود را با نشر اعلامیه ها پخش می نمودند. در یکی از این گونه اعلامیه ها با امضای

138 . غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، محمود طرزی را نیز به این گروه مربوط می داند. مگر هیچ گونه منابعی که گواه بر پویایی های سیاسی طرزی - رهبر پیشین جوانان افغان و **خسر** امان الله خان در دوره مهاجرت تازه وی باشد، به دست نمی دهد. نگاه شود به جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، به زبان انگلیسی، ص 94.

139 . بر پایه مدارک منابع دیپلوماتیک شوروی در ایتالیا، در این جا، مقارن با تابستان 1930 گروهی از ناسیونالیست های افغانی شکل یافته بود که هدف آن برگزاری مجلس ملی در کابل بود: پویایی گروه دارای بار زیرزمینی بود. روزنامه گروه در هند به چاپ می رسید که پنهانی به افغانستان برده می شد- بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 69، پرونده 156، برگ 21.

امان الله خان، سرشت اصلاحات انجام شده از سوی وی و دلایل ناکامی آن توضیح داده می شد و نیز سرشت مشی رژیم [نادر شاه-گ.] ، افشا ساخته می شد.¹⁴⁰

بایسته است یادآور گردید که در مسکو، در آغاز به هسته ایجاد شده مهاجران امانی در آلمان، توجهی نکردند- نمایندگی های دیپلماتیک شوروی در غرب، سرگرم رسیدگی به کارهای رسمی و دولتی خود بودند و توجه کمتری به مسایل خاور- که رشته کار شان نبود، داشتند. آنچه مربوط می گردید به مشی رسمی مسکو، موقف آن در حفظ مناسبات کاری با حکومت نادرشاه به عنوان اقتضای زمان خلاصه می شد. در این حال کمیساریای خلق در امور خارجه به عنوان نهاد سیاست خارجی، می بایست از مشی پشتیبانی از نادر دفاع می نمود.

تسوکرمان (رییس وقت بخش سوم سیاسی خاور در کمیساریای خلق در امور خارجه) در یادداشت «در باره وضعیت مناسبات افغانستان و شوروی» عنوانی لیونید کارا خان (قره خان) - معاون وزارت امور خارجه شوروی نوشت: «آنانی که می پندارند به جای نادر خان می تواند کس دیگری که بیشتر به سود ما باشد، روی کار بیاید، سخت به بیراهه می روند (منظورم در آینده نزدیک است). چون، بازگشت امان الله به جای نادر در اوضاع کنونی در وضعیت موجود تناسب نیروها در کشور، در نزدیکی ها به دشوار ممکن است (من حتا بر آن هستم که بدون کمک مستقیم خارجی، امان الله هیچ شانسی برای بازگشت ندارد و من کدام کمکی را در این راستا نمی بینم) و می تواند تنها

140 . اقدامات مهاجران، حکومت را تا آن جا نگران ساخته بود که فیض حمد زکریا- وزیر امور خارجه، کتابی نوشت زیر نام «رد آوازه ها در باره شاه سرنگون شده» (به زبان های دری و اردو، چاپ کابل، 1931)، که در آن، وی شاه پیشین را که زمانی «امان الله کبیر» می خواند، به باد سرزنش گرفت و متهم به همه گناهان و تحریکات در برابر پادشاه جدید- نادرشاه کرد. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 95 ، ترجمه انگلیسی.

غبار در چاپ دری جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در ص 115 این موضوع را چنین بازتاب داده است: «... یک بار هم اعلامیه مشروح در چندین صفحه با امضای شخص امان الله در افغانستان منتشر گردید. در این اعلامیه، پروپاگند و اتهامات مخالفان علیه امان الله خان به شکل استواری رد شده، مرام او برای ترقی افغانستان توضیح شده بود و ضمنا از لغزش های گذشته عاقلانه اعتراف گردیده و چهره اصلی رژیم نادرشاه تصویر شده بود. سه نفر با آوردن این اعلامیه در افغانستان نزد نادر شاه متهم گردیدند که یک نفر آن دوران خان نام یک مهاجر هندی بود. دوران خان دستگیر و فورا در بالاحصار کابل اعدام گردید.

این اعلامیه، سلطنت نادرشاه را تکان داد و بر خشونت او افزود. فیض حمد زکریا - وزیر خارجه، داوطلب تردید اعلامیه گردیده و شتابزده کتابی به نام «تردید شایعات باطله شاه مخلوع» به زبان های اردو و دری (طبع کابل، سال 1310) منتشر ساخت. در این کتاب، فیض حمد خان که قبلا امان الله خان را «امان الله کبیر» می نامید، شدیداً او را سرزنش و متهم کرده و در صفحه سوم «اغتشاش سقوی» را «انقلاب کبیر» خواند-گ.

منجر به روی کار آمدن کریاتور بیشتر ارتجاعی هوادار انگلیس گردد. با کنار رفتن نادر در افغانستان، عصر جنگ های دامنه دار میان تباری و میان عشیره یی آغاز خواهد گردید که منجر به فروپاشی کامل و فیودالیزاسیون کشور خواهد گردید. آشفستگی در افغانستان، برای انگلیسی ها این زمینه را فراهم می کند که با دست های قبایل (به پاداش عقب نشینی آن ها در مساله هند)، گستره افغانستان را به یک دهلیز ویرانگر به سوی جمهوری های آسیای میانه مبدل سازند و از سوی دیگر، ما را ناگزیر به اتخاذ تدبیرهای گران نظامی در مرزهای افغانستان بگرداند».¹⁴¹

دیدگاه ها و رفتارهای کمینترن که امیدواری خود را به به راه اندازی انقلاب دهقانی در خاور از جمله در افغانستان از دست نداده بود، به شدت از دیدگاه ها و رفتارهای وزارت خارجه (تسوکومان) متباین و متفاوت بود. گردانندگان کمینترن، با آماده ساختن مساله افغانستان برای بررسی در اواخر سال 1930، رژیم نادرشاه و مشی آن و نیز جنبش مهاجران آسیای میانه و مانند آن را به باد انتقادات تباهن (با آن که در برخی از موارد- بی اساس و لغزش آمیز) گرفتند.

گردانندگان کمینترن، نفس بازگشت نادر به سیاست کلان افغانی، جلوس وی بر تخت پادشاهی و رفتارهای بعدی وی را، یکسره با دسیسه ها و توطیه های انگلیسی ها گره می زدند و به همین دلیل، رادیکال ترین راهیافت ها را برای حل مساله افغانستان پیشنهاد می نمودند: ایجاد حزب انقلابی خلق افغانستان که «می بایست بخش برتر دهقانان را که از خود به عنوان مبارزان پیگیر ضد امپریالیسم انگلیس و حکومت نادرخان- شایستگی نشان داده بودند، بدون در نظر داشتن وابستگی های تباری، قومی آن ها، و در گام نخست دهقانان کوهستان و کوهدامن را، به صفوف خود گرد بیاورد. پیشنهاد در باره ایجاد چنین سازمانی در نشست دبیرخانه کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی در دسامبر سال 1930 ارایه گردید».¹⁴²

¹⁴¹ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12ب، پوشه 157، برگ 34

¹⁴² . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 417 آ ، برگ 2. گردانندگان کمینترن (انتر ناسیونال کمونیستی) در سال های 1930-1931 با پیشنهاد نمودن اندیشه ایجاد حزب انقلابی افغانی، بی گمان دستاوردهای ناچیز پخش ایدئولوژی و پراتیک چپ رادیکال را در سال های 1919-1921 در افغانستان در سنجش نگرفته بودند. دشواری های فزونشمار (سازمانی، مادی و باوری- سیاسی) در این راستا منتظر حتا چپی های به بارها کارکشته تر ایرانی از دیدگاه معیارهای آسیای میانه بود.

حزب انقلابی خلق افغانستان می بایست در شالوده فعالیت های خود وظایف زیر را قرار می داد:

آ- مبارزه سراسری، همه جاگوستر و پیگیرانه در برابر امپریالیسم انگلیس،

ب- مبارزه در برابر نظام مالیاتی و خودسری های ماموران دولتی و پولیس، مصادره مال های تاجران، زمین های زمینداران، خان ها و مالک ها و تقسیم برابرانه آن میان دهقانان زحمتکش، واگذاری سیستم آبیاری به دست ارگان های محلی خود گردان برگزیده شده از نمایندگان زحمتکشان بزرگ. در این حال، مبارزه به خاطر کاهش مالیات، فسخ قراردادهای اجاره و گروی، بخشیدن همه باقیات، انتخابی بودن ماموران و مسوولیت آنان در برابر انتخاب کنندگان را به عنوان وظیفه دارای اولویت ارزیابی کرد.

پ- دستیابی به برابری کامل اقتصادی و سیاسی برای همه اقوام و قبایل باشنده افغانستان بدون استثناء. یکی از وظایف دیگری که اعلام گردیده بود، عبارت بود از لغو همه امتیازات برای شماری از قبایل و خاندان ها و اعلام عفو عمومی و برابری زبان ها.

ت- هدف دیگر، در تزه های کمینترن در باره افغانستان، - تشکیل آزادانه دولت افغانستان با پیوستن سرزمین های از دست رفته با چهار میلیون باشنده آن در نوار «قبایل آزاد» به آن، در چهارچوب سیاست داخلی خوانده شده بود. در این حال، باشندگان شمال: تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها و دیگران- می بایست از حق کامل تعیین سرنوشت برخوردار می گردیدند. بند نهایی سند کمینترن، اندیشه اصلی استراتیژیک تدوین کنندگان آن را آشکار می سازد: با توجه به آن که آزادی راستین افغانستان می تواند تنها در نتیجه انقلاب سراسری ملی در برابر رژیم نادرخان به دست بیاید، هدف نهایی حزب انقلابی خلق افغانستان عبارت است از سرنگونی حکومت نادرخان و استقرار «جمهوری مستقل خلق». با آن که در این حال، تاکید

سلطان زاده- نماینده حزب کمونیست ایران در کمینترن، در یادداشت گزارشی خود به کمیسیون سیاسی کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی، با اندوه، بار تصادفی پیوندهای این سازمان را با هوادارنش در منطقه خاطر نشان ساخت: مهم ترین اسناد پس از گذشت 4-5 ماه به این جا می رسیدند و در خود مقرر انقلاب جهانی در باره برخی از مهم ترین رخدادهای خاور پس از ده ماه آگاهی می یافتند! وضع پخش مواد و مدارک سیاسی- تبلیغاتی هم از این بهتر نبود: «تا 1928 یعنی تا آمدن من به کمینترن، هیچ گونه اثر مارکسیستی- لنینستی به زبان پارسی نبود. پس از کار توافرسای سه ساله، توانستم به یاری شماری از رفقای پارسی [(ایرانی)-گ.] ، کتابخانه کوچکی از کتابواره ها (بروشورها) ی مارکس، لنین و استالین ایجاد نموده، و چاپ مجله حزبی- «ستاره سرخ» و روزنامه حزبی- «پیکار» و گسیل آن ها را به خارج سازماندهی نمایم (همان جا، پوشه 461، برگ های 33، 35). کمبود مواد سیاسی- تبلیغاتی و دیگر مشکلات برشمرده شده چپی های ایرانی، به پیمانیه از این هم بیشتری می بایستی در افغانستان بروز کرده باشد- جایی که کار همانندی عمدتاً به زبان فارسی به پیش برده می شد.

گردیده بود: که این وظیفه می تواند در پیوند ارگانیک با انقلاب پیروزمند پرولتاریا و دهقانان هند در برابر امپریالیسم و فیودالیسم حل گردد.¹⁴³

ث- ارزیابی گردانندگان و تحلیلگران کمینترن در باره دورنمای توسعه اجتماعی افغانستان در آغاز سال های دهه 1930 گواه بر از دست دادن احساس واقعینی و عدم تمایل آنان به اعتراف به بی سنجشی خود در ارزیابی و پیشگویی اوضاع این کشور است و از همین رو، آن ها به گونه یی که اسناد بعدی ماه مارچ 1931 گواهی می دهند، براهین هر چه جدیدتری را که از دیدگاه آنان قاطع تر به سود مداخله فعال شوروی در امور افغانستان بود، پیش کش می نمودند: نادر خان گو این به انگلیسی ها تسلیم شده است. افغانستان دیگر منطقه حایل نیست و تخته خیز (پرشگاه) مبارزه امپریالیسم انگلیس در برابر اتحاد شوروی است که با بهره گیری از قیام دهقانی و راه اندازی جنبش اقلیت های تباری شمال می توان آن را برهم زد.

کمینترنی ها مساله را دست کم گرفته بودند: ایجاد «هسته انقلابی دهقانی» در درون افغانستان که می تواند مبارزه دهقانان را در راه آزادی افغانستان در برابر امپریالیسم انگلیس و حکومت نادرخان رهبری نماید. زمینه جنبش دهقانی در افغانستان به ویژه بخش شمالی آن با باشندگان تاجیک تبار، ازبیک تبار و دیگر اقلیت های تباری هست. شماری از رهبران این جنبش به تکاپو افتاده اند که باید آن ها را متحد گردانید. شعارها و مبانی بایسته و سایر ضروریات را به دسترس آنان گذاشت و این گونه، نخستین گام ها را در راستای ایجاد حزب انقلابی خلق افغانستان برداشت.¹⁴⁴

مگر مقارن با این زمان، پرتنش شدن سراسری اوضاع بین المللی و یک رشته گره های منازعه آمیز با کشورهای همسایه خاور(به ویژه با چین)، دستاوردهای بس ناچیز سیاست پیشین شوروی در افغانستان و همچنان امکانات محدود عینی مالی، موجب چیرگی تمایلات پراگماتیک در رفتارهای شوروی در قبال خاور گردیدند. مساله افغانستان به تدریج و برای یک مدت دراز در جایگاه یک مساله دست دوم رانده شد و مناسبات افغانستان- شوروی به رژیم تعامل بسیار اندک دو کشور همسایه دارای ساخت اجتماعی- سیاسی گوناگون در آمد. پیشگویی ها و طرح های خیال پردازانه کمینترن در مساله افغانستان، دیگر از پشتیبانی تصمیم گیرندگان در کرملن برخوردار نبود- افزون بر آن، این

¹⁴³ . همان جا، برگ های 57-59 .

¹⁴⁴ . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 461، برگ 9، ولادیمیر بویکو، دورنمای توسعه اجتماعی افغانستان، در اوایل سال های دهه 1930: دیدگاه مبصر- مجله آنالیز ها، مسکو، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم فدراسیون روسیه، صص 34-39 .

پیشگویی ها و طرح ها، تنها تجرید کمینترن در مسایل سیاست بین المللی و فروپاشی نهایی آن را تسریع نمودند.

هواداران امان الله به تلاش های خود در زمینه تحکیم مواضع و ساختارهای خود در مهاجرت بسنده ننموده، این ساختارها و مواضع را در درون افغانستان نیز تحکیم بخشیدند. آنان همچنان به رهبران شوروی با خواهش ها و طرح هایی مبنی بر مسافرت رهبر خود از راه شوروی به کوشکا- محل استقرار برنامه ریزی شده دسته یی متشکل از هزاره های مهاجر؛ رو آوردند. هواداران امان الله امیدوار بودند که اقدام جدید به سود [شاه-گ.] اصلاح طلب؛ پیشین هزاره جات (هزارستان) استان های خاوری و جنوبی، کوهدامن و کوهستان و نیز شمال افغانستان را به خیزش وا خواهد داشت. قیام برای بهار 1931 برنامه ریزی شده بود. خود امان الله، هرچند گاهی چهره خود را در سیمای رهبر جدید کشور به نمایش می گذاشت: برای نمونه، در ماه سپتامبر 1931 تلگرامی را با لحن تهدید آمیز عنوانی نادر گسیل داشت: «بس است. برخیز و برو. من به اندازه کافی قدرتمند هستم. خون مردم بیگناه را [به ناحق-گ.] مریز»¹⁴⁵

اپوزیسیون ضد نادر با شتاب به آرایش صفوف خود به انجام اقدامات در درون افغانستان متوجه گردید. [به گونه باور نکردنی برای بسیاری-گ.]، حتا کسی چون محمد گل خان مومند (مهمند) - رییس کمیسیون اصلاحات و وزیر داخله با گروه غلام صدیق خان چرخ، در تماس بود.¹⁴⁶

نقش فعالی را در آماده سازی ها، غلام نبی خان چرخ که به تاریخ 13 اکتبر 1932 از آنکارا به کابل آمد، به دوش داشت. پس از چند روز، شاه او را بار داد. نادرشاه از دادن کدامین کرسی دولتی به وی ابا ورزید. مگر به او پیشنهاد پرداخت تنخواهی برابر با تنخواه سفیران را در صورت خود داری از مشارکت در زندگی سیاسی و بود و باش در خانه اش در کنستانتینوپول (قسطنطنیه یا استانبول کنونی)، نمود. پاکت پیشنهادی آشتیجویانه شاه، شامل نگهداشتن کرسی سفارت افغانستان در برلین برای برادر وی- غلام صدیق خان که در آن

¹⁴⁵ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 41، پرونده 161، برگ 19.

¹⁴⁶ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، پرونده 8، برگ 104. بنا بر مدارک ارائه شده از سوی دیپلمات های شوروی، محمد گل خان هوادار ساختار اصلاحی بود. مگر انجام آن را در افغانستان پیش از وقت می خواند. در مراسلات دیپلماتیک سال های دهه 1930 او به عنوان یک هوادار پنهانی امان الله پرداز می گردد. فاکت های به دست آمده بر اساس منابع خطی و نیز تصویری از روی عکس ها نشان می دهند که همو محمد گل خان هنگامی که تصدی وزارت داخله را در دولت نادریه داشت، یکی از عمده ترین و در عین حال یکی از پرشورترین سرکوبگران قیام کوهدامن بود. پسان ها هنگامی که والی این استان گردید، به همین پیمان با خشونت به تسویه حساب با نیروهای اپوزیسیون پرداخت.

هنگام در آن جا سفیر بود، و نیز واگذاری یک پست سفارت دیگر برای برادر دیگرش- غلام جیلانی خان چرخ می گردید.¹⁴⁷ غلام نبی خان وعده داد روی این پیشنهادها بیندیشد. مگر در عمل، بی درنگ در پی برپایی تماس ها با عشایر جدران در استان پکتیا گردید. او همچنان تمایلات سنتی بریتانیایی ستیزی وزیری ها را فراموش ننموده بود.

مگر، نادریه یی ها با بهره گیری گسترده از شبکه های اگنتوری خود و نیز تضادهای قبیله یی، توانستند شورش رو به گداز در پکتیا را به دشواری سرکوب نمایند. شاه محمود خان- وزیر حربیه پس از بررسی اوضاع در ولایت جنوبی اعلام داشت که در این رویدادها چرخ نیز دست دارد: به تاریخ 7 نوامبر 1932 غلام نبی همراه با شماری از نزدیکان و خویشاوندانش به دربار به ارگ شاهی در کاخ دلگشا «برای هوا خوری و گردش» فراخوانده شد. نادر به محض دیدن او، پرسید: «غلام نبی خان! افغانستان به شما چه بدی کرده است که دست به خیانت می زنید؟». غلام نبی هم بی درنگ پاسخ گفت: «افغانستان می داند که چه کسی خایین است!». پادشاه خشمگین، در جا به سربازان فرمان داد تا او را در برابر چشمان نزدیکانش که صف زده ایستاده بودند؛ به مرگ بزنند.¹⁴⁸ نادری ها با نابود ساختن خشونتبار حریف سیاسی اصلی شان در آن برهه، خشم جامعه افغانی را برانگیختند. حتا انگلیسی ها که نسبت به نادر حسن نظر داشتند، از آنچه که رخ داده بود، ابراز ناخشنودی و ناخرسندی کردند.¹⁴⁹

هر چه بود، دولت کوشید زهر چشمی نشان دهد- سه تن از هواداران چرخ که به کابینه وزیران و پارلمان گواهی هایی مبنی بر موجودیت فاکت توطیه ضد دولتی در جنوبی داده بودند، بی درنگ دستگیر و سپس اعدام گردیدند. شاه محمود خان که در آن هنگام در گردیز به سر می برد، دستور یورش به قبیله جدران را که به لیونی فقیر (فقیر ایپی)¹⁵⁰ [از مخالفان جدی انگلیس در نیمقاره هند-گ.] و دیگر محرکان شورش پناه داده بودند، داد. مگر با این هم، فقیر ایپی به رغم شکست جدرائی ها، توانست بگریزد.

¹⁴⁷. Afghanistan strategic intelligence: British records. 1919-1970 vol.2 Ed by Anita L.P. Burdent. Slough: Archive editions . 2002 p. 331-332.

¹⁴⁸. به گفته غبار در صص 116-117 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در این صحنه غلام جیلانی خان- بردار غلام نبی خان و پسران عمش جانبازخان نایب سالار و جنرال شیر محمد خان حضور داشتند. او گفتگوی نادر خان و غلام نبی خان را این گونه پرداز می کند: « خوب غلام نبی خان! افغانستان به شما چه کرده است که شما خیانت می کنید؟ ». غلام نبی خان در پاسخ گفت: « افغانستان می شناسد که خایین است ». -گ.

¹⁴⁹. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم به زبان انگلیسی، ص 96 .

¹⁵⁰. برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر در باره ماجراهای فقیر ایپی، نگاه شود به مقاله « استخبارات آلمان در منطقه قبایل » در همین کتاب.

دیگر اعضای خانواده چرخ‌چی نیز مورد اختناق بی‌مانندی قرار گرفتند: غلام جیلانی و چند تن از مردان دیگر این خاندان به سال 1933 به دار زده شدند. دیگران را به زندان افگندند که تنی چند از آنان در آن جان باختند و شماری هم که زنده مانده بودند، سال‌های سال در زندان سرای بادام بسر بردند. تنها غلام صفر اعتمادی¹⁵¹ که از خویشاوندان چرخ‌چی و نیز از خویشاوندان خود نادرخان بود، بخشیده شد. با این همه، دو تن از اعضای بس سرشناس خاندان چرخ‌چی - غلام صدیق خان - وزیر خارجه پیشین دولت امانی و عبدالعزیز - والی پیشین مزار شریف توانستند از اختناق برکنار بمانند. غلام صدیق خان پس از به پادشاهی رسیدن نادر، به گونه‌ی در آغاز توانست وفاداری خود را به او به نمایش بگذارد. مگر سپس بهتر شمرده برای آسایش یافتن به اروپا برود. او به سال 1934 با خاندان امان‌الله خان - شاه تبعیدشده پیوند خویشاوندی بست و با خواهر شهبانو ثریا (دختر محمود طرزی) - نوریه خانم عروسی کرد. در آینده، غلام صدیق در آلمان ماندگار شد که از آن جا برای مدتی چند به شوروی رانده شد.¹⁵²

عبدالعزیز یکی از چهار پسر جنرال افسانه‌ی - سپهسالار غلام حیدر خان چرخ‌چی (برادر تنی غلام نبی، غلام صدیق و غلام جیلانی) بود که در اواخر سال 1928 از سوی امان‌الله خان به سمت والی مزارشریف گماشته شد. زمستان سال 1929 از سوی آدم‌های بچه‌سقاء به اسارت درآمد. مگر در راه کابل از چنگ آنان گریخت. پس از یک رشته سرگردانی‌ها در هند بریتانیایی و پارس، سرانجام، به سال 1930 چندی از پایتخت افغانستان سر برآورد. مگر باز هم به خارج رفت - در آغاز به ترکیه و سپس به آلمان - جایی که تا پایان زندگی (1961) در آن بسر برد. همراه با برخی از اعضای خانواده چرخ‌چی، تابستان 1933 یکی از نزدیکترین همکاران امان‌الله خان - [محمد ولی خان دروازی-گ.] نیز به دار آویخته شدند. او زیر زنجیر و زولانه، ریسمان در گردن، رو به دژخیم¹⁵³ فریاد زد¹⁵⁴: «به نادر خان بگو که او می‌تواند هزاران نفر همچو مرا بکشد. مگر روزی فرا خواهد

151 . خانواده اعتمادی - یکی از شاخه‌های خاندان محمد زایی، از بازماندگان سردار سلطان محمد خان طلایی - نیای بزرگ محمد نادر خان است.

152 . Afghanistan strategic intelligence: British records. 1919-1970 vol.2 Ed by Anita L.P. Burdett. Slough: Archive editions . 2002 p. 331-332.

153 . به گفته غبار، سید شریف خان - سر یاور (آجودان نظامی) شاه-گ. در ص 66 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ این سخنان چنین ثبت گردیده است: «به نادر خان بگوید که اگر تو هزار آدم مثل مرا بکشی، باز هم روزی رسیدنی است که ملت افغانستان ماهیت اصلی ترا خواهد شناخت و حساب خود را خواهد گرفت.»-گ.

رسید که مردم افغانستان به سرشت واقعی او پی خواهند برد و او را به سزای جنایاتش خواهند رسانید».¹⁵⁵

همه دارایی های ولی خان مصادره گردید. پیر و برنای خویشاوندان وی به زندان افتادند و کودکان شان از آموزش و پرورش محروم گردیده، سال های سال خانه بندی شدند. نه تنها حریفان و مخالفان آشکار و بلافصل نادرخان، بل نیز کسانی که از سیاست به دور بودند، در شمار قربانیان نادریه قرار گرفتند. داکتر عبدالحکیم طبیبی دیپلمات سرشناس به یاد می آورد: «گاهی چنین اتفاق می افتاد که حتی کسانی که در فروشگاه ها یا در خیابان ها با هم سرگوشی می کردند، با تهدید افتادن به زندان روبرو می شدند. پلیس سوءظن داشت که مردم از دولت انتقاد می نمایند».¹⁵⁶

خود طبیبی توانست از لیسه حبیبیه تنها به این خاطر بگریزد که مدیر مکتب از خویشاوندان برادرش بود.

سرکوب خاندان پرشاخ و برگ چرخي و دیگر مخالفان رژیم به معنای آن نبود که نادریه از «شر» اپوزیسیون رهایی یافته باشد- مخالفان دست به ایجاد کانون های زیر زمینی یازیدند. برای مثال، در کابل سه پته جای (پاتوق) بود که در آن مخالفان گردهم می آمدند: لیسه نجات (امانی)، فروشگاه ساعت فروشی و ساعت سازی ماما ابراهیم خان، و چایخانه میتا سینگ- سکی از نوار مرزی هند بریتانیایی. بر پایه برخی از مدارک، سینگ - سرباز گریزی هند بریتانیایی، در آغاز به برلین رفته و در آن جا به عضویت حزب گودار پیوسته بود. همچنان او در آلمان با یک دختر آلمانی عروسی نموده بود. سپس در سال 1930 از راه شوروی به کابل آمده و به یاری شوروی ها چایخانه یی باز نموده بود. چایخانه او دیدارگاه و پاتوق دوست داشتنی جوانان افغان و کابلی های دارای تمایلات میهن پرستانه گردیده بود. غلام صدیق خان چرخي و شجاع الدوله غوربندی (یکی دیگر از هواخواهان امان الله که از اختناق نادریه در امان مانده بود) و هر دو در برلین بود و باش داشتند، تماس های خود را با هوادان خود در کابل از طریق میتا سینگ حفظ می نمودند.¹⁵⁷

افزون بر امانیست ها و کسانی که می شود آنان را به گونه مشروط ترقی خواهان (یا به همین پیمانانه مشروط، جوانان افغان) نامید- یعنی نیروهایی که از جناح لیبرال و اصلاح طلب نمایندگی می کردند، در صفوف اپوزیسیون به گونه یی در بالا یادآور گردیدیم، هواداران دیدگاه های محافظه کار افراطی و

¹⁵⁵ . Adamac Ludwig W. Who is who in Afghanistan. Graz . 1975 P. 152.

¹⁵⁶ . داکتر عبدالحکیم طبیبی، خاطرات ده سال زندگی دیپلماتیک من، 1995 ، ص 29 ، متن انگلیسی.

¹⁵⁷ . Marwat Fazal-ur- rahim. The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan... P. 184-185.

همچنان نمایندگان برخی از گروه‌ها و جریانات تباری و مذهبی دیده می‌شدند. حزب نامنهاد «ارشاد» را می‌توان از چنین گروه‌هایی شمرد که در سال‌های 1932-1933 پویایی داشت. هسته این حزب با نام «مجمع اسلامی» در هرات از سوی طلبه‌های جوان شیعه آموزش دیده در مشهد گذاشته شده بود. سازمانندگان این مجمع در آینده به کابل آمدند و در آن جا دست به ایجاد حزب ارشاد در گذر شیعه نشین چنداول یازیدند. رهبر این حزب سید اسماعیل بلخی بود. در شمار اعضای آن، کسانی چون سید علی گوهر آقای غوربندی، سید سرور آقای لولنجی، خواجه محمد نعیم، محمد اسلم غزنوی، عبدالطیف سرباز چند اولی، سید اسکندر مظفر چنداولی، داکتر اسد الله رووفی، محمد ابراهیم کندکشر (سرگرد)، عبدال غیاث، خدای نظر، کندکشر محمد حیدر غزنوی، و لوا مشر (سرهنگ) محمد حسن - پسران مسجدی خان دیده می‌شدند. هنگامی که دولت به موجودیت گروه و دیدگاه‌های ضد دولتی آن پی برد، فرمان داده شد تا دو برادر: محمد حیدر و محمد حسن را بکشند. برخی از اعضای گروه توانستند بگریزند و دیگران به زندان افتادند.¹⁵⁸

اپوزیسیون از پا افتاده در اقدامات خود به دهشت افگنی (ترور) روی آورد: تابستان 1933 یکی از دانشجویان لیسه نجات به نام سید کمال، که برای ادامه آموزش‌های عالی به آلمان فرستاده شده بود، سردار محمد عزیز - فرستاده افغانستان در برلین - برادر بزرگ ناتنی محمد نادر خان [پدر سردار محمد داوود) - گ.] را از پا درآورد. به تاریخ 6 سپتامبر رویداد همانندی رخ داد: یکی دیگر از دانشجویان همین لیسه - محمد امین¹⁵⁹ به سفارت بریتانیا در کابل درآمده می‌خواست مک اوناکی - فرستاده بریتانیا را بکشد. مگر وقتی او را نیافت، به سوی چند نفر دیگر از پرسنل تیر اندازی کرد.

¹⁵⁸. در باره موجودیت و سرنوشت این گروه در دوره نادریه، سید فدا یونس افسر و دیپلمات پیشین پاکستانی در کتاب خود زیر نام «افغانستان، احزاب و جریان‌های سیاسی در سال‌های 1879-1997»، چاپ پیشاور، 1997 صص 23-24 خبر می‌دهد.

منابع دیگر، تاریخ تشکیل این گروه را دو دهه بعد تر، در دوره صدراعظمی شاه محمود خان - پس از پایان جنگ جهانی دوم می‌پندارند که بیشتر مقرون به واقعیت است. بلخی، بر پایه این مدارک، پس از بازگشت از ایران، نخست هسته جنبشی را در هرات گذاشت و سپس به کابل آمده حزبی پی ریزی کرد و پس از چندی دست به کودتاه زد. او، بی‌درنگ به روز اول حمل 1329 در زمان نخست وزیری شاه محمود خان، پس از شکست کودتای نافرجام نوروژی اش، زندانی شد و مدت چهارده سال تا 1343 در زندان ماند و به سال 1347 درگذشت. -گ.

¹⁵⁹. غبار در ص 154-155 نام این شخص را به نام محمد عظیم از تحصیل یافتگان آلمان یاد می‌کند و شرح مفصلی از ماجرای سفارت انگلیس پرداز می‌کند. به گمان غالب، منابع روسی نام محمد عظیم را به اشتباه محمد امین آورده باشند. -گ.

سومین تیراندازی در کاخ دلگشاه (ارگ شاهی) به تاریخ 8 نوامبر 1933 در مراسم فراغت شاگردان لیسه های استقلال و نجات، رخ داد.¹⁶⁰ این بار، خود نادر شاه قربانی گردید. او را عبدالخالق- یکی دیگر از شاگردان لیسه نجات، پسر خوانده غلام نبی چرخي (درست يك سال پس از كشته شدن وحشیانه چرخي به فرمان شاه)، به رگبار تفنگچه بست.

در ماه دسامبر 1933 عبدالخالق و نیز هشت تن از نزدیکان وی و دیگر افراد مظنون در توطیه (از جمله سه تن از اعضای خانواده غلام جیلانی چرخي) به دار زده شدند.

[هر چه بود، سر انجام، - گ.] در نبرد و پیکار خونین میان خاندان های اصلی کشور و گروه های اجتماعی- سیاسی و به سخن دیگر، میان دولت و اپوزیسیون- برای مدت درازی وقفه ایجاد شد. پس از یک رشته برخوردهای اوایل سال های دهه 1930 هواداران قانون اساسی و جوانان افغان (که بخشی از آنان هنوز هم به بازگشت امان الله خان امیدوار بودند، و می توانستند و در واقع هم خود را امانیست می شمرند)، اعتراف

¹⁶⁰. آ. ارنولد- شوروی شناس و خاورشناس امریکایی بر آن است که اقدامات دهشت افگنی زنجیره یی آغاز دهه 1930 - کار دست جوانان افغان از لیسه نجات (که توسط آلمانی ها ساخته شده و اداره می شد)، بود. ارنولد در شمار مسایلی که جوانان افغان و نادریه را از هم متمایز می ساختند (افزون بر یک رشته تضادهای مربوط به به پادشاهی رسیدن نادر و مانند آن) خواست های آنان مبنی بر برگرداندن سرزمین های از دست رفته استان شمال باختری هند بریتانیایی با باشندگان پشتون را که برای نادریه اصولاً غیرعملی پنداشته می شد، بر می شمرد. ارنولد که شاید یگانه پژوهشگر از جمله پژوهشگران این مساله باشد که رد پای خارجی را در توطیه اوایل سال های دهه 1930 جوانان افغان پی گرفته است. او برای نمونه؛ می نگارد: «شوروی ها ... دست کم از پیش از سوء قصد برنامه ریزی شده به جان نادر خاناز آن آگاهی داشتند». آن چه که مربوط به خود جوانان افغان (دقیق تر کسانی که ارنولد به عنوان جوانان افغان پرداز می نماید) می گردد، آن ها به رغم دکترین انقلابی شان و پیوندها با شوروی ها، متمایل به مارکسیسم نبودند. آن ها ناسیونالیست های پرشور و خونگرم بودند که به خاطر هر آنچه که آنان از دیدگاه تاریخی و بازگرداندن سرزمین های از دست رفته، ناروا می پنداشتند، انتقام می گرفتند.

بسیاری از اندیشه های آنان، یک سره با روح مارکسیم- لنینیسم هماهنگ بود. مگر با این هم، این جنبش زیر تاثیر شوروی نرفت. برگرفته از اثر ارنولد زیر نام «افغانستان: دو حزب کمونیست»، ص 8، به زبان انگلیسی.

ارزیابی های ارنولد که جستارهایی از آن را آوردیم، به راستی به دشوار قانع کننده به نظر می رسند. شاید، در چهارچوب ارزیابی هایی کلیشه یی زمان جنگ سرد، نگاشته شده باشند. مگر یادآوری وی از عامل آلمانی درخور توجه است. واقعا اوضاع بین المللی عمومی در اوایل سال های دهه 1930 (بحران جهانی اقتصادی و مانند آن) و تعویض رژیم سیاسی در آلمان (روی کار آمدن هیتلر در آلمان)، نمی توانستند بر تمایلات افغان های حلقه لیسه نجات تاثیر برجا نگذارند. در این جا، محیط بس مناسبی برای انگلیسی ستیزی، تندروی و مانند آن وجود داشت که به پیمانہ یی انجام اقدامات دهشت افگانه سال 1933 آن را تایید کردند.

نمودند که در توازن قوایی که در آن هنگام برای آنان خوشایند نبود، ترور نمی توانست به عنوان راهکار بایسته مبارزه با رژیم لیبرال- کنسرواتیزم (محافظه کار) که جلو آن به دست برادران نادرخان- محمد هاشم خان، شاه محمود خان و شاه ولی خان بود، به شمار آید.

به هررو، سر انجام؛ دیهیم و تخت پادشاهی به دست محمد ظاهر- پسر 19 ساله نادر شاه افتاد که با نام ظاهر شاه تاج پوشی کرد. وی آخرین پادشاه افغانستان بود که با کودتای جمهوری سال 1973 [به دست پسر عم و شوهر خواهرش- محمد داوود-گ.] سرنگون گردید.

چهل سال فرمانروایی وی سرشار از رویدادهای گوناگون بود: دوره دور و دراز جلوس بر تخت، پیمودن راه نه چندان آسان به سوی تجارب دموکراتیک در دهه 1960، نداشتن توانایی پیش بینی پیامدهای آن و اجازه دادن به تضادهای جدید در جامعه افغانی.

بهایی را که او به خاطر کرده ها و ناکرده های خویش پرداخت، بس گران از کار درآمد: مهاجرت نزدیک به سی ساله خودش، زنجیره پیهم تجارب اجتماعی- اقتصادی یی که پیگیرانه کشور را به بن بست کشانیدند. از جمله تجارب ماجراجویانه بروکراتیک، رادیکال چپ، اسلامی و مانند آن....

نادر خان، پس از سال ها تبعید، در اوایل سده بیستم به میهن باز گشت. بی آن که ادعای گرفتن قدرت و بازی کردن کدام نقش رسمی را داشته باشد¹⁶¹. مگرکوشید در سیمای یکی از اندک شمار کسانی که می توانستند در نقش بس مهم «نماد وحدت» کشور از هم فروپاشیده و از هم گسیخته، تبارز نمایند، ظاهر گردد. امروز افغانستان هنوز هم از پیامدهای درگیری های چندین ساله رنج می برد و مهره های گذشته آن تنگاتنگ با مهره های امروزی و فردا که به گونه معجزه آسایی در تابلوی نقاشی رستاخیز دولتی که تاریخ این همه سال ها به گونه غیر عادلانه سرنوشت «ناکام» را بر آن تحمیل نموده است، جا می گیرد، همسایگی دارند.

¹⁶¹. بسیار به دشواری می توان با این دیدگاه همنا بود. به باور بیشتر تاریخ نگاران، نادر از همان آغاز، در اندیشه گرفتن تاج و تخت بود-گ.

نخستین نبرد سپاہیان شوروی در افغانستان در سال 1929

در اواخر سال 1929 در افغانستان شورش بزرگ ضد دولتی به رهبری [حبیب الله کلکانی معروف به -گ.] بجهء سقا و تاجیک تبار شعله ور شد. امیر امان الله خان که هوادارانش به او خیانت نموده بودند و از پشتیبانی ارتش رو به فروپاشی محروم شده بود، ناگزیر بود برای ماندن به قدرت، بخشی از رادیکال ترین اصلاحات خود را لغو نماید. اما فرصت از دست رفته بود. شورشیان به کابل نزدیک می شدند و برای یورش بر آن آمادگی می گرفتند. امان الله که وضع را چاره ناپذیر دید، به تاریخ 9 جنوری سال 1929 از تخت پادشاهی کناره گیری کرد و با وابستگانش به قندهار گریخت. در کابل یک رژیم **کلیریکال** و محافظه کار به رهبری امیرنو- بجه سقا روی کار آمد.

در آستانه واژگونی رژیم اصلاح طلب در افغانستان، رهبری شوروی بایسته شمرد از امان الله (با توجه به این که وی که به بسیار دشواری سال 1919 به قدرت رسیده بود، نخستین کسی بود که دولت جوان شوروی را به رسمیت شناخته بود)؛ پشتیبانی نماید. به تاریخ 13 دسامبر سال 1929 تصمیم گرفته شد به افغانستان 1000 میل تفنگ، مقداری فراوان گلوله، 20 قبضه مسلسل، 1000 مرمی شیمیایی توپخانه و یک ایستگاه رادیویی فروخته شود. همچنان [فیصله شد-گ.] تا با توجه به وضعیت بسیار دشوار دولت افغانستان، به عوض این سلاح ها، جانب افغانی پول آن را با پشم، پنبه، پوست قره گل و مانند آن ¹⁶² بپردازد.

بی درنگ، کمیونی با رمز «کمیسیون مساله ب» تشکیل شد. در بافتار کمیسیون: آ.ای. ریکاوا- صدر کمیساریای خلق (شوروی)، یوسف استالین، اوردجانیکیدزه و ک.ای وارشیلف- کمیسار خلق در امور نظامی و دریایی که همچنین هماهنگ کننده این کمیسیون بود، شامل بودند.

¹⁶². مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، بخش 162، پرونده 7، برگ 12. افغان ها همچنان خواهش نموده بودند تا بمب های شیمیایی به دسترس آنان گذاشته شود. مگر به بهانه این که چنین بمب هایی در اختیار جانب شوروی نمی باشد، به این تقاضای آنان پاسخ رد داده شد. همانجا برگ 15- گ.

آمادگی مسکو برای ارائه کمک نظامی:

به تاریخ 20 دسامبر در نشست دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (بلشویک) تدبیرهای اضافی عمدتاً پشتیبانی نظامی-سیاسی از رژیم رو به زوال در نظر گرفته شده بود: طرف شوروی در گام نخست، مصوونیت مرزهای شمالی افغانستان را تضمین کرد تا به امان الله امکان بدهد سپاهیان مستقر در آن جا را در برابر شورشیان سوق دهد. مگر شرط مهم حمایت شوروی، به دست آوردن اطلاعات موثق در باره آرایش نیروها، شانس پیروزی و در باره برنامه های بعدی مبارزه امیر برای احیای نظم در کشور بود.

پلان اصلی استراتژیک رهبری شوروی، به تاریخ 27 دسامبر 1928، با تصمیم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیست روسیه (بلشویک) در سیمای رهنمودها به لیونید استارک-سفیر شوروی در کابل، چهارچوب دقیق تری پیدا نمود. [در این سند-گ.] [شورش ضد امان الله، به عنوان «اقدام پرشور انگلیس که همچنین بر ضد شوروی متوجه می باشد»؛ ارزیابی شده بود. هدف اصلی سیاست شوروی در محور افغانستان، پشتیبانی از دولت موجود (که از دید رهبری جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه شوروی، «یگانه جریان مترقی افغانستان مبارز برای استقلال کشور» بود)، اعلام گردیده بود. به سفیر پیشنهاد گردیده بود، با امیر پیوسته در تماس باشد و وی را به اتخاذ تدبیرهای پرشور و شدید بر انگیزد که مهم ترین این تصمیم ها «ایجاد نیروی مطمئن و منضبط نظامی در قندهار یا در شمال در منطقه مزار شریف، به هر بهایی که می شود، در کوتاهترین زمان ممکن»؛ بود.

به گونه مشخص، سخن بر سر ایجاد تشکیل واحدهای نظامی از عشایر شمال افغانستان که در نظر بود زیر نظر مربیان با جنگ افزارهای تیربار مسلح گردند، بود. مگر به پنداشت رهبران شوروی، ارائه چنین خدمات جدی، مستلزم داشتن شالوده حقوقی بایسته یعنی عقد قرارداد جدیدی میان دو کشور بود. در این حال، مسکو شرایط بس مساعدی را برای به دست آوردن این کمک پیشنهاد می کرد.

مقارن با این زمان، امان الله پیوسته مواضع خود را از دست می داد و در آغاز جنوری سال 1929 بیشترین اصلاحات خود را ملغی اعلام نمود- چیزی که مسکو را به گونه جدی دلسرد کرد. ای. ریکس-رایزن نظامی سفارت شوروی به تاریخ 7 جنوری 1929 به مسکو گزارش داد: «امان الله خان با عقب نشینی های پیهم در برابر لایه های ارتجاعی جامعه، که به نمایندگی از شورشیان

عمل می کنند، به وضع یک سیاستمدار بی بند و بار می لغزد».¹⁶³

سرنوشت شمال افغانستان، نگرانی ویژه جانب شوروی را بر می انگیخت: هر گونه تحول اوضاع در آن (تشکیل دولت مستقل و مانند آن...)، مستلزم تدارک بایسته و برنامه ریزی حساب شده اقدامات، بود. مگر فروپاشی کشور همسایه در کل نامطلوب پنداشته می شد که تنها برای بریتانیای کبیر سودمند بود: شمال جدا شده بدون پشتیبانی شوروی، فاقد قابلیت زیستایی بود که حفظ ثبات در مرزهای افغانستان و شوروی را با تهدید روبرو می ساخت.

دولت امان الله خان، در واپسین روزها، بار دیگر برای به دست آوردن کمک نظامی به جمهوری فدراتیف سوسیالیستی شوروی رو آورد. امیر موافقت اصولی جانب شوروی را برای بازآرایی سازمان ارتش خود به یاری مربیان شوروی، به دست آورد. مگر، اوضاع نا به سامان سیاسی و سنگ اندازی های پنهانی کارمندان بلندپایه دولت، به شمول عبدالعزیز- وزیر حربیه، مجالی برای اجرای این اندیشه نمی داد.

ریکس، در پایان چنین نتیجه گیری کرد که «سیاست دولت افغانستان در قبال شوروی چنین است که هر چه بیشتر به دست آورد، بی آن که چیزی در عوض بدهد».¹⁶⁴ او پیشنهاد کرد بایسته است به مشی آوردن فشار بر افغان ها، بپردازیم که خود در کابل بدون مجوز مسکو به پیشگیری آن آغاز کرده بود. مگر امان الله حتا رویاروی خطر مستقیم واژگونی رژیمش، تصمیم نگرفت کدامین فرمولی را که او را متعهد به پشتیبانی شوروی سازد، اتخاذ نماید.

گذشته از آن، امیر که هیچگاهی انگلیسی ستیزی خود را پنهان نمی کرد، برای به دست آوردن کمک نظامی به لندن نیز رو آورد. در لندن می خواستند دقیق تر بدانند که آیا تقاضاهای همانندی از دولت روسیه صورت گرفته است یا نه؟ مگر با آن که پاسخ منفی دریافت داشتند، به گونه نرمی به بهانه ترک تاج و تخت گفتن امان الله و روشن نبودن اوضاع در کشور، به تقاضای وی پاسخ منفی دادند.¹⁶⁵

¹⁶³. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند کاراخان، بخش 12،

پرونده 71، برگ 9 .

¹⁶⁴. همان جا، برگ 17 .

¹⁶⁵ . india office Files, L/P&S/10/1289, p. 488-489

همفریس - سفیر بریتانیا در کابل به خاطر می آورد که امان الله در این روز ها پیوسته به او می گفت: « به روز بد، او نخست به بریتانیای کبیر رو می آورد و تنها در صورت دریافت پاسخ منفی، به روسیه متوسل خواهد گردید. همان جا، ص 477

رخدادهای هفته دوم جنوری- گریز امان الله از پایتخت به قندهار و کناره گیری او از تخت پادشاهی، تصرف کابل از سوی نیروهای بچه سقاء و اعلام او به عنوان امیر نو- رهبران شوروی را غافلگیر کرد.

به تاریخ 18 جنوری، در نشست کمیساریای خلق در امور خارجه، به لیونید استارک- سفیر شوروی در کابل، پیشنهاد گردید «بی آن که حکومت جدید را به رسمیت بشناسد، مناسبات کاری را با آن حفظ نماید».¹⁶⁶ همزمان، با آن، به او رهنمود داده شد تا برنامه ها و مقاصد امان الله را برای خود روشن سازد. در این حال، با دوری گزینی از امیر واژگون شده (عملا از دادن پناهندگی [به شوروی- گ.] به او خودداری ورزیده و به وی توصیه گردد تا به ترکیه برود. با آن که روشن است که امان الله در اوایل سال 1929 افغانستان را ترک کرده و در ایتالیا سکونت گزید). مگر مادامی که وی ناگزیر از تخت کناره گیری نموده و در قندهار «دولت ملی» ایجاد نموده و هنوز در کشور به سر می برد، زیر دید رهبری شوروی بود.

بنا به فیصله دفتر سیاسی، و. سلاویف- نماینده ویژه شوروی، زمستان سال 1929 برای روشن ساختن اوضاع، به مقر امان الله فرستاده شد. او با پذیرفتن ریسک بزرگ و تحمل ناگواری ها با پرواز با یک هواپیمای قراضه به قندهار، اطلاعات بایسته را در باره امان الله و نزدیکان وی به دست آورد و در بازگشت به مسکو در اوایل ماه مارچ گزارش داد. روی هم رفته، برداشت های سفر قندهار و. سلاویف بس میانه روانه بود. مگر وی هرچه بود، پیشنهاد کرد به امان الله کمک شود- ارایه «مقادیر خیلی محدود جنگ افزار، مهمات، گسیل مربیان برای بازآرایی ارتش وی، دادن اجازه ترانزیت سلاح از راه سرزمین شوروی، عدم جلوگیری از پویایی های مهاجران افغان در مرزهای افغانستان- شوروی به مقصد سرهم بندی دسته نظامی از جمع آنان، گذاشتن موقت دو تا پنج هواپیما با پرسونل شوروی به دسترس امان الله، در صورت بیرون رفتن وی از کشور.

پیشنهادهای سلاویف، همچنان بیشتر در بر گیرنده اندیشه های بسته به بازگشت امیر پیشین به تخت، (همیاری در تجدید سازمان نظام مالیاتی- اداری و مانند آن...) بود. تدبیرهای دیگر، بر گسترش پیوندها با ولایات شمالی افغانستان سنجش داشتند (مانند دادن امتیازات چشمگیر به بازرگانان افغانی یی که دست اندر کار تجارت با شوروی بودند).

سیاست رسمی اعلام شده شوروی در افغانستان، کماکان حفظ بی طرفی و عدم مداخله در امور داخلی همسایه جنوبی، بود. چیزی که انگلیسی ها- رقیبان شوروی ها بر سر نفوذ در منطقه

¹⁶⁶. همان جا ، ص. 187.

آسیای میانه، بر آن اذعان داشتند. چنانی که از مراسلات اطلاعاتی و دیپلماتیک بریتانیای بر می آید، در ارزیابی ها و پیشگویی های خود، بریتانیایی ها بر آن بودند که وضع پیچیده سیاسی- اجتماعی در روسیه، امکان دست یازیدن به کدامین اقدام بزرگ در افغانستان را نمی دهد.¹⁶⁷ اصولاً، موقف مشترک روسیه، پارس و ترکیه؛ همو حفظ بی طرفی و عدم مداخله در امور داخلی افغانستان بود (تنها سه کشوری در آن هنگام در کابل نمایندگی داشتند، با آن که هر یک از این سه کشور، مقاصد و تاکتیک های خودشان را داشتند و برانگیختن بازی رقابت- شراکت، با انجام اقدامات شدید برای شان شاینده نبود). برای نمونه، حکمت- سفیر ترکیه در کابل، با اشاره به وضع نومیدانه امان الله، بی پرده و آشکارا افاده داد که «ترکیه به گسترش مرزهای افغانستان- شوروی تا نوار هندوکش و هریرود، نظر مساعد دارد».¹⁶⁸

درد سر تکاپوی همکاران امان الله:

در این میان، در همان آغاز رخدادهای مورد نظر، پیکان دیگر سیاست شوروی در افغانستان از کمان رسته بود که با اقدامات و پویایی های بخشی از نخبگان افغانی در پشتیبانی از امان الله و اصلاحات او پیوند داشت. در اثر یک رشته علل سیاسی و مانند آن، و خود وضع پیوسته دگرگون شونده، این نیروها، هرچندگاهی ناگزیر بودند به ابتکار خود عمل نمایند. به ویژه، هنگام آشوب سیاسی اواخر سال های دهه 1920-1930. شاید، پرشورترین و برجسته ترین نمایندگان این گونه ابتکارات، خاندان بس متنفذ چرخ- فرزندان غلام حیدر خان چرخ- سپهسالار سرشناس دوره های عبدالرحمان خان (1880-1901) و حبیب الله (1901-1919): عبدال عزیز خان- گورنر جنرال (استاندار نظامی) وقت ولایت مزار شریف، غلام جیلانی- قنصل افغانستان در تاشکنت، غلام صدیق- وزیر امور خارجه در اواخر دوره امان الله خان و سر انجام، پرشورترین و هنگامه ساز ترین آنان- غلام نبی خان- سفیر افغانستان در جمهوری فدراتیف سوسیالیستی شوروی، بودند.

غلام نبی خان که در کارنامه سیاسی وی، کرسی های فرماندهی سپاهیان پادگان مزارشریف، سفیر در مسکو (در سال های 1924-1922) و سپس در پارس، درج گردیده است؛ پس از آن که در دسامبر 1928 برای بار دوم در پست نماینده تام الاختیار افغانستان در جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه گماشته شد؛ بی درنگ، فعالیت های تجاری را در جهت پشتیبانی از امان الله گسترش داد. او در جنوری 1929 کیان دانشجویان نظامی اندکشماری افغانی را که مقارن با تحولات مورد نظر در آموزشگاه های

¹⁶⁷. همان جا، فایل های L/P&S/10/1291, Afghanistan Rebellion 1928/9, p.64.

¹⁶⁸. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند کاراخان (قره خان)، پرونده ویژه 12، پوشه 70 برگ 3.

نظامی شوروی سرگرم آموزش بودند، در دست گرفت. عمده ترین ذخایر انسانی امانیست ها در مرز شمالی، گریزیان و دیگر پناهمگزینان و مهاجران در سرزمین آسیای میانه شوروی شمرده می شدند. پیدا نمودن، و تجهیز آنان، کار آسانی نبود که با حل یک رشته مسایل حقوقی و کاغذبازی همراه بود. حتا غلام نبی- مامور رژیم سرنگون شده، عملا به ابتکار خود، گفتگوها در باره ارایه کمک ها را با جانب شوروی آغاز و سپس پیوسته بر آن تمایل می کرد.

او، برای گرفتن صلاحیت های بایسته از امان الله خان و برای این که به او با جلب پشتیبانی ممکنه شوروی، دلداری بدهد، نامه یی عنوانی او به قندهار گسیل داشت، با تقاضای دادن دستورهای بایسته در خصوص پیشبرد امور در مسکو. مگر، امان الله، (به گونه یی که علی احمد- سکرتر خاص وی در یادداشت های خود زیر نام «سرنگونی امان الله» نگاشته است، به پنداشت غلام صدیق- برادر غلام نبی و وزیر خارجه)، در دادن پاسخ، شتاب به خرج نداد. چون، می خواست بهانه یی برای گفتگوهای شخصی رو در رو با روس ها به دست بیاورد و از آن برای تغییر وضع ناگوار در قندهار بهره گیری نماید. غلام صدیق، هر چند هم تمایل چندانی به دوستی با شوروی ها نداشت. مگر، وضع وی را بر آن وا می داشت تا شتاب به خرج دهد: هنگامی که عبدالعزیز- یکی از برادرانش از سوی هواداران امیر نو- [حبیب الله کلکانی-گ.] در مزار دستگیر شده، به کابل فرستاده شد، (راستش، او در راه توانست بگریزد)، خاندان ناآرام چرخ آغاز به پویایی های بیشتری نمود. غلام جیلانی نزدیک به هشتاد دانشجوی افغانی را که در ترکیه درس می خواندند، جمع کرد (که به آنان شماری از خویشاوندانشان در اروپا پیوستند) و برای رسیدن به مرز افغانستان، وارد مسکو شدند.

شمار و فهرست تقاضاهای امانیست ها پیوسته افزایش می یافت: غلام نبی از جمله در پی به دست آوردن پارتی بزرگ جنگ افزار مشتمل بر 4000 میل تفنگ و 200 مسلسل «با این شرط که ما (شوروی ها) خود امکان تحویل و سپس رسانیدن آن را به مزار شریف پیدا کنیم»؛ بود.¹⁶⁹ سفیر این معامله را مقارن با آمدن پنهانی شاهزاده هدایت الله- فرزند امان الله در سیمای یک آدم ناشناس به مسکو، گردانید که در صورت موفقیت کار، می بایستی محموله را همراهی نماید. مگر، پویایی های غلام نبی در مسکو به بار ننشست: در آن جا منتظر روشن تر شدن بیشتر مسایل افغانستان بودند.

سفیر خشمگین شده از رفتارهای همکاران شوروی خود، رو به آنان گفت: «برای شما شکست در چین کم است؟ می خواهید که انگلیسی ها شما را در افغانستان نیز درهم بشکنند؟ شما منتظر این هستید؟»¹⁷⁰ او، برای سرعت بخشیدن به کارها، گاهی به

¹⁶⁹ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پرونده 8، برگ 11.

¹⁷⁰ . همان جا، برگ 5.

شگفتی برانگیزترین دستاویزها و شگردها متوسل می شد. برای مثال، با تلاش برای خریدن جنگ افزارهای ساخت شوروی، اطلاع داد که امانیست ها آغاز به خرید اسلحه از آلمان کرده اند. در اداره نظامی شوروی، آماده بستن معامله سودمند بودند، مگر نظامیان با مقاومت دیپلمات ها که هراس داشتند اسلحه به دست دیگران خواهد افتاد و ممکن است در برابر امان الله به کار گرفته شود، برخوردند. سر انجام، به تاریخ 28 فروری 1929 دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری روسیه شوروی (بلشویک ها) با دستاویز قرار دادن این مساله که آنان از برنامه های امیر سرنگون شده هیچ اطلاعی ندارند، در باره امتناع از ارایه کمک نظامی به غلام نبی و حتا واگذاری آیروپلان ها (هواپیماها) برای بیرون آوردن اشیای گرانبهای امان الله خان، تصمیم گرفت¹⁷¹.

به همین پیمان، واکنش در قبال پیشنهاد همکاری از سوی گروه های تباری جداگانه، به ویژه جمشیدی ها **خشن** بود. آن ها امکانات کوچیدن خود را به گستره شوروی و به دست آوردن اسلحه برای پیکار با بچه سقاء را جویا شدند، اما پاسخ منفی دریافتند. مگر سفیر پر انرژی دست بردار نبود: او به تقاضای کمک بسنده نکرد، بل نیز نیروهای افغانی پراکنده را زیر درفش امان الله جمع کرد: هشت افسر افغانی یی که در آموزشگاه های نظامی شوروی درس می خواندند، فرا خوانده شدند. در ناحیه مرزی ترمز، ثبت نام دسته های داوطلب گریزی و دیگر مهاجران افغانی آغاز شد. برای این هدف، غلام جیلانی-نماینده دیگر خاندان چرخ، به مرو رفت و در آن جا به جذب دسته های هزاره پرداخت. پویایی های دیپلماتیک امانیست ها نیز افزایش یافت. هر چند هم، ناگزیر در شرایط بس ناگوار: برای نمونه، هیاتی مشتمل بر غلام صدیق خان چرخ- وزیر امور خارجه، عبدال تواب خان سرهنگ- پسر و سید محمد خان- داماد محمود بیک طرزی- وزیر امور خارجه پیشین، ناگزیر گردیدند شب هنگام یکی از روزهای اواخر فبروری پیاده از رودخانه به ناحیه کشکا بیایند.

به گونه یی که علی احمد- منشی خاص امان الله خان می نویسد: «امانیست ها توانستند بیش از یک هزار تن از شهروندان افغانی را گرد بیاورند که از سوی شوروی تسلیح و تجهیز گردیده و گروه بندی شدند». مقارن با میانه های ماه مارچ 1929، هواخواهان امان الله به آن پیمان بر شدت پویایی های شان در میان مهاجران افغانی منطقه مرو افزودند، که حتا اداره کل سیاسی را که از جار و جنجال هراس داشت، با وضع بس دشواری روبرو ساخته بودند.

¹⁷¹. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده 162، پوشه 7، برگ 39.

مگر در وزارت خارجه در مسکو، تصمیم گرفته شد که از کنار مساله نادیده بگذرند، بی آن که بهانه‌ی دال بر «موافقت جانب شوروی به اقداماتی از این دست» بدهند (چون چنین اقداماتی نمی‌توانست به عنوان دخالت [در امور یک کشور دیگر-گ.] ارزیابی نگردد).¹⁷² پویایی‌های جانب شوروی، منطق خود را داشت: مواضع افغانستان و شوروی به هم نزدیک می‌شد، با آن که شاید نقش تعیین‌کننده را در این امر، سفر سالوویف- نماینده شوروی به قندهار و تمایلات مبنی بر بازی با کارت (پر) امان الله داشت.

به تاریخ 20 مارچ 1929، در نشست دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه شوروی (بلشویک) طرح عملیات مشترک افغانی- شوروی برای بازگشت امان الله به اورنگ پادشاهی، نهایی گردید: دسته ویژه شوروی در اختیار هواداران او گذاشته شد که ظاهراً زیر نام «دسته افغانی فلانی خان» «برآمد» نمودند. همچنین برای امانیست‌ها وعده کمک نظامی داده شده بود. آن هم، قرار بود این کمک، مستقیم برای نیروهای امان الله در قندهار که می‌بایستی از راه هرات (با تثبیت کنترل مقدماتی بر این نقطه مهم استراتژیک در شمال باختری افغانستان)، رسانیده می‌شد. برای این منظور، شجاع الدوله [غوربندی-گ.] سفیر افغانستان در لندن، فرا خوانده شد. شب هنگام 22 مارچ او همراه با شماری دیگر از شرکت‌کنندگان عملیات در دست اجرا به کشکا رسیده بود. همچنان بایسته یادآوری است که لیونید استارک- سفیر شوروی در کابل، به بهانه بیماری از کابل به مسکو فراخوانده شد. و سرهنگ ا. ریکس- رایزن نظامی، سرپرست سفارت گردید.

نقش عمده‌ی بی‌ را در رویدادهای آینده، غلام نبی خان داشت. به تاریخ 8 اپریل، او به نقطه مرزی کرکی در خاک شوروی، که در آن جا گروه‌بندی دسته‌های افغانی پایان می‌یافت، رسید. در میان این دسته‌ها هم گروه‌های هواداران امان الله و همچنین آدم‌های تصادفی، دیده می‌شد. به گونه‌ی بی‌ که ن. فریدگوت- نماینده دیپلماتیک شوروی در کرکی، با تلخی یادآوری می‌نماید: «گروه‌بندی دسته‌ها این جا زیر نظر غلام نبی خان با وسواس فوق‌العاده صورت می‌گرفت. با این هم، گاهی (تقریباً اجبار) افراد هرزه و هرجایی بی‌ را که هیچ یک از نزاکت‌های محرمیت (پنهان کاری و راز داری) را رعایت نمی‌کردند، به دسته‌ها فرا می‌خواندند»¹⁷³. شماری از

¹⁷² . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، جزوه دان 11، پرونده 68، پوشه 68، برگ 25 .

¹⁷³ . همان جا، ص 65، در میان سایر نا بهنجاری‌های تدارک عملیات، بایسته است همچنان فاکت‌های سبوتاژ آن را از سوی شماری از کارمندان افغانی نیز یادآور گردیم. برای مثال، به دستور قونسولگری افغانی در مرو، چندین صندوق جنگ افزار که قرار بود برای انجام عملیات به افغانستان فرستاده شود، ضبط گردیده بود. بایگانی سیاست خارجی

داوطلبان، پنهان نمی کردند که شوروی ها به آنان اسلحه داده اند و آن ها برای جنگ به افغانستان می روند. کارمندان نمایندگی دیپلماتیک شوروی از مرزبانان و نیروهای استخباراتی شکوه داشتند که آنان را در جریان چنو اقدام بس خطیر سیاسی نگذاشته اند. این گونه پنهان کاری حتا از همتایان خود از اداره دیپلماتیک، به ویژه شگفتی بر انگیز می نمود و بیشتر از این، در متن گسیل آشکار دسته های اعزامی رزمی، نا بجزردانه بود.

آماده گیری هایی به این پیمانانه پرهنگامه، از دید شبکه های جاسوسی بریتانیایی به دور نماند: مامور مخفی بریتانیا در کرکی گزارش داد که کارمندان قونسولگری افغانستان با مساعدت حکومت شوروی، شهروندان افغانی ساکن سرزمین شوروی را: بسیج و مسلح می کنند. نزدیک به 1000 نفر از هزاره ها پیش از این، از مرو به کرکی گسیل شده اند، که در آن جا آماده رفتن به افغانستان شمالی می شوند.¹⁷⁴

شاید هم، خود غلام نبی، به امید بزرگنمایی نیروها و برنامه هایش و نیز جلب حمایت فعال خارجی، اطلاعات در باره برنامه در دست اجرا را، آگاهانه فاش ساخته و درز داده بود.

طرح عملیات مشترک افغانی- شوروی از سوی استالین و غلام صدیق خان- وزیر امور خارجه امان الله به طور نهایی هماهنگ گردانیده شد. این طرح، به گونه یی که در بالا یادآوری گردید، ایجاد پایگاه امانیست ها را در مزارشریف در شمال و سازماندهی یک ارتش 5-6 هزار نفری از «افغان ها» و اشغال کابل، توسط آن را در بر می گرفت. پایگاه مهم دیگر شمال افغانستان- شهر میمنه، می بایست از سوی گروه محمد غوث خان (وی را پسر و خویشاوندش- دانشجویان آموزشگاه های نظامی شوروی همراهی می کردند) آزاد می شد.

در مرحله نخست عملیات، نقش مهم، اما به هر رو، موقتی، به گروه اعزامی رزمی شوروی به فرماندهی و. م. پیریماکف- وابسته نظامی شوروی در کابل داده شده بود (جانب شوروی هنگام شورش عشایر شینواری در پاییز سال 1928 پیشنهاد نموده بود تا افغانستان از خدمات وی بهره مند گردد. مگر این پیشنهاد از سوی همکاران امان الله رد شده بود).

طبق برنامه، بخش بزرگ این نیروها به زودی دو باره واپس فرا خوانده شدند، و برای کمک به افغان ها تنها گروه های کوچک تیربار و توپچی ماندند. اصل عمده برنامه، چنانی که از روی اسناد بر می آید، آن بود که افغان ها باید خودشان افغانستان را آزاد بکنند، نه روس ها. با آن که، بخش

فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 151، کارتن 68، برگ 53.

¹⁷⁴ . India office, L/P & S /10/1289, P.42 .

شوروی گروه را پریماکف فرماندهی می کرد. او خود، رزجویان را (ترجیحا از میان کسانی که زبان های خاوری را می دانستند) بر می گزید. چنین دسته هایی در فرماندهی نظامی آسیای میانه نیز گروه بندی می شدند. تعداد مقدماتی گروه اعزامی (بدون دسته های افغانی) به 800 نفر می رسید که مجهز با جنگ افزارهای تندکار (24 میل مسلسل) و توپخانه کوهی بود.

در این میان، در مسکو، در باره کارزار در دست اجرا، تنها تنی چند آگاهی داشتند. حتا گ. آقابکف- رییس وقت بخش خاور در اداره کل سیاسی شامل این حلقه نبود. دلیل این کار، شاید این بوده باشد که در این اداره که اطلاعات موثقی از وضعیت راستین امور افغانستان در سال های پسین داشتند، نظر خوبی به امان الله نداشتند. چیزی نمی ماند که چکیست ها¹⁷⁵ پدیدآیی یک ستاره از لایه های پایینی جامعه (بچهء سقا) در سپهر سیاسی محلی را با خوش بینی استقبال نمایند. آن ها، چندین بار پیشنهاد نموده بودند تا فرمانروای نو را به رسمت بشناسند و به او کمک بکنند. همچنان حتا پرسنل فزونشمار کمینترن (انترناسیونال کمونیستی) دوره امان الله را دوره گذشته می شمرد. بخش تحلیلی این ساختار پر شاخ و برگ می کوشید آبروی ریخته و رنگ باختهء خود را با ریختن طرح «انقلاب دهقانی در خاور» باز یابد. برخی از تئوریسن های بین الملل کمونیستی (کمینترن) با جا زدن آرمان ها و خواست ها به عوض واقعیت ها، در پی بهره گیری ابزاری از بچه سقا و حواریون رنگ باخته وی به عنوان انقلابیون! بودند.

همبستگی رزمی در عمل:

عملیات مشترک افغانی- شوروی عملا در میانه های اپریل 1929، هنگامی که نیروهای محمد غوث خان از هرات به سوی میمنه سرازیر شدند، آغاز گردید. در این هنگام، در هرات، در پی یک رویداد ناگوار، سرهنگ عبدالرحمان خان که از سوی امان الله خان به عنوان فرمانده نظامی ولایت هرات گماشته شده بود، و سپس هم دامادش- جنرال محمد ابراهیم خان- ماما (دایی) ی امان الله خان، که به جای عبدالرحمان خان به کرسی فرماندهی نظامی هرات گماشته شده بود؛ کشته شدند. در این وضع، محمد غوث خان- از هواداران قدیمی امان الله خان، برای چندی به عنوان دیکتاتور نظامی هرات مقرر شد، مگر نتوانست با شجاع الدوله غوربندی- فرمانده نظامی جدید- گماشته تازه امان الله که در اواخر ماه مارچ به هرات آمده بود، زبان مشترک بیابد. چون او خودش مدعی مقام حاکمیت اعلی در ولایت بود و در عمل آن را در تصرف داشت.

175 . چکیست ها: چک (چ . ک .) - مخفف «چیرزویچایینی کمیتیت» (کمیته فوق العاده) - سازمان استخبارات شوروی پیشین به زبان روسی است که کارمندان این کمیته را به شکل مخفف آن چکیست ها (چ . ک . ایست ها) می نامیدند-گ.

راهپیمایی گروه او در چنین اوضاعی، ادامه تراژیکی داشت: در نزدیکی شهر قلعه نو- مرکز استان بادغیس، دسته های او (محمد غوث خان) که بیشتر متشکل از تاجیک تباران بودند، تقریباً یکسره تسلیم نیروهای عبدالرحیم خان [نایب سالار عبدالرحیم خان صافی- مامای استاد خلیلی-گ.] - هوادار بچه سقا که در راه یورش از میمنه به هرات بودند، تسلیم شدند. عبدالرحیم خان از سوی بچه سقا به عنوان رییس کمیسیون تنظیمیه ولایت هرات تعیین شده بود، و تا این هنگام، کودتاهای پیروزمندانه یی به سود امیر نو در مزار شریف و میمنه انجام داده بود. بقایای نیروهای غوث الدین خان که شمار شان به 104 نفر، به شمول خود او و خویشاوندان و نزدیکانش، به سوی مرز گریختند که در اواخر اپریل، از سوی پاسداران مرزی شوروی دستگیر شده بودند.

این گونه، برنامه «جنگ پیروزمند» در شمال افغانستان، آغاز به برهم خوردن نمود. دیگر، حالا سرنوشت این جنگ، بسته به دستاوردهای گروه های اصلی اعزامی به ترکستان افغانی بود. به تاریخ 22 اپریل 1929، پس از جنگ چند ساعتی نزدیک دژ سیاهگرد، گروه های غلام نبی و پریماکف شهر مزار شریف را تصرف کردند. به رغم آن که گردانندگان شهر از نزدیک شدن حریف آگاهی داشتند، نمی توانستند مقاومتی سازمان دهند و نیروهای آنان به سوی پادگان دهادی و تاشقرغان گریختند- بی آن که حتا موفق شوند خزانه شهر با خود ببرند. میرزا قاسم خان- تاجیک تبار- سرپرست حکومت نیز ناگزیر به ترک شهر شد.

روشن بود فرمانده نظامی جدید، کسی جز غلام نبی خان چرخنی نبود. نمایندگان هیات های باشندگان شهر به پیشواز او شتافتند. مگر، به تعویق افتادن یورش بعدی، به هواداران امیر حبیب الله کلکانی امکان داد به سرعت و به گونه عملیاتی نیروهای خود را بازآرایی کنند و تا جایی هم دست به پاتک بیازند. باشندگان بومی- بیشتر، اقلیت های تباری که هرگز مشتاق بازگشت امان الله نبودند، خشمگین از مداخله شوروی، روشن بود از غلام نبی پشتیبانی ننمودند. این در حالی بود که امانیست ها خود با گرفتن شهر، هیچ چیزی نوبی به مردم پیشنهاد نکردند. اندیشه حمایت از امان الله نیز خیلی دیر، هم آن بر اساس توصیه همان دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (بلشویک) مطرح گردید: از نام غلام نبی پیام هایی با شرح سرشت رویدادهای روان و فراخوان حمایت از وی در مبارزه در برابر بچه سقا پخش گردید.¹⁷⁶

¹⁷⁶ . مرکز بررسی....، فوند 17، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 235-236، طرح های اسناد تبلیغی آن دوره از سوی امانیست ها، با مشارکت بلافصل رهبران شوروی تدوین می گردید. برای مثال، غلام صدیق خان چرخنی که شاید فراخوان عنوانی باشندگان ترکستان افغانی را تدوین نموده بود، پس از گفتگو با کاراخان- معاون کمیساریای خلق در امور خارجه و وارا شیلف- رییس اداره نظامی، در متن آن، تزهایی مبنی بر

پریماکف به مقامات گزارش داد: «عملیات جنگی همچون اقدامات گروه سواره نظام کوچک برنامه ریزی شده بود که در روند کار رزمی می بایستی به تشکیلات بزرگ تحول می یافت، مگر از همان روزهای اول ناگزیر با خصومت باشندگان خشمگین رو به رو شد.¹⁷⁷

در اواخر ماه اپریل، نیروهای تقویتی شوروی در یک تلاش ناموفق کوشیدند به مزار شریف رخنه کنند. در آن هنگام، ناگزیر گردیدند پارتی جدید مهامات جنگی و مسلسل ها را با هواپیما از راه هوا برسانند. غلام نبی با آرزوی سازماندهی بهتر و عمومی عملیات، به ویژه هماهنگی نیروهای همدست افغانی و شوروی، ناگزیر گردید از طریق سفارت خود در مسکو تقاضای دستگاه های تلگرام نماید تا به نوبه خود بتواند با برادرش غلام صدیق (حتا هرگاه برای مثال در آلمان هم باشد) چنانی که در گرما گرم جنگ بر سر مزار شریف چنین شد، در تماس باشد.

غلام صدیق خان با کارمندان مسوول کمیساریای خلق در امور خارجه که همراه با نظامیان و نیروهای استخباراتی و سایر دست اندرکاران، به کارها رسیدگی می کردند، دیدار نمود. برنامه حجیم هماهنگی عملیات از مرکز چنین بود. مگر همچنین دردسرهایی بسیاری در کارزار رزم و در مناطق مرزی نزدیک آن بروز کرد. برای مثال، به تقصیر نمایندگی کمیساریای خلق در امور خارجه در مرو، نیروهای تقویتی یی که قرار بود برای پشتیبانی از غلام نبی بروند (گروهی نزدیک به 100 تن افغانی) بازداشت شده بودند. اوضاع همانندی با جنگ افزارهایی که قرار بود برای دسته های افغانی فرستاده شود، بروز گردید.

وضعیت امانیست ها در شمال، مقارن با اوایل ماه می، هنگامی که ابراهیم بیک لقی- رهبر گریزی باسماچی های آسیای میانه در افغانستان، با دسته های جنگی اش، به یاری حکومت سرنگون شده در مزار شریف شتافت، از این هم بدتر شد. مزار شریف محاصره شده و از منابع آب و خواربار محروم گردید. بازارها همه بسته شدند و زندگی از حرکت ایستاد. پریماکف دوباره درخواست مهامات جنگی و نیروهای تقویتی کرد، اما این بار

احترام به آیین های مذهبی و نقش آموزش و روابط سنتی میان افغانستان و شوروی را گنجانید. نگاه شود به: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند کاراخان، پرونده ویژه 12، پوشه 75، مراسله 71، برگ 33.¹⁷⁷ . پاول ابتيكر، نخستین خون های ریخته شده [در سرزمین افغانستان- گ.].، مجله «رودینا» (میهن)، سال 1999، شماره 2، این مقاله کوتاه، که از سوی این ژورنالیست تهیه شده و در گزینه ویژه مجله میهن جا داده شده است،- یکی از انگشت شمار آثار چاپ شده در باره رخدادهای آن برهه افغانستان است. این مقاله با آن که در بر دارنده فاکت های جالبی است، سرشار و آکنده از لغزش ها و نادرستی ها است.

هیچ چیزی به دست نیاورد. در این اوضاع، غلام نبی خان چرخ-فرمانده نظامی مزار شریف، به تدبیرهای سخت ابزاری و خشونتبار متوسل شد: به تاریخ یکم ماه می به دستور او شش تن از پویاترین مخالفان امان الله در ملای عام تیرباران شدند. اما سرکوبگری و خشونت نمی توانست گره از کار فروبسته او بگشاید.

غلام نبی، پیهم، تلگرام های نومیدانه یی به مسکو که آن جا برادر پریشان و نگران دیگرش- غلام صدیق بسر می برد، می فرستاد. غلام صدیق نومید به دامن و. تسوکرمان- مسوول بخش خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجه، چنگ انداخت. مگر او در چنین مسایل مهم، هیچ صلاحیتی نداشت. ل. کاراخان (قره خان)- معاون پر قدرت کمیساریای خلق در امور خارجه که در تئاتر دوستی در مسکو بنام بود، بیشتر نیمه های شب، دیر به خانه می آمد و وزیر افغان جز این که تا بامداد در خودرو (موتر) منتظر معاون خوشگذران بماند، راه دیگری نداشت. در این حال، او به خوشباوری خود نفرین فرستاد و به سرنوشت برادرش افسوس خورد. او را به همین پیمان، برپایی هنگامه محتمل مداخله شوروی نگران می ساخت. در این نگرانی، تسوکرمان هم با او شریک بود: «بچه سقاء دلایل و قراین روشن مداخله ما را به دست می آورد- اسیران روسی... حتی مرده های سربازان ما می توانند به عنوان دلایل انکار ناپذیر ارزیابی گردند»¹⁷⁸.

هرچه بود، به زودی واکنش تندی نشان داده شد: به تاریخ پنجم می از طریق مرز دومین دسته متشکل از 400 سپاهی شوروی، مجهز با شش دستگاه توپ و 8 میل مسلسل گسیل گردید. بر مواضع هواداران امیر [حبیب الله کلکانی- گ.] نیز ضربات هوایی وارد آورده شد. چند روز بعد، دفتر سیاسی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (بلشویک) یک رشته تدبیرهای فوری را برای گشودن گره فروبسته افغانی اتخاذ نمود که در میان این تدبیرها، انجام مانورها برای پنهان نگهداشتن دست داشتن شوروی ها در عملیات مزار، جایگاه برجسته داشت.

پیاده ساختن تدبیرهای زیر در نظر بود: پخش آوازه ها و گزارش هایی مبنی بر رخنه باندهای ابراهیم بیک به سرزمین شوروی و پرداختن آنان به تاراجگری و چپاول دار و ندار مردم. فروختن هواپیما به افغان ها؛ پخش اطلاعیه از نام غلام صدیق خان یا امان الله خان در باره استقلال و مبارزه با شبکه های جاسوسی بریتانیا؛ برگرداندن نیروهای های رزمی شوروی پس از گرفتن پادگان دهادی در مزار شریف.¹⁷⁹

باریکی و حساسیت وضع و خطر دگردیسی آن به یک هنگامه بین المللی، وضع دشوار امانیست ها در مزارشریف، همدستان شوروی

¹⁷⁸. همان جا، برگ 47

¹⁷⁹. مرکز بررسی...، پرونده عمومی دفتر سیاسی، پرونده ویژه 162، پوشه 7، برگ های 77-78.

آن‌ها را با گذشت تر نکرد- آن‌ها به گونه‌ی رفتار می‌کردند که گویی با انجام یک معامله بازرگانی روبرو باشند. در ازای فروش سه فروند هواپیمای یونکرس، 108110 روبل طلایی گرفته بودند، در این حال، هیچ یارانه‌ی در نظر گرفته نشده بود. برای پرداخت بی‌درنگ پول هواپیماها، از تاشکنت با پرواز ویژه به محل استقرار نیروهای غلام نبی، هواپیمایی سازمان داده شده بود. در یادداشت کاری برزین- مسوول اداره اطلاعات ستاد ارتش سرخ، به گونه‌ی شگفتی برانگیزی خاطر نشان ساخته می‌شود که «هواپیماها در ازای پول پرداختی، فرستاده می‌شود»¹⁸⁰. از همین سند، چنین برمی‌آید که هواپیماهای فروخته شده می‌بایستی چندی از سوی پرسنل شوروی با تعویض آتیه آن‌ها با پرسنل افغانی سرویس گردد.

به گونه‌ی بی‌که یادآور گردیدیم، در عملیات مزار، دو گروه رزمی شوروی درگیر شده بودند: یکی از آن‌ها می‌بایستی از راه آقچه- اندخوی به سرزمین شوروی بر می‌گردید و بر سر راه خود این منطقه مرزی را از هواداران امیر حبیب‌الله کلکانی پاکسازی می‌کرد. برای تصرف میمنه و زیر پوشش گرفتن غلام نبی خان از محور هرات، با غوث الدین خان همکاری صورت می‌گرفت که نیروهایش (سرخ، به گمان بسیار، بر سر بخش‌هایی از نیروهای های باقی مانده وی از هرات است که در ماه اپریل در حومه قلعه نو از سوی مرزبانان شوروی بازداشت شده بودند) را در برنامه بود تا 500-600 نفر افزایش دهند و آتشبارهای توپخانه‌ی و 10 نیز میل مسلسل و همچنین شمار مربی و رایزن در اختیار او بگذارند.

جنرال بازداشت شده، که چندی در کشکا بسر می‌برد، در پی دریافت اجازه از حکومت شوروی برای رفتن به افغانستان بود. ظاهراً به بهانه اجرای دستورهای شجاع الدوله- فرمانده نظامی جدید هرات. در عمل، محمد غوث خان سه واریانت داشت: 1- بازگشت به هرات در صورت توافق شجاع الدوله و بودن نظر مساعد مردم؛ 2- انتقال دسته‌های او با راه آهن تا ترمز و پیوستن با نیروهای غلام نبی خان که در آن زمان در مزار شریف بود. 3- رفتن به فراه از راه هرات، هرگاه وضع به او امکان ماندن در هرات را نمی‌داد. مگر، هیچ یکی از این واریانت‌ها تحقق نیافتند: شجاع الدوله در اوایل می‌ناگزیر گردید هرات را به نایب سالار عبدالرحیم خان صافی واگذار نماید و خود از شهر بگریزد و فرماندهی شوروی برای کاهش تنش‌ها میان عبدالرحیم خان و محمد غوث خان، محمد غوث را به دور از مرز، به عشق آباد فرستاد.

¹⁸⁰ . بایگانی سیاست خارجی....، فوند کاراخان، پرونده ویژه 12، پوشه 71، برگ 34.

آن چه که مربوط به غلام نبی می شود، گروه اعزامی نخست شوروی برای چندی نزد او ماندگار شد. گاهی این دسته را برای ایجاد گروه های مختلط (پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه، مسلسل چپ) مستعد برای اقدامات مستقل در محورهای جداگانه می گماشتند که با این کار، طرح قبلی مبنی بر شکل نیروهای ضربتی که شمار آن می بایستی تا شمار نفرات یک لشکر نظامی بالا می رفت؛ بر هم می خورد. همچنان یک رشته تدبیرهای دفاعی (چون اشغال گردنه (کتل) در راه کابل- مزار شریف¹⁸¹، برای جلوگیری از آمدن نیروهای سید حسین- سپهسالار امیر حبیب الله بچه سقا و مانند آن) نیز در نظر گرفته می شد.

یعنی در کل، با تدبیرهای برشمرده شده در بالا، عملاً، تاکتیک های جنگی در شمال افغانستان از ریشه دگرگون می شد. این کار امکان می داد تا جایی پیروزی عملیات باهمی افغانی- شوروی را در افغانستان شمالی گسترش بخشید: در جریان ماه می سال 1929 غلام نبی کنترل یک رشته نقاط افغانستان شمالی را در دست گرفته بود (پریماکف مقارن این زمان، دیگر به شوروی فرا خوانده شده بود). پیروزی های نو امانیست ها به سبب پیوستن هزاره ها از جمع واحدهای رزمی امیر حبیب الله کلکانی به جمع آن ها ممکن گردیده بود. نقش معینی را در این امر، آوازه های بزرگنمایی شده مگر دیرتر پخش شده در باره پیروزی های غلام نبی بازی کردند: به این علت، برای مثال، یک رشته کودتاها به سود امانیست ها در ولایت قطغن- بدخشان، در مرکز آن- خان آباد و چند نقطه مسکونی کوچکتر رخ داده بود.

امانیست ها هنوز سرمست باده پیروزی های راستین نظامی بودند (آن ها، برای مثال، در نزدیکی تاشقرغان نیروهای سید حسین را درهم کوفته بودند) که گردون از آن ها رو گردانید و بخت و اقبال پیروزی نظامی ایشان فروخوابید. هر چه بود، آن ها موفق نشدند بی تفاوتی و خصومت انبوه باشندگان استان های شمالی (ازبیک ها، تاجیک ها، ترکمن ها و نمایندگان دیگر اقلیت های تباری را) مهار کنند. برای کمک به سیدحسین، نیروهای کمکی به خان آباد به نزدیک شدن ادامه می دادند. در منطقه اندخوی- آقچه گروه های بزرگ ترکمن های مهاجر گرد می آمدند که قصد اشغال مستقیم مزار شریف و نابود ساختن گروه های غلام نبی را داشتند. اما در این کارزار، به گونه غیر منتظره برای همه، خود امان الله عملاً نقطه پایانی گذاشت: او که از هم میهنان خود نومید شده بود و نمی توانست مبارزه هواداران خود را در گستره همه کشور سازماندهی کند؛ به تاریخ 23 ماه می افغانستان را برای همیشه پدرود گفت.

¹⁸¹. شاید منظور از کتل شبر یا دره شکاری باشد-گ.

نیروهای غلام نبی خان که در انزوا در اوضاع نا به هنجار عمل می کردند، امیدهای سیاسی را از دست دادند، از همین رو، پیشوا (غلام نبی خان) آن ها را مرخص کرد و خود به تاریخ 31 می 1929 با بیش از 100 نفر از هواداران خویش به سرزمین شوروی بازگشت، که یکجا با دیگر شرکت کنندگان افغانی عملیات بازداشت گردید. پیش از این، به تاریخ 28 می، گروه های رزمی شوروی که تلفات آن ها (اعم از کشته و زخمی) روی هم رفته به 120 نفر می رسید؛ فرا خوانده شده بودند.

افغان ها- باشندگان بومی استان های شمالی، شرکت کنندگان جنگ از هر دو طرف- امانیست ها و هواداران بچه سقا؛ بهای این ماجراجویی را با از دست دادن هزاران زندگی، پرداختند.

نتایج و پیامدهای عملیات:

عملیات پویای جنگی در شمال و پخش شدن آوازه ها پیرامون شرکت مستقیم شوروی در آن، نگرانی جدی حکومت کابل را برانگیخت: اداره امور خارجه بچه سقا، برداشت مقتضی [جانب افغانی-گ.] را به ای. ریسک- کاردار سفارت شوروی در کابل رایه داد. دیپلمات های شوروی در کابل، در وضع ناگوار و حتا خطرناکی قرار گرفتند. آن ها چاره دیگری جز تکذیب «آوازه های تحریک آمیز» نداشتند و حتا دست به وارد آوردن اتهامات متقابل مبنی بر یورش باندهای باسماچی ها در سرزمین شوروی یازیدند.

در یادداشت جوابیه شوروی گسیل شده به کابل، گفته شده بود: «1- حکومت شوروی نه از پست مرزی یی که غلام نبی خان از آن گذشته است و نه منابع تامین کننده اسلحه برای وی، آگاهی دارد و نمی تواند آگاهی داشته باشد.

2- ...

3... حکومت شوروی به قاطعانه ترین شکل اعلام می نماید که در سراسر جنگ داخلی در افغانستان، هیچ هواپیمای شوروی بدون اجازه دولت کابل، وارد خاک افغانستان نشده است...

4- حکومت شوروی کاملاً طبق تعهدات خود در قبال قرارداد مصوب سال 1921 و پیمان پغمان سال 1926 به شکل خلل ناپذیر در موضع عدم مداخله کامل در امور داخلی افغانستان و احترام به استقلال آن می باشد»¹⁸².

بزرگترین موضوع مطرح شده از سوی رژیم کابل- تقاضای مکرر به رسمیت شناختن دیپلماتیک آن از سوی شوروی بود، با آن که به تاریخ 26 می امیر در پایتخت نشست بزرگ هواداران خود را که خواهان جنگ با شوروی بودند، برگزار کرد.

¹⁸² . بایگانی سیاست خارجی، فوند کارا خان، پرونده ویژه 12، پرونده 75، پوشه 71، برگ 22.

خواست های کابل در عرصه سیاست خارجی نومیید کننده نبودند: در سطوح گوناگون رهبری شوروی آماده برپایی مناسبات با رژیم کابل بودند. برای نمونه، در نشست کمیساریای خلق در امور خارجه به تاریخ 3 جون 1929 تصمیم گرفته شده بود که «به آی. ریکس رهنمود داده شود با تاکید بر عدم مداخله ما در جنگ داخلی در افغانستان، به بچهء سقاء افاده بدهد که در صورت استحکام و گسترش حاکمیت او، به رسمیت شناختن رژیمش از سوی شوروی، نامحتمل نی باشد»¹⁸³.

با رفتن گروه های رزمی غلام نبی خان از استان های شمالی، در این استان ها خلای قدرت و پراگندگی پدید آمد. برای نمونه، مزار شریف سه روز آژگار به باد تاراج زندانیان تازه از بند رسته (بیشتر کوهستانی ها) گرفته شد که به زودی گروه های هزاره را از شهر بیرون راندند. شهر و عملا سراسر استان واقعا در هرج و مرج فرو رفت. در اواخر فبروری 1929، میرزا قاسم خان- نماینده پیشین امیر حبیب الله در ترکستان افغانی که چندی هم سرپرست فرماندهی نظامی مزار شریف بود، از سوی شهریان، با شرط جلوگیری از خون ریزی های تازه به این شهر دعوت شد- چیزی او که در باره آن به قرآن سوگند خورد. او با یک هزار جنگجوی ترکمن وارد شهر شد و آغاز به گفتگو با اداره محلی در باره شامل ساختن سپاهیان خود در پادگان نظامی به عنوان نیروهای منظم کرد. مگر به او به این دلیل پاسخ منفی دادند که چنین واحدهای اجیری، قبلا از جمع هزاره ها تشکیل شده است.

در نتیجه، ترکمن ها شامل واحدهای نظامی از پیش تشکیل شده گردیدند و خود میرزا قاسم خان شامل اداره نو ولایت شد. این ارگان موقت بومی خود گردان منطقه یی، حسن نیت خود را نسبت به کابل اعلام کرد- اعضای آن حتا از بچهء سقاء درخواست کردند تا به مزارشریف فرمانده نظامی نوی بفرستد. همراه با آن، حکومت نو و تاجران بومی مایل به پیشگیری مشی مستقلانه، از جمله در مسایل مناسبات سیاست خارجی؛ بودند: برای مثال؛ روشن است که میرزا قاسم خان به رییس بخش منطقه یی نمایندگی کمیساریای خلق در امور خارجه سرخان دریا با تقاضای گسیل سریع نمایندگی دیپلماتیک شوروی به مزار شریف، و نیز از سرگیری روابط تجاری با شوروی، رو آورد.

اما این سیاستمدار بانفوذ، و نه تنها او؛ فراموش نکرد پسان ها از خم و پیچ های عملیات بهاری سال 1929، به ویژه در باره جنگ افزارهایی ضبط شده از سوی غلام نبی خان از زاردخانه های محلی، که برای همیشه در انبارهای یگان های نوار مرزی شوروی برای همیشه «ماندگار» شدند، یادآوری نکند. بازگردانیدن این جنگ افزارها یا جبران بایسته آن با ارایه کمک های مادی، سالیان دراز به عنوان یکی از شرط های عادی

¹⁸³. همان جا، برگ 66.

سازی روابط دو جانبه، از سوی حکومت روی کار آمده پس از واژگونی امانیست ها عنوان می شد.

در این میان، دردسر به همین پیمانانه بزرگ معنوی- روانی، تباری و اجتماعی به مفهوم وسیع این کلمه را پیامدهای دیگر عملیات باهمی، به بار آورده بود. این پیامدها بیشتر مسلم بودند: در آسیای میانه شوروی، در گام نخست، در نواحی مرزی، چندین صد نفر از دست داشتگان در «لشکر کشی شمالی» سرازیر شده بودند. نزدیک به 150 نفر که با غلام نبی خان آمده بودند؛ در تاشکنت ماندگار شده بودند. بیش از 100 نفر با گروه محمد غوث خان آمده بودند که پس از بازداشت به عشق آباد برده شدند. سر انجام، ده ها تن از هواران امان الله خان که از اروپا وارد شوروی شده بودند، چه رسد به اشخاص ساده (تاجران، ساربانان کاروان ها و مزدوران گریزی) یا کسان دیگری که دست روزگار تصادفی آنان را به عملیات افغانستان کشانیده بود. خود غلام نبی نیز در وضع سختی افتاده بود: انبوه خشمگین هم میهنان آواره و بی سر و سامانش، نزدیک بود او و برادرش- غلام جیلانی را بکشند.

محمد غوث خان - فرمانده گروه دوم افغانی نیز با وضع دشواری روبرو شده بود. او خواهش کرد 25 راس اسب او را برایش بازگردانند تا با فروختن آن ها ترمز را ترک گوید. پسان ها وی را به درون سرزمین شوروی بردند.

ساربانان کاروان هایی که در سراسر کازار در خدمت غلام نبی خان بودند، با شکیبایی در باره 203 راس اسب و 21 راس خر خود، یادآور می شدند¹⁸⁴. وضع نومیدانه کسانی که دست سرنوشت آنان را به این چنین روزگار بس دشوار انداخته بود، موجب نگرانی نمایندگان منطقه یی دیپلماتیک شوروی گردید. آن ها، مساله افغانی را چونان یک مساله انسانی- حقوقی («آوارگان آسیب دیده افغانی») و نیز به سان یک مساله اجتماعی- سیاسی (پذیرفتن افغانی هایی که آرزومند ادامه تحصیل و یا خدمت نظامی در شوروی اند و یا مهاجران سیاسی از جمله با نفوذ ترین مهره ها و یا کسانی که متمایل به همکاری با شوروی ها بودند) و مانند آن؛ ارزیابی می کردند¹⁸⁵.

بیشترین ناخشنودی این دیپلمات ها را جوانان تحصیل کرده و افسران کادری افغانی و نیز دانش آموزان پیشین آموزشگاه های نظامی شوروی- دسته های آگاهی که در عملیات باهمی شرکت داشتند، به خاطر بروکراتیزم و سردرگمی در ادارت شوروی و نیز دیگر دلایل؛ بی سرنوشت مانده و یا در آوارگی و سرگردانی و در به دری در شهرهای نوار مرزی شوروی پراکنده

¹⁸⁴ . همان جا، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11،

پرونده 151، پوشه 68، برگ 114.

¹⁸⁵ . همان جا، برگ های 111-115.

شده بودند، به بار می آوردند. برای نمونه، آوارگان هراتی از گروه محمد غوث خان می خواستند به ایران بروند. مگر، به خاطر تاخیر در به دست آوردن ویزای ایران، نمی توانستند، بروند. دیپلمات های شوروی بر آن بودند تا این گروه را اصلاً برای چندی در شوروی نگه دارند. به خصوص که ایرانیان خود در پی راندن شماری از افغان ها به شمول وزیر حربیه و وزیر امور داخله پیشین دولت امان الله خان از مشهد بودند. در کمیساریای خلق در امور خارجه، هراس داشتند که تمرکز مهاجران افغانی در ایران، در آینده «اشتهای پارس را بر هرات» بر خواهد انگیخت.¹⁸⁶

دردسره های پدید آمده در اثر ناکامی عملی لشکرکشی مزارشریف، کاراخان (قره خان) - معاون کمیساریای خلق در امور خارجه را وادار به ارایه ابتکار ایجاد کمیسیون ویژه مختلط در خصوص رسیدگی به مسایل مربوط به عملیات باهمی افغانی- شوروی کرد: در ماه اگوست سال 1929 او در زمینه نامه پی به معاون رییس حکومت فرستاد و همچنین طرح خود را به آگاهی نظامیان و سازمان استخبارات نیز رسانید.

فرجام ناکام عملیات و به ویژه رفتار رهبران کرملن در سرنوشت سازترین لحظات آن، ضربات معنوی جدی بر پیکر امانیست ها، که ناگزیر بودند در آینده با مسکو سر و کار داشته باشند؛ وارد آورد. پسان ها، برنامه های امانیست یکسره عوض شد: یکی از طرح های جدید پیشنهاد شده از سوی غلام نبی خان، تصرف هرات در گام نخست با وارد آوردن ضربات بعدی بر محور قندهار و کابل را در نظر داشت. عنصر حتمی عملیات طراحی شده، تصرف مزارشریف بود که امانیست ها انتظار داشتند پایگاه خود را از حساب ترکمن ها و ازبیک های دلسرد شده از بچه سقاء توسعه بدهند. حمایت شوروی در این واریانت، تنها کمک های مالی و نظامی (تنها به دسترس گذاشتن جنگ افزار) بود. مگر این طرح حتا به همین شکل هم از سوی نهادهای مسوول در مسکو رد گردید.

کارمندان دیپلماتیک در مسکو، در بیرون انداختن امانیست ها از گردونه سیاسی شتاب نداشتند. مگر، با توجه به ضعف سازمانی آن ها، با بر زبان آوردن سخنان کلی، آنان را به بازی می گرفتند و به تار خام می بستند. این وضع، در بازگرایی آتیه استراتیژیک اپوزیسیون لیبرال- ناسیونال افغانی، به ویژه خاندان چرخمی به سوی اروپا و انتقال مرکز شان به آلمان، جای آخر را نداشت.

پس از پایان عملیات نظامی مشترک، نیروهای تازه پی پا به کارزار مبارزه با بچه سقاء گذاشتند. نیروهای جنگی سازمان یافته قبایل جنوب خاوری افغانستان که کیان رهبری شان به دست جنرال نادرخان برگشته از مهاجرت- قهرمان جنگ استقلال

¹⁸⁶ . بایگانی سیاست خارجی...، فوند کارا خان، جزوه 12، پرونده 75، کارتن 71، برگ 53 .

سال 1919 و بعدها وزیر دفاع دولت امان الله، بود، پس از یک رشته ناکامی های رزمی موفق شد نیروهای بچه سقاء را درهم کوبد و به تاریخ 11 اکتبر سال 1929 کابل را بگیرد. نادر خان پادشاه افغانستان اعلام گردید و امیر سرنگون شده - حبیب الله بچه سقاء که از پایتخت گریخته بود، گرفتار و در اواخر ماه اکتبر به دار زده شد.

این گونه، مرحله نو تاریخ افغانستان، آغاز گردید.

پروفیسور داکتر ولادیمیر بویکو

«کابلستان» بچه سقاء (جنوری- اکتبر سال 1929) مشی سیاست داخلی و خارجی

بحران اقتصادی و ناخشنودی روزافزون توده های گسترده باشندگان که روحانیت واپسگرا و دیگر نیروهای مخالف با توانندی [به آتش آن-گ.] هیمه می افگندند، در پاییز سال 1928- تابستان سال 1929 در عمل عهد امان الله را به پایان خود نزدیک می ساخت.

در این دوره، در سپهر سیاسی افغانستان، مهره های نو و دیگر نامداری پدیدار شدند، که مدعی رهبری و گرهگشایی از مسایل مبرم کشور بودند. کارروایی های این بازیگران در بحران اواخر دهه بیست سده بیستم و همچنان رفتارهای اشخاص و گروه ها/ جنبش ها/ - لایه هایی که مدعی قدرت بودند، اجازه می دهد در باره یکی از نخستین کوشش های جدی اپوزیسیون مبنی بر مطرح ساختن الترناتیف خود در زمینه توسعه اجتماعی افغانستان در سده بیست سخن گفت.

یکی از این مهره ها، حبیب الله- بچه سقاء و نیروهایی بودند که از [توان] او برای ایجاد دولت نو «کابلستان» بر ویرانه های رژیم امان الله، پشتیبانی (در واقع بهره برداری) می کردند.

و. م. گیلنسن- پژوهنده سرشناس تاریخ شوروی و روابط نظام بین المللی در دوره بین دو جنگ جهانی، در پاسخ به این پرسش که سرشت اجتماعی- سیاسی این نیروها که توانستند حاکمیت

خویش را در سرزمین نسبتاً وسیع افغانستان پهن کنند، چگونه بود، چنین نتیجه گیری می کند: «در واقع، امان الله را - اسلامگرایان رادیکال - نیاکان جنبش کنونی «طالبان»¹⁸⁷ واژگون کردند». تجزیه و تحلیل اسناد دست داشته و مجموع کار افغانستان شناسان میهنی و جهانی در خصوص این مساله و مسایل توسعه معاصر افغانستان، نشان می دهد که نتیجه گیری و. م. گیلنسن و تشبیه یی که از سوی وی انجام شده، به حد اقل تدقیق نیاز دارد و بدون سیر اساسی در تاریخ کوتاه جنگ میهنی اواخر سال های دهه 1920 - اوایل سال های دهه 1930 کشور، دقیق تر در تاریخ تجربه اجتماعی- سیاسی، دولت نام نهاد «کابلستان» ممکن نیست.

تبارز بچهء سقاء - نماینده اقلیت تباری (تاجیک ها) با خاستگاه اجتماعی پایین، پیامد فروریزی رژیم امانی، ریختیابی چندین مرکز سیاسی و اجتماعی اپوزیسیونی در متن شهری شدن روز افزون باشندگان و شیوع رهزنی در کشور در کل و در روستاهای شمالی استان کابل، به ویژه بود.

برخی از منابع شوروی، آغاز حرکت سیاسی بچه سقاء را در میانه های ماه نوامبر سال 1928 می پندارند. گویا همان هنگام، پس از شورش عشایر شینواری در ولایت مشرقی، او برای نخستین بار، خواستار لغو همه اصلاحات امان الله گردید¹⁸⁸. مگر نشانه های تاکتیک نو سپاهی پیشین قطعه نمونه کابل که او را از دیگر سرکرده های واحدهای نیمه بانديستی کوچک برجسته می ساخت، در بهار سال 1928 هویدا گردیده بود. بچه سقاء تنها به تاراج تاجران و کارمندان دولتی بسنده می کرد و بخشی از آن چه را که به دست می آورد، به بینوایان می داد. این کار، شهرت معینی را برای وی فراهم آورد و حتا امکان داد تا امان الله را وادار به یک رشته عقب نشینی ها نماید. پادشاه که از سوی شورشیان در خاورکشور، رانده شده بود، حاضر گردید تا شماری از هواداران بچه سقاء را رها سازد و خود او را با دادن پول و اسلحه، گویا برای دفاع از نظم موجود به عنوان سرهنگ (غند مشر) تعیین کند.¹⁸⁹

¹⁸⁷ . گیلنسن و.ام.، «باندهای زیر درفش سبز» - جنبش باسماچی ها در تاجیکستان در سال های دهه 1920 - اوایل سال های دهه 1930 و مناسبات افغانستان و شوروی - مجله نظامی - تاریخی، 1999، شماره 5، ص30. دردمندان این مقاله سرشار از نارسایی ها است و لغزش های بسیاری دارد.

¹⁸⁸ . نگاه شود به: برگه اطلاعاتی (نگاهی به گذشته، در باره قیام بچه سقاء که از سوی یکی از کارمندان بخش خاور میانه وزارت امور خارجه شوروی - پ. زودین تدوین گردیده بود. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، کارتن 33ب، پرونده 1، پرونده 226 آ، برگ 3.
¹⁸⁹ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، کارتن 2، پرونده 1806، برگ 180.

فرمانروای آینده، برخاسته از میان توده ها و تاجیک تبار، فرزند امین الله کوهستانی که به نام سقای کابلی معروف بود؛ یگانه کس از برادران بود که خدمات رایگان ارایه می کرد. مادرش از بینوایان کلکان (کوهدامن) بود که چند سال پس از به دنیا آمدن پسرش، درگذشت و پدرش دومین بار، با زنی از میدان، عروسی کرد. پس از چندی، حبیب الله که لقب «بچه سقاء» گرفته بود، نابرداری (برادر اندر) ی پیدا کرد به نام حمید الله که در آینده یکی از همکاران نزدیک او شد.

بچه سقاء- حبیب الله، آدم بسیار مومنی بود: او مرید بزرگ جان مجددی در سرای خواجه و شمس الحق مجددی کوهستانی- در روستایی نزدیک گلپهار بود. به گفته خلیل الله خلیلی، یکی از پویاترین بازیگران رویدادهای اواخر سال های دهه 1920- اوایل سال های دهه 1930، پیشوای آینده قیام در سال 1921 در کابل، با امیر بخارا که در آن هنگام مهاجر و مهمان دولت افغانی بود، آشنا شد و به وی قول داد که به جهاد بخارا- هرگاه چنین نیازی پیدا شود، بپیوندد. به تایید خلیلی، کلکانی به عهد خود وفا کرد و در ماجراجویی بخارایی انور پاشا شرکت کرد و گویا از سوی وی تقدیر شد.¹⁹⁰

خدمت سربازی و درجه داری (خورد ظابطی) موفقانه، حبیب الله را از درگیری با آمران رها نکرد- او ناگزیر به گریختن به پاره چنار گردید و سپس چندی را در پیشاور گذارند و به چای فروشی دست یازید. حبیب الله، با بازگشت به میهن، در راه بین شمالی و پایتخت، خیلی زود به شهرت دست یافت و مورد توجه روحانیت و رسوخمندان شمالی قرار گرفت. با برجسته شدن او در محافل شورشی شمالی، مقامات در پی شکار وی شدند. بچه سقاء تلاش ورزید با مخالفان بانفوذ در گرد و بر امان الله، تماس بگیرد. حیات الله- برادر پادشاه و برخی از بلند پایگان دولتی، توافق نمودند به او کمک نمایند. حتا تاریخ سوء قصد به جان شاه، تعیین شده بود. دسیسه که خصلت توطیه داشت، نافرجام ماند. آن گاه، بچه سقاء برای گرفتن بخشایش رسمی از مقامات، برای آخرین بار کوشش کرد: او با این خواهش، به

¹⁹⁰ خلیل الله خلیلی، عیاری از خراسان، ص94، پژوهشگر تاجیکستانی ک. عبدالله یف، یکی از آگاهان تاریخ نوین آسیای میانه، یادآوری می نماید که شاید این تنها گمانه زنی خلیلی باشد که امیر آینده افغانستان در جنبش اسلامی آسیای میانه اشتراک ورزیده باشد. مگر این گونه گمانه زنی ها کاملا با اوضاع آن برهه افغانستان و آسیای میانه همخوانی دارد. نگاه شود به:

Abdoulaliev k. Central Asian emigres Afghanistan: first wave 1920- 1931,- central asia monitor, 1994, No- 5, p.21.

پسان ها، عبدالله یف در کارهای بعدی خود، در این زمینه به باور معینی می رسد و آشکارا بر سمپاتی حبیب الله کلکانی به جنبش ملی- شورشی آسیای میانه تاکید می وزرد. نش به: عبدالله یف. ک.، تاریخ در سیمها، بچه سقاء- عیاری از خراسان (بخش یکم) برگرفته از:

www.ferghana.Ru/articale.

محمد ولی خان دروازی- همکار نزدیک پادشاه که بیشتر در روستای قلعه مراد بیک برای «هواخوری» می آمد، رو آورد. شورش، شاید به همبستگی تباری با ولی خان تاجیک تبار امیدوار بود. سر انجام، با شرط دست برداشتن از رهگیری، رستگاری یافت و تا هنگامی که ولی خان هنگام سفر پادشاه به خارج، در نیابت سلطنت بود، بچه سقاء به پیمان خود پابند بود.

در آینده، پس از بازگشت امان الله از خارج، اعتماد حکومت به بچه سقاء از این هم بیشتر شد تا جایی که به او، حتی یونوفرمی مانند آن چه که برای سپاهیان پادگان ولایت مشرقی، که در آن جا عشایر شینواری شورش کرده بودند، داده شد. مگر بچه سقاء با پیشوایان شینواری که از سوی روحانیت واپسگرا پشتیبانی می شدند، از سر سازش پیش آمد و در ماه دسامبر سال 1928 آغاز به لشکرکشی به سوی کابل کرد.

به تاریخ 11 دسامبر سال 1928 او به عنوان پادشاه اعلام شد- به این رویداد، آخوند زاده صاحب تگاب- ملا حمیدالله خان و دیگر رهبران دینی کمک زیادی کردند. پس از چندین روز، دسته های بچه سقاء به بهانه کمک به دولت، به کابل نزدیک شدند و چیزی نمانده بود که آن را بگیرند. در این هنگام، مقامات توانستند در برابر سه هزار شورشی- صد نفر را که بیشتر آنان افسران و دانشجویان آموزشگاه نظامی بودند، رو در رو آرایش دهند. با این هم، تلاش های نومیدانه شاه در بسیج مردم، برای پاسداری از پایتخت، دستاوردی نداشت. تنها مقادیر زیاد سلاح در شهر پخش گردید که به بی نظمی و هرج و مرج دامن زد. امان الله که به دلیل اصلاحات توده یی خود، آماج خدنگ های مخالفان قرار گرفته و سخت ترسیده بود، با سراسیمگی و ناتوانی، عقب نشینی کرد.

او، با پایان رسیدن هفته نخست جنوری سال 1929، فرمانی صادر کرد که بخش بزرگ نوآوری های وی را لغو می کرد و خود ساختار قدرت در افغانستان را به گونه بنیادی تغییر می داد (ایجاد سنا با حق تصویب همه تصامیم دولت، ایجاد شورای ملی بازرنگری قوانین موجود، برقراری سراسری نهاد محتسبان برای کنترل اخلاق جامعه و مانند آن). مگر، به زودی، برای جلوگیری از خونریزی، به سود برادرش- عنایت الله که در تاریخ افغانستان به عنوان پادشاه «سه روزی» وارد شده است، از تاج و تخت کناره گیری کرد (چون او به تاریخ هفدهم جنوری با توافق سقاوی ها و انگلیسی ها، پایتخت را برای پیوستن به امان الله که به قندهار گریخته بود، ترک گفت).

با آن که اصلاحگر نگون بخت و بدشانس- امان الله، پس از این گونه تحول رویدادها، به سرعت کناره گیری خود را نادیده گرفت و ایجاد دولت «ملی» را اعلام کرد، کشور دیگر عملاً به چند مرکز خودمختار و نیمه خودمختار قدرت فروپاشیده بود:

افزون بر دولت ملی قندهار امان الله، ناپایدارترین ساختاری که ایجاد گردید و به گونه فرمالیته مهم ترین مرکز قدرت وقت گردید- دولت «کابلستان» بچه سقاء، «جمهوری هرات» عبدالرحیم خان نایب سالار، ائتلاف اقلیت های تباری افغانستان شمالی و مهاجران آسیای میانه و ...

روی هم رفته، پرهنگامه ترین تلاش سیاسی برای جلوکشیدن خود- اقدامات علی احمد خان- خویشاوند امان الله، که برای چندی شورای دولت را رهبری می کرد، به شمار می آید. علی احمد خان بارکزیایی، در آغاز، برای گرفتن دوباره حکومت امان الله در ولایت مشرقی تلاش کرد، مگر با درک بیهودگی این گونه مساعی، خودش را به عنوان امیر اعلام کرد. دادگرانه است این نکته را یادآور شویم که او در میان عشایر بومی نفوذ داشت و همچنان تجربه معین دیپلماتیک (از جمله تجربه بین المللی، اما نه بی شایبه) هم داشت و به زبان های انگلیسی و اردو به روانی سخن می گفت.

علی احمد، در سایه دسیسه ها و پویایی های تفرقه افکنانه، توانست عشایر شینواری را منزوی گرداند. مگر نتوانست نیروهای زیر پرچم خود را کنترل نماید- آن ها بر جلال آباد یورش برده و آن را تاراج کردند و سپس امیر «خود بر افراشته و خود گماشته» را رها کردند. علی احمد، ناگزیر به گریختن به پیشاور بود، تا برای یافتن زبان مشترک با مصاحبان (نادر خان و برادران وی) که برای حمله به افغانستان آماده می شدند، تلاش ورزد. مگر چنین ائتلافی شکل نگرفت. ورود علی احمد به خاک هند بریتانیایی، انگلیسی ها را نیز نگران ساخته بود. در اواخر مارچ، علی احمد به امید آشتی با امان الله، به قندهار رفت. پس از رفتن امان الله از کشور، علی احمد بار دیگر برای دستیابی به تاج و تخت ریسک کرد، اما باز هم شکست خورد و در ماه جون از سوی نیروهای بچه سقاء دستگیر و به کابل برده و اعدام شد. ل. آدمک، در زمینه چنین نتیجه گیری می کند: «بازی سیاسی او، سرگرمی بی بیش نبود. آن هم یک سرگرمی ناکام»¹⁹¹.

در فهرست مدعیان تاج و تخت، چندی هم، پیشوای عشایر احمد زی از ولایت جنوبی- غوث الدین نیز خودنمایی کرد. در این حال، او با بلندپروازی های خود، دو بار عرض اندام کرد: در سال 1929 و در اواخر جنگ داخلی، در اوایل سال 1931. در مورد اخیر نه بدون اجازه انگلیسی ها، چون او در آن برهه، در شهر دیره دون هند بریتانیایی بسر می برد.

امیر خود گماشته- بچه سقاء که دیگر به نام «حبیب الله غازی» خوانده می شد؛ مدعی بازی کردن نقش فرمانروای ملی بود. هر چند، بیشتر پیرامونیانش- گروه رنگارنگ زمینداران و

¹⁹¹ . Adamac L., Afghanistan in foreign Relation ..., p. 147.

خان های بزرگ کوهدامن و کوهستان، یعنی بخشی از جامعه تاجیک/ تاجیکی شده و بخشی از روحانیون برجسته- شرکت کنندگان کارزار مخالفت با امان الله و نیز ملاهای ارتجاعی، چنین بلندپروازی هایی داشتند تا خود او.

با همه التقاط (اکلکتیزم) ایدئولوژی و سیاست رژیم نو، مشی آشکار آن، تلاش به تعادل در آوردن/ کاهش تسلط پشتون ها، به ویژه در عرصه مناسبات قدرت بود. شاید، با همین هدف، نام توپونومی تباری- سیاسی «افغانستان» (کشور افغان ها- پشتون ها) به نام گیتاشناختی (جغرافیایی) «کابلستان» عوض شده بود، که به گونه استهزا آمیزی مرزهای سرزمینی را که از سوی رژیم نو (پایتخت، مناطق شمالی استان کابل و اسما ترکستان افغانی، شمال- غرب و دیگر جاها) کنترل می گردید؛ بازتاب می داد¹⁹². مگر سیاست ملی و مذهبی «کابلستان» هرگز با موازانه برجسته نبود- سرکوب یهودیان (در بلخ و دیگر جاها) به کار عادی مبدل گردید که با پشتیبانی بی چون چرای حکومت جدید و روحانیت انجام می شد.¹⁹³

اسناد آرشیوی دست داشته و برخی مدارک دیگر، امکان می دهد گمان زد که عملا الهام دهنده باوری خیزش شمالی ها در برابر امان الله و پسان ها د- فاکتو گرداننده اداره «سقاوی»، شیر جان صاحب زاده- وزیر دربار بود، که در آستانه رویدادهای پرداز شده، در کرسی حاکم سرای خواجه و کوهدامن نشسته بود. شیر جان، پسر صاحب زاده میر خواجه خان- روحانی پر آوازه قلعه بلند بود که در عهد امیر عبدالرحمان خان به هند تبعید شده بود. میر خواجه، با بازگشت به میهن، هوادار شهزاده نصرالله خان- برادر امیر گردید و در این زمینه در مخالفت با امان الله، فرزندان فزونشمار او هم پیوستند. شیرجان همچنین با داشتن روابط با بریتانیایی ها مشهور بود که آن را در طی چندین سال پنهان نکرد. او، در پاییز سال 1928 حتا زندانی هم شد. مگر بعدها به کمک بچه سقاء رها شد.

برادر بزرگ او- عطاء الحق خان که به شهزاده عنایت الله خیلی نزدیک بود، در سال 1925 در راس گروه جوانان افغانی به مسکو برای آموزش هوانوردی گسیل گردیده بود. پس از باز گشت، او به فرماندهی یک هنگ گماشته شد و در آستانه تحولات سال 1929 در سفارت افغانستان در مسکو به عنوان مسوول دانشجویان افغانی در شوروی کار کرد. حبیب الله، پس از تاجگذاری (تاجپوشی)، در آغاز، به وی کرسی فرماندهی نیروی هوایی را داد، مگر بعدها اداره سیاست خارجی «کابلستان» را به او سپرد- شاید در این کار، افزون بر همه، این نکته که او

¹⁹². سوکلف- استراخف، جنگ داخلی در افغانستان، سال های 1928-1929، مسکو،

1931، ص 51.

¹⁹³. روزنامه پراودای خاور، شماره 15 می 1929.

زبان های عربی، اردو، روسی، انگلیسی را می دانست، موثر بوده باشد.

به دو پسر دیگر میر خواجه خان- محمد صدیق خان و محمد کریم خان، همچنین کرسی های فرماندهی ارتش (نایب سلاری) و رییس پلیس مخفی داده شده بود.¹⁹⁴ خاستگاه این خاندان، روستایی نزدیک چاریکار بود. عطاء الحق خان، هیچ گاهی میانه خوبی با شجاع الدوله که خاستگاه وی از غوربند در همسایگی چاریکار بود، نداشت. این وضع، به انگلیسی ها امکان داد بپندارند که دیپلمات کلیدی بچه سقاء، بازی دوگانه یی را پیش می برد.¹⁹⁵

در شمار دیگر خانواده های کلیدی و گردانندگان «کابلستان»، بایسته است چند خاندان دیگر را نیز افزود:

- عبدالقادر خان و عبدالقدوس خان که خواهرشان را به زنی بچه سقاء داده بودند (هر دو، به نوبت کرسی وزارت تجارت داشتند).

- خواجه بابو خان که زمانی بچه سقاء را پنهان کرده و پناه داده بود، وزارت امور داخله را رهبری می کرد. برادر او- خواجه میر عالم، عضو لویه جرگه سال 1928 - معاون وزیر حربیه بود. در رهبری سقاوی، پسران آن ها هم بودند، پسرخواجه بابو خان- ابو خان، از فارغان آموزشگاه هوایی شوروی، نیروی هوای رژیم را فرماندهی می کرد.

- عبدالغفور خان، زمیندار بزرگ از تگاب (خویشاوند همسر عنایت الله خان) وزیر داخله بچه سقاء بود.

¹⁹⁴. یکی از روشنترین توضیحات در باره تیم بچه سقاء در مقاله کلاوس جاکل- پژوهشگر آلمانی افغانستان شناس آمده است:

Jakel Klaus, Reform und Reaktion in Afghanistan: Notizen zu Aufstieg und Fall Amanullahs// Mardom Name, N3, 1977, S. 40-43.

از کوارتت (گروه چهارنفری) میر خواجه خان که تیر پشت اداره کابلستان را می ساختند، دو تن از آنان- شیرجان و محمد صدیق- یکجا با بچه سقاء اعدام شدند. محمد کریم به پیشاور گریخت و در آن جا زیر نام مستعار ملک عبدالله خان نورستانی در برابر خاندان مصاحبان آغاز به مخالفت کرد. او پس از جنگ جهانی دوم به میهن بازگشت و تنها خویشاوندی با خاندان اعتمادی زندگی او را نجات داد. بزرگترین برادر این خاندان- عطاء الحق که با هاشم خان رشته دوستی داشت، بیش از دیگران عمر کرد. هنگامی که هاشم خان صدر اعظم شد، او نه تنها زنده ماند، بل تا 87 سالگی زیست و در سال 1972 درگذشت. مگر، نه مقاله جاکل و نه آن چه را که دیگر افغانستان شناسان در زمینه چاپ کرده اند، نمی توان با کار ماندگار و بس وزین عبدالغنی « تاریخ مختصر افغانستان»، مقایسه کرد. با آن که او بدبینی خود را از سقوی ها پنهان نمی کند. وی با تکیه بر فاکت های بی نظیر در باره ساختار کابینه بچه سقاء و موقف او در قبال برخی از مسایل سیاست داخلی، قلم فرسایی می کند. راستش، بنا به گزارش یکی از وزیران مورد اعتماد وی. عبدالغنی حتا تردید داشت که آن ها دلچسپی کسی را برانگیزند. نش به:

Abdul Ghani, A Brief Political History of Afghanistan (Lahore, 1989), pp. 756-757.

¹⁹⁵. Afghanistan strategic intelligence: British records, 1919-1970. Ed. By Anita L. P. Burdett. Slough: Archive Editions, 2002, v. 2, p. 17.

- امور نظامی به دست سید حسین (زمینداری از کوهدامن، که با بچه سقاء در تاراج های سال 1928 نزدیک شده بود و معاون او و نایب السلطنه شمرده می شد)؛ سپرده شده بود.

- امور مالی کابلستان را میرزا عبدالقیوم - زمیندار بومی بی از کوهدامن - کارمند پیشین دولت، انجام می داد.

- رییس صکوک دربار - سید احمد بود.

- غلام حضرت - خزانه دار بود (هر چند، امیر خزانه دار خود را داشت - میرزا محمد ایوب خان).

ملک محسن - یار دیرین امیر، از هنگام آوارگی، فرمانده کابل شد. برادرش میرزا محمد اکبر - امور خزانه دولت، و برادر زاده اش - عبدالغنی خان، دژبان ارگ، شدند.

- زین العابدین، گمرک «کابلستان» را ریاست می کرد.

برخی از کرسی های مسوول را کارمندان بلندپایه پیشین امان الله در دست داشتند:

- عزیز الله خان - رییس پیشین نیروگاه برق در جبل السراج، ورکشاپ ها و تولیدات را ریاست می کرد.

- میرهاشم - رییس اداره مالی، به وظایف خود ادامه داد. هرچند هم، در آغاز، بچه سقاء می خواست غلام حیدر مجددی را به جای وی بگمارد. او به مامور مالیه پیشین امان الله به اختلاس هنگفت مالی بدگمان بود و تا روشن شدن موضوع، فرمان داد تا او را زندانی کنند. راستش، میر هاشم به تقاضای محمد صادق مجددی و عمویش - سردار محمد عثمان خان، پس از چندی رها شد، اما میرزا مجتبی - مستوفی پیشین کوهدامن که به پاکدامنی بنام بود، برای تفتیش و بازرسی اداره او (به اعتراف ملک محسن، میرزا مجتبی حتی یک بار او را به خاطر تلاش برای رشوه ستانی، کتک زده بود)، گماشته شد. میرزا که در نهان بدخواه «سقاوی ها» بود (او از آن ها حتی مبلغ وام حقیقی بی را که برای تاجران و بازرگانان از سوی رژیم پیشین سپرده شده بود، پنهان کرده بود)؛ روشن است که در کار میر هاشم، هیچ گناهی پیدا نکرد و او هم کرسی خود را حفظ کرد.

- بازوی راست بچه سقاء و در واقع آهنین وی - برادر ناتنی (اندر) کوچکش - حمیدالله بود، که به سمت جانشینی پادشاه - معین السلطنه در درجه سرداری اعلی گماشته شده بود.

حبیب الله بچه سقاء، به ویژه بر کسانی که کدام زمانی از امان الله رنجیده یا از او بنا به دلایل اصولی جدا شده بودند، تکیه می کرد. از جمله، خاندان سرداران افغانی - بازماندگان امیر دوست محمد خان از طرف دختر - (یحیاییل)، که نامدارترین مهره آن ها - محمد نادر خان - وزیر حربیه پیشین امان الله و به حق یکی از آماده ترین فرماندهان ارتش بود. او تجربه زیاد جنگی و حتی دیپلماتیک داشت، اما با پادشاه در مسایل

تاکتیکی (سرعت اصلاحات و اقدامات دولت در قبال شورش خوست در سال 1924) جدا شد و ناگزیر به کناره گیری گردید. در اواخر سال 1929، نادر در سیمای یک فرد عادی در نیس، در حومه پاریس زندگی کرد. هنگامی که در افغانستان درگیری بالا گرفت، بازیگران اصلی «داستان»، هر کسی بنا به دلایل خود، عامل نادر را به سنجش داشتند.

امان الله، امیدوار بود که وزیر کناررفته و سفیر، اردوگاه او را تقویت کند. «سقاوی ها»، به نوبه خود، هم کارگیری از او را دست کم برای چندی، به عنوان سپهسالار و یا حتی رییس حکومت انتظار داشتند. برای جلب مخالف بانفوذ، آن ها هیاتی را متشکل از خویشاوندان نزدیک او: سرداران احمد شاه خان و عبدالعزیز خان، برای سفر به پاریس و نیس و گفتگو با نادر و برادرانش، با پول کافی گسیل داشتند¹⁹⁶. اما میانجی ها دیر کردند و عملاً با آن ها در جبی برخوردند.

وزیر پیشین حربیه، با آغاز آشوب نو، به سوی میهنش شتافت. همزمان، بچه سقاء فیصله کرد از شاه محمود- برادر کوچک نادر، برای تبلیغات در میان عشایرخوست که سرکوبی های سال 1924-1925 فراموش کرده بودند، بهره گیرد. شاه محمود با تنی چند از نزدیکانش، از این ماموریت به عنوان راه گریزی در واقع از اسارت، بهره جستند. در راه، او به سرشناسان بومی بازگفت که در کابل در واقع چه می گذرد و در پاره چنار به برادرانش که برنامه مقدماتی عمل را که سر انجام، آنان را به قدرت رسانید؛ می ریختند، پیوست. سرشت این برنامه، متحد ساختن عشایر افغانی از راه برگزاری جرگه سراسری و اقدامات مشترک بعدی در برابر «کابلستان» بچه سقاء شد.

نادرخان، نه تنها پیشنهاد پادشاه خود گماشته برخاسته از لایه های پایینی را نادیده گرفت، بل از حبیب الله خواست تا اسلحه، پول و دیگر اشیای گرانبهای به دست آورده را تسلیم نموده و پایتخت را ترک گوید. سقاوی های خشمگین، نادر را از فهرست متحدان بالقوه خط زدند و خانه او را تاراج کردند. او و برادرش را غیابی محکوم به اعدام و برای سرهای آن ها، وعده پاداش دادند.

مگر، حتی پس از این هم، بچه سقاء برای جلب نادرخان به سوی خود، کوشید. او، مهاجر هندی- عبداللطیف و در پی او، سردار علی شاه- برادر زاده نادر را نزد وی فرستاد.¹⁹⁷ مگر، ماموریت سردار جوان که می بایستی به پیش بینی استراتژیست های او، نادر را متقاعد به همکاری می ساخت؛ در عمل تاثیر وارونه داشت. علی شاه همه چیز را در بدترین چشم انداز

¹⁹⁶. Abdul Ghani, A Brief Political History..., p. 817.

¹⁹⁷. همان جا، ص 853-854.

پرداز کرد و خود مردانه به پایتخت باز گشت تا به سرنوشت خانواده خود که گرفتار و گروگان بچه سقاء شده بود، بپیوند. مگر، بخشی از اشراف افغانی، از جمله شماری از اعضای خاندان شاهی (شاهزاده حیات الله خان، شهزاده محمد کبیرجان، عزیز الله، امین الله خان و... - بازماندگان امیر عبدالرحمان خان و حبیب الله خان) و شماری از سرشناسان افغانی، برای نمایش حسن نیت خود به پادشاه نو، هر چند هم خود گماشته، شتاب داشتند.

رژیم نو کابل، از پشتیبانی بخش بزرگ روحانیت برخوردار بود. حضرت بزرگ جان (مجددی) - مرشد (پیر) روحانی بچه سقاء و رایزن نزدیک او از کوهستان بود. همچنان مخالفت در برابر امان الله را ملا آخوند زاده صاحب تگاب رهنمون شد، که برای کمک به شورشیان نزدیک به دوهزار نفر فرستاد. به محافل نزدیک «سقاوی» همچنان مولوی محمد رفیق - یکی از طراحان توافق با انگلیسی ها که به روی کاغذ ماند، و مولوی عبدالحی - از فارغان دیوبند و یکی از الهام بخشان عمده شورش سال 1924 خوست پیوسته بودند.¹⁹⁸

در مراحل آغازین شورش ضد امان الله، خاندان با نفوذ و زمیندار - حضرت ها (مجددی ها) از «سقاوی ها»، حمایت می کردند. شیر آقا - بزرگ خاندان، رهبر روحانی بسیاری از پشتون های غلزایی از عشایر سلیمانخیل ولایت جنوبی بود. برادر او - محمد صادق با ملای کوهستان و با بچه سقاء تماس داشت که او را به اشغال کابل و واگذاری فرماندهی به محمد عثمان خان - عموی حضرت های یاد شده که شورای دولتی افغانستان را تا آخرین سری اصلاحات امان الله ریاست کرد، بر می انگیخت. همانا او، بنا به باور خاندان، بایستی تاج و تخت افغانی را اشغال می کرد، که خود عثمان خان بچه سقاء را نومیدانه منقاد می کرد، پیشنهاد کرسی فرماندهی کل ارتش یا وزیر حربیه یا کدام کرسی دیگر را پس از اشغال کابل بپذیرد).

با آن که خدمات بلندپروازانه خانواده مجددی رد شد، نخستین تصامیم در خصوص تشکیل قدرت دولتی از سوی «سقاوی ها» همراه با حضرت شوربازار تدوین شده بود. همانا، مجددی ها به بچه سقاء مشورت دادند تا از خدمات کارمندان دولت پیشین، که بخشی از آنان برای نمایش دادن حسن نیت خود رژیم نو، بی درنگ پس از واژگونی کابل در میانه های جنوری سال 1929 شتاب کردند، بگذرد.

198 . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری افغانستان، پرونده ویژه 13، کارتن 41، پرونده های 161 و 98-107.

یکی از تصمیم های سیاسی- اداری نخستین رژیم، پی ریزی شورای اداری اسلامی- مجلس تنظیمیه اسلامی¹⁹⁹، یا به گونه یی که در منابع و تاریخ نویسی انگلیسی زبان نامیده شده- شورای دولتی بود که رییس آن که ملا محمد اعظم خان اندری- زمینداری از کوهدامن گردید (دارایی او نزدیک به 600000 روپیه ارزش داده می شد).

سیمای کاری رژیم «سقاوی» را شماری از کارگزاران: والیان و فرمانداران، کارمندان با ماموریت خاص، همچنین چند مهره مشکوک و مرموز، چون محفوظ خان - دستیار حمید الله - برادر بچه سقاء- تبعه هند بریتانیایی تکمیل می نماید.

جایگاه های ویژه یی را در میان سران منطقه یی «سقاوی» (وحتا پس از «سقاوی»)، عبدالرحیم خان- والی هرات و ایجادگر «جمهوری نامنهاد هرات» و نیز گروهی از رهبران شمال افغانستان در این دوره- میرزا قاسم خان تاجر و خلیل الله خلیلی- پسر مستوفی الممالک محمد حسین خان که از سوی امان الله در سال 1919 اعدام شد- والیان ترکستان، داشتند.

میرزا قاسم خان- کاتب پیشین شیر آباد، پیش از آن که کرسی یکی از کارگزاران برجسته منطقه یی رژیم بچه سقاء را بگیرد، فراز و نشیب های فراوانی را درنور دیده و گرم و سرد روزگار را چشیده بود²⁰⁰. پدر او- کارمند خزانه داری مزار، پول های خزانه را برای بازارگانان کوچک وام می داد. رباخواری زمینه زراندوزی، به شمول خرید جایداد را برای او فراهم می کرد. از پی او، پسرش- میرزا قاسم خان نیز به راه پدر رفت. مگر او، افزون بر رباخواری، به تشبث (خانه سازی، کاروان سرای سازی) نیز پرداخت. در اواخر سده 19 و در اوایل سده 20 او همه گمرک های منطقه قطغن- بدخشان و مزار را به اجاره گرفته بود. در زمان امان الله، پیمانکاری رسانایی خواربار و علیق ارتش [در شمال-گ.] را نیز به دست آورد. او، در این میان، گستره زمین های خود را افزایش داد، که به 60 پیکار (نزدیک به 12 هزار هکتار رسید).²⁰¹ در سال 1927 میرزا قاسم متهم به اختلاس مالی شد و دارایی های او مصادره و به خزانه واریز گردید. میرزا، تا رویدادهای جنوری سال 1929 در کابل زیرنظر بود. مگر، کمی پیش از تحولات، از سوی امان الله بخشوده شد و همه دارایی هایش واپس برایش داده شد. بچه سقاء، با اشغال پایتخت، بی درنگ میرزا را به اردوگاه خود جلب کرد و او را به عنوان وکیل خود در شمال گماشت.

¹⁹⁹ . Abdul Ghani, A Brief Pblcation History..., P. 755-756.

²⁰⁰ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در مسایل افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 16 آ، پوشه های 13، برگ های 27-28.

²⁰¹ . الکسینکف پ. مساله کشاورزی در ترکستان افغانی، مسکو، 1933، ص 35 .

میرزا قاسم، عملا اداره مزار را تا اشغال شهر از سوی نیروهای غلام نبی خان چرخي رهبری کرد. با آن که در ماه مارچ، خواجه عطاء محمد- والی که رسماً از سوی کابل به کرسی ولایت گماشته شده بود، با 600 نفر آمد، که تنها پیچیدگی‌ها و سر درگمی‌هایی را در اداره به بار آورد. از اواخر اپریل، میرزا قاسم با ایشان خلیفه- رهبر ترکمن‌ها در ریگزارهای نزدیک اندخوی پنهان شد و پس از رفتن گروه‌های غلام نبی خان، به مزار شریف، بازگشت و به دولت ائتلافی شمال پیوست. مگر، دیگر تا سرکوب سقاوی‌ها، میرزا قاسم خان که در نزد بخش معین جامعه تاجیکی و ازبیکی ترکستان افغانستان اعتبار داشت، ناگزیر گردید سیاست را کنار گذارد و به وضع یک فرد عادی، برگردد. نه او، و نه دیگر مهره‌های بانفوذ شمال، نمی‌توانستند جلو خونریزی در منطقه را بگیرند.

سر انجام، در کشاکش‌های درونی افغانی در اواخر سال‌های دهه 1920 و در اوایل سال‌های دهه 1930، گریزیان آسیای میانه نیز نقش چشمگیری داشتند. آنان در سیمای ذخایر نیروی انسانی و سازواره‌های اداری- نظامی رژیم سقاوی «برآمد» می‌کردند؛ با آن که پیوسته برای پاسداری از منافع خود، کوشا بودند. برای نمونه، میانه بخش مهاجران ترکمن و پیشوای آنان- ایشان خلیفه با وزیر نظامی بچه سقاء- سید حسین، به ویژه پس از خود داری ترکمن‌ها از به زمین گذاشتن جنگ افزارها و گذاردن دسته‌های خود در اختیار او، برای پیکار با هزاره‌ها، تیره شد. میان حکومت «کابلستان» و مهاجران بخاری- به ویژه گروه‌هایی که زیر فرمان ابراهیم بیک لقی بودند، نیز همیشه تفاهم وجود نداشت. قرباشی خودکامه برای اجرای فرمان‌های رنگارنگ از کابل شتاب نمی‌کرد: در یک مورد- پیکار با هزاره‌ها، در مورد دیگر- تک‌های ناگهانی به سوی مرز شوروی و...²⁰².

با این همه، لایه‌های رهبری مهاجران آسیای میانه، حضور سخت افزاری- سیاسی کابلستان را در گستره چشمگیری در شمال کشور تامین می‌کردند. پیشوایان پیشین جنبش باسماچی‌ها در کرسی‌های حاکم‌های محلی گماشته شده و سمت‌های دیگری را گرفتند: در ماه مارچ سال 1929 اوتان بیک، نیروهای مرزبانی را فرماندهی می‌کرد. دولت سردار، دسته‌هایی از ترکمن‌ها را زیر فرمان داشت. ابراهیم بیک که در دسته‌های او 4000 نفر بودند، بر سپاهیان خان آباد فرمان می‌راند. برای جنگجویان او حقوق پرداخته می‌شد. او در زرادخانه خود تفنگ‌های

²⁰². نیروهای مهاجران آسیای میانه، هنگامی که رژیم بچه سقاء امیدوار بود به شناسایی رسمی از سوی شوروی دست یابد، یا بنا به ملاحظات دیگر پراگماتیکی، برای چندی از انجام اقدامات ویرانگرانه در برابر شوروی، دست برداشتند.

یازده تیر داشت²⁰³. مدارک دست داشته امکان می دهد با دیدگاه نماینده کمیساریای خلق در امور خارجه در ازبیکستان موافق شد: «رویدادهای دو سال اخیر (سال های 1929-1930) در ولایات مزار و قطغن-بدخشان، نشان داد که مهاجران [آسیای میانه-گ.]، نیروی اساسی کوهستانی ها و تحولات سقاوی در این دو ولایت بودند»²⁰⁴.

حتا برشردن ساده برخی از کرسی های اداری بالایی کابلستان، گواه بر وجود یک ساختار قدرت اجرایی در تراز مرکز و اطراف و اکناف دارد. این ساختار حکومتی، بارها ساده تر و محافظه کارتر از دوره امانی بود که در پاره یی از موارد آن را تداعی می کرد.²⁰⁵ همچنان به زودی پس از روی کار آمدن بچه سقاء، شاخه های قانونگذاری دولت وی نیز مانند دوره امانی نمو کردند. در آغاز، این کمیته اسلامی بود، که پسان ها اداره مرکزی ملی- اسلامی، سازمانی مرکزی نامیده شد. این ارگان متشکل از 28 نفر بود- چهار نفر از هر ولایت- دو نفر از هر فرمانداری (ولسوالی) که از راه انتخابات دو مرحله یی گزیده می شدند: در آغاز، دهکده ها و مرکزهای اداری یک انتخاب کننده را پیشنهاد می کردند که آنان، به نوبه خود، اعضای اداره را خودشان را بر می گزیدند. نیم آن ها در کابل می ماندند و دیگران به اطراف به عنوان کارمند این ساختار قانونگذاری نما می رفتند²⁰⁶.

یکی از مهم ترین اسناد رژیم نو، فرمان تاریخی 18 فبروری سال 1929 بچه سقاء بود، که فهرست درازی از دستورهای امیر در زمینه های اجتماعی- معیشتی و اقتصادی را در بر داشت. این گونه، فرمان او، احیای درود سنتی- «سلام»، به جای برداشتن

²⁰³. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده 2، پوشه 1803، صص 73 و 82.

²⁰⁴. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، کارتن 12، پرونده 70، پوشه 156. برگ 210.

²⁰⁵. تدوین کنندگان گزارش از انستیتوت بین المللی کشاورزی «پیرامون ارزیابی جنگ میهنی در افغانستان» به عنوان جنبه ارتجاعی جنبش بچه سقاء خاطر نشان ساخته بودند که «... دستگاه حاکمیت دولتی عمدتاً حفظ گردیده بود»- بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 189.

²⁰⁶. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 67، پوشه 151، برگ 233. خلیل الله وداد، سیمای دیگری از این ارگان را پرداز می کند (که به آن نام دیگری هم می دهد- مجلس ملی انتظامیه اسلامیة مرکزی)، که از جمله 30 نفر اعضای آن، چهار تن آن باید نماینده کابل، چهار نفر نماینده قندهار، چهار نفر نماینده مزار، 4 نفر نماینده هرات، و از ولایات مشرقی و جنوبی از هر ولایت دو نفر، و نیز از ولایات فراه، میمنه، هزاره جات، قطغن- بدخشان، غزنی، و وردک از هر کدام دو نفر.

فرمان برای برگزاری انتخابات برای مجلس ملی، به تاریخ 2 سپتامبر 1929 صادر شد. هنگامی که رژیم بچه سقاء دشواری های جدی را متحمل می گردید. وداد، خلیل الله، حکومت امیر حبیب الله خان بچه سقاء (جنوری- اکتبر 1929)، مسکو، ص 95، رساله دکتری.

کلاه که به دستور امان الله مقرر شده بود)، پوشیدن جامه های اسلامی سنتی و بستن لنگی (عمامه) و ریش گذاشتن برای مردان و پوشیدن حجاب برای زنان و ظاهر شدن آنان در ملای عام تنها با همراهی شوهران یا خویشاوندان شان و... را الزامی می کرد.

با این فرمان، دبستان های خارجی بسته شده و دخترانی که در خارجه درس می خواندند، به میهن فراخوانده شدند. به جای گاهنامه خورشیدی، تقویم قمری برقرار شد. رخصتی (تعطیلی) روز جمعه به جای روز یکشنبه، از سر گرفته شد. دولت هزینه روحانیت را به دوش گرفت. با آن که سیاست مذهبی رژیم نو کابل با نرمش متمایز نبود. به جریان سنی (حنفی) در اسلام ترجیح داده می شد. این در حالی بود که اقلیت های مذهبی مورد پیگرد قرار گرفته و آزار و اذیت می شدند. س. ا. گریگوروف- یکی از نمایندگان دبستان افغانستان شناسی (افغانیستیکای) سان پیتربورگ در زمینه چنین نتیجه گیری می کند: «با داوری از روی یک رشته مدارک غیر مستقیم، همو همان هنگام (یعنی دوره فرمانروایی بچه سقاء) یکی از سنگین ترین دوره ها در تاریخ نوین اسلامیزاسیون در افغانستان بود».²⁰⁷ سختگیری در قبال یهودیان، به ویژه در ولایت های شمال جای داشت.

در زمینه اقتصادی؛ دولت، در سیمای حکومت کابلستان، لغو باقیات (مالیات پرداخت نشده تنها تا 21 مارچ سال 1929 و پرداخت برخی از مالیات را که چندان زیاد هم نبودند و به منظور پرکردن خزانه به ته کشیده به علت اصلاحات شتابزده امان الله، کشور ویران شده در اثر جنگ میهنی، وضع شده بودند)، را اعلام کرد.

ایده کلیدی مشی نظامی، پیوستن داوطلبان به خدمت زیر درفش اعلام گردید. داوطلبان را بایستی «سبید» کامل پرداخت ها، شیفته می ساخت: برای پیاده نظام- پرداخت 20 روپیه و 4 سیر غله در ماه، دو دست لباس و یک جفت موزه؛ برای سواره نظام (با اسب های شان)- 50 روپیه در ماه²⁰⁸. به این فراخوان، در میان مهاجرن آسیای میانه، جاندار ترین پاسخ داده شد. به ویژه در میان شهرنشین ترین بخش بخارایی آن، که فرصتی برای کاریابی شده بود. اما لغو خدمت نظامی عمومی، هرگز

²⁰⁷ . گریگوروف س.ا.ی. اسلامیزست های افغانی: ملاحظات و مشاهدات// پیک انستیتوی خاورشناسی سان پتربورگ، 1996، جلد2، شماره 1(3)، ص 248. این پژوهشگر، بخشی از هزاره ها را در صفوف مخالفان مذهبی رژیم و مشی بچه سقاء (شیعیان از جمله هزاره ها از جمله در سیمای اسلامیزم) بر می شمارد. این گونه نتیجه گیری را نمی توان مقرون به حقیقت شمرد. چون هزاره ها متمایل به پشتون ها (یا امانیه در برهه تاریخی مورد نظر) بودند. بیشتر بنا به دلایل اجتماعی- سیاسی با تلاش به پیوستن به اردوگاه نیرومندترینان و یا نیروهایی که نیرومندتر از دیگران پنداشته می شدند.

²⁰⁸ . همان جا، برگ های 115-117

مشکل جلب و جذب به خدمت نظامی را لغو نکرد: همه حیاطه های دهقانی مشمول مالیات می شد (300 روپیه برای سرباز جدید، که نیمی به حکومت کابل می رفت).

سقاوی ها، عملا، در همه جهات فعالیت های خود، سخت دچار سرگردانی بودند: به گونه یی که ا. ریکس- کارمند ارشد سفارت شوروی در کابل (که در گرماگرم جنگ میهنی، وظایف نماینده مختار را اجرا می کرد) یاد آور شد: «دولت کوهستانی هیچ کار قانون گذاری را انجام نداد و به دشوار قادر به انجام کدامین کار سازنده در آینده بود».²⁰⁹

نکته شایان یادآوری این که تقریبا همه قوانین دوره امان الله به قوت خود مانده بودند. برای مثال، اداره تنظیمیه، با بررسی قانون جزایی، آن را کاملا همنوا با شریعت یافت و در نظر داشت پس از آرام شدن کشور، آن را در زندگی برقرار نماید.

اعلامیه در باره تغییر سیاست مالی نیز بیهوده از کار درآمد: بازگشت به اشکال طبیعی مالیات دیگر امکان ناپذیر نبود. هر چه بود، بحران مالی شدت می گرفت: دیگر، مقارن با تابستان سال 1929 ذخایر بازمانده از امان الله (30 میلیون روپیه) تقریبا به ته کشیده بود. وام هایی که در رژیم پیشین برای رشد بازرگانی و صنعتی داده بود، مصادره شد. ولی به جای لغو مالیات، در استان های بیشتر دارای حسن نظر به دولت، اخذ آن برای 2 - 3 - 4 سال جلوتر آغاز شد. جمع آوری مالیات بار دیگر حق ویژه اشخاص بانفوذ (ملک ها و دیگران) شد که از آنان حتما اسناد گزارشی مالی خواسته می شد.

هر چه بود، دشواری هایی برشمرده شده، افزون بر انزوای بین المللی عملی، به کابلستان مزاحمت می کرد تلاش ورزد پول خود را چاپ کند. پول های «امانی» نیز از چلند افتاد و پول های موقت عبارت بودند از- سکه های نقره یی ریخته شده با تمثال امیرحبیب الله خان (1901-1919) با تاریخ نو ضرب. در اوضاع بحران اقتصادی، مقارن با تابستان سال 1929 که رژیم بچه سقا در آستانه فاجعه قرار گرفت، حکومت کابل برای «دومین بار اسکناس هایی با ارزش یک میلیون روپیه یی» را انتشار داد. اما، به خاطر مقاومت بازرگانان و پیچیدگی های دیگر دوره مد نظر، پول های نو عملا به بازار عمومی افغانی نیفتاد.²¹⁰

²⁰⁹. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند دبیرخانه کاراخان (قره خان)، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ 50.

²¹⁰. داکتر رسول رهین- پژوهشگر افغانی در مقاله خود در باره دوره حبیب الله کلکانی که در مجله خاوران (در سویدن) به چاپ رسیده است، مواد و مدارک حقیقی و مصور را آورده است (نمونه های اسکناس ها 1، 5 و پنجاه افغانیگی را) در باره مشی سیاسی رژیم وقت کابل

بر پایه گزارش روزنامه «اتفاق اسلام» هرات، تاریخی 4 دسامبر سال 1929، در «کابلستان» سکه های طلا نیز ضرب زده شده بود با بهای 30 روپیه کابلی - 1 سکه طلا. با واژگونی کابلستان، سکه های فلزی نیز از چلند باز مانده و در معرض فروش برای آهنپاره های کهنه گذارده شدند.

منابع دست داشته، هنوز مبنایی برای پرداز یک رشته کلی جهات و تدبیرهای جداگانه رژیم بچه سقاء، نمی دهد. اما گرایش «کوهستانی سازی» (واژه یی که بیشتر در مکاتبات دیپلماتیک شوروی وقت به کار می رفت و در قرینه مورد نظر به معنای چیرگی اصل تباری - سرزمینی در سیاست کادری رژیم می باشد) همه کرسی های اداری و واگذاری زمین ها به فرزندان منطقه شمالی استان کابل از حساب دیگر جماعات ملی - ارضی)، به پیمانانه بسنده روشن و آشکار است. در تاریخ نگاری موجود مساله، ارزیابی های منفی چیرگی دارد و در پرداز رژیم بچه سقاء و سیاست او بیشترین پژوهشگران و اصولا کسانی که در زمینه کار می کنند، در این موضوع تنها با ملاحظات عمومی بسنده می کند.

یکی از این نکات مشترک - تاکید بر برجسته ساختن دو مشی در رهبری سقاوی - مترقی و ارتجاعی [ترقیخواهانه و واپسگرایانه] - گ. است. منابع دیپلماتیک شوروی، مشی ترقیخواهانه را مربوط به وزیر دربار و امور خارجه - یعنی برادران صاحب زاده - شیرجان و عطاء الحق می دانند و بر آن اند که بچه سقاء خود به خاطر نزدیکی به شیر جان، زیر نفوذ گروه «ترقیخواهان» بود. اما به دلیل این که محکوم به رویارویی های جنگ میهنی سنگین بود، نمی خواست و نمی توانست با اندیشه های ترقیخواهان همسو گردد.²¹¹ شاید، هو به همین دلیل، می پنداشتند که او از اندیشه های عبدالرحیم خان نایب سالار - والی هرات - همپیمان بیشتر خود مختار خود، مبنی بر تاسیس پارلمان افغانی (مجلس) تا پایان جنگ و برپایی حکومت جمهوری، پشتیبانی نکرد. هرچند هم این منابع، در باره موافقت اصولی حکومت کابل در این زمینه و در زمینه سایر مسایل استراتژیک، آوندهای روشنی در دست ندارند.

خلیل الله و داد [بارش-گ.]. - پژوهشگر افغانی، بافت اندک متفاوتی را در ساختار نه چندان پیچیده رده های سیاسی بالایی کابلستان ارزیابی می نماید. به باور او، «در دولت نو، دو گروه بندی آشکارا رویاروی هم آرایش یافته بود که از هم دیگر با دیدگاه ها، جهان بینی ها و شیوه های کار خود،

Rahin, Rasoul. Sime Notes on the Amir Habibullah Kalakani,s era(1/1929-10/1929). - <http://khawaran.com/KalakaniEra.htm>.

²¹¹ بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند سکرتریت کاراخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ 50.

تفاوت داشتند»²¹². یکی از گروه‌ها مشتمل بود بر: سید حسین، ملک محسن، حمید الله و خودمختارها- «جرنیل‌ها (جنرال‌ها) و کرنیل‌ها (کلنل) های خودمختار» و سردسته‌های واحدها و گروه‌های شورشی که تابع هیچ‌کسی نبودند. به گفته خ. وداد: گروه دیگر، «با باسواد بودن، داشتن تجربه و پویایی» از گروه یاد شده در بالا، متمایز بودند که از کارمندان پیشین دولت امان الله به شمار می‌رفتند (پسران خواجه صاحب زاده- در کابل، خلیل الله خلیلی- در مزار، عبدالرحیم صافی- در هرات، عبدالقادر- در قندهار). مگر او، روی هم رفته، به سود طرح خود دلایل مشروحی ارائه نمی‌کند (برای مثال؛ در باره «رویاری آشکار دو گروه» و مانند آن).

خودنمایی جریان‌های رنگارنگ در رهبری سقاوی را داکتر عبدالغنی (مسلمان هندی- یکی از نخستین و سختگیرترین منتقدان- پزشک شخصی پیشین امیر عبدالرحمان خان و بنیادگذار لیسه حبیبیه) نیز تایید می‌نماید. هر چند هم، در شالوده این جریان‌ها، او تنها تفاوت شیوه‌ها را می‌بیند، نه منافع را؛ زیر قلم سختگیر او، تاراجگرانی چون ملک محسن و سید حسین که به قدرت بالا رخنه نموده بودند، آشکارا از دیدگاه کیفیت در برابر گروه وزیر دربار- شیر جان- «خردمندترین سیاستمدار در احاطه حبیب الله- بچه سقا» یگانه کسی که با جامعه متمدن ارتباط داشت»، متمایز بودند.

«شیرجان ضعف همکار پیشین و بعدها حامی خود را خوب می‌دانست. او در امور دولتی برای کمرنگ ساختن اثر کوهستانی‌های بی‌سواد، با جذب کارمندان پیشین دولت امانی تلاش می‌کرد. همانا به شیرجان خدمت شایسته‌رو به راه کردن بیشترین یا کمترین کارهای سازمان یافته دستگاه دولت، ربط می‌گیرد. به ابتکار او، چاپ روزنامه «حبیب الاسلام»- یگانه نامه رسمی و نشریه موقوته رژیم سازماندهی شد²¹³. به گونه‌یی که داکتر عبدالغنی نوشت «هیچ‌کسی دیگری مانند شیرجان از سرکوب جمعی هواداران امان الله در آغاز حکومت بچه سقا، جلوگیری نکرد. فهرست مظنونان دارای تمایلات مترقی (سقاوی‌ها آنان را لالاها می‌خواندند) در آن هنگام، سر به دوهزار نفر می‌زد و در شورای دولتی برای آن‌ها حکم اعدام آماده کرده بودند، که وزیر دربار با نفوذ، مخالف آن برآمد نمود و عادلانه بر آن

²¹². وداد خلیل الله، حکومت امیر حبیب الله خان بچه سقا (جنوری- اکتبر 1929)، مسکو، ص 78، رساله دکتری.

²¹³. عبدالغنی تایید می‌کند که شیرجان حتا موفق شد بچه سقا را متقاعد به پوشیدن جامه‌های اروپایی گرداند و یکی از همسران امیر توده‌یی چنین جامه‌هایی می‌پوشید. چنین بدعتی در گذشته چونان یکی از اتهامات اصلی در برابر امان الله- شاه اصلاحگر که بهای تاج و تخت وی انجمید، عنوان می‌شد

بود که چنین اقدام موجب خشمگین شدن مردم شده، سر انجام، منجر به واژگونی رژیم نو خواهد گردید.

مقارن با میانه های تابستان سال 1929 ولایات هرات، میمنه، قطغن- بدخشان و قندهار بخش جنوبی خوست (منطقه بود و باش عشایر سلیمان خیل) اسما از بچه سقاء فرمان می بردند. در ترکستان افغانی، در آغاز فبروری، دسته های سید حسین حکومت بچه سقاء را برقرار کردند، اما بعد از ناکامی لشکرکشی شوروی- افغانی و پریماکف و غلام نبی خان چرخ (میانه های اپریل- می سال 1929) حکومت نیمه خودمختار ائتلافی اقلیت های تباری باشند این جا و مهاجران آسیای میانه برقرار گردید. هرچند هم، رهبران ساختارهای اداری- سرزمینی یاد شده، سیاست های جداگانه یی را با فاصله گرفتن هر چه بیشتر از بچه سقاء در جریان زمستان پیش می بردند. برای مثال، میرزا قاسم خان پس از پیچاپیچی و تلاطم ها در مقام سیاسی شخصی و زندگی ترکستان افغانی، که در طی زمستان- تابستان سال 1929 اتفاق افتاد، اصولا به وضع فرد عادی رو آورد. هرچند هم، باشندگان و بازرگانان، که خودش وقتی به آن ها تعلق داشت، مایل به دیدن او در ریاست ولایت بودند. اما باشندگان شمال کاملا به عبدالقیوم خان نیز راضی بودند. همانا او در مرحله پایانی موجودیت رژیم «کوهستانی»، کرسی ولایت داشت.

کابلستان، طی نه ماه موجودیت خود، شناسایی بین المللی نیافت. هر چند هم در همه این وقت در پایتخت افغانستان، سفارت های سه دولت: شوروی، ترکیه و ایران باز بود. آن ها با سقاوی ها د- فاکتو روابط کاری خود را حفظ نموده بودند و تا جای امکان سیاست جدی بیطرفی و عدم مداخله در امور داخلی افغانستان را پیش می بردند. در این حال، هر عضو «این مثلث» تاکتیک خود را تدوین می کرد: ترک ها، برای مثال، همتای شوروی خود را برای اشغال شمال افغانستان بر می انگیختند. مگر دیپلماسی شوروی، خود در افغانستان بازی خیلی سنگین و پیچیده یی را پیش می برد: تا بهار سال 1929 به امان الله تکیه اساسی داشت و بعد هواداران او را از نظر نینداخت و نیز بنیه نادر خان و بچه سقاء را مطالعه می کرد.

سیمای پذیراتر توسعه رخدادهای، در بیان گ. آقابکف- رییس وقت بخش خارجی گ. پ. او (اداره کل سیاسی) این گونه بود: «اگر ما می توانستیم به موقع رایزن های خود را نزد او بفرستیم، آن گاه ممکن بود دست او را بگیریم و او را برای برداشتن گام های بعدی به سوی هند سوق بدهیم. برای این کار، بهترین شیوه آن بود تا او را به عنوان فرمانروای افغانستان پیشتر از کشورهای دیگر می شناختیم. از این راه، ما دوست نخستین او شده، همزمان، امکان کار بدون بلامانع را به دست می

آوردیم». ²¹⁴ آقابکف کوشید رهبری کمیساریای خلق در امور خارجی را متقاعد به این کار گرداند، اما موفق نشد. در اداره دیپلماتیک بر آن بودند که بستگی تباری بچه سقاء به یک اقلیت و خاستگاه پایین او، مجالی برای تحکیم وی در افغانستان به عنوان رییس دولت، نمی دهد. حتا اسما هم. با این هم، همو دیپلمات ها- کارمندان نمایندگی های مختار در کابل- ناگزیر از سر و کار داشتن با «سقاوی ها» در نه ماه آزرگار از جنوری تا اکتبر 1929، بودند.

بحران ماه اپریل- می، «کابلستان» و شوروی را در مرز جنگ قرار داد. اما نابرابری آشکارای قوا، مجالی برای اجتناب از درگیری می داد. در آتیه، پیرامونیان بچه سقاء بارها مساله شناسایی یا حد اقل گسیل نمایندگی غیر رسمی تجاری به مسکو را با حق مکاتبه رمزی در برابر جانب شوروی مطرح کردند (برای این ماموریت، یکی از خویشاوندان بچه سقاء- میر افغان، بازرگان، پیشنهاد شده بود). مگر، این کار، بنابر پافشاری پیگیرانه جانب شوروی تا پایان جنگ میهنی در افغانستان کنار گذشته شد. با آن که رهبری شوروی با شرایط معینی (در صورت تحکیم و گسترش قدرت آن) شناسایی رژیم کابل را رد نمی کرد. برای برداشتن این چنین گام مهم (که به ویژه استخبارات شوروی از آن پشتیبانی می کرد، که حتا کنترل بچه سقاء را ممکن می شمرد) به تقویت اعظمی پایه اطلاعاتی سیاست افغانی شوروی نیاز بود که برای آن، اعزام دو پیکر دیپلماتیک در نظر گرفته شده بود: گ. آقابکف - آمر بخش خاور استخبارات و ای. ریسنر- خاورشناس و دیپلمات که قبلا به این کشور آمده بود. ²¹⁵

واقعیت این بود که رژیم بچه سقاء از همان آغاز، به جلب حمایت انگلستان گرویده بود. البته، در آن حدود که ائتلاف «کابلی های» نو و خود انگلستان، مجاز بود. طرح توافق دو جانبه، در شرایط همانند آن چه که در زمان امیر عبدالرحمان و حبیب الله وجود داشت، برای امضاء در روز ورود بچه سقاء به کابل، آماده شده بود- شیرجان و مولوی محمد رفیق همراه با محبوب علی- دبیر میسیون بریتانی، در زمینه تلاش کردند. اما، سند به خاطر مخالفت فضل ربی- مولوی سرشناس دینی بانفوذ در میان مومنها امضاء نشد.

روی هم رفته، انگلستان از بچه سقاء حمایت غیر رسمی کرد «با این سنجش که دولت کوهستانی ها از سیاست فعالانه در محور هند بنا به سرشت «تاجیکی» حکومت خود، خود داری کند و در قبال

²¹⁴ . آقابکف، گ. آ.، «چ.ک. (مخفف کمیته فوق العاده- نام وقت سازمان استخبارات و امنیت ملی شوروی) در راه انجام ماموریت»، مسکو، 1992، ص 189.

²¹⁵ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، سکرتریت کاراخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ های 51-52، 66.

شوروی با تکیه به مهاجران تاجیکی- ازبیکی- ترکمنی، سیاست تجاوز کاری را پیش گیرد.²¹⁶

با به پایان رسیدن تابستان سال 1929، حکومت کابل، شاید تلاش پیگیرانه آخر را برای شناسایی بین المللی به عمل آورد، مگر در این بار نیز، نتیجه یی به دست نیاورد: انگلستان موافقت کرد تنها برای سفر هیات افغانی ویزای شخصی بدهد. ولی شوروی در آن هنگام به پیشگیری مشی دفع الوقت «حفظ روابط کاری با حبیب الله و گسترش هرچه بیشتر سریع روابط اقتصادی با ولایات شمال» پرداخت. در افغانستان، کماکان نمایندگی سیاسی و سه نمایندگی قونسولی و نیز نمایندگی تجاری شوروی کار می کرد. حتا ارتباط هوایی با کابل و مزار شریف از سر گرفته شده بود. آن هم بنا به تقاضای خود «سقاوی ها. اما، به نظر می رسد که انگیزه اساسی جانب افغانی، اقتصادی بود: گسیل کالا به پیشاور، به دست آوردن درآمد 60 درصدی را نوید می داد. آن هم، تنها تقریبا پس از 8 ماه (چون کاروان ها دیگر از مسیرهای شغنان و واخان راه می پیمودند) در حالی که بازرگانانی که در محور ترمز کار می کردند، با درآمد اندکی معاملات یک بار، می توانستند به گردش ده برابری سرمایه حساب کنند.

مگر، همان گونه که یادآور شدیم، بچه سقاء و وابستگان او، خواست های بیشتری داشتند- امیدوار بودند تا از سوی شوروی، شناسایی دیپلماتیک به دست بیاورند و به خاطر این کار، حتا ابراز آمادگی در تراز گسترش روابط موجود در زمان امان الله، کردند، شاید با الگوبرداری از امان الله، مبنی بر تقاضای کمک نظامی (فروختن سلاح با اقساط و فرستادن پرسنل هوایی). طرفه این، که در ماه فبروری سال 1929 - در سرآغاز حکومت امیر نو، هنگامی که شورای اسلامی بچه سقاء، در باره کنارزدن کارشناسان خارجی تصمیم گرفت؛ خلبانان روسی، توپچی های ایتالیایی و یک ترک را استثناء قرار دادند.²¹⁷

رژیم کابل همچنین تلاش های نومیدانه یی برای به دست آوردن حمایت ترکیه به عمل آورد، از جمله به بهای پذیرفتن بی قید و شرط همه توافقنامه هایی که بین کمالیست ها و امان الله بسته شده بود. اما همه بیهوده بود. نه دیپلماسی ترکی و نه دیپلماسی شوروی، در این لحظات سرنوشت ساز، مشی سیاست افغانی را عوض نکردند. هرچند هم، دیپلماسی شوروی، ناگزیر گردید چیرگی بلهوسی اداره استخبارات و نهادهای بانفوذ ایدئولوژیک، چون انستیتوت کشاورزی بین المللی- یکی از ساختار تحلیلی پیشرو و پیشتاز کمینترن (انترناسیونال

²¹⁶ همان جا

²¹⁷ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، 1940، پرونده ویژه 22، کارتن 4، پوشه 192، برگ 79.

کمونئیستی)، را بزداید. بخش خاور (انستیتوت کشاورزی بین المللی که در آن سال ها آن را ای. م. ریسنر می ریاست کرد و معاون او ر. ا. اولیانفسکی بود)،²¹⁸ در اوایل سپتامبر سال 1929 گزارش کتبی یی «در باره جنگ میهنی در افغانستان آماده کرد. رییس انستیتوی کشاورزی بین المللی، این سند را به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (مشخصا به استالین، و. مولوتف، ک. و. وراشیلف) گسیل داشت که از آنجا آن را برای نتیجه گیری به کاراخان- در کمیساریای خلق در امور خارجه فرستادند.

فرازهای برازنده «یادداشت»، به رسمیت شناختن دولت بچه سقاء به منظور «مبازه پیرورمند در برابر نادرخان و در کل ارتجاع فئودالی با گسترش همروند «کارهای سیاسی و تبلیغی دیگر در افغانستان» را بازتاب می دهد. نتیجه نهایی، این گونه کارها، بایستی «نابودن کردن انقلابی اسارت فئودالی با شیوه قدیم مصادره همه املاک و دیگر زمین ها، و از بین بردن همه اشکال وابستگی کشاورزی از زمینداران و روحانیون (انجام همه این ها، از پایین با ایجاد کمیته های دهقانی)، حل مساله ملی بر اساس خود گردانی همه اقلیت های تباری، آزادی مستمندان شهری از اسارت سرمایه رباخواری و بازرگانی، ایجاد جمهوری خلق با دولت انقلابی در راس، که تنها توانایی برآورده ساختن همه مطالبات بالا را دارا باشد»؛ می گردید.²¹⁹

رفتار کمیساریای خلق در امور خارجه (بخش خاورمیانه)، از طرح های کمینترن به گونه چشمگیری تفاوت داشت. برای مثال، ضمن همنوایی با مؤلف یادداشت، مبنی بر این که «دوره حکومت امان الله در تاریخ افغانستان مرحله بگذشته می باشد»، دیپلمات ها قصد برهم زدن روابط با امانیست ها (همچون نیروی هنوز هم حقیقی هوادار شوروی و وزنه و نیروی متقابل محتمل در برابر نیروهای تندرو سیاسی افغانی) را، نداشتند. ارزیابی دیپلمات ها از نادر خان هم، کمتر قطعی نسبت به ارزیابی کمینترن، بود: پیوند آشکار وی با انگلیسی ها، همکاری با وی را در آینده منتفی نمی ساخت. همانا، نادر، در کنار امانیست ها، به عنوان «نیروی متحد کننده افغانستان» ارزیابی می شد، در حالی که بچه سقاء، جدا از تمایلات ذهنی اش، به گونه عینی، نیروی فروپاشنده افغانستان را نمایش می داد.²²⁰

²¹⁸ . اولیانوفسکی، ر. ی. سال های برباد رفته، انتشارات خاور، مسکو، 1993،

ص 133.

²¹⁹ . نش به: «پیرامون ارزیابی جنگ داخلی در افغانستان»، یادداشت گزارشی انستیتوت بین المللی کشاورزی (1929). با اهتمام بویکو- سومین نشست خاورشناسی، بزرگداری و یادبود از س. ل. لفشیتس، برناول، 2000، ص 184-191.

²²⁰ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 151، کارتن 67، 67، برگ 263.

وضع کوهستانی ها (کوهدانی ها)، بس نا استوار بود. اما، حتا پیش بینی های خیلی موافق برای آن ها، سودمندی یی را برای جانب شوروی، نوید نمی داد. کمبودهای عمده استراتژییک عبارت بودند از دگرگونسازی تباری- سیاسی آغاز شده افغانستان و افزایش ناگزیر درگیری ها در این چهار راه بین دولتی آسیای میانه، که دیگر مشخص شده بود. از کمک نظامی به رژیم بچه سقاء خود داری شد و به گونه یی که در کمیساریای خلق شوروی نتیجه گیری کردند: «شناسایی آن در این لحظه، که به معنای حمایت غیر مستقیم از وی (حبیب الله) می شود را، همچنین باید رد کرد. شناسایی وی، در این لحظه، ممکن است او را برای چندی تقویت کند و در روابط ما با نادر خان و با امانیست ها در صورت روی کار آمدن آنان، نقش منفی بازی نماید».²²¹

اما، همان گونه که از تزیس ها در باره افغانستان (که همچنین شاید، در پستوهای ساختارهای کمینترنی در اوایل اکتبر سال 1929 تدوین شده بودند) بر می آید (هنگامی که رژیم بچه سقاء دیگر در آستانه واژگونی بود)، در این کشور دیگر «زمینه های انقلاب کشاورزی آینده»: مساله کشاورزی و جنبش [دهقانی- گ. حبیب الله بچه سقاء- ابراز آن، فراهم آمده بود. مؤلفان این سند، نتیجه گیری کردند که رشد مستقل سرمایه داری افغانستان- که این کشور می تواند چونان مستعمره (یا نیمه مستعمره) سرمایه انگلیس، یا در چهار چوب شوروی، توسعه یابد توهم زیانباری بیش نیست.²²² « مگر چنین طرح هایی از سوی رهبران وقت شوروی حمایت نشد و ترجیح دادند به سود رژیم معتدل- لیبرالی (ناسیونالیستی- از لحاظ سرشت و محتوا) نادرخان- که از میانه های اکتبر سال 1929 داعیه پادشاهی داشت، فیصله نمایند.

منابع دست داشته اریجینال، مجالی برای عنوان کردن رژیم بچه سقاء به عنوان قدرت دولتی نمی دهد، اما برخی از نتیجه گیری های مقدماتی را به هر رو می توان انجام داد. نخست، آنچه مربوط به خود بچه سقاء می گردد- پرسنل دیپلماتیک بی اندازه محتاط شوروی که خود بارها با تهدید از دست دادن زندگی شان در کابل روبرو شده بودند، او را به عنوان سپهدار (آن هم خیلی خوبی) یاد می کنند، اما با دادن نقش تزیینی برای رجال دولتی، روحانیون و خان های کوهدانی و کوهستان؛ سیمای آنان را در پس پرده می مانند.

بافت کادری ساختارهای رهبری و اصولا شخصیت های بانفوذ کابلستان، نشان می دهد که قدرت در پایتخت افغانستان و در برخی از دیگر مناطق و ولایات کشور در واقع به دست گروه های زیان دیده در اثر اصلاحات امان الله خان انتقال یافته بود که

²²¹ . همان جا، برگ 263.
²²² . همان جا، برگ 264.

از دیدگاه تباری در میان آن ها، خان ها و زمینداران تاجیک تبار با وزن های مختلف، گروه های پشتونی کم نفوذ تاجیکی شده (صافی ها و دیگران)، برخی از عشایر و طایفه های پشتون- غلزایی (داوود زی و عمرخان که در کوهدامن زندگی می کردند)، بخشی از سلیمان خیل ها و مانند آن؛ دیده می شدند.

گروه چشمگیری را در صفوف سقاوی ها، کارمندان پیشین دولت امان الله، از جمله کارمندان بس برجسته آن، تشکیل می دادند- آنانی که از اصلاحات او ناخشنود بودند و نومید شده بودند و یا متهم به نقص قانون شده و از کرسی های شان برکنار شده بودند.

سراجم، یک گروه دیگر جدی از مخالفان سازمان یافته امان الله، که بعدها همچنان ساختار الترناتیف دولتی- سیاسی کابلستان را ارایه نمودند، نمایندگان محافظه کارترین بخش روحانیت با اصل و نسب اجتماعی و دیگر نشانه های خیلی اساسی برای زندگی افغانستان عصر بچه سقاء- دست نشانده آنان، که او را به عنوان امیر نو و پاسدار دین اسلام برافراشتند، بودند.

این گونه، مدارک بررسی شده، محالی برای یک رشته تدقیق ها در خصوص بازنمایی چهره سیاسی و تباری- ملی رژیم بچه سقاء را به دست می دهد: این رژیم، بیشتر ائتلاف تاجیکتباران- زمینداران مناطق شمالی (حومه کابل و ترکستان) و روحانیونی که کشاورزان ورشکسته سنتی اندیش را برای راه اندازی انقلاب کشاوری برانگیخته بودند، نه؛ بل ائتلاف گسترده تر نخبگان بومی چندملیتی، بخش هایی از بروکرات های دونپایه، میانپایه و بلندپایه رژیم پیشین و روحانیت از قدرت افتاده و مخالف با بسیاری از جوانب ایدئولوژیک و پراکتیک رژیم «امانیزیم» بود.

با این حال، تاریخ نه ماهه دولت «کابلستان» و تلاش های متعدد- هرچند عمده کمتر موفق حکومت او مبنی بر بالادست شدن در مبارزه نظامی-سیاسی میان نیروهای سنتی و لیبرال- اصلاح طلب و حتا ارایه طرح های خودی ساختار اجتماعی- دولتی؛ امکان می دهد در باره تبارز طرح های توسعه اجتماعی در اواخر ثلث نخست سده بیستم در افغانستان، که مدعی بازی نمودن نقش الترناتیف طرح های موجود تا کنون و یا ارایه شده از سوی ائتلاف های سیاسی- اجتماعی، در لحظه تاریخی کنونی بودند؛ سخن گفت.

مدل کابلستان، حد اقل **بافتیابی** چشمگیر تباری- سرزمینی نخبگان را اجازه داد و واکنشی بود بر سهل انگاری تاکتیکی و تراز پایین مدیریت اصلاحات بی تردید مترقی امان الله و ضعف پایه های اجتماعی- سیاسی و افت کارازمای او.

داکت‌ر ولادیمیر بویکو

**«جمهوری هرات»
عبدالرحیم خان [نایب سالار]**

امان الله خان، پس از گریختن به قندهار، در میانه های جنوری سال 1929 و ایجاد دولت «ملی» الترناتیف در آن شهر، در باره کوچیدن به هرات تصمیم گرفت.²²³

²²³ . هرات، یکی از شهرهای بزرگ افغانستان، مرکز ولایت هرات در شمال-باختری کشور، در وادی هریرود است. این استان، به دلیل شرایط جغرافی، به گونه طبیعی از دیگر مناطق کشور با رشته کوه های هندوکش، سفید کوه و سیاهکوه، جدا شده است.

در درازای سده ها، مرزهای سیاسی- اداری این استان بارها دگرگون گردیده است. اما شهر هرات، پیوسته پایتخت (دارالسلطنه) مانده است. این شهر، یکی از مراکز بزرگ ایران صفوی و پسان ها امپراتوری درانی بود. فرمانروایان بزرگ آسیای میانه و آسیای باختری، سه سده آزرگار بر سر هرات و گنجینه های طبیعی آن، در نبرد بودند.

این نقطه مهم استراتژیک در شمال- باختری کشور، می بایستی به یکی از پایگاه های کلیدی یورش به کابل مبدل می شد. هواداران پادشاه در هرات، به خصوص، محمد ابراهیم خان- عمومی او که اینجا استاندار نظامی (گورنر جنرال) بود، پس از چندی سراسیمگی، استوارانه در برابر نیروهای محافظه کار، به پا خاستند. از جمله، مستوفی بومی را که از سوی شورای علما به کرسی رییس اداره ولایت، یعنی به جای خود ابراهیم خان معرفی شده بود، بازداشت کردند. روحانیون هرات یک رشته خواست های دیگر را نیز مطرح نمودند: لغو خدمت نظامی اجباری و تشکیل سپاه چریکی داوطلبانه عشایری، بستن مکتب های سرکاری و بستن اداره معارف، لغو مالیات و لغو ثبت جمعیت و نیز بستن دفترهای شهری.²²⁴

بخشی از این خواست ها، از سوی والی برآورده گردید و بخش دیگر، برای تصمیم گیری به امان الله فرستاده شد. ابراهیم

بانو ن. ن. تومانوویچ- پژوهشگر سرشناس تاریخ هرات می نویسد: «پویایی های چشمگیر اجتماعی هراتی هایی با خاستگاه های اجتماعی گوناگون، از جمله کارهای آن ها در شورای شهری که در لحظات حساس تاریخی برگزار می شد، بار نخست نبود که سرنوشت هرات را تعیین می کرد. در شورا، نمایندگان لایه های گوناگون باشندگان شامل بودند». نگاه شود به: تومانوویچ، ن. ن.، هرات در سده های شانزدهم- هژدهم، مسکو، 1989، ص 243.

پژوهشگران و مسافران، همچنین از نظم و سختگیری در موازین اخلاقی در هرات سخن ها گفته اند. در باره نقش مهم هرات در سده های میانه و عصر نو، تنها تراز ارتباط تجاری و دیگر روابط مردم آن و نیز مقام والای گردانندگان آن گواهی می دهد: این مقام، بیشتر به شهزادگان درانی، اغلب وارثین تاج و تخت داده می شد. اما، قدرت حقیقی در دست بیگلربیگی ها (از نگاه وظیفه- استانداران نظامی) و گاهی هم در دست رهبران عشایر قزلباش بود.

اهمیت هرات پس از افتادن قندهار به دست صفوی ها (لشکرکشی شاه عباس دوم در سال 1647) بالا رفت. اما، وضع داخلی در این استان، که میدانگاه کشاکش هایی درونی میان افغان های سنی و صفوی های شیعه- باشندگان از دیدگاه تباری رنگارنگ وادی هریرود بود؛ روشن است نیز با دسیسه های نیروهای خارجی، رقم می خورد. در نخستین دهه های سده هژدهم، ولایت هرات صحنه مبارزه صفویه با عشایر عبدالی افغانی و نیز خود عشایر افغانی- عبدالی- غلزایی شد. درگیری های میان قبیله یی، این عشایر را از درون جدا می کرد که این کار زمینه سرکوب عبدالی ها را از سوی نیروهای نادر- سپه سالار جوان صفویه از عشایر قزلباش افشار فراهم کرد.

به هر رو، به زودی، هراتی ها فرمانروایی احمدشاه درانی- بنیادگذار سلسله جدید و دولت جدید افغانی را پذیرفتند. مگر تسلیم پذیری آن ها بی قید و شرط نبود. هم در سده هژده و هم در دوره های بعدی، خان های هراتی با روحیه جدایی طلبی رفتار می کردند.

²²⁴ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ 31 .

خان، داماد خود- سرهنگ عبدالرحمان را برای یادکردن سوگند وفاداری به امان الله، نزد او گسیل داشت. در این حال، فرستاده ویژه هرات، کرسی فرماندهی سپاهیان ولایت را به دست آورد (او، در گذشته، در جمع ملتزمان سرسپرده رکاب، به همراهی پادشاه در سفر به خارجه بود). کرسی نشین این مقام - محمد غوث خان، بایستی با دسته یی از سپاهیان برای کمک به امان الله به قندهار می آمد.

این جا به جایی ها، به خاطر آن آغاز گردید که پادشاه گریزی (با پذیرفتن خواهش مردم قندهار و نمایندگان عشایر استان های مشرقی و جنوبی افغانستان که به او وعده حمایت داده بودند، و گشتن از تصمیم نخستین خود در زمینه کوچیدن به هرات)؛ بر آن شد تا برای تاختن به کابل، آغاز به گردآوری نیرو در قندهار نماید. در این باره، م. صمیمی- پیک رسان امان الله که به هرات آمده بود، اطلاع داد.

پسان ها، رویدادها به خود رنگ تراژیکی گرفتند: عبدالرحمان به تاریخ 5 مارچ سال 1929 در هنگام برخورد با سربازان، کشته شد. استاندار نظامی نیز دچار همین سرنوشت شد. مقصران خواستند این گونه از جزا بگریزند. هرچه بود، قدرت در شهر و در ولایت، به دست غوث خان که سپاهیان او را به عنوان رییس خود برگزیده بودند، افتاد. او در عمل، استاندار نظامی²²⁵ - دیکتاتور شد.

به تاریخ 12 مارچ، در روزهای پایانی رمضان، در نشست شورای علماء، به مساله خطبه، که معمولاً دربرگیرنده دعا برای تندرستی و آسایش رییس دولت می باشد، رسیدگی می شد. به رغم اعتراضات م. غوث، علماء به سود بچه سقاء رای دادند. اما، در روز بعد، در هنگام نماز، استاندار نظامی تپانچه در دست، در واقع ملا را وادار به بردن نام امان الله خان کرد. این سان، اوضاع همین گونه برای چندی آشفته مانده بود.

به تاریخ 27 مارچ، شجاع الدوله - سفیر افغانی در بریتانیای کبیر که از لندن فرا خوانده شده بود، به تقاضای امان الله برای اجرای وظایف استاندار نظامی به هرات آمد. آمدن او، برای چندی در ظاهر به اوضاع آرامش بخشید و جلو تبلیغات آشکار روحانیت را در برابر رژیم پیشین گرفت. اما نیروهای بیشتر آشتی ناپذیر به رهبری عبدالکریم، به مخالفت در برابر م. غوث خان ادامه دادند و همچنین دشمنی میان شیعیان و سنی های بومی را که در آغاز ماه مارچ سوگند خورده بودند در صلح و صفا زندگانی کنند؛ بر می انگيختند. همچنین میان والی نو و م. غوث خان بلندپرواز، که دیگر تنها بر نیروهای ولایت فرمان می راند، تنش هایی بروز کرد. دعوا را بایستی امان

²²⁵. همان جا، برگ 30.

الله خود حل می کرد. اما در این هنگام، در سپهر سیاسی- نظامی شمال باختری کشور، یک ستاره نو- جنرال عبدالرحیم خان پدیدار شد و به گونه یی که از کار برآمد، برای یک مدت دراز.

با نام و کارروایی های این آدم، رویدادهای بسیاری در اواخر سال های دهه های 1920-1930 کشور پیوند می خورد که در باره آن ها، تاریخ نویسی جهانی و افغانی، به گونه غیر عادلانه یی سکوت می نماید. گذشته از همه، خود شخصیت عبدالرحیم خان و آن تجربه یی که او به فرهنگ سیاسی افغانی و پراکتیک این دوره به ارمغان آورد، شایسته و سزاوار بررسی های بس دقیقی است.

زندگینامه عبدالرحیم (به ویژه زندگی سیاسی وی و بالارفتنش از نردبان مدارج سیاسی) که در یکی از آشفته ترین برهه های تاریخ نوین افغانستان، می زیست؛ خیلی برجسته است. خاستگاه او خیلی بی پیرایه بود. او، پسر عبدالقدیر صافی از ولایت پروان بود.²²⁶ عبدالرحیم در ریزه کوهستان، تقریباً به بهای 150 هزار روپیه، زمین داشت. پسان ها، خواهرش با محمد حسین خان- مستوفی الممالک پرتوان امیر حبیب الله خان (پدر استاد خلیل الله خلیلی-گ.) [عروسی کرد- راستش، این پیوند خویشاوندی، با اعدام مستوفی الممالک [به دست امان الله خان- گ.] برای خانواده رحیم خان نکبتبار و شوم گردید. در سال 1919 عبدالرحیم به خدمت ارتش درآمد و نظامی شد: در جوانی، در دربار امیر حبیب الله خان در کاخ، در گروه ویژه یی که از امیر پاسداری نموده و برای او سرگرمی های گوناگون راه می انداخت، خدمت نمود.

در آینده، درکارنامه او، مقام های ریاست مرزبانی در قره تپه و فرماندهی پادگان مزارشریف که شمار نیروهای آن به یک هنگ (غند) می رسید، پدید آمد. امان الله به او اعتماد نداشت. اما به خاطر پاسداری از تمامیت ارضی افغانستان، به او ارج می گذاشت که به همین خاطر، به او فرماندهی یک تیپ (غند) و 1000 جریب زمین را در منطقه مرزی پنجه داد. هنگامی که پاییز سال 1929 شورش شینواری ها آغاز شد، پادشاه به عبدالرحیم فرمان داد تا با افراد و پول به کابل بیاید و سوق این نیروها را به سوی جلال آباد، برنامه ریزی نماید. فرمانده سپاهیان مزار، با آمدن به کابل، با یک دسته هزار

²²⁶ خلیل الله و داد بارش- پژوهشگر افغانی [باشنده هالند-گ.]، خاطرنشان می سازد که زادگاه عبدالرحیم خان، شهر محمود راقی در کوهستان بود. نش به: «قیام و حکومت امیر حبیب الله خان بچه سقاء (جنوری- اکتبر سال 1929) در افغانستان»، مسکو، سال 1996، برگ 26. افغانستان شناس امریکایی- ل. آدامک وی را «تاجیکی از کوهدامن» می خواند. نش به :

نفری، در کمک به پادشاه شتاب نکرد و با گریز از پایتخت، به بچه‌ء سقاء پیوست²²⁷.

فرمانروای نو- بچه سقاء، عبدالرحیم را که در آن هنگام جنرال بود، به عنوان رئیس کمیسیون اصلاحات (مقامی که از زمان امان الله حفظ شده بود و گاهی در اسناد یا به اشکال دیگر یادآوری می شود) در ولایت هرات گماشت. در عین حال، به او ماموریت داد تا در راه، کودتاهایی به سود او در مزارشریف و میمنه - مراکز اساسی ترکستان افغانی، راه اندازی نماید. کودتاهای او با موفقیت انجام شد. آن هم در حالی که آخرینش پیش از ورود وی رو داد: به تاریخ 28 فبروری سال 1929 او دیگر در کرسی فرمانده پادگان ولایت یا ترکستان افغانی، در مزارشریف نشسته بود. با او، میرزا قاسم خان- نماینده خاص رژیم نو کابل- تاجر و زمیندار سرشناس تاجیک تبار بومی، که به اتهام نیرنگ بازی و فروکاستی در رس رسانی، با بی مهری امان الله روبرو شده بود، به شهر وارد شد.

مقصد بعدی او پس از میمنه، نقطه آخرین مسیرش- هرات بود: به تاریخ 13 اپریل سال 1929، او با گروه نسبتاً کمی (بر پایه برخی از اطلاعات، 500 سپاهی و نزدیک به 1000 مهاجر ترکمنی و چندین دامدار بومی)²²⁸ از میمنه به راه افتاد.

در باره لشکرکشی عبدالرحیم، که دسته های او به سوی شهر بالامرغاب و قلعه نو (آخرین شهر به فاصله 98 کیلومتری شمالی- خاوری هرات) آغاز به پیشروی کردند، در هرات آگاهی یافتند: شجاع الدوله- فرمانده نو، که از مدت ها پیش با پیشوای مهاجمان آشنایی داشت، می خواست با او با پادرمیانی برادرش که در شهر هرات می زیست، به تفاهم برسد. مگر، م. غوث خان- فرمانده پادگان هرات، به اوضاع، به دیده دیگری می نگریست: او، پنهان از شجاع الدوله، فرمان داد تا عبدالرحیم خان را بازداشت نمود و سر به نیست کنند و خود با نیروی چشمگیری به «پیشواز» او شتافت. با این امید که فرمانروایی امان الله خان را در سراسر مسیر حریف تا کابل پهن نماید. در هنگام برخورد دو سپاه در منطقه بالامرغاب، گماشته بچه‌ء سقاء پیروز از میدان به در آمد: بخش بزرگی از سپاهیان چهارهزار نفری غوث خان در برابر ترفندهای ملاحی دسته های ترکستانی تاب نیاورده و به اردوگاه حریف پیوستند. و او خود با نیروهای بازمانده که شمار کل آن ها به 104 نفر (از جمله 16

²²⁷ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 13: همان جا، پرونده ویژه 13، کارتن 41، پوشه 161، برگ 113 .

²²⁸ . همان جا پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 140 .

افسر، به شمول پسر و برادرزاده اش، که در شوروی درس خوانده بود)، می رسید، به تاریخ 24 اپریل از مرز افغانستان- شوروی در بخش گروه مرزبانی مرو گذشتند، که در آن جا بازداشت و به کوشکا فرستاده شدند.²²⁹

سپهدار بدشانس، می خواست بی درنگ برای آرایش دسته های نو و ادامه نبرد با رحیم، به هرات برود. مگر، شجاع الدوله بازگشت غوث خان را نامطلوب می پنداشت که در این باره به طرف شوروی گوشزد کرد.

روشن بود که شجاع الدوله و غوث خان در یک فرصت بس نامناسب و ناگوار، آغاز به همچشمی و رویارویی نموده بودند: به گواهی اسناد دیپلماتیک شوروی وقت، شکست م. غوث خان، نه تنها به معنای شکست طرح او در خصوص سرکوب نیروهای عبدالرحیم خان، بل نیز ناکامی اندیشه های دارای ابعاد گستره تر در رستاخیز حاکمیت امان الله در شمال افغانستان و سپس در کابل، با نیروهای مشترک افغانی- شوروی بود. اندیشه چنین عملیاتی، در بهار سال 1929 ریخته شده و سر از میانه های اپریل، با یورش دسته های افغانی-شوروی [به سرکردگی غلام نبی خان چرخ و فرمانده پریماکف]-گ.] بر مزارشریف؛ آغاز گردیده بود.

در این میان، عبدالرحیم خان که نیروهای خود را افزایش داده بود، به هرات نزدیک می شد. پس از رفتن دسته های غوث خان، در شهر تقریباً سپاهی یی نمانده بود و وعده های خان های بومی و نمایندگان اقلیت های تباری (هزاره ها و جمشیدی ها) مبنی بر به میدان آوردن هفت هزار جنگجو، نیز جامه عمل نپوشید. در این گیر و دار، شجاع الدوله- استاندار نظامی تصمیم گرفت به شگردی دست یازد و به فریب مردم و حریف بپردازد: او، به تاریخ 25 اپریل جشن بزرگی «به مناسب افتادن کابل به دست امان الله و گریختن بچه سقاء»²³⁰ به راه انداخت!

شجاع الدوله که نیروی حقیقی برای پدافند شهر نداشت، تنها به همکاری روحانیون (که به آن ها وعده داده بود به م. غوث خان اجازه بازگشت دو باره به هرات را نمی دهد)، امیدوار

²²⁹ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فونداکارخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ های 82-83 و 106، و نیز فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 68، پوشه 151، برگ های 98-98

²³⁰ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، پرونده ویژه 11، کارتن 68، پوشه 151، برگ های 98-99. این «خبر» صحنه سازی محض هم نبود. مقارن با این اوضاع، دسته های غلام نبی خان چرخ کاملاً در ترکستان افغانی فرمان می راندند و در برنامه داشتند تا کابل پیشروی نمایند. چیزی که شجاع الدوله که در حلقه بالایی امانی ها شامل بود، بی تردید از آن آگاهی داشت.

بود. هیاتی هم که با هدف گفتگوهای صلح متشکل از 20 ملا، به تاریخ 27 اپریل به پیشواز عبدالرحیم خان فرستاده شده بود، همه به او پیوستند. شجاع الدوله که ناگزیر به تاریخ 4 می در زیارتگاه گازرگاه به بست نشسته بود، روز بعد توانست به کوشکا بگریزد- جایی که دیگر هم میهنان همزمش به رهبری م. غوث خان در بازداشت به سر می بردند.

به گزارش سر قنصلگری شوروی در هرات، ورود رحیم خان به شهر، «به راستی راهپیمایی پیروزمندانہ یی»²³¹ بود، زیرا از سوی هراتی ها نه تنها به عنوان رهایی از شر زورگویی های ماموران امان الله و دیکتاتوری م. غوث خان، بل نیز به عنوان احیای ارزش های ناب اسلامی بررسی می شد. جشن پیروزی، اندکی با کشتار شیعیان تیره شد- هنگام سرازیری نیروهای رحیم خان، تا بیست نفر کشته شدند. از جمله، حاجی مختار- تاجر سرشناس که همراه با دیگران به پیشواز عبدالرحیم خان شتافته بود. اما، حاکم نو (که در آغاز، خودش را به عنوان سرپرست کمیسیون اصلاحات معرفی کرده بود- همان گونه که چنین پستی را در آغاز، در کابل، برایش پیشنهاد نموده بودند) بی پرده ابراز می داشت که «هراتی ها ترجیح می دهند از دین اسلام رو بگردانند تا این که زیر دستی شیعیان را بپذیرند»²³². هرچند هم، حاکم نو، نه جامعه شیعه بومی، بل همسایه های پارسی را در نظر داشت که از گذشته ها به هرات دلچسبی نشان می دادند.

عبدالرحیم خان که به گونه غیر منتظره در یک ولایت مهم استراتژیژیک و از نگاه اقتصادی توسعه یافته به قدرت رسیده بود، موقف بس خویشتندارانہ یی را به ویژه در امور داخلی پیش گرفت: وی از جمله، شناسایی رسمی رژیم بچه سقاء را نیم سال آزگار به تاخیر انداخت و آشکارا، در اجرای فرمان های کابل از جمله در پرداخت مالیات و گماشتن کارمندان از مرکز، شتاب به خرج نمی داد.

جنرال عبدالرحیم خان (او رتبه نایب سالاری، یعنی معاون فرمانده کل داشت)، از همان روزهای نخست، آغاز به پناہبری به افکار عمومی کرد و ارگان نمایندگی- مجلس را که خود در هرات ایجاد نموده و رهبری می کرد، به عنوان نماد قدرت مردمی می پنداشت. مجلس هرات متشکل از 48 نفر- بیشتر اشخاص دارای القاب روحانی، زمینداران و افسران بود²³³.

²³¹. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 5.

²³². همان جا برگ 7.

²³³. نکته شایان یادآوری این که در سکه هایی به بهای 1-5 افغانی، که ضرب آن ها را عبدالرحیم خان برای پرداخت پول سپاهیان سازماندهی کرده بود، دو نوشته «افغانستان» و «مجلس هرات» ریخته شده بود. خلیل الله خلیلی، اسلام آباد، 1984، برگ 18.

عضویت دو نماینده از باشندگان مرزی: هزاره ها و جمشیدی ها، رنگ و بوی دموکراتیک ویژه یی به او، می داد.²³⁴ والی، نهاد «دست ساخته» خود را، «مجلس اعیان» نام داد و بر آن بود که چنین ساختار قدرتی سراسری خواهد شد. او به نمایندگی از مردم، نامه یی عنوانی بچه سقاء فرستاد و خواستار آن گردید تا مجلس سراسری افغانی را در کابل فرا بخوانند. بنا به برخی از مدارک تایید نشده، او هم با آوندهای رحیم خان همنوایی نشان داد و وعده سپرد، تا بی درنگ پس از پیروزی بر نادرخان، افغانستان را کشور جمهوری دارای مجلس ملی اعلام نماید.²³⁵

جمهوری خواهی والی هرات، که استوارانه (راستش، به دلیل اوضاع عینی...)، یکی از ولایات کلیدی کشور را نزدیک به پنج سال آزرگار (از بهار 1929 تا میانه های 1930) آن هم خلاف میل مرکز- رهبری کرد، موضوع ویژه یی است. دیپلمات های شوروی- کارمندان قنصلگری هرات که آزمایش های سیاسی- اجتماعی رحیم خان را از نزدیک و با دلچسبی نظاره می کردند، بر آن بودند که این آزمایش ها تنها تمایلات «باآلایشانه یی» بودند مبنی بر «ایجاد ولایت جداگانه با حفظ حکومت مردم با سنت قرآن»²³⁶.

رحیم خان، خود، که به این گونه تجارب- هم تجربه شوروی و هم تجارب جهانی؛ دلچسبی نشان می داد، بارها اندیشه مبدل ساختن ولایت هرات به یک استان خودگردان یا حتی جمهوری را مطرح می کرد. چنین تمایلاتی، به ویژه در پاییز سال 1929 در آستانه افتادن کابل به دست نادریه و تهدید سرکوب از سوی نیروهای پشتونی میانه رو- محافظه کار به رهبری نادرخان؛ نزد او تقویت شدند: عبدالرحیم خان در یک گفتگو با غلام جیلانی خان چرخ، ابراز داشت که «با همه نیرو برای اعلام جمهوری مستقل هرات مبارزه خواهد کرد»- که موجب شگفتی وی گردید.²³⁷

[پروفیسور-گ.] حسن کاکر- [تاریخ نویس افغانی-گ.]، بر آن است که عبدالرحیم خان در هرات، شکل جمهوری حکومت طراز خلافتی (اسلامی) را برپا نموده بود که از ریشه از طرح های سیاسی ارایه شده از سوی سکولاریست هایی چون اعضای «حزب نقابدار»، تفاوت داشت. از دیدگاه کاکر، این جمهوری گرایی

²³⁴ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 70، پوشه 156، برگ 249 .

²³⁵ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ 8.

²³⁶ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 70، پوشه 156، برگ 250

²³⁷ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62 ، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ 181، 174-186

مذهبی در واریانت هراتی آن، فاکت اداره این ولایت از سوی کمیته (مجلس) را، که بیشتر متشکل از سرشناسان مذهبی، کارمندان و دیگران بود، به نمایش می گذاشت.²³⁸

در این میان، نمی شود ایده های جمهوری یا دست کم پارلمانی-مشروطه را پدیده مطلقاً نوی هم برای هرات و هم برای افغانستان در کل؛ به شمار آورد: روی هم رفته، روشن است که در آغاز سده بیستم، در همین هرات، پیشاهنگان مشروطه خواهی، نه بدون تاثیر مبلغان پارسی، خواستار ایجاد مجلس نمایندگی که قدرت پادشاه را محدود می کرد، بودند. چنین ایده هایی به گونه سازمانیافته در جنبش مشروطیت، که از سوی رژیم در اواخر نخستین دهه سده بیستم سرکوب شده بود، بازتاب یافته بود.

این تمایلات و گرایش های جمهوری خواهانه مرتبط با آن، درست در سال های آشفتگی ها و آشوب های اواخر سال های دهه 1920-اوایل سال های دهه 1930 که روزنامه برونرزی «افغانستان»، بنیاد گذاری شده در تابستان 1929 در لاهور از سوی م. احمدخان افغان، تریبون آن گردیده بود، دوباره جان گرفتند.²³⁹ در خود افغانستان، در همین دوره بحرانی برای کشور، همو، برخی از رهروان راه آرمان های مترقی-لیبرالی و نیز مهره هایی مستقل هوادار خودگردانی/ تجزیه طلبی و پاسداران ارزش های مدرن و سنتی چون عبدالرحیم خان، در سپهر سیاسی درخشیدند. اما تجربه هراتی «جمهوری گرایی» در آن سیمایی که از سوی عبدالرحیم خان پرداز (پیاده) شد، در واقع، مدل سکولاری نبود. هر چند هم، چیزهای بسیار نوی را در پراتیک سرنوشت سیاسی و اجتماعی افغانستان به ارمغان آورد.

عبدالرحیم خان، با تلاش به تقویت و حتا گسترش پایه های اجتماعی قدرت خود، دست به انجام یک رشته اقدامات عامه پسند یازید. برای نمونه، اقلیت های تباری باشندگان نوار مرزی ولایت هرات و همچنین دهقانان را برای دو سال، از پرداخت مالیات، معاف گردانید. هرچند، به زودی نه تنها تصمیم خود

²³⁸. Kakar, Hasan. The Fall of the Afgan monarchy in 1973, -International Journal of Middle Eastern Studies, 1978. v. 9. №2, p.196.

به گونه یی که مدارک مستند بایگانی وزارت خارجه روسیه نشان می دهند، زندگی واقعی سیاسی «جمهوری هرات» در هنگام فرمانروایی عبدالرحیم خان زیر لوای اقتدارگرایی او، گذشت و بر شالوده اصول آموزه های باوری دین اسلام استوار بود، با آن که عناصر ترقیخواهی مدنی را نیز نادیده نمی گذاشت.

²³⁹. برای نمونه، نگاه شود به: خ. نظرف، «جنبش های توده یی و روشنگرانه- فئودالی ستیز در افغانستان» (اواخر سده 19- اوایل سده 20)، دوشنبه، 1976، صص 199-200 و همچنان: امامف ش. ز. «تاریخ اندیشه های اجتماعی افغانستان در نیمه دوم سده 19- نیمه نخست سده 20»، رساله دکتری، مسکو، 1994، ص 296.

را تعدیل کرد، بل حتا فشار مالی را (با وضع عوارض جدیدی به نام «عین» برای تقویت حکومت) بیشتر هم ساخت.

برخی از گام های حاکم نو هرات، که در بحث های طولانی و مکرر با ا. پالیاکف- قنسول شوروی، مطرح می گردیدند، سزاوار ستایش بودند: مبارزه با رشوه خوری، گشایش دفتر شکایات، بازدید از نواحی و دیدار با باشندگان ولایت، با آن که این گام ها هرگز گواه بر تمایلات شوروی گرایانه نبودند. برعکس، رحیم خان به خشم آمده از اقدامات مشترک شوروی-افغانی در ترکستان افغانی در تابستان سال 1929 برای به راه انداختن جنگ مقدس (غزوات) در برابر شوروی آماده بود. او، در زمینه دستورهای بایسته را صادر و برای یورش بر دسته های مهاجران ترکمنی مستقر در استان هرات آمادگی می گرفت. مگر، بنا به یک رشته عوامل، یورش صورت نگرفت: عملیات شوروی-افغانی در مزار شریف برهم خورد و به ناکامی انجامید. رحیم خان، خود نیز به مرور زمان در خط شوروی و موقوف نمایندگان مشخص شوروی پتنسیال همکاری برای پیشبرد بازی های پیچیده سیاسی که او طی سالیان با کابل، پیش می برد، را می دید.

داوری در باره دینامیک حقیقی داخلی مناسبات او نسبت به شوروی، دشوار است. اما، بیخی روشن است که پراگماتیسم بر آن سیاست خارجی چیرگی داشت که رحیم خان در چهارچوب اختیارات خود پیش گرفته بود. همراه با آن، پیچ و خم های گذشته سیاسی حاکم هرات، هرگز بر آن که او دوستانه متمایل به همسایه شمالی باشد، کمک نکرد. این را می توان دست کم از روی از خاطرات «آبدار» ل. نیکولین- کارمند پیشین قنصلگری شوروی در هرات باز یافت: «در چهل دختران در هژده کیلومتری کوشکا، عبدالرحیم خان- سرهنگ مرزی، آدم لاغر، خشک شده از بیماری ملاریا، زرد رنگ با سبیل چینی کار می کرد. می توان گفت او تا حدی سلسله جنبان مساله جمشیدی، بود. وقتی که ما با او در نیزارها دیدار کردیم و در هنگام احوال پرسی، دست استخوانی و خشک سرهنگ مرزی را فشردیم و با خوشرویی جویای صحت مندی یک دیگر شدیم، در دل مرگ ناگهانی و زودهنگام یک دیگر را آرزو می کردیم. این دست بزرگ استخوانی، تا آرنج در خون مرزبانان، کارگران راه آهن ما و ترکمن های جمشیدی شوروی آلوده بود و این تنها یک گپ کنایه آمیز نیست. . . . ما بیخی دقیق می دانستیم، که او سهمیه خودش را در هر «شکار» (رهزنی) باسماچی ها، داشت»²⁴⁰.

وضعیت جغرافیایی و سیاسی حاشیه یی هرات در جنگ سال های دهه های 1920-1930، بند بازی های ماهرانه رحیم خان با علایق اجتماعی و تمایلات باشندگان بومی، به او اجازه دادند نه

²⁴⁰. نیکونین ل.، یادداشت های همسفر (خاطرات)، جهان نو، 1931، کتاب شماره 10، صص 82-83.

تنها ساختار کارای پایداری را ایجاد کند، بل نیز سایه نفوذ خود را بیرون از مرزهای ولایت پهن سازد. آدم های وفادار به رحیم خان، کرسی های رهبری را در نواحی سبزوار (اسفزار یا شیندند کنونی- گ.)، فراه (در این جاها نیز مجلس های منطقه یی به وجود آمده بود) و میمنه گرفتند. جنرال حتا تلاش ورزید تا قندهار برسد. مگر با ژرفایابی بحران رژیم بچه سقاء، که در ظاهر ولایت هرات هم زیر چنبر آن بود، موقف رحیم خان نیز کمی سست گردید.

رحیم خان بر آن بود که در رویارویی میان «سقاوی ها» و نادریه، باید بی چون و چرا در کنار بچه سقاء ایستاد، زیرا می پنداشت که نادر «مشی ضد استقلال افغانستان را پیش می برد و آله دست ساده انگلیسی ها است». او، حتا خواهش مستقیم نادر را مبنی بر حمایت از وی، با سپردن وعده واگذاری حکومت هرات برای او، رد کرد. مگر مجلس به ریاست عبیدالله جان از موقف والی پشتیبانی نکرد و وقت گذرانی و فرصت طلبی را پیش گرفت. آنچه مربوط می گردد به تمایلات باشندگان استان هرات، آن ها با بیزاری از امان الله، هرگز از حکومت بچه سقاء - که او را فرمانروای موقت می پنداشتند، نیز خشنود نبودند.

پادشاه گردشی در کابل، در میانه های اکتبر سال 1929 برای «جمهوری هرات» و خود رحیم خان آزمون جدی یی شد: سلسله نو، که خاندان اشرافی پشتونی مصاحبان در سیمای شخص نادرخان و برادران او، روی کار آمده بود، آن خودمختاری یی را که لیدر هراتی تمثیل می کرد، آن هم در توأمیت با رژیم «سقاوی» بر نمی تابید. نخست وزیر- هاشم خان، بی درنگ، حتا بدون آگاهی پادشاه و حکومت، برای تبدیلی رحیم خان با گماشتن گورنر جنرال و فرمانده پادگان «خود» از فراه به جای او، تلاش کرد. اما شهریار هرات به پدرود گفتن با قدرت خود شتاب نداشت: هیات مجلس که در آغاز نوامبر وارد کابل شده بود، سرسختانه مایل به دفاع هم از ساختار نو قدرت در ولایت و هم ترکیب کادری اداره محلی بود. یکی از آگاهان شوروی در زمینه گزارش داد: «هیات [هراتی] همه باهم به یک زبان می گویند که «دیگر سخن بر سر اشخاص نیست- امان الله خان، حبیب الله خان، نادر خان و... دیگر، در دولت، کارها را مردم (ملت) حل و فصل می کنند». آن ها به کابل با دید سرفرازانه، با استقلال فکری معینی که دارند، می نگرند. خیلی ها می بالند که ولایت هرات- غربی ترین ولایت است که توانسته است خود را از جنگ داخلی کنار بکشد و صلح و آرامش و نظم داخلی را حفظ کند»²⁴¹.

²⁴¹ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند62، پوشه 1806، برگ 209.

... و کابل ناگزیر به عقب نشینی بود: فرمان نادر خان در باره گماشتن عبدالرحیم خان به عنوان فرمانده ارتش و والی موقت ولایت، به هرات رسید. مگر جنرال این جا هم به خط خود وفادار ماند: او تنها این تقرر را با گرفتن تایید جامعه هرات، پذیرفت. شناختن رسمی «نادریه»: بر او خیلی ها گرانتز از این تمام شد. او، در آغاز، تلگرام طفره آمیزی در باره فرمانبرداری خود از «کسانی که در حال حاضر بر کابل فرمان می رانند»، گسیل داشت و تنها با پافشاری قنسول شوروی موقوف مشخص تری گرفت. رحیم خان، دلیل تاخیر و حتا بی میلی در شناختن رژیم نادر را انگلیسی گرایی (انگلوفیلی) و واپسگرایی پادشاه نو و نزدیکان او، می خواند. او خاطرنشان ساخت که «... آدم هایی چون هاشم خان و شاه ولی خان (برادران نادر، که کرسی های کلیدی در دولت را گرفته اند - و. بویکو) نمی گذارند که در افغانستان مجلس وجود داشته باشد، چه رسد به دیگر دستگاه های نظام جمهوری (برجسته سازی از و. بویکو).²⁴²

به گواهی اسناد، «عامل شوروی» نقش بس چشمگیری در تعیین مشی سیاسی عبدالرحیم خان و «جمهوری هرات» تحت رهبری او بازی می کرد: «علت این کار آن بود که همانا پرسنل قنسولگری شوروی در هرات، در سراسر دوره جنگ میهنی در افغانستان، ارتباط هرات با کابل را تامین می کرد. استاندار، خود اعتراف می کرد که «مقام خود در هرات را، تنها مدیون و مرهون ما (دیپلمات های شوروی - و.ب.) می داند. روشن است، این گفته ها تا اندازه یی اغراق آمیز و بزرگ نمایی بود. چون، ویژگی اوضاع در ولایت و وضع خود حاکم آن را چند فاکتور، از جمله جغرافیا و نیز وضعیت اجتماعی - اقتصادی این سرزمین گسترده مرزی تعیین می کرد. هرات، با واقع بودن در غرب اقصای کشور، تقریبا تاثیر ویرانگر جنگ میهنی را تحمل نکرده بود و بخش بزرگی از باشندگان آن، در گام نخست دهقانان، نیز با آگاهی از همه بیهودگی های نا به هنجاری ها، از جنگ کنار مانده بودند. زمینداران بومی توانسته بودند کشتزارها را نگهدارند و نه تنها نیازهای خودشان را از خواربار بر آورده سازند، بل نیز باشندگان مناطق دامدار نزدیک را همانند گذشته، تامین نمایند. در فصل برداشت حاصلات سال 1929 در هرات، غله خوبی گرفته شده و در آمد خیلی خوبی از ناحیه گمرکات و مالیات به دست آمد.

عبدالرحیم خان، خودش را روی هم رفته، به عنوان یک حاکم صرفه جو نشان داد. هر چه بود، صرفه جو تر از سلف خود - شجاع الدوله امانی که پول ها را به چپ و راست باد می کرد

²⁴² . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 4، پوشه 147، برگ های 9-11 .

و بیشتر از همه والیان دیگر هرات، مواجب جنیدخان²⁴³ - قورباشی سرشناس مهاجر ترکمن را می پرداخت. طرفه این که شجاع الدوله با تلاش برای بهره گیری از جنیدخان به عنوان وزنه متقابل در برابر رحیم خان، هنگام یورش وی بر هرات، دست به این کار یازید. مگر، سنجش او درست از کار نبرآمد: بخشی از ترکمن ها خود را از درگیری ها کنار کشیدند و بخش دیگر، برعکس به رحیم خان پیوستند. مگر، با آمدن رحیم خان، وضعیت ترکمن های مهاجر، حتا بدتر گردید. بسیاری از آن ها به تجارت کوچک، فروختن چای و چیدن هیزم و مانند آن پرداختند. ترکمن ها عملاً، نمی توانستند به کشاورزی بپردازند، اما برای پیشوایان آن ها زمین هایی داده شده بود (برای نمونه برای جنید خان 58 هکتار زمین داده شده بود)، که آن ها را اجاره دادند. دشواری های مالی، در میان ترکمن ها دعوایی را

²⁴³ جنیدخان (1857-1938) فرزند خانواده توانگر عشایر ترکمن یمود بود. مدت درازی در روستای خود پست قضاوت و میر آب (توزیع کننده آب) را داشت. در آستانه و در روند جنگ جهانی اول، با متحد ساختن چندین طایفه یمودی در برابر سیاست اصلاحگرایانه میانه روانه خان خیوه - اسفندیار خان، «برآمد» کرد. در جنوری سال 1916 شورش ترکمن ها در برابر خان (ازبیک تبار) را رهبری کرد. پس از سرکوب شورش از سوی سپاهیان روسی، به افغانستان مهاجرت کرد. در تابستان سال 1916 از افغانستان با آوردن اسلحه به میهن بازگشت و بیشترین ترکمن های یمودی را زیر حاکمیت خود متحد گردانید و برای «رهایی ترکمن ها» اعلام مبارزه کرد.

بلشویک ها که در ماه دسامبر 1917 در روسیه به قدرت رسیده بودند، استقلال خیوه زیر حاکمیت اسفندیار خان را به رسمیت شناختند. مگر، به سال 1918 عملاً قدرت به دست جنید خان افتاد. در جنوری سال 1920 جنید خان در پیکار در برابر نیروهای ائتلافی مشتمل بر دسته های رزمی خیوه پی های جوان، یگان های ارتش سرخ و دسته های خان های ترکمنی رقیب، شکست خورده، با دسته های کوچک بازمانده خود، در ریگزارهای قره قوم پنهان شد.

خان نشین خیوه، «جمهوری توده پی خوارزم شوروی» اعلام گردید. نش به: برش های اساسی فعالیت های نظامی- سیاسی جنید خان در سال های 1912-1920، و نیز پلیف آ.ای.، وضعیت سیاسی امارت بخارا و خان نشین خیوه در سال های 1917-1920، سان پتربورگ، 2005، صص 75،82، 102 و سایر منابع.

تا پایان سال های دهه 1920 جنید خان ناگزیر گردید با حکومت شوروی همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشد. مگر به سال 1928 ناچار گردید با هواداران خود نخست به ایران و سپس به افغانستان برود. در آینده، پس از شکست دسته های مهاجران آسیای میانه پی با رژیم کابل نادر خان و یگان های ارتش سرخ، جنید خان بار دیگر به ایران رفت.

Franz e. Die Mauri bei Heart Bemerkungen zu einer kleinen Volksgruppen in Afghanistan.- Sociologus. Zeitschrift fur Empirische Ethnosoziologie und Ethnopsychologie. Berlin, 1979, v.29,=2,S.173.

در آثار تازه به چاپ رسیده برخی از مولفان ترکمن، تلاش به خرج داده می شود از جنید خان به عنوان یکی از رهبران جنبش آزادیبخش ملی قهرمان تراشی شود. نش به: احسانف رحیم، اپوزیسیون روحی در ترکمنستان 1917-1935.

بروز داد تا جایی که مخالفان جنید خان حتا بازگشت به شوروی را منتفی نمی دانستند.²⁴⁴

جنگ میهنی و برهم خوردن روابط اقتصادی سنتی، عملاً سمتگیری بازرگانان هراتی را تغییر داد: بخش بانفوذتر آن در همان آغاز آشوب، به شوروی و بخش دیگر آن به مشهد (ایران) رفت. بسته شدن مسیرهای تجاری به قندهار و سپس به هند، هرات را با کمبود کالا رو به رو کرد. امکانی که موسسات بازرگانی شوروی بهره گیری از آن را فروگذار نکردند: برای نخستین بار در بازار هرات انواع گوناگون و رنگارنگ کالاهای صادراتی درجه دو (دخانیات، شیرینی باب و ...)، پدیدار شدند و مانوفاکتور شوروی «تقریباً بیخی کالاهای همانند هندی را از میدان بدر کرد»²⁴⁵. دلیل این گونه دگرذیسی (استحاله)، تا جایی رفتار خشن همسایه غربی- پارس بود. باری، پارسی ها در سراسر امتداد مرز افغانستان و پارس، قرنطین یک هفته یی برقرار کردند که منجر به برهم خوردن تجارت افغانستان با مشهد و سپس اروپا گردید.

با پدیدآیی نخستین نشانه های تثبیت وضع در هرات، اتحادیه های تجاری بازرگانان که پسان ها شرکت ها (تجارت خانه ها) نامیده شدند، به میان آمدند. نقش پیشروی را در روند تجمع سرمایه بازرگانان و خودسازمانگری بورژوازی تجاری در منطقه، شرکت حکیمف (عبدالمجید زابلی- تاجر و اقتصاد دان سرشناس که چندی پیش در امریکا درگذشت؛ سال ها در مسکو با این نام می زیست و در شوروی به همین نام شهرت داشت-گ.) - اسقف اعظم اقتصاد افغانی و یکی از پیشاهنگان مناسبات بازرگانی شوروی- افغانی؛ بازی نمود. این شرکت توانست بر پشم، چرم خام و کالاهای وارداتی، قیمت های انحصاری گذاشته و بازرگانان مرزی را دست خود بگیرد.

بایسته است یادآور شویم که تحکیم مواضع اقتصادی شوروی در استان هرات، که در دوره جنگ میهنی در افغانستان روی داد، گرایش پایداری نیافت. به سال 1930 حکومت هرات یک رشته اقدامات تحدید کننده را روی دست گرفت که منجر به محدود شدن پویایی های سازمان های بازرگانی شوروی، گردید. در نتیجه، گردش کالا میان تاجران هراتی و شریکان شمالی آن ها کاهش

244 . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون رفرنتوری درباره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 17، پروند 153، برگ 85-86.
حتا اعضای خانواده جنیدخان نیز دست اندر کار تهیه هیزم بودند: پسر او، چندین بار به سفارت شوروی با شترها هیزم داد.
245 . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 17، پوشه 153، برگ 19. تسوکرمان- رییس بخش سوم خاور، روی گزارش تاریخی 26 نومبر سال 1929 ا. پولیاک- قنسل شوروی در هرات، این ملاحظه را نوشت: «باید این کار تحکیم یابد».

چشمگیر یافت و قیمت کالاهای شوروی 50-100 درصد بالا رفت که این کار، روشن است زمینه را برای ورود کالاهای انگلیسی- هندی فراهم گردانید. بر پایه برخی از اطلاعات، حتا دستور نابود ساختن انبارها و کارگاه های شبکه تجاری شوروی، داده شده بود²⁴⁶. در همه این اقدامات، دست داشتن خود والی احساس می شد: وی با ماندگار شدن در کرسی ولایت، در واقع، موقف شوروی ستیزی پیش گرفته بود (در عمل، به چنین موقفی بازگشت). تدوین آیین نامه تجاری بازرگانان بومی، [به گمان بسیار از سوی شورای هرات-گ.] به خود رحیم خان، واگذار شده بود که مصوبه منع تحویل مواد خام به موسسه شوروی «وستوک تورگ» (بازرگانی خاور)، با شرایط پیشنهادی آن موسسه، با مشارکت مستقیم او مطرح گردیده بود.

کشیدن شاسه (جاده موتر رو) از هرات تا مرز پارس؛ وزنه متقابلی در برابر گستره جویی اقتصادی از شمال، ارزیابی می گردید. آن هم در حالی که در محافل تجاری- بازرگانی بومی (به ویژه در شرکت «اصلاح»، که به گروه حکیمف (زابلی) تعلق داشت)، دست کار چاق کنان هوادار پارس- تاجران مشهدی، دیده می شد. این بازی پیچیده در عرصه اقتصاد و سیاست، از سوی انگلیسی ها با گرجوشی تشویق می شد. اما، هرگاه در کل، اقدامات عبدالرحیم خان را در قبال پارس ارزیابی کنیم، در آن به دشوار می توان بار حسن نیت را یافت. چه رسد به اتحاد. پارسی ها با او رفتار همانندی داشتند. تهران، حتا از نادرخان برکناری عبدالرحیم خان را از کرسی ولایت هرات درخواست کرد. مگر، این کار، نتیجه یی در پی نداشت²⁴⁷ - چون نادر، خود نمی دانست چگونه این کار را انجام دهد.

به رسمیت شناختن رژیم نادرخان («نادریه») از سوی عبدالرحیم خان، به معنای آن نبود که حاکم هرات با اندیشه های **جاه طلبانه** و دیگر مقاصد بیشتر نهانی خود، پدرود گفته باشد. عبدالرحیم خان، با اطمینان بخشیدن به نادر از فرمانبرداری بی چون و چرای خود از او، همزمان مجلس هرات را مجاب کرد که تنها آن قوانینی را که از سوی مردم تصویب شوند، پیاده خواهد ساخت. در نتیجه، چنان برآمد، که مصوبه های حکومت در باره مکاتب، خدمت نظامی و دیگر مصوبات مربوط به افزایش مالیات نو، در هرات نادیده گرفته شد.

در این حال، عبدالرحیم خان، ماهرانه با احساسات افغانی [(پشتونی)-گ.] ستیزی اقلیت های تباری بومی، به ویژه چهار ایماک ها یا چهار ایماق ها (فیروزکوهی ها، جمشیدی ها، تایمنی ها و ...) و دیگران که در واحه پنجه بود و باش

²⁴⁶ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند62، پرونده

ویژه 2، پوشه 2548، برگ 3.

²⁴⁷ . جریده امید، به زبان دری، چاپ امریکا، شماره های 454 - 460، سال

2001.

داشتند، بازی می کرد. ناخشنودی آن ها، زمینه را برای تبارز اندیشه ایجاد دولت مستقل افغانستان شمالی فراهم نموده بود. عبدالرحیم عملا در این راستا، در مقیاس منطقه یی عمل می کرد. او، برای مثال، جمشیدی ها و هزاره هایی را که در سرزمین شوروی بود و باش داشتند، تشویق به بازگشت می کرد و به منظور تقویت تمایلات مبنی بر بازگشت، در میان آن ها آوازه هایی در باره پس دادن زمین هایی که در گذشته متعلق به آن ها بود و معافیت از پرداخت مالیات تا مدت چهار سال، پخش شده بود. چنین آوازه هایی تا جایی با آمدن گروه بزرگی از بلوچ ها به هرات به رهبری کریم خان که به آنان، بی درنگ زمین هایی در منطقه اسلام-قلعه داده شد و کمک های مالی یی نیز ارزانی شد، تایید می گردید. برای کمک به آدم های کریم خان، در هرات جمع آوری ده فونت گندم از کشتزارها سازماندهی شده بود.²⁴⁸

شایان یادآوری است که آمدن کریم خان بلوچ به افغانستان، آگاهانه از سوی عبدالرحیم خان بر انگیخته شده بود. با آن که اداره کل سیاسی شوروی در این اقدام، علل عینی یی (بی زمینی، کمبود دام های باربر و تجهیزات فنی، نبود کدامین خدمات پزشکی، در منطقه بود و باش پیشین بلوچ ها) را می دید. عبدالرحیم خان، با آماده ساختن عملیات برای بازگرداندن بلوچ ها، مقاصد معینی را نه تنها در بازی خود با رقیبان/ شریکان شوروی خود، بل نیز با پارس ها در سر می پروراند. با پر(ورق، کارت) بلوچی می شد برای بی ثبات سازی اوضاع در سرزمین پارس، که باشندگان فزونشمار بلوچ داشت، بازی کرد. راهپیمایی افغانی کریم خان با صد تن از حواریونش و پنجاه پاسدار مسلح، به بهای دادن قربانیان بسیاری انجام شد. نیروهای اکتشاف هوایی شوروی توانستند خط سیر وی را تثبیت کنند و گریزیان را زیر آتش بگیرند: در نتیجه، نود نفر کشته شدند. بلوچ ها، خود شماری از زنان و بچه ها را کشتند. مقارن با اواخر نوامبر، یعنی پس از یک ماه و نیم، بعد از آغاز عملیات، کریم خان به هرات رسید و در آن جا از حکومت شوروی خواست تا دارایی و خانواده او را در ازای سپردن وعده دست کشیدن از مبارزه در برابر شوروی، برایش باز گردانند.²⁴⁹

گذشته از این ها، والی هرات، در عرصه سیاست داخلی، در پشت پرده، بازی حساس و خیلی پیچیده یی را پیش می برد. آن هم، به گونه یی که نماینده تام الاختیار کمیساریای خلق در امور خارجه در ازبیکستان، نتیجه گیری کرده بود: «عبدالرحیم خان که در ظاهر خیلی احتیاط کار می نماید، ... شاید بازی کردن

²⁴⁸ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده

ویژه 2، پوشه 2548، برگ 4.

²⁴⁹ . مرکز نگهداری و ... فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 2540، برگ

را دوست داشته باشد. او، به هیچ رو، از ماجراجویی روگردان نشده است. باید دانست که به محض که فرصت مناسب دست بدهد، به محض که وضع کابل دشوارتر شود، یا به محض که مزار یا ولایت جنوبی با کابل مخالفت کند، رحیم خان می تواند آشکارا در برابر نادر شاه بیستد.²⁵⁰ برای این هدف، افراد عبدالرحیم خان، تا توانسته اند جنگ افزار و مهمات انبار کرده اند. این جنگ افزارهای ساخت آلمان به گمان بسیار با قیمت های بازار سیاه قاچاقی خریده شده و از راه پارس به هرات آورده شده است. هرچند هم عبدالرحیم خان و نزدیکان وی برای به دست آوردن تفنگ های شوروی که کیفیت آن ها آشکارا در جریان عملیات 1929 مزار نمایان شده بود، کوشش بسیار کرده بودند.

در این میان، ماموریت فرونشاندن تنش میان کابل و هرات، به غلام جیلانی خان (نماینده خانواده چرخي- ستون اصلی رزمنده «امانیزم» در دوره جنگ های سرنوشت ساز سال 1929) که در آن روزها با انجام ماموریت های ناگوار از سوی مرکز مورد بخشایش قرار گرفته بود، سپرده شده بود. جیلانی خان، تابستان سال 1930 به هرات آمد و دو ماه آژگار را در آن شهر سپری کرد. او، در این مدت، توانست عبدالرحیم خان را وادار به تعویض تقریباً همه رهبران اداره ولایت نماید: خواجه عظیم- رییس پلیس (او نخستین کس از رجال هراتی بود که رحیم خان را دعوت کرد و قلعه نو را در بهار سال 1929 به او سپرد)، مستوفی بومی- دوست وفادار ش که بنا به صداقت خود به این کرسی گماشته شده بود و سر انجام، عبدالکریم خان- نماینده تام الاختیار وزارت خارجه- دست راست والی که در نوبت ایستاده بود.

مهمان، همچنین کوشید به عبدالرحیم خان لزوم کناره گیری از کرسی فرماندهی ارتش و گماشتن فرستاده نو کابل به این پست را گوشزد نماید. مگر، والی که از نردبان مدارج نظامی بالا رفته بود، به خوبی به اهمیت نیروی رزمی پی می برد و برای جدا شدن از آن، **شتاب** نمی کرد. پادگان هرات نیروی چشمگیری تا 10 هنگ (غند) ارتشی، بدون احتساب پلیس داشت. مگر، رحیم خان، پس از چندی، ناگزیر گردید بیش از نیمی از این ارتش را برکنار نماید.

جمهوری گرایی عبدالرحیم خان- ویژگی اساسی ایدیولوژی سیاسی او بود تا باورهای اجتماعی اش. بیشتر سلاح تاکتیکی ویژه یی بود با اهداف خاص: او، این گونه می کوشید بر نوگرایی رفتارهای خود تاکید نماید و شاید هم برخی از ضعف های ریشه یی خود (خاستگاه و اصل و نسب اجتماعی خیلی پایین پشتون

²⁵⁰ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند. رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، کارتن 70، پوشه 156، برگ 206

صافی تاجیکی شده از پروان، پیوند با «سقویه» و ... را جبران نماید.

در حقیقت، از اندیشه های جمهوریخواهی والی هرات، شمار زیادی چیزی نمی دانستند: دیپلمات ها و استخبارات شوروی، شماری هم از محیط نخبگان کابلی که در روند سال 1929- اوایل سال 1930 چندین بار جا به جا شده بودند و شماری از معتمدترین هراتی ها. اما همه مهره های نام برده شده و نام برده نشده، دیدگاه های خودشان و در ضمن تصور روشنی از وجهه سیاسی عبدالرحیم خان و «مدل» نیمه خودگردان زندگانی اجتماعی در بعد منطقه یی که از سوی او در هرات ایجاد شده بود، داشتند. در اوایل سال 1930، آیین های دموکراتیک نمایی که به گونه متناوب (مانندانتخاب برای لویه جرگه) به راه می افتادند و تمایلات متریقی حتا تا جایی قانونی شده در سیمای گروه ژورنالیست- سرور جویا، به عنوان عناصر این «مدل»، ارزیابی می شدند. در قطب مقابل آن، دستگاه دادگاه شرعی که یکی از خشن ترین دستگاه ها در افغانستان (با اعدام های گروهی در ملای عام- با به دار زدن ها، بریدن سر، دست و پاها، انداختن از برج ها، کوبیدن گوش ها با میخ و ...) بود و گروه محافظه کار- رمانتیک خلیل الله خلیلی- خواهر زاده عبدالرحیم خان و شخصیت ادبی آینده کشور در تراز ملی، قرار داشت.

به ابتکار عبدالرحیم خان، در هرات مدرسه بزرگی ایجاد شد، که قاضی محمد صدیق، مولوی ضیاءالدین (از فارغان دیوبند)، نعمت الله سلجوقی و دیگر شخصیت های مذهبی محافظه کار، جاهای پیشتازی را در آن گرفتند²⁵¹. نهاد دیگر دموکراسی هرات دوران آشفتگی و آشوب سال 1929 (اغتشاش)- مجلس، بی درنگ پس از استقرار رژیم «نادریه» به خودی خود فروپاشید و از هم گسیخت. کادر اساسی آن - روحانیون آرزومند همکاری با نادر نبودند، با آن که در آغاز، همراه با والی به هواداری از وارد ساختن شکل نمایندگی اجتماعی (مجلس اعیان) در تراز سراسر کشور برخاسته بودند.

انتخابات هیات ها برای اشتراک در لویه جرگه سراسری سال 1930 زیر کنترل سخت عبدالرحیم گرفته شده بود. حکومت خود، بی توجه به مشارکت لایه های گسترده باشندگان، نامزدهای نمایندگان را می گماشت. در نتیجه، کسان زیر به عنوان نمایندگان شهر برگزیده شدند:

1- عبدالکریم خان که در گذشته از او نام برده بودیم،

²⁵¹ . در سال 1930 این مدرسه بسته شده و استادان پیشرو آن زندانی شدند.

2 - خواجه سید عظیم- نماینده دفتر محلی شرکت «اصلاح»، سخنور آشتی پذیر، که تجربه نمایندگی در یکی از جرگه های زمان امان الله را داشت،

3- میر گازرگاه- روحانی یی که با شکیبایی و بردباری در دینداری بنام بود و از سواد نسبی برخوردار و به خویشتنداری در تصمیم گیری متمایز (در تابستان سال 1929 همانا او ملاها را از اشتراک در غزوات ضد شوروی، بر حذر داشته بود)

برگزاری انتخابات در مساجد، در جمع نمازگزاران، می بایستی وزنین بودن و آزاد بودن آن را نمایش می داد. مگر پس از چند روز، بخشی از نمایندگان، برای کناره گیری از کرسی های خود شتاب کردند که این کار حکومت را ناگزیر گردانید انتخابات را دو باره برگزار نماید. این بار، نمایندگان بیشتر آدم های کم تجربه از کار برآمدند. با آن که گزینش شیخ محمد امین²⁵²- بزرگ شیعیان هرات، «حادثه» ویژه یی شمرده می شد.

عنصر مهم (با آن که از دیدگاه سیاسی کمتر موثر)، زندگی اجتماعی هرات در سال های دهه 1920 و در اوایل سال های دهه 1930، گروه ترقیخواهان گرد آمده پیرامون هفته نامه «اتفاق اسلام» و سردبیر آن- روزنامه گار، سرور جویا، به شمار می رفت. هفته نامه در سال 1920-1921 تاسیس شده و تا سال 1928 با شیوه سنگی به چاپ می رسید. به گونه یی که ل. نیکولین- یکی از نخستین دیپلمات های شوروی در افغانستان، رایزن قنصلگری در آغاز سال های دهه 1920 در هرات، به خاطر می آورد: «هفته نامه در کاغذ لفاف قهوه یی چاپ می شد و ویراستار روشن بین آن که یک ملا بود، با دست خود، به شیوه لیتوگرافی، تقویم مدنی هرات را تالیف کرد. در بخش اخبار خارجی، خواننده می توانست در باره آن بخواند که در نیویورک خانه ها چهل طبقه دارند.»²⁵³ شجاع الدوله- والی امانی (در اواخر مارچ- اوایل می 1929)، نام هفته نامه را به «فریاد» عوض کرد، مگر، عبدالرحیم خان که شجاع الدوله را از هرات در بهار 1929 راند، نام پیشین «اتفاق اسلام» را باز گردانند.²⁵⁴

²⁵². بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفنتوری در باره افغانستان، پرونده یژه 12، کارتن 5، پوشه 152، برگ 8.

²⁵³. نیکولین ل. یادداشت های همسفر (خاطرات)، جهان نو، سال 1931، کتاب 9، صفحه 90

²⁵⁴. شفیع راحل- فرهنگشناس و روزنامه نگار، نوشت که «اتفاق اسلام» در سال 1919 از سوی صلاح الدین سلجوقی بنیادگذاری شده بود. نش به: Shafie Rahel. Cultural policy in Afghanistan. The UNESCO Press, Paris, 1975, p. 40

تاریخ تاسیس «اتفاق اسلام» را ر. سیکویف، در پی وارتان گریگوریان و م.ک. آخانگ، سال 1920 می پندارند (این تاریخ را ایگور میخایلوویچ ریسنر که به خوبی در مسایل خارجی افغانستان آگاهی داشت، نیز تایید می کرد. نش به: کتاب او زیر نام افغانستان، مسکو، 1948، ص 58) همو، او

نویسنده بیشترین اطلاعات تحلیلی هفته نامه، سرور جویا- سردبیر آن و پوششگران اصلی اطلاعات دارای بار بین المللی آن (گاهی هم نویسندگان آن ها)- کارمندان قنسولگری شوروی و به پیمانہ کمتر کارمندان قنسولگری پارس، بودند. کار سنا سور را عبدالکریم- نماینده تام الاختیار وزارت امور خارجه افغانستان در هرات، انجام می داد. او صاحب چاپخانه یی بود که هفته نامه در آن چاپ می شد. تیراژ این نشریه هفتگی (جریده) 1500 نسخه بود، که به مناطق دیگر- به قندهار و کابل نیز گسیل می گردید.

جهتگیری و گرایش سیاسی «اتفاق اسلام» به پیمانہ بزرگی با دیدگاه های سر دبیر آن تعیین می گردید. در پیرامون او و انجمن سازماندهی شده از سوی او به نام «انجمن ادبیات» [انجمن ادبی]-گ.]، روشنفکران دمکرات و نمایندگان دیگر لایه های میانی گرد آمده بودند. سرور جویا، خود، برگ های جریده یی را که خودش به تنهایی با دستانش به راه انداخته و رهبری می کرد، برای طرح مسایل مبرم و حاد منطقه و کشور در کل: در باره آزادی مطبوعات، وضع رسانه ها، موازین اخلاق اجتماعی و دیگر مسایل به کار می گرفت. او با نگرانی برای رشد علم و فرهنگ، بی باکانه بر نارسایی ها و نا بهنجاری ها و کاستی های جامعه و بالاییان مانند رشوه خواری، تنبلی و ... می تاخت و آن را زیر تازیانه نکوهش و سرزنش می گرفت.

جای ویژه یی را در کار روزنامه نگاری و پویایی های اجتماعی جویا و دیگر ترقیخواهان هراتی، مسایل گذشته نزدیک داشت. خیزش سقاوی ها از سوی او به عنوان شورشی که منجر به هرج و مرج و بی نظمی گردید، ارزیابی می گردید که از دیدگاه جویا، با سرشت «انقلاب» چونان روند «دگرگون ساختن شالوده وضع قدیم و پدید آوردن اشکال اجتماعی و باوری نو ملت»، تضاد داشت.

آوازه اتفاق اسلام، به یاری طرح نسبتا بی باکانه و همه جانبه مسایل، بسیار زود از چهارچوب های ولایت بیرون شد و هفته نامه در پایتخت انگشت نشان و زبانزد همگان گردید. بر پایه برخی از گزارش ها، نادر شاه با گسیل نامه خاصی عنوانی عبدالرحیم خان، مشی هفته نامه را ستود و حتا آن را الگویی برای دیگر رسانه ها، عمدتا رسانه های رسمی خواند.

دیدگاه مولفان خارجی (غربی- افغانی) را در خصوص نام روزنامه های هراتی سال های دهه 1920، بازنویسی می کند. نش به: سیکویف، ر. ر. اوچرک رساله تاریخ مطبوعات افغانی- صفحات تاریخ و تاریخ نگاری هندوستان و افغانستان، مسکو، 2000، برگ 346. اسناد آرشیوی دست داشته، آن روایت را تقویت می کند که «فریاد»- نام موقتی روزنامه «اتفاق اسلام»، بوده است. همین منابع اجازه می دهند تایید کرد که مبتکر تغییر نام آن، شجاع الدوله بود.

علت شکیبایی و بردباری پادشاه، در قبال ترقیخواهان ولایتی، آن بود که به رغم «پویایی های خود»، آن ها، تنها اپوزیسیون «پایایی» برای رژیم بودند.

والی هرات نیز، چندان آشکارا بر هفته نامه خرده نمی گرفت. چون پیکان ها و خدنگ های هنگامه انتقادی ترقیخواهان هرات، نه خود وی، بل نمایندگان روحانیت و شماری از اداره های مرکزی را آماج گرفته بود. علت خویشتنداری نمایشی عبدالرحیم خان، شاید، نکته بیشتر باریکتری- همانا حمایت شوروی از هفته نامه بوده باشد. این حمایت، بس ماهوی بود: سرور جویا از تاشکنت مواد انشاراتی می آورد. او، در باکو حروف چاپی سفارش داده بود (هراتی ها از پذیرفتن پیشنهاد مشابه قنسولگری پارس خود داری کردند). اتفاق اسلام به گونه منظم از سرچشمه مواد به چاپ رسیده در روزنامه های تاجیکستان و ادبیات سیاسی به زبان های خاوری «سیراب» می شد. این گونه همکاری ها، به دقت پنهان نگه داشته می شد. با آن که رد پای آن در مضمون و مشی عمده ترین و شاید هم تنها نشریه اپوزیسیون قانونی عهد «نادریه»، دیده می شد.

موجودیت یک رشته عوامل بین المللی و داخلی افغانی (از جمله خود هرات) و همچنین صفات کمیاب نیرنگ بازی سیاسی، به عبدالرحیم خان اجازه دادند تا برای چندی نه تنها موقف خود را در شمال باختری افغانستان حفظ کند، بل نیز حتا چونان سیاستمداری در تراز ملی، تحکیم بخشد. مگر بلندیروازانه ترین آرمان های او، هرچه بود، تحقق نیافتند. در سال 1935 سر انجام، فرمان تبدیلی او به پایتخت صادر شد. به گونه یی که در مدارک سرقنسلگری شوروی در هرات یاد آوری شده است: «کابل، با برداشتن رحیم خان، با یک تیر دو نشان زد و همانا: تحقق خواست دیرین خود مبنی بر پس زدن او از هرات و سپس گرفتن ژست در برابر پارس ها در روشنی درگیری های مرزی، به ویژه مناقشه اخیر در زور آباد که با این کار، روشن است می خواهند فشارها و ادعاهای پارس ها را سست و کمرنگ بسازند»²⁵⁵.

برای آن که جلو ایستادگی ممکنه هواداران حاکم هرات را بگیرند، به آن ولا دو هنگ گسیل گردید- یکی از پایتخت و دیگری از قندهار. در برنامه بود تا بخشی از ارتش هرات را (که اصولا متشکل از کوهدانی ها و کوهستانی ها بود) لغو و افراد ناباب آن را بازداشت نمایند.²⁵⁶

عبدالرحیم خان، در اوضاع پدید آمده، ناگزیر گردید با نادریه کنار آید و به تدریج با ساختار نو همگرایی یابد.

²⁵⁵ . بایگانی سیاست خارجی...، فوند رفرنتوری در باره افغانستان،

پرونده ویژه 17، کارتن 177، پوشه 29، برگ 70.

²⁵⁶ . همان جا، پرونده ویژه 18، کارتن 178، پوشه 6، برگ 40.

این در حالی بود که در کابل به او تنها نقش درجه دومی در کرسی وزیر امور اجتماعی و در بهترین مورد - معاون صدر اعظم، قایل شده بودند. نشستن به کرسی معاونت حکومت، [که به او داده شد-گ.] بیشتر به تنبیه همانند بود تا به پاداش: او ناگزیر بود از بام تا شام در دفتر خود بنشیند و حتا برای سفر های شخصی برای بازدید از سرزمین آبایی خود از استخبارات اجازه بگیرد. مقارن با سال های دهه 1940 او در عمل، از آخرین پله های نردبان مدارج رسمی خود بالا رفته بود.²⁵⁷ مدارهای خودگردانی هرات و جمهوری خواهی او از این هم پیشتر - مقارن با میانه های سال های دهه 1930 از هم گسیخته و «آب» شده بودند.

آ. ای. پلیف

²⁵⁷ . غبار می نویسد که هنگام شورش صافی به سال 1947، عبدالرحیم خان، که در کرسی معاون وزیر دفاع کار می کرد، و نیز خواهر زاده وی - خلیل الله خلیلی، زندانی شدند. تنها به این دلیل که هر دو به این قبیله پیوند داشتند. نش به: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، به زبان انگلیسی، ص 179. بنا به مدارک غیر مستقیمی که هفته نامه امید، چاپ امریکا به زبان دری ارائه نموده است، عبدالرحیم خان همان جا در زندان درگذشت. مگر، به گونه یی که خلیل الله خلیلی گواهی می دهد، عبدالرحیم خان با دو سال نشستن در زندان، هنوز هم چشم به راه آزاد شدن بود که این کار با پا در میانی دوست دوران جوانیش، احمد شاه خان - وزیر دربار انجام یافت. فرمانروای پیشین هرات، پس از درگذشت، در دژ صدق آباد، در پنجاه کیلومتری کابل، به خاک سپرده شد.

**«رد پای» ترک ها در جنبش باسماچی²⁵⁸ های آسیای میانه و موقف
افغانستان
(پسندای تاریخی، ویژگی ها، ره آوردها، برداشت ها)**

تاریخ شوروی سازی آسیای میانه به پیمانہ بزرگی با جنبش نامنهاد «باسماچی ها» گره می خورد. ریشه های باسماچی ها به ژرفنای لایه های زیست اجتماعی- سیاسی منطقه می رسد. سرشت شوروی ستیزانه باسماچی ها در سال های دهه های 20 - 30 سده بیستم تنها یکی از مظاهر این پدیده چند پهلو است. چه همزمان، بازیگران گوناگون خارجی نیز در آن هنگام تلاش می ورزیدند از این جنبش برای بهره جستن برای منافع خود کار بگیرند²⁵⁹.

به گونه یی که روشن است، «تاثیر ترکی» نقش چشمگیری در تاریخ پیدایش باسماچی های آسیای میانه، داشت. روشن است، تاریخ پیوندهای متقابل، تماس ها و روابط امپراتوری عثمانی و کشورهای منطقه آسیای میانه از سده های گذشته آغاز می شود. دولت عثمانی، مدت ها رهبر ویژه ترک ها و اصولاً همه جهان مسلمان- به شمول کشورهای که نزدیکی جغرافیایی و مرز مستقیم با امپراتوری نداشتند؛ شمرده می شد. همانا سلطان ترک، سر از سده شانزدهم، خلیفه (رهبر روحانی) همه سنی ها به شمار بود.

درکشورهای بیشتر بزرگ و نیرومند آسیای میانه: امارت بخارا و خان نشین خیوه و سر از سده هژدهم، خان نشین خوقند، سنی های مسلمان بود و باش داشتند. همه این کشورها همدستان طبیعی ترک عثمانی در رویارویی با ایران شیعی- حریف عمده ترک ها در خاور، بودند. روشن است، پیوندهای ترکی- آسیای میانه یی جهت گیری ضد روسیه، هم داشت. در دربار سلطان، در باره «خطر روس» برای مسلمانان آسیای میانه (خیوه، بخارا) که گویا خطر «مسیحی سازی اجباری» آنان را تهدید می کرد، هنوز در میانه های سده هژدهم- هنگامی که خان نشین استراخان به روسیه پیوست، سخن بر زبان می آوردند.²⁶⁰

²⁵⁸. باسماچی (باسماچ، از مصدر باسماق- باصمق: حمله، هجوم، یورش، شبیخون، تک) در زبان های گروه ترکی به معنای مردان مسلح سرکش و یاغی است که می توان آن را با «عیاران» همتا پنداشت. «باسماچی»، در ادبیات سیاسی روسی به معنای «رهزن»- «رهزنان» به کار رفته است. شوروی ها شورشیان دهه های سال های 20-30 سده بیستم آسیای میانه را که در برابر حکومت روسیه شوروی به پا خاسته بودند، به این نام یاد می کردند-گ.

²⁵⁹. در این مقاله، نقش یکی از این نیروهای خارجی- ناسیونالیست های تندرو ترک، هواداران ایدیولوژی پان تورانیسم یا پان ترکیسم- «ترک های جوان» به رهبری انور پاشا در رویدادهای خونبار آسیای میانه در آن برهه بررسی می شود-گ.

²⁶⁰. ا. ا. میخایلف، «نخستین یورش به جنوب»، سان پتر بورگ، 2003، برگ های 315-335.

پیوندهای امپراتوری عثمانی با خان نشین های آسیای میانه، در سده هژدهم- به ویژه در نیمه دوم آن، هنگامی که امپراتوری عثمانی در نبردها با روسیه، با شکست های پی در پی رو به رو گردید، بار منظم تری به خود گرفت. ترک ها می خواستند در خان نشین های آسیای میانه همپیمانانی برای جنگ های دامنه دار با روسیه، دست و پا نمایند. عثمانی ها در صورت درگیری ممکنه با روسیه به همپیمانانی که می توانستند در پشت جبهه آن «ناآرامی» های پیوسته بیافرینند، نیاز داشتند. مرزهای جنوبی روسیه با آسیای میانه، که با شبیخون های پیوسته عشایر کوچ نشین (که بازرگانی کاروان های ترانزیتی و پاسگاه های مرزی روسیه را آماج می گرفتند)، رو به رو بودند، همانا همین پشت جبهه «ناآرام» شدند.

از نیمه نخست سده نوزدهم، هنگامی که امپراتوری روسیه آغاز به پیشروی کم و بیش منظم به سوی جنوب نمود، بخشی از نخبگان نظامی کشور- جنرال ها، سخن از پرهزینه بودن و «ناصایب بودن» پیوستن کامل منطقه به روسیه بر زبان می آوردند. از جمله جنرال ا. و. ابروچف که می پنداشت که بهترین و و کاراترین پاسگاه های مرزی در مرزهای جنوبی روسیه «دشت ها و بیابان های بی آب و گیاه» می باشد، که کسی توان پیمودن آن را ندارد.

در این حال، نخبگان نظامی روسیه، تراز بالای «انفجار آمیز بودن» منطقه را که با «رفتارهای ناآرام و پرخاشجویانه»²⁶¹ توده های کوچ نشین دشت های قزاق (در شمال)، اثر بسیار نیرومند اسلام و روحانیت مسلمان در خان نشین ها (در جنوب) و در کل مسایل بس پیچیده زمین و آبیاری، گره می خورد، خاطر نشان می ساختند». همه این عوامل در منطقه بی ثباتی می آفرید، که بی چون چرا می توانست از سوی دشمنان روسیه در شرایط نامساعد بین المللی بهره گیری شود- چیزی که رویدادهای مربوط با جنگ کریمه، به نمایش گذاشتند.

در پاییز سال 1853 سفیران عثمانی به خوقند و خیوه و همزمان به بخارا وارد شدند و فرمانروایان این دولت ها را بر حمله به روس ها فراخواندند. و. ل. پیروفسکی- گورنر جنرال اورنبورگ در باره پویایی های اجنت های حکومت ترک در بخارا و خیوه در سال های لشکرکشی به کریمه به پتربورگ، گزارش داد. بر پایه گزارش گ. خ. گاسفورت- گورنر جنرال سایبریای باختری؛ در خوقند، مربیان نظامی و استادکاران ترکی کار می کردند. در گزارش های هر دو، گواهی هایی هست مبنی بر این که گماشتگان ترکی می کوشیدند باشندگان خان نشین ها را متقاعد به «اعتماد نمودن به انگلیسی ها» نمایند. این در

²⁶¹ آ. آ. کالینسکیف، «شناخت آسیای میانه در روسیه»، بیشکیک، 2006،

برگ های 4-5.

حالی بود که انگلیسی‌ها به نوبه خود برای گسیل کارشناسان نظامی ترکی به خیوه و خوقند کمک می‌کردند. پسان‌ها، پس از پایان جنگ کریما و در آستانه جنگ دیگر ترک و روس در سال‌های 1877-1878، سفیر ترک به خان خیوه همکاری خود را در زمینه ایجاد اتحادیه کشورهای آسیای میانه پیشنهاد کرد.²⁶²

مگر، همانا به علت همان اوضاع، دقیق‌تر- به علت «دسایس انگلیس» و «رفتار بدخوقندی‌ها، بخارایان وخیوه‌یی‌ها» که از سوی ترک‌ها تحریک می‌شد، روسیه دیگر نمی‌توانست پیشروی خود به سوی آسیای میانه را متوقف سازد. در این پیوند، جنرال سویستنوف- رییس ستاد و حاکم قفقاز در باره، چنین ابراز نظر کرد: «کوچ‌نشین‌های آسیای میانه را نباید به تابعیت پذیرفت یا ناگزیر همه را پذیرفت». (تکیه از من است)²⁶³.

این‌گونه، پای روسیه به بازی نام نهاد «بزرگ» کشیده شد: هر چه بود، در اوضاع ناگوار بین‌المللی وقت، راهی برای بخش‌جز کاربرد پیکان دیگری برای فشار آوردن بیشتر اثر بخش بر انگلیس- دقیق‌تر بر متصرفات هندی آن؛ از محور از شمال نمانده بود. این استراتژی، روی هم رفته صایب بودن خود را ثابت کرده بود: در اواخر سده نهم، انگلیس با به رسمیت شناختن آسیای میانه به عنوان گستره زیر اداره روسیه، ناگزیر به همکاری با آن گردیده بود.

در این پیوند، جهت‌گیری ترکیه در سیاست آسیای میانه‌یی آن به آلمان، کاملاً طبیعی می‌نماید. آلمان به نوبه خود، تلاش می‌ورزید به گونه غیر مستقیم بر اوضاع نظامی- سیاسی در مرزهای «نا آرام» آسیای میانه امپراتوری روسیه از طریق ترکیه تاثیر بیندازد. به ویژه، این امر در سال‌های نخست سده بیستم و بعدها در سال‌های جنگ اول جهانی، نمایان گردید. در این رابطه، یاد آور می‌شویم، که امپراتوری عثمانی کوشش می‌نمود تا بر منطقه با بهره‌گیری از دستاویز ایدئولوژیک پان‌ترکیسم، که با پویایی از سوی قدرت‌های غربی (در آستانه جنگ جهانی اول- در گام نخست، آلمان) پشتیبانی می‌شد، بهره‌گیرد. برای مثال، خ. ب. پاکسوی- دانشمند ترکی از قول منابع و کارهای مولفان سرشناس سده نهم- آغاز سده بیستم²⁶⁴ می‌نویسد که «پان‌ترکیسم اصلاً اختراع خود ترک‌ها (یا تورک‌ها) نه بل، اختراع خاورشناسان و سیاستمداران، به منظور توجیه راه اندازی یک سلسله کامل

²⁶² . برای به دست آوردن آگاهی‌های بیشتر در این باره، نگاه شود به :
آ. آ. میخایلف، برگ‌های 335-397 .

²⁶³ . جستار از: آ. آ. کالسنيكف...، برگ 6.

²⁶⁴ از جمله سخن بر سر کارهای ا. د. توین بی (1889-1975)، تاریخدان انگلیس، استاد دانشگاه لندن، و نیز همکار وزارت خارجه بریتانیای کبیر است.

جنگ های صلیبی بر ضد توده ها و کشورهای آسیای میانه بوده است.²⁶⁵

البته، در خود این دیدگاه نیز اندیشه ترکی گرایی و ترک مرکزی ویژه بسیاری از مولفان ترکی دیده می شود. مگر در آن می توان هسته خردگرایی را پیدا کرد: قدرت های غربی روشن است که بی تردید در دامن زدن به ایدئولوژی پان ترکیسم، با هدف رویارویی با تاثیر روسیه در آسیای میانه ذینفع بودند. به هر رو، این ایدئولوژی در اواخر سده نهم و اوایل سده بیستم از سوی نخبگان نظامی و روشنفکران ترکی آلمان گرا به عنوان یک جنگ ابزار به کار گرفته شده بود.

دیرتر (در آستانه و در روند جنگ اول جهانی)، همانا زیر درفش همین ایدئولوژی و دکترین، سیاست دولت جوان عثمانی در آسیای میانه، روی دست گرفته شد. در مجبوحه جنگ جهانی اول، افسران استخبارات دولت عثمانی در سرزمین آسیای میانه با داشتن کار رسمی بیشتر زیر نام «کارمندان عرصه معارف ملی» کار می کردند. این افسران زیر پوشش «پویایی های روشنگرانه»، اندیشه های پان ترکیسم را در آسیای میانه پخش می کردند.

عامل «ترکی» (دقیق تر، عامل ترکان جوان) در آسیای میانه در جهت گیری ضد روسی آن به ویژه در رخداد های مرتبط با «شورش نام نهاد آسیای میانه سال 1916»، پدیدار گردید. برای ترکیه سلطانی (و گسترده تر برای آلمان) - دشمن روسیه در جنگ جهانی اول، بس مهم بود تا از «ستون پنجم» در مرز های جنوبی امپراتوری روسیه کار بگیرد. شایان یادآوری است، که به پنداشت ما، ارزیابی «شورش سال 1916» از آوان آن، از دیدگاه سرشت و جهت گیری آن به عنوان یک شورش ضد روسی، درست نیست.

نمایندگان بومی سرمایه رباخوری-بازرگانی، زمینداران بزرگ (صاحبان کشتزار های پنبه) و کارخانه داران که «سران نو مسلمان» را تشکیل می داند و با اداره روسی منطقه ارتباط داشتند، در آغاز، نه تنها از شورش پشتیبانی نکردند، بل نیز، برعکس، با کمک به حکومت تزاری به سرکوب آن مساعدت کردند. آخر، هو همین لایه باشندگان ترکستان، «مسببان» بلا فصل تھی شدن دهقانان بومی در سال های اخیر موجودیت امپراتوری روسیه²⁶⁶، بودند.

²⁶⁵ H. P. Paksoy. Turkistan-bagimsizlik.Savasi // <http://www.ukans.edu/ibetext/texts/paksoy-6/cae12/html>.

²⁶⁶ برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در این باره نگاه شود به: ر.گ. لاند، «اسلام در تاریخ روسیه»، مسکو، 1995. و نیز ا. ی. پیلیف، با سماچی ها در آسیای میانه: سیمای کلی و ویژگی های منطقه یی در سال های (1918-1934). بیشکیک، 2006.

شورش های دهقانی نه تنها انگیزه های ملی، بل نیز اجتماعی- طبقاتی داشتند. مگر، به پیمانۀ بزرگی در سایه پویایی های افسران استخبارات ترکی، شورش همچنین رنگ و بوی ضد روسی به خود گرفت. در منابع و آثار ترکی، گزارش هایی به ویژه در باره پویایی های پرشور انور پاشا- آجودان آینده و خواجه سمیع بای- افسر ترکی در این محور در سرزمین سمی ریچی (هفترو) و فرغانه آسیای میانه²⁶⁷، دیده می شود. شورش در فرجام درهم کوبیده شد. مگر تنش در سرزمین ترکستان مدت ها بیداد می کرد. در سال 1917 برای مثال؛ طی یک سال، شمارکل خیزش های رنگارنگ که بیشتر از سوی اداره بومی چونان «یورش های تاراجگرانه» ارزیابی و پرداز می شد، سر به 547 مورد می زد. تنها در استان فرغانه شمار این گونه خیزش ها تا 324 مورد می رسید.

در آینده، در سال های نخست حکومت شوروی، در نتیجه حل نشدن مسایل اجتماعی پیشین و تضادها در منطقه و افزودن مسایل تازه به آن، همانا این شورش ها به پیمانۀ چشمگیری بار سیاسی- ملی پیدا کردند و شالوده یی را برای گسترش جنبش باسماچی گری که در آن آشکارا رد پای شورش های سال 1916 دیده می شود، ساختند.

همان گونه که روشن است، نظر به نتایج جنگ جهانی اول، آلمان شکست بی قید و شرطی خورد و عملاً امپراتوری عثمانی هستی خود را از دست داد (از میان رفت) و امپراتوری روسیه هم در اثر پیامدهای جنگ جهانی اول و نیز توفان های ژرف اجتماعی درونی فرو پاشید. در نتیجه این، در منطقه آسیای میانه «خلای قدرت» ویژه یی ایجاد شد. حکومت شوروی در نخستین سال های موجودیت در سرزمین آسیای میانه خیلی ها ضعیف بود و در واقع تنها در شهرها وجود داشت. افزون بر این، در طی سال های 1918-1919 سراسر ترکستان با جبهه جنگ میهنی از مرکز روسیه جدا شده بود.

مناطق روستایی جنوب ترکستان را جنبش باسماچی ها فرا گرفته بود که ناسیونالیست های ترکستانی نیز برای تاثیر گذاری بر آن، در تکاپو بودند. پیوند باوری این جنبش با شورش سال 1916 آشکارا دیده می شد. در مرز سال های 1920 - 1919 اوضاع (برای شوروی ها) تا اندازه یی تثبیت شد. مگر در نتیجه «شوروی سازی» خان نشین خیوه و به ویژه امارت بخارا سر از نو تیره شد.

به گواهی نمایندگان فرماندهی ارتش سرخ جبهه ترکستان، لشکرکشی ارتش سرخ به بخارا «به سود گرویدن جمعیت به روند

267 . ا. پیلیف، برگ های 83-88.

انقلاب، نتایج چندان کارایی نداد»، با آن که این لشکرکشی برای واحدهای نظامی پی، که در آن شرکت کرده بودند، بسیار گران تمام شده بود²⁶⁸. از سوی دیگر، نه همه نمایندگان گروهبندی های انقلابی خیوه و بخارا که به گونه فرمولیته یاوه های کمونیستی را پذیرفته بودند، با ایده «شوروی سازی منطقه» موافق بودند. در بخارا، در رده های رهبری جمهوری تازه اعلام شده شوروی خلق بخارا، جناح آشکارا ناسیونالیستی پی پدید آمد که بر سوق دهی کشور به راه «دمکراسی ملی- بورژوازی»، «دستیابی به رهایی کامل از استعمار شوروی»- «وراث استعمار روسیه»، سنجش داشت. این گروه برای رسیدن به اهداف خود با اتکاء به کمک همان باسماچی ها و نیز سازمان های رنگارنگ زیر زمینی دارای جهت گیری های ناسیونالیستی که آغاز به تشکل در متصرفات مسلمان نشین امپراتوری روسیه کرده بود، سنجش داشت.

افسران ترکی نقش بس چشمگیری در سیاست جمهوری های خیوه و بخارا، بازی می نمودند. آن ها که در آغاز از سوی دولت ترازوی به عنوان اسیران جنگی به منطقه گسیل شده بودند، دیگر از سوی دولت های نو برای تشکیل ارتش های ملی و آماده سازی کادرهای نظامی برای این ارتش ها، فعالانه جلب شده بودند. در این اوضاع، رهبری حزب ترک های جوان «اتحاد و ترقی» (به ویژه رهبران آن- گروه نامنهاد «تریومویرات» (سه گانه) که در سال های جنگ جهانی اول در ترکیه سلطانی عملا قدرت را در دست داشتند)، بر آن بودند که تلافی شکست های ایشان در جنگ جهانی اول بیخی ممکن می باشد.

اوضاع آسیای میانه از دید آنان کاملاً برای پیاده ساختن آرمان های «پان ترکیزم» و تاثیر ممکنه آتیه بر وضع خود ترکیه که دیگر در آن کمالیست ها (که شرایط ترک محاصمه مودرس و قرار داد صلح شمال سال 1920 را در پی آن²⁶⁹ به رسمیت نمی شناختند)، با پویایی عمل می کردند؛ مناسب می نمود.

مگر در سال های 1920-1921 اوضاع برای نیروهای رهایبخش ترکیه به رهبری مصطفی کمال (اتا ترک) بیشتر بحرانی می نمود: ارتش

²⁶⁸ در همان جا برگ 77

²⁶⁹ . قرارداد به تاریخ 10 اگوست، سال 1929 از سوی نمایندگان کشورهای انتانت و کشورهایی که به آن پیوستند، از یک سو و ترکیه عثمانی از سوی دیگر، امضا شد. بر اساس شرایط آن، متصرفات امپراتوری عثمانی در خاور نزدیک و در اروپا میان قدرت های بزرگ اروپایی پیروز جنگ جهانی اول تقسیم شد. افزون بر آن، اصولاً ترکیه امکان دستیابی به دریای مدیترانه را از دست داد. آبناهایی کنستانتینوپل (قسطنطنیه) و دریای سیاه زیر اداره بین المللی سپرده شد. «جلسه کبیر ملی ترک» که در سال 1920 در آنکارا (که در آن هنگام به نام آنگورا یاد می شد و پسان ها به انقره تغییر نام داد و سرانجام هم آنکارا خوانده شد) ایجاد شده بود، به رهبری مصطفی کمال از به رسمت شناختن و تصویب شرایط قرار داد، سر باز زد.

یونان با پشتیبانی انگلیسی ها بخش گسترده سرزمین اناتولی را اشغال نموده بود. در صحنه بین المللی، از دیدگاه حقوقی در ترکیه حکومت هنوز به سلطان متعلق بود. گذشته از آن، در دنیای مسلمان (از جمله در آسیای میانه) سلطان ترک هنوز به طور سنتی به عنوان خلیفه (رهبر) روحانی همه مسلمانان، موجب احترام شمرده می شد.

ترک های جوان همه این نکات را به سنجش گرفته بودند. در نتیجه، در طی سال های 1920-1921 جمال پاشا²⁷⁰ و اسماعیل انور پاشا - دو تن از رهبران ترک های جوان، به نوبت در آسیای میانه حضور یافتند. در آغاز، آن ها با پشتیبانی حکومت مرکزی شوروی، به آسیای میانه چندی پیش «شوروی سازی شده»، آمدند. رهبران ترک های جوان با تعقیب اهداف خودشان در راه متحد ساختن همه ترک آسیا در یک کشور زیر چتر ترکیه برای کمک به روسیه شوروی رو آوردند. رهبران پیشین «تریمویرات» هنگامی که هنوز در مسکو بودند، برنامه «لیگ جهان اسلام»، و سپس «اتحادیه»²⁷¹ انقلابی اسلامی را مطرح کردند. این سازمان ها هدف مبارزه با «امپریالیسم انگلیس» در خاور و کاربرد «بنیه جنبش باسماچی گری»، را در این راستا پیش روی خود گذاشته بودند.

دولت روسیه شوروی که آرزومند تقویت تاثیر بلشویک ها در خاورمیانه و آوردن فشار بر سیاست بریتانیای کبیر بود، مناسب دانست به جمال پاشا و انور پاشا کمک نماید. در نتیجه، با پشتیبانی دولت شوروی هر دو از آسیای میانه سر برآوردند (برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در این زمینه نگاه شود به: پانویس مقاله کمال عبدالله یف). جمال پاشا در سال 1920 با طرح «نوسازی ارتش افغانستان» به افغانستان فرستاده شد و انور پاشا در پاییز سال 1921 با اعتبار نامه شوروی با گرفته وظیفه «جلب باسماچی ها به سوی حکومت شوروی» به بخارا آمد.²⁷²

خودنمایی افغانستان در برنامه های ترک های جوان در خصوص احیای مجدد «توران کبیر» در سده بیست، تصادفی نبود. افغانستان از دیدگاه گیتایی در «نقطه گرهگاه» مرکزی خود ویژه آسیای میانه قرار دارد، که چونان تخته خیز بس مناسب برای جنگ های استیلاگرانه (جهانگشایی) هم در محور جنوب و هم

270 . جمال پاشا کرسی وزیر نیروی دریایی امپراتوری عثمانی را داشت. به همین ترتیب انور پاشا کرسی وزیر جنگ و رییس ستاد ارتش آن را .

271 . B. Paksoy.Op.cit

272 . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در زمینه نگاه شود به : ک. عبدالله یف و بلجوان. مرگ «هلندی» پرنده خاور، //تاریخ در سیما ها// ، سایت انترنتی فرغانه رو.

در محور²⁷³ شمال به شمار می رود. به این سرزمین در درازای سده ها به نظر لشکرکشی های استیلا گرانه در محور هند دیده می شد، مگر از سده نهم با آغاز عهد «بازی بزرگ» در سیمای «کلید» خود ویژه یی برای گشودن آسیای میانه، تبارز نمود. با این هم، این کشور نه همیشه به سان یک کشور، تنها به لحاظ وضع استراتژیک خود اهمیت داشته است. امپراتوری احمد شاه درانی، از همان آغاز تاریخ دولرداری خود- از میانه های سده هژدهم،²⁷⁴ یکی از نیرومندترین دولت های اسلامی در خاور میانه بود. بسیاری از کشورهای مسلمان آسیا با هدف به دست آوردن یک متحد قوی، به برپایی روابط دیپلماتیک با آن تلاش می کردند. بسنده است گفت، که حکام آسیای میانه- خان های قزاق و خوقند برای مبارزه با امپراتوری سین و جلب کمک به احمد شاه رو می آوردند. امپراتور عثمانی می کوشید در سیمای افغانستان سنی، متحدی در مبارزه با رقیب دایمی خود- ایران، بیابد.

افغانستان، در نیمه دوم سده نهم ضعیف شده و به یک دولت از دیدگاه سیاسی وابسته به انگلیس، مبدل گردید. مگر، در نتیجه سومین جنگ با انگلیس در 1919 به رهبری امان الله و جوانان افغان دوباره استقلال سیاسی پیدا کرد. محور آسیای میانه بنا به یک رشته علل، بی درنگ برای حکومت افغانستان اهمیت زیادی پیدا کرد. برای مثال، بازارهای بخارا (روی هم رفته، بازارهای آسیای میانه در کل) در شرایط انزوای سرزمین آسیای میانه که با جبهه های جنگ میهنی از بازارهای روسیه تجرید شده بود؛ مقادیر بزرگ کالاهای انگلیسی- هندی را از که طریق افغانستان وارد می شد؛ جذب می کرد. این در حالی بود که درآمدهای ترانزیتی، بخش چشمگیر در آمد ملی افغانستان را تشکیل می داد.

افزون بر این، در شرایط سست شدن موقت تاثیر روسیه در آسیای میانه و خان نشین ها²⁷⁵، بخشی از نخبگان سیاسی افغانستان، ایده ایجاد «کنفدراسیون اسلامی کشورهای آسیای

273 . ل . ی . سوماروکف، ا . ا . سنیریف، در باره «عامل سوم» و صلح دوستی در مساله آسیای میانه // طرح های همکاری و همگرایی برای آسیای میانه : آنالیز قیاسی، امکانات و چشم اندازها، مدارک کنفرانس بین المللی خجند، 26-27 جون سال 2007، بیشکیک، 2007- برگ 35

274 . احمد شاه درانی- رهبر عشیره پشتونی «عبدالی» افغانی، در سال 1747 به عنوان پیشوای همه عشایر کوچ نشین افغانی برگزیده شد و این گونه، بنیادگذار نخستین دولت افغانی در تاریخ خودی شد. سرزمین امپراتوری درانی در نتیجه جنگ های استیلاگرانه احمد شاه، از خراسان تا دهلی و سین زیان پهن بود.

275 . دولت روسیه شوروی در سال 1917 رژیم تحت الحمایه روسیه را که قبلا بر امارات بخارا و خان نشین خیوه معتبر بود، لغو کرد. این گونه، هر دوی این کشورهای تحت الحمایه، مستقل شدند.

میانه» در واقع به رهبری افغانستان²⁷⁶، را در سر می پروراندند. با این هدف، افغانستان از شیر محمد بیک [معروف به «کور شیر مت»]-گ.]- یکی از فرماندهان باسماچی های فرغانه پشتیبانی مسلحانه می کرد. چنانی که طی سال های 1920-1921 «مجاهدان» آسیای میانه در آموزشگاه نظامی خان آباد آموزش می دیدند.

کمیته «اتحاد و ترقی»، همه این اوضاع را در پهلوی تقویت نسبی موقف بین المللی افغانستان در سال های 1919-1920 برای رسیدن به اهداف خود در آسیای میانه مساعد ارزیابی می نمود. با تلاش های جمال پاشا، مربیان نظامی ترکی (که قبلا به عنوان اسیر نظامی در آسیای میانه بودند)، در ارتش افغانستان آغاز به کار کردند. انور پاشا که هنگام حضور در مسکو، با «پذیرایی گرم» سفارت افغانستان رو به رو شده بود، از دولت افغانستان چهار هزار فونت استرلینگ برای «هزینه» اندیشه های جهانشمول خود گرفت.²⁷⁷ مگر آوندهای هست گواه بر آن که افغانستان بیشتر به بخش «پان اسلامیستی» برنامه های او، که مرتبط با آرمان رهایی مسلمانان خاور از تسلط انگلیس بود، دل بستگی داشت تا به اندیشه های پان ترکیستی اش. در نتیجه، انور پاشا به گونه نهایی با پیوستن به باسماچی های بخارا و با تلاش برای متحد ساختن همه باسماچی ها زیر فرماندهی یکپارچه، تنها کمک های محدودی از افغانستان²⁷⁸ به دست آورد.

موضعگیری روسیه شوروی (پس از شوروی سازی خیوه و بخارا) که به روشنی تمایل تحکیم تاثیر سیاسی- نظامی خود بر آسیای میانه و نیز فاکت حضور واحدهای ارتش سرخ در بخارای خاوری را تبارز داده بود، آشکارا به معنای پایان همه برنامه های بزرگ افغانستان در قبال آسیای میانه بود.

پشتیبانی افغانستان از باسماچی های آسیای میانه به رهبری انور پاشا، با ایدئولوژی پان ترکیستی اش، در فرجام برای آن کشور می توانست تنها به معنای بی ثباتی اوضاع بی آن هم پیچیده تباری در ولایات شمالی باشد- چیزی که چندی دیرتر در انقلاب بچه سقاء در جنوری 1929، روی داد²⁷⁹. پتنسیال بزرگ

276. ا.ی. پیلیف،... برگ های 161-162

277. نگاه شود به: ک. عبدالله یف،.....

278. به گزارش های سرویس های اطلاعاتی ستاد گروه سپاهیان بخارای جبهه ترکستان، ارتش انور پاشا از افغانستان تا 800 قبضه تفنگ سیستم های مختلف و نیز 80 اشتر با جنگ افزار و فشنگ و مرمی به دست آورده بود. همچنین از افغانستان برگ های تبلیغاتی «به زبان های روسی و بومی برای پخش در میان باشندگان و یگان های روسی آورده شده بود. [بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 272، پرونده ویژه 2، پوشه 97، برگ های 55-59].

279. برای مثال؛ ابراهیم بیک یکی از رهبران باسماچی های بخارای شمالی که به سرزمین افغانستان گریخته بود، توانست در کوتاهمدت در

سپراتیزم (جدایی خواهی) را می توانست جامعه بزرگ قرغیز که از سده هفدهم در پامیر افغانی و در منطقه دهلیز واکان بود و باش داشتند، به نمایش بگذارد.²⁸⁰ این گونه، حکومت افغانستان می توانست با کمال میل، انور پاشا را به عنوان کارشناس نظامی و حتی به عنوان فرمانده نیروهای مسلح افغانستان بپذیرد، مگر هرگز نه چونان ایدئولوگ پان ترکسیم!

افزون بر این، برای افغانستان با توجه به واقعیت های اوضاع بین المللی آغاز سده بیستم سودمند نبود مناسبات خود را با روسیه شوروی (بعدا شوروی) تیره سازد. حکومت افغانستان به رهبری امان الله خان با همکاری با ترک های جوان به پیمانۀ کافی خردمندانۀ و واقعینانۀ اوضاع را «در تراز جهانی» ارزیابی نموده و به همین دلیل با روسیه شوروی در آغاز سال 1921 قرار داد دوستی بست²⁸¹.

در کابل سر انجام به این نتیجه رسیدند که مناسبات دوستانۀ با روسیه شوروی دستاویز وزنین تر فشار دیپلماتیک بر بریتانیای کبیر خواهد بود تا چسپیدن به برنامه های ناسخته و موهوم ترک های جوان در آسیای میانه.

به گواهی منابع آرشیوی، فرماندهی شوروی به نوبه خود «با اطلاعات در باره کمک کابل به باسماچی های انور پاشا با احتیاط زیاد برخورد می کرد». مگر بازرسی های نهایی و گواهی های اسیران تایید کردند که «حکومت افغانستان به راستی به انور پاشا کمک می کرد. هر چند هم ناچیز». (نگاه شود به: بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 272، پرونده ویژه 2، پوشه 97، برگ 55). مگر این جا بایسته است خاطر نشان سازیم که این کمک به پیمانۀ بزرگ، در سایه کوشش های مهاجران سیاسی بخارایی (از جمله عثمان خواجه یف- رییس پیشین کمیته اجرایی مرکزی جمهوری توده یی شوروی بخارا و علی رضا- فرمانده نیروی پلیس ملی بخارا) که به افغانستان گریخته بودند، انجام می شد. شایان یادآوری است که علی رضا- افسر پیشین ارتش ترکیه بود.

افغانستان از همتباران ازبیک لقی خود یک دسته یی یک هزار نفری گرد بیاورد و در جنگ ها در برابر هواداران امان الله- امیر واژگون شده، شرکت کند.

²⁸⁰ . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: ا. ا. کنیازیف. «در باره تاریخ وضعیت کنونی و بازگشت قرقیزهای افغانی به میهن شان».

²⁸¹ باید بیفزاییم که افزون بر سودمندی جیوپولیتیک، کابل قرار بود برتری همکاری اقتصادی با مناطق مرزی شوروی را ارزیابی نماید (برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در این باره نگاه شود به: ا. ا. کنیازیف، «اوضاع اقتصادی در ولایات شمالی- خاوری افغانستان و مسایل تامین امنیت منطقه یی// مجله افغانستان و امنیت آسیای میانه// شماره 1، زیر نظر: ا. ا. کنیازیف، بیشکیک، 2004. برگ های 33-56

پس از سرکوب نیروهای انور پاشا، از سوی «گروه سپاهیان بخارا»ی ارتش سرخ و کشته شدن خود او در ماه اگوست سال 1922، افغانستان که مایل به تیرگی روابط با روسیه شوروی نبود، به تدریج تماس های خود را هم با باسماچی های درگیر جنگ در آسیای میانه و هم با نمایندگان مهاجران سیاسی آسیای میانه، کاهش بخشید و کمرنگ ساخت.

از همین رو، دولت کابل بر رفتن نمایندگان مهاجران آسیای میانه از کشور، به ایران یا به ترکیه²⁸²، پا می فشرد. پسان ها، کابل تا جای امکان می کوشید از ارزانی کدامین پشتیبانی به باسماچی ها و مهاجران گریزی آسیای میانه که در سرزمین افغانستان پناه گزیده بودند، رو گرداند. با آن که مساله آوارگان آسیای میانه که در پیامد سرکوب باسماچی های بخارای خاوری، آن دیار را ترک گفته و به سرزمین افغانستان آمده بودند، به حد کافی شدید بود. آن ها به حفظ ارتباط با هم عشایری های خود که در خاک شوروی مانده بودند، ادامه می دادند.

پس از کشته شدن انور پاشا، فرماندهی دسته های باقی مانده باسماچی های بخارای خاوری زیر فرمان او را خواجه سمیع بای-افسر دیگر ترکی به دست می گیرد (در برخی از اسناد و خاطرات شماری از شرکت کنندگان رویدادها، گاهی از او به نام سلیم پاشا یاد شده است). در میانه های سال 1921 حاجی سلیم بای، با تحمل شکست های پیهم از یگان های ارتش سرخ، زخمی شده، جبهه باسماچی ها را ترک و به افغانستان می گریزد.

در افغانستان، او با نمایندگان مهاجران بخارایی دیدار و طرح های خود را مبنی بر به دست آوردن کمک های مالی چشمگیر برای جنبش باسماچی ها، از ناسیونالیست ترک مخالف مصطفی کمال پاشا که «در میان آن ها سفیر ترک در تهران» نیز بود، به آگاهی آن ها رسانید.²⁸³ مگر در آینده، بنا به علل ناپیدایی، گریزیان ترکستانی هرگونه ارتباطی با وی را برهم زدند.

استخبارات انگلیس این وضع را چنین تفسیرکرد: «این رویداد نشان می دهد که به چه پیمانه مداخله مستقیم ترک ها از سوی رهبری جنبش باسماچی ها [از سوی مهاجران ترکستانی] منفی ارزیابی شده بود».²⁸⁴

در همین باره زکی ولی طوغان (1890-1970) یکی از اندیشه پردازان باشقیری تبار «مبارزه برای استقلال ترکستان»، (درآینده تاریخ نویس و زبانشناس نامدار)، به انور پاشا

²⁸² زکی ولی طوغان خاطرات، «مبارزات مسلمانان ترکستان و دیگر ترک های خاوری برای موجودیت ملی و فرهنگ»، مسکو، 1997، برگ 392

²⁸³ Fraser G. Basmachi-I // Central Asian Survey. 1987, Oxford. Vol. 6, № 1, P. 65-64

²⁸⁴ . ا . ای . پیلیف برگ 94

نوشت: «ما از شما می خواهیم که ترکستان کبیر قربان سیاست شما در خاور میانه به خاطر نجات جهان اسلام نگردد...»²⁸⁵

اندیشه های ترک های جوان، در پیوند با عامل آسیای میانه، تاثیر چندان کارایی بر سیاست افغانستان برجا نگذاشت. چنانی که در خود ترکستان هم همین گونه «دستاوردی نداشت». شایان یادآوری است که ایده آل های پان ترکیستی در گرایش های ایدئولوژیکی ناسیونالیست های ترکستانی نیز جای برجسته یی داشت. چنانی که در میان بخارایی های جوان و خیوه هایی جوان دارای تمایلات انقلابی که با پشتیبانی روسیه شوروی در سال 1920 حکومت خیوه و بخارا را اشغال کردند.

ترک های جوان در افغانستان ایده آل های پان ترکیستی خود را زیر پرده ایده آل های پان اسلامیستی می پوشانیدند- درست بر عکس، در آسیای میانه، برای پان ترکیسم سرشت بیخی دیگری، متفاوت از آنچه که ناسیونالیست های بومی آسیای میانه یی (که برای آنان در گام نخست «ترکستان مستقل» مهم بود، نه «کنفدراسیون ملت های ترک» (از بالکان تا چین) زیر سرپرستی ترکیه و در واقع زیر اداره ترک های جوان، بگذار حتی به رهبری شخصیت کاریزماتیکي چون انور پاشا) برای آن قایل بودند، می دادند.

برای بخش زیاد اردوگاه باسماچی ها، به ویژه برای جناح محافظه کار آن (که هم ترک های جوان و هم ناسیونالیست های بومی برای پیاده ساختن ایده های شان در نظر داشتند از ذخایر انسانی آن ها بهره برداری نمایند)، نه این و نه آن ([نه ترکستان مستقل و نه کنفدراسیون ملت های ترک-گ.]) مهم بود. در نتیجه، در میان باسماچی های آسیای میانه، گرایش های جدایی خواهی سنتی خاوری و محل گرایی قرون وسطایی چیرگی داشت.

به نوبه خود، رهبران باسماچی ها و خود باسماچی های عادی، بیشتر به نمایندگان اشرافی سنتی «خود» و به «روحانیت محافظه کار» نسبت به نمایندگان بورژوازی لیبرالی- ملی و انتلکتوئل ها- جدیدی ها وابسته بودند. زکی ولی طوغان- ایدئولوگ ناسیونالیست ترکستان، در خاطرات خود اغلب در باره آن یادآور می شود که به چه پیمانیه برای نخبگان سنتی آسیای میانه ایده کدامین «کشور مستقل ملی»، بیگانه بود. برای آن ها هدف ماندن به عنوان تام الاختیار دقیقاً در استان های خود یا عشایر خودشان مهم تر بود.²⁸⁶

²⁸⁵ Paksoy. Op.cit.

²⁸⁶ برای مثال، نگاه شود به : ذکی ولی طوغان، خاطرات، مبارزات مسلمانان ترکستان و دیگر ترک های خاوری برای موجودیت ملی و فرهنگ، اوف، 1998، کتاب 2..

به گونه یی که شماری از پژوهشگران کنونی نیز خاطر نشان می سازند، تاریخ پیدایش باسماچی ها را جامعه «قبیله یی» و «منطقه یی» چند پارچه از لحاظ ساختار خود، به پیمانانه بسیار بزرگتری نسبت به دلایل «عمومی ملی» و «تباری»²⁸⁷ تعیین می کرد. برای بسیاری از سران باسماچی ها شکل حکومت (خواه، حکومت عشیره یی سنتی یا خواه خان سالاری اقتدارگرا، خواه حکومت شوروی و یا حکومت متعلق به بورژوازی بومی) چندان مهم نبود. برای آن ها این مساله مهم بود که این حکومت این مجال را به آن ها بدهد تا از حساب کار باشندگان بومی به زندگی ادامه بدهند و همچنان حاضر باشد آن را به علت سنت ها و عادات به حساب بگیرد. به گونه یی که تاریخ باسماچی های آسیای میانه نشان می دهد، به علت همانا همین ویژگی های ذهنیت سیاسی رده های بالایی سنتی جامعه آسیای میانه، در بسی از موارد، همزیستی کاملاً مسالمت آمیز و حتا تفاهم رهبران باسماچی ها و نمایندگان ارگان های حکومت شوروی در مناطق، به مشاهده می رسید.²⁸⁸

سر انجام، پشتیبانی از باسماچی ها برای افغانستان که از دیدگاه اجتماعی ساختار چندپارچه عشیره یی آن با ساختار اجتماعی وقت آسیای میانه خیلی همانند بود و می توانست بر وضع سیاسی- اجتماعی داخل کشور، تاثیر منفی برجا بگذارد (چیزی که در رویدادهای مرتبط با تحولات بچه سقاء در سال های دهه های 30-20 رخ داد)؛ نیز سودمند نبود. گذشته از این، حمایت قاطع از ماجرجویی آسیای میانه یی انور پاشا از سوی افغانستان، به معنای آن بود که آن کشور روسیه شوروی را از یک متحد به یک به دشمن تبدیل کند و در این صورت چیزی دیگری برای خنثی ساختن تاثیر بریتانیای کبیر برایش نمی ماند.

شاید هنگامه ترک های جوان به رهبری انور پاشا در آسیای میانه (هرگاه موفق به دست آوردن پشتیبانی قدرت های غربی (درگام نخست، بریتانیای کبیر) که مایل به محدود ساختن اثر روسیه (شوروی) در مناطق مهم حیاتی برای آن بودند، می شدند)، می توانست منتج به پیروزی هایی هم گردد. مگر با تحکیم یافتن چشمگیر پرستیژ بین المللی روسیه شوروی پس از پیروزی بر مداخلات سال های 1918-1920 (از یک سو) و به علت تشدید مبارزات ضد استعماری در خاور نزدیک و میانه (از سوی دیگر)؛ بریتانیای کبیر ترجیح داد تا از مشارکت پویا در کدامین طرح روس ستیزانه (شوروی ستیزانه) در منطقه، پرهیز نماید.

²⁸⁷. نگاه شود به: عبدالله یف، کمال و نیز یورینا آی.آ.، اوضاع تباری در جنبش باسماچی ها// نژادها و توده ها، مسایل معاصر نژادی و تباری، سالنامه، مسکو، 2001، شماره 27، برگ های 168-181.

²⁸⁸. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: ا. ای. پیلیف، برگ های 125-126

مگر همان طوری که یکی از مولفان امریکایی در سال های دهه های 20-30 سده بیستم عادلانه تذکر کرد این موقف بریتانیای کبیر هرگز ناشی از «ندای وجدان بیدار و انتخاب آزاد»²⁸⁹ نبود. برخی از اسناد محرم و گزارش هایی که در آغاز سال های دهه 1920 به «Foreign office» رسیده بود، حاکی از آن بود که سرویس های اطلاعاتی انگلیس فعالیت های انور پاشا در آسیای میانه را با دقت زیر نظر داشتند. در برابر استخبارات انگلیس این وظیفه گذاشته شده بود تا روشن سازد که طرح ایجاد «کنفدراسیون ترکی-مسلمانی» تا چه اندازه در ترکستان و در خاور میانه در کل شهرت پیدا نموده است و چگونه می توان از هوادارن و پیروان ترک های جوان در منطقه در آینده بهره گیری نمود.²⁹⁰

جالب است یادآور شویم که خاطرات قهرمانان انقلاب ترک های جوان در سال 1918 از جمله به خاکسپاری استخوان های انور پاشا، مانند خود مجتمع یادبود «اتحادیست ها» در استانبول علاقه خاص ترک های کنونی²⁹¹ بر نمی انگیزد. در حالی که همه ساله صدها هزار ترک برای بزرگداشت از یادبود اتاترک به آرامگاه انت-کبیر در آنکارا²⁹² می آیند.

همه این ها گواه بر آن است که ایدئولوژی پان تورانیسم برای ترکیه امروزی مانند خاطره بنیاد گذار و نخستین رئیس جمهور ترکیه و به همین پیمانانه اصل «ترکیسم» (بر عکس پان ترکیسم)، پی ریزی شده از سوی او مهم نیست. مگر این امر امکانات بهره گیری از ایدئولوژی و شعارهای پان ترکیسم را به عنوان نماد خود ویژه گروه های جداگانه تند رو در آسیای میانه و افغانستان، منتفی نمی سازد. این به نوبه خود، می تواند موجب بی ثبات ساختن وضع میانباری در مرزهای جنوب روسیه و تشدید فشارهای سیاسی- نظامی بر منطقه از سوی کشورهای غربی شود.

در فرجام، همچنان می خواهیم بیفزاییم که همکاری و خصلت مناسبات ترکیه کنونی با افغانستان و روسیه و کشورهای آسیای میانه، گواه بر مشی پراگماتیک تر ترکیه کنونی در خاور میانه متفاوت از رهبران ترک های جوان سال های دهه بیست سده گذشته، است. ناظران بین المللی «مشارکت ثمربخش و سازنده ترکیه در افغانستان» (ساختن مجتمع های کشاورزی در کشور با شرکت ترکیه به مقصد کاهش کشتزارهای خشخاش (شیره

²⁸⁹ Kuntiz J. Dawan over Samarkand. The rebirth of Central Asia. New York, 1936. P. 114

²⁹⁰ Sonyel S. Enver Pasha ve Orta Asia da bashgosteren "Basmacı" akimi // Belleten. Ataturk kultur, dil ve tarih yuksek kurumu. Ankara, 1990 LIV. Cilt. S. 1179 - 1208. - P. 1189, 1192

²⁹¹ نگاه شود به: کمال عبدالله یف ...

²⁹² روز یادبود اتاترک در جمهوری ترکیه، روز مرگ او - 10 نوامبر است.

تریاک)، طرح های مختلف در زمینه آموزش، بهداشتی و ... را خاطرنشان می سازند.²⁹³

به هر رو، بی ثبات ساختن اوضاع مذهبی، تباری هم در کشورهای آسیای میانه و هم در افغانستان آبستن وخامت مجموعه مسایل همانند در خود ترکیه (مسایل اقلیت های تباری در خاور کشور، مسایل اسلام سیاسی و ...) نیز است. ترکیه معاصر، به یک افغانستان باثبات و صلح آمیز نیاز دارد. چنین بر می آید که نخبگان سیاسی ترکیه کنونی این مساله را درک کرده و متفاوت از دیگر کشورهای غربی، مایل نیستند بار دیگر در بی ثبات سازی اوضاع در آسیای میانه، سهم بگیرند. پایایی چنین گرایشی در آینده، از دید ما به گونه معینی، پاسخگوی منافع خود ترکیه نیز می باشد.

پروفیسور داکتر کمال عبدالله یف

تاریخ در سیما ها :

هنگامه انور پاشا در آسیای میانه و بازتاب آن در افغانستان²⁹⁴

ده سال و اندی پیش از امروز، رییسان جمهوری ترکیه و تاجیکستان در باره بردن استخوان های بازمانده جنرال انور پاشا از خطلان به استامبول به توافق رسیدند. سلیمان دیمریل- رییس جمهور وقت ترکیه در آن هنگام در این پیوند گفت: «انور پاشا با همه شایستگی ها و ناشایستگی هایش، نماد مهم تاریخ ما است». با این هم، سرگذشت ترک نامدار- یک «ناقهرمان» دیگر اوچرک های ما که زندگی وی در درگیری سهمگین تابستان گرم 1922 در بلجوان تاجیکستان پایان یافت، لحظه های مهم نه تنها تاریخ ترک، بل نیز تاریخ میهنی را بازتاب می دهد.

کمینترن²⁹⁵ یا «اسلام انترن»؟

در دهه نخست ماه سپتامبر 1920، هنگامی که در بخارا نه آتش انقلابی، بل طبیعی ترین آتش شعله رو بود و امیر نگونبخت- سید عالم خان در بیک نشین های خاوری پناهگاه می جست، در باکو کنگره نخستین توده های خاور برگزار گردید. این نمایش بس گسترده بلشویک ها در آسیا بود. صورت جلسه این کنگره، مدت ها از سوی «رازبانان» کرملن پنهان نگه داشته شده بود،

²⁹³ . سایت انترنتی Turtsia.ru // اخبار، افغانستان زیر تاثیر مساعد ترکیه از کشت خشخاش دست بر می دارد.

²⁹⁴ . عنوان اصلی مقاله «بلجوان: کشته شدن «هالندی پرنده خاور» بود. مگر ما عنوان «هنگامه انور پاشا در آسیای میانه و بازتاب آن در افغانستان» را که بیشتر بازتاب دهنده متن مقاله است، برگزیدیم-گ.

²⁹⁵ . کمینترن- مخفف انترناسیونال کمونیستی و اسلام انترن- مخفف انترناسیونال اسلامی-گ.

و این تصادفی نیست. روشن است که آن کنگره سیاست وقت کمینترن در خاور را بس بی پرده به نمایش گذاشته بود. شعار اصلی کنگره- راه اندازی انقلاب سراسری و تاخیر ناپذیر و مبارزه جهانی در برابر امپریالیسم انگلیس بود.

گریگوری زینویف- یکی از رهبران بلشویست ها و صدر کنگره از تریبون فریاد برآورد: «ما مخالف بورژوازی انگلستان هستیم. ما گلوی امپریالیست های انگلیسی را می گیریم و آنان را به زانو در می آوریم.....»

این فراخوان های جنگجویانه (رجزخوانی ها) بازتاب داغی در میان اشتراک کنندگان کنگره داشت. به گونه یی که در گزارش کنگره آمده است، واکنش به سخنرانی زینویف چنین بود: «کف زدن های شورانگیز و هورا کشیدن های ممتد. اعضای کنگره با تکان دادن و بلند کردن سلاح های شان به پا خاستند و با آواز بلند سوگند خوردند».²⁹⁶

موقت نو روسیه- همدست دیروزین بریتانیا و دشمن دیرین ترکیه عثمانی- زمینه ساز تبارز یک مهره نو در افق سیاسی آسیای میانه گردید. این مهره - اشتراک کننده آن کنگره فراموش نشدنی، که در آن رهبران انترناسیونال کمونیستی- ک. رادک، ب. کاون، گ. زینویف- در کنار باسماچی های فرغانی، شورشی های قفقاری و اسیران نظامی ترکی ایستاده بودند.

سخن بر سر انور پاشا- جنرال ترکی، یکی از رهبران دولت ترک های جوان، است. انور در وقت خود در میان مسلمانان- به عنوان «پاشا»- سپهدار پیروزمند و «داماد» سلطان کبیر²⁹⁷ ترکیه، سرشناس بود. وی در خانواده کارمند راه آهن- خواجه احمد بای و عایشه دل یاری، به جهان آمد. انور در سال 1881 اکادمی نظامی استامبول را به پایان رسانید. سپس در آلمان درس خواند که در آن جا هوادار فرهنگ آلمان، به ویژه اصول سیاست نظامی آن، می شود. جنگ- به عنوان مهم ترین جز سیاست «عادی»، برای انور به پیشه سراسر زندگی مبدل می گردد. او به زودی به سازمان ترک های جوان («اتحاد و ترقی») می پیوندد. اعضای این سازمان، از جمله انور در سال 1908 شورشی را سازمان دادند، که نتیجه آن پذیرفتن و تصویب قانون اساسی و دادن قول برگزاری انتخابات پارلمانی سراسری از سوی سلطان عبدالحمید گردید.

در سال های 1909 - 1911 انور پاشا- جنرال ارتش امپراتوری عثمانی در برلین- وابسته (آتشه) نظامی بود. وی در جنگ های

²⁹⁶ -کنگره نخست توده های خاوردر باکو: به تاریخ های 1-8 سپتامبر 1920 . گزارش تندنویسی صورت جلسه، چاپ کمیته تبلیغات انترناسیونالیستی، پتروگراد، 1920، برگ های 40-48.
²⁹⁷ . منظور از خلیفه عثمانی است-گ.

ترک- ایتالیا در سال های 1911-1912 و جنگ های بالکان در سال 1909-1911 شرکت کرد. به رغم آن که در نتیجه این جنگ ها، ترکیه سرزمین های خود در بالکان و در افریقا از دست داد، این نبردها به انور لقب شایسته سپهسالاری به ارمغان آورد. انور در سال 1914 شاهدخت امینه ناجیه سلطان (1896-1957) - دختر شاهزاده سلیم سلیمان و نبیره سلطان عبدالحمید را (که در سال های 1861-183 فرمانروایی می کرد) به زنی گرفت.

رفته رفته، کنترل بر حکومت به دست تریومویرات (سه گانه) اتحادیست ها- انور پاشا - وزیر دفاع و رییس ستاد، جمال پاشا- وزیر ناوگان دریایی و طلعت پاشا- وزیر امور خارجه، سپرده می شد. هدف عمده ترک های جوان-حفظ امپراتوری از راه اصلاح سیستم حقوقی و ارتش، بود. در این حال، آن ها تلاش می ورزیدند مردم امپراتوری یی را که هنگامی دولتی توانمندی به شمار می رفت، در چهار چوب یک دولت واحد به زور نگه دارند.

انور نومید شده از از دست رفتن سرزمین های گسترده امپراتوری عثمانی در هنگام جنگ های بالکان و لبنان، ترکیه را همپیمان آلمان در جنگ جهانی اول، ساخت. مگر، نتایج جنگ جهانی اول برای ترکیه بس اندوهبار گردید. بر پایه پیمان صلح مودروس که میان انتانت و عثمانی به تاریخ 30 اکتبر 1918 بسته شد، ترک ها از قفقاز و پارس بیرون رفتند. انگلستان در خاور نزدیک فرمانروای بی چون و چرا گردید. این در حالی بود که یگانه نیرویی که در سال های 1914-1918 بر ترک ها شکست های جبران ناپذیری وارد آورده بود، ارتش روسیه بود.

بر پایه پیمان آتش بس، متحدان حق داشتند هرگاه بپندارند تهدیدی برای منافع آن ها از ناحیه ترکیه متصور است، همه نقاط استراتژییک ترکیه را تصرف نمایند. این مصالحه به معنای سرآغاز «پایان» امپراتوری عثمانی بود. از سوی دیگر، مصالحه به معنای شکست شخص انور و حزب ترک های جوان که فرمانروایی دهساله خود را بی افتخار به پایان برده بود، گردید.

ابرهای سیاه آغاز به پهن شدن بر سر «داماد» گردیدند. در اوایل دسامبر سال 1918 انور همراه با با همدستان خود از سوی همپیمانان پیشین شان- افسران آلمانی، به عرشه یک زیر دریایی، گرفته شدند. زیر دریایی به سوی بندر آدیسه که در آن هنگام از سوی آلمانی ها اشغال شده بود، رهسپار گردید. سپس ترک ها از آن جا به آلمان گسیل گردیدند. آن ها دلیل وزنینی برای پنهان شدن داشتند. فارین آفرس (وزارت خارجه) بریتانیا بر پایه تصمیم پارلمان خود چندین بار از دولت های آلمان و سویس خواستار باز سپردن سه پاشا که مسبب کشتار گروهی ارمنی ها، شکنجه دادن عرب ها و کشتن اسیران جنگی انگلیسی بودند، گردید. مگر میلیتاریست های آلمانی به حمایت

از رهبران تریومویرات (سه گانه) سرشناس و نیز دیگر دشمنان انگلستان- بلشویک ها، پرداختند.

چنین بر می آید که اتفاقی نیست در برلین، انور با کارل رادک- یکی از رهبران کمینترن کنار آمد. رادک (1885-1937) که به سال 1918 به دستور لنین در آلمان بسر می برد، در آن جا با پویایی برای سازماندهی حزب کمونیست، کار می کرد که به همین خاطر به تاریخ 15 فروری سال 1919 بازداشت و در موابیت زندانی شد و سپس در دسامبر همان سال رها شد. در این زندان برای وی امکان دیدار با بازدیدکنندگان مختلف از جمله با قهرمان ما- انور، داده شده بود. چنین بر می آید که در آن جا در «سالن سیاسی رادک» زیر کنترل «رایشس ویر» ایده شگفتی برانگیز «صلیب زدن» (پیوند زدن) کمونیسم و پان اسلامیسیم به میان آمد. برآیند دیدار انور با رادک این شد که انور را به مسکو دعوت نمایند. رهبران کمینترن بر آن سنجش داشتند تا با کمک ترک ها سمپاتی مسلمانان خاور را به دست آورند. به نوبه خود، انور در سیاست ضد بریتانیایی، که از سوی رژیم شوروی پیش برده می شد، دستاویزی برای بازی نمودن نقش پویای دوباره در صحنه سیاست جهانی، پیدا می کرد.

منافع مشترک، انور و دوست دیرین او- جنرال هانس فن سیکت (Hans von Seeckt) را که در هنگام جنگ جهانی اول مشاور رییس ستاد ارتش امپراتوری عثمانی و سپس فرمانده ستاد ارتش آلمان در ترکیه²⁹⁸ بود، نزدیک می کرد- در مرکز توجه آن ها، روسیه شوروی قرار داشت. در آن هنگام، آلمانی ها با همه نیرو برای بازنگری شرایط تحقیر آمیز (برای آن ها) قرار داد صلح ورسال، تلاش می ورزیدند. با تایید آلمانی ها، انور و هواداران وی - جمال و نوری تصمیم گرفتند به خدمت شوروی ها بروند. انور، مقارن با تاریخ 4 اگوست 1920 پس از چند بار تلاش های ناموفق، با همراه با بلشویکی که او را همراهی می کرد، به نام «لیو»، و نیز کسی به نام فواد بای به کونگیز برگ (کنون کالنین گراد) می رسد.

شگفتی بر انگیز است که تا این هنگام، انور برای رسیدن به روسیه چندین بار کوشیده بود، اما همه این تلاش ها نافرجام پایان یافته بود. انور برای رفتن به مسکو از اپریل 1919 تا مارچ سال 1920 سه بار به هواپیماهای آلمانی نشسته بود، مگر، نخستین دو تلاش وی ناکام بود. پروازهای هواپیماها یا به علل فنی و یا به دلیل خرابی هوا ناگزیر برهم خورده بود. همچنین تا این هنگام وی را دو بار در مرزها بازداشت و حتا برای دو ماه (در کاوناس و ریگا) زندانی و وادار به بازگشت نموده بودند. چنین بر می آمد که کدامین نیروی فرا طبیعی می

²⁹⁸. Azade-Ayse Rolich Fellow Travellers: Enver Pasha and the Bolshevik Government 1918-1920, Assian Affairs 13, NO.3 (October 1982), 289.

کوشید انور را باز دارد تا دست از سفر بردارد. مگر بیهوده²⁹⁹. به هر رو، سومین تلاش موفقیت آمیز بود و جنرال انور پاشا با پاسپورت آلمانی با نام علی بای به تاریخ 15 اگوست 1920 به مسکو می آید.³⁰⁰

در این هنگام، اشغال ترکیه از سوی سپاهیان انتانت، ادامه داشت و سلطان وحید الدین سنگرها را یکی پی دیگر از دست می داد. افزون بر بریتانیا و فرانسه، کشور را یونان که بر زمیر ادعای ارضی داشت و نیز ارمنستان دانشناکی تهدید می کردند. ترکیه را انگلیسی ها، فرانسوی ها، ایتالیایی ها، یونانی ها، ارمنی ها و کردهایی که به آنان پیوسته بودند، در یک سخن پارچه پارچه نموده بودند. در این هنگام (در سال های 1919-1920) مصطفی کمال به صحنه تاریخی ترکیه می آید.

در آغاز، وی هوادار ترک های جوان بود، اما سیاست های آلمان گرایانه انور را به باد نکوهش می گرفت و بر برکناری او پافشاری داشت. در ماه اپریل 1920 جلسه کبیر ملی ترکیه، کشور را به عنوان یک دولت مستقل اعلام کرد. در پاسخ به آن، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و یونان، استامبول را اشغال و پارلمان را پراکنده نمودند. قرارداد شمالی که به تاریخ 10 اگوست سال 1920 امضاء شد، عملاً ترکیه را چونان یک دولت مستقل از میان برد. در پی این رویداد ها، سپاهیان یونانی آغار به جنگ اشغالگرانه در برابر ترکیه کردند.

درکل، روسیه شوروی از پیکار رهایی بخش مردم ترکیه به رهبری مصطفی کمال برای دستیابی به استقلال، پشتیبانی می کرد. مگر، همراه با آن، می کوشید تا این مبارزه را به بستر بلشویستی بلغزاند. روی هم رفته، در سال های 1919-1920 مسکو برای هیات های گوناگون فزونشمار «توده های ستمدیده خاور» به نوعی «مکه» (قبله) خود ویژه مبدل شده بود. در این بستر، بازدید مهاجران ترکی به رهبری انور، رویداد ویژه و خارق العاده یی به شمار نبود. با این هم، در مسکو از وی همچون مهمان گرامی پذیرایی شد.

²⁹⁹. ما از سرنوشت یاد کردیم، چون روز 4 اگوست- روزی که انور پا به سرزمین روسیه نهاد، برای این جنرال ترک روز سرنوشت سازی شد. وی به تاریخ 4 اگوست 1920 برلین را ترک گفت. درست پس از دو سال- دقیقتر به تاریخ 4 اگوست 1922 او در درگیری های تن به تن با دسته های سرخ در بخارای خاوری کشته شد. و سرانجام، به تاریخ 4 اگوست 1996، حکومت ترکیه استخوان های انور از تاجیکستان برد.

³⁰⁰. Masayki Yamauchi. The Green Crescen under the Red Star: Enver Pasha in Soviet Ruusia, 1919-1922, Tokyo University of Foreign Studies, 1991, 24

انور، در روز نخست آمدن خود، با قره خان (لیونید کاراخان)³⁰¹ - معاون کمیساریای خلق در امور خارجی دیدار کرد. سپس نمایندگان مسلمانان روسیه و نیز سفارت افغانستان وی را به عنوان مهمان گرانمایه پذیرفتند. رسماً، گویا وی در باره تحویلدهی اسلحه آلمانی برای ارتش سرخ، گفتگوهایی انجام می داد.³⁰² همراه با آن، انور می کوشید روشن سازد چگونه سیاستی را روسیه در قبال خاور پیش گرفته است که با توجه به آن تا جای امکان بر این سیاست تاثیر بگذارد (روشن است با توجه به منافع خودش).

گذشته از این ها، به دیده بلشویک ها و «رنجبران خاور»، انور آدم بی آلاشی نبود. او در مسکو به عنوان یکی از راه اندازان جنگ امپریالیستی بنام بود. از همین رو، در سخنرانی خود در نخستین کنگره توده های خاور برگزار شده در باکو، شرکت خود در جنگ جهانی اول، را نکوهید.³⁰³ کنگره در پایان نامه خود مهره هایی چون انور را به آن فراخواند تا «در عمل نشان دهند که آن ها دیگر آماده خدمت برای توده های رنجبر و جبران اقدامات (گناهان) ناسخته گذشته های تاریک شان هستند»³⁰⁴. نمی توان گفت که مسکو به انور کاملاً اعتماد داشت و جدی در پی برانگیختن خاور برای جنگ مقدس بود.

روسیه شوروی با نگرستن به شرکت کنندگان پرشور کنگره مسلمانان، که بسیاری از آنان با جنگ افزارهای سرد و گرم مسلح بودند، دستخوش احساسات درهم آمیخته یی بود. در عین حال محبوبیت انور در میان هیات ها از دید بلشویک ها پوشیده نبود. برای همین بود که آن ها پاشا را از خود دور نمی راندند. شاید، مسکو گذشته از همه، انور پاشا را به عنوان جانشین محتمل مصطفی کمال پاشا، نگه داشته بود. هرچه بود، به داماد خلیفه «کارت بلانش» داد شد و او را پنهانی زیر نظر گرفتند و به وی کمک های پولی مستقیمی هم شد.

به گونه یی که از مکاتبات انور بر می آید، او در اوایل 1921، از کرملن 400 هزار مارک آلمانی برای برآوردن نیازهای شخصی خود و هزینه پویایی های سیاسی اش به دست

³⁰¹ . کاراخان (کاراخانیان)، لیون (لو) میخایل ویچ، (1889-1937) که در برخی از آثار پارسی به شکل قره خان هم آمده است (دیپلمات ارمنی تبار)، از مارچ 1918 تا سال 1921 - معاون کمیساریای خلق در امور خارجی (وزارت خارجه) جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه. در سال های 1934-1937- سفیر در ترکیه، که در اوایل می 1937 به مسکو فرا خوانده شده، بازداشت و سپس به اتهام جاسوسی تیرباران شد.

³⁰² . Rolich, Azade -Ayse. Op. cit 292.

³⁰³ . هرچه بود، مصطفی چوقایف تایید می کرد که بلشویک ها به انور اجازه سخنرانی ندادند و گزارش وی از سوی دبیرخانه کنگره خوانده شد.

³⁰⁴ . کنگره اول توده های خاور در باکو: به تاریخ های 1-8 سپتامبر

آورده بود. همچنان او برای حمایت از برنامه های پان اسلامیستی خود از امان الله، مبلغ هنگفت 100 هزار روپیه (برابر با 4 هزار فونت استرلینگ)³⁰⁵ به دست آورد.

در بازگشت از سفر از باکو، از اکتبر سال 1929 تا فروری 1921 انور گاه در مسکو و گاه در آلمان بود و یا با خانواده اش در سویس و ایتالیا به رهایش و آسایش می پرداخت. آیا او می توانست گمان برد که این واپسین دیدار با خانواده اش است؟ او در همه این زمان، با تظاهر به حسن نیت نسبت به مصطفی کمال و نیز نسبت به مسکو؛ تعادل را پیشه نموده بود. مگر، امیدوار بود که مسکو برای سازماندهی لشکرکشی به ترکیه، به او کمک نظامی می کند.

جدا از برنامه های ناب ترکی و پان ترکیستی، انور آغاز به اندیشیدن در باره پلاتفرم گسترده تر پان اسلامیستی کرد. وی اندیشه نام نهاد «اتحادی اسلام جمعیتی» (اتحاد جمعیت اسلامی) را مطرح کرد که می بایستی با نیروهای ضد امپریالیستی انقلابی خاور نزدیک و میانه، و نیز آسیای میانه و جنوبی، همکاری نماید. به پنداشت او، «اتحادیه» می توانست نیروهای مسلح خود را داشته باشد. این ایده که در واقع، نوعی «کمینترن اسلامی»، یا «اسلام انترن» را تداعی می کرد، از سوی همه اتحادیست ها پشتیبانی می شد. آن ها تلاش می ورزیدند همه سازمان های انقلابی را از مغرب تا سین زیان چین متحد گردانند.

پروژه «اتحاد» قبل در تابستان سال 1920 با بوخارین، چیچیرین و کارا خان به بررسی گرفته شده بود. «اسلام انترن» با حزب مصری «وطن» تماس هایی برپا و با گریزی هایی آمده از سوریه و هندوستان در اروپا دیدارهایی کرد. مگر این ها که در اروپا پا پناهگاه می جستند، از دیدگاه شمار و وزن خود بس ناچیز بودند. هر چه بود، با پیروی و الگوبرداری از سرمشق کمینترن، «اتحاد جمعیت اسلامی» کنگره خود را در اواخر سال 1920 در برلین و رم برگزار کرد. در اسناد «اتحاد»، و در ساختار آن غیابا ترکستان خاوری (که نمایندگی آن را خلیل پاشا و سمیع بای داشتند) و افغانستان (که جمال پاشا از آن نمایندگی می کرد)، شامل ساخته شده بود. جالب آن است که هر سه این ها ترک های عثمانی بودند.

جمال پیشنهاد کرد مکلفیت ها این گونه تقسیم گردد: جمال-مسوول هندوستان، افغانستان، فرغانه و ترکستان، انور-مسوول ایران، بخارا، خیوه و ترکمنستان.³⁰⁶ رهبران «اسلام اینترن» حتی خود مصطفی کمال را در صفوف جامعه خود، شامل

³⁰⁵ . Masayki Yamauchi.Op. cit. 22.

³⁰⁶ . Masayki Yamauchi.Op. cit. 40

نموده بودند. آیا می‌ارزد بگوییم که رییس جمهور ترکیه نه تنها با ایده «اتحاد» موافق نبود، بل رهبران آن را ایادی روسیه و آلمان، می‌شمرد. هرچند، «اتحاد» هیچ برنامه انقلابی دقیق و استراتژیژیک نداشت، فراخوان آن مبنی بر رهایی از یوغ امپریالیستی و شعارهای وحدت و همبستگی اسلامی می‌توانست در آسیای میانه، افغانستان و هندوستان بازتاب‌هایی پیدا کند.

به نوبه خود، بلشویک‌ها نیز به یک سازمان که آنان را با جنبش‌های ضد بریتانیا در جهان مسلمان، پیوند دهد، نیاز داشتند. از همین رو، آن‌ها از «اتحاد» پشتیبانی مادی و معنوی می‌کردند. کنگره دوم «اتحاد جمعیت اسلامی» به تاریخ 27 جون 1921 در مسکو برگزار شد. در این کنگره، چیچرین-کمیسار خلق در امور خارجی به سخنرانی پرداخت که وعده کمک‌های همه جانبه به انقلابیون خاور³⁰⁷ را سپرد. به ویژه او گرویده و شیفته مبارزه عشایر افغانی در برابر امپریالیسم انگلیس و نقش «پسندیده و سازنده» جمال پاشا در افغانستان، شده بود (امروزه چنین فعالیت‌هایی را پشتیبانی از تروریسم بین‌المللی می‌نامند).

در واقع، «کنگره» یک گردهمایی پرهنگامه و جنجالی بود: در آن نزدیک به یک دوجین‌گریزی-مهاجر، بیشتر ترک‌ها و عرب‌ها، شرکت کرده بودند. آن‌ها هم ترک‌ها نمی‌شمردند خود را نمایندگان کشورهای با باشندگان غیر ترکی بتراشند.³⁰⁸ میان ترک‌های انقلابی و عرب‌ها بگومگوهای درگرفت که به آتش آن بلشویک‌ها هیمه می‌انداختند. به ویژه، عرب‌ها به خاطر گرایش‌های پان‌ترکیستی ترک‌ها تصمیم گرفتند، از سازمان بیرون شوند. آن‌ها از اعلامیه‌های ناسیونالیستی مانند این که ترک‌ها مسلمانان را نجات خواهند داد، مگر نه به هیچ‌رو بر عکس آن، خشمگین شده بودند. افزون بر آن، انور متکبران اظهار داشته بود که «بهترین غیرترک، خیلی پایینتر از جوانترین و بی‌تجربه‌ترین ترک‌ها است».³⁰⁹ به پنداشت عرب‌ها چنین اعلامیه‌هایی با ایده آل‌های پان‌اسلامیستی «اتحاد» همخوانی نداشت. روشن است بدگمانی آن‌ها بی‌پایه هم نبود. برای انور، انتی‌امپریالیسم و ناسیونالیسم مهمتر از پان‌اسلامیسم بود. گذشته از این، او به خوبی می‌دانست که افزایش بیش از حد و بزرگنمایی پان‌اسلامیسم شاید خشم شوروی‌ها را برانگیزد.

³⁰⁷ این ایده خطرناک زاییده کمینترن در باره ایجاد شبکه فراملیتی هم‌اندیشان-تندرو، گرد آورده در دسته‌های داوطلبان»، در هنگامه جنگ میهنی در اسپانیا در اواخر سال‌های 1936-1939 و در جنبش «جهادست» (شرکت‌کنندگان جنگ افغانی) اسامه بن لادن در اواخر سده 20 و در اوایل سده 21 بازتاب یافت.

³⁰⁸ همان جا

³⁰⁹ . Masayuki Yamauchi.Op.cit 45

انور با «جهان مسلمان» کاری نداشت. او در سراسر زندگی یک ناسیونالیست ترک بود و وسوسه بزرگتر وی بازگشت به ترکیه در سیمای یک ناجی پیروزمند، بود. او کار ترک های جوان را پایان یافته نمی پنداشت. اتحادیست ها، «اتحاد جمعیت اسلامی» خود را تنها اهرم سیاست خارجی مهاجران³¹⁰-ترک های جوان، می شمردند.

هدف عمده انور در بهار و تابستان 1921 رفتن به ترکیه و به دست گرفتن رهبری ارتش اناتولی (بخش آسیایی ترکیه) و شکست دادن یونانی ها بود. در واقع، انور به رغم شکست در جنگ جهانی اول، در میان نظامیان ترکی هنوز سرشناس بود. در ماه جولای وضع بحرانی یی پیش آمد و چنین می نمود که چیزی نمانده که مصطفی کمال از دست یونانی ها شکست بخورد. در جبهات، دیگر آوازه هایی در باره بازگشت انور با پشتیبانی بلشویک ها در راس ارتش، به گوش می رسید. انور به تاریخ 30 جولای سرشار از آرزومندی شتافتن به سوی ترکیه، از مسکو رهسپار بندر باتوم (پایتخت جمهوری تازه تشکیل شده اجازستان یا اجازیا-گ.)، به سوی مرز ترکیه گردید. وی در آستانه سفر یک روز پیش از ترک مسکو، با چیچرین دیدار داشت.

دولت شوروی از بیم این که مبادا مصطفی کمال پس از شکست یافتن از یونانی ها، برای دریافت کمک به انگلستان رو بیاورد، از انور [به عنوان وزنه متقابل در برابر مصطفی کمال-گ.] پشتیبانی می کرد. مگر، مصطفی کمال از برنامه های انور و بلشویک ها نیک آگاهی داشت. از همین رو، رخنه ممکنه اتحادیست ها از سوی باتوم را بست. در ماه های اگوست-اکتبر 1921، هنگامی که جهانیان پیگیرانه تحولات نظامی و روند عملیات رزمی در فلات اناتولی را دنبال می کردند، انور در باتوم گوش به آواز شکست مصطفی کمال بود تا «یا با دسته های داوطلبان یا به طور ناشناس با پوشش یک سرباز گمنام و ساده³¹¹»، پا به سرزمین ترکیه بنهد.

به روزهای 5-8 سپتامبر در باتوم کنگره «حزب نامنهاد توده یی شوروی» که چندی پیش از سوی انور تشکیل شده بود، برگزار گردید. کنگره بر وفاداری ترک های جوان به تئوری انقلابی تاکید و اعلام داشت که «اتحاد و ترقی» پیشاهنگ انقلاب سوسیالیستی است که نتیجه نهایی آن تشکیل «ترکیه شوروی» می باشد. این گونه، «اتحاد و ترقی» چنگ به هر دستاویزی می زند و در هر سیمایی جلوه گر می شود: پان ترکیستی، پان اسلامیستی، «اسلام انترنی» و سرانجام کمونیستی-بلشویکی-شوروی.

³¹⁰ . Masayuki Yamauchi.Op. cit. 46

³¹¹ . Masayuki Yamauchi.Op. cit. 59-58

وضع را پیروزی تندرآسای سپاهیان ترک که یونانیان را در حومه ذکریا به تاریخ 13 سپتامبر 1921، در هم کوبیدند، دگرگون ساخت. این پیروزی مصطفی کمال بود که وی را ناجی ترکیه و سپاهدار کبیر ساخت. به گونه‌ی که شهرت و افتخار انور را زیر سایه برد. به زودی پس از پیروزی سپاهیان ترک، انور در تفلیس با سیرگو اورجونیکیدزه دیدار کرد. روشن نیست، که این دیدار چگونه برگزار و سپری شده بود، اما می‌توان گمان برد که سیرگو به انور مشورت داده باشد تا از راه اندازی انتریگ‌ها در ترکیه خود داری ورزیده، به مناطق دیگر بپردازد.

در اواخر پاییز 1921، حکومت شوروی مشی همکاری‌های تنگاتنگ با ترکیه را پیش گرفت. در ماه دسامبر 1921 م. و. فرونزه به عنوان نماینده اوکرایین شوروی به آنکارا رفت. به او ماموریت آگاهی‌یابی هر چه بیشتر در باره وضعیت امر و برپایی همکاری در وهله نخست در عرصه نظامی، داده شده بود. روشن است که بلشویک‌ها انتظار داشتند که مصطفی کمال در باره زد و بندهای انور با رهبری شوروی، توضیحاتی خواهد خواست.

چیچرین به تاریخ 26 دسامبر به فرونزه رهنمود داد، هرگاه چنین پرسشی مطرح گردد، به دولت ترکیه در رابطه با انور این‌گونه توضیح داده شود: «کمک نامنهاد ما به انور افسانه‌ی بی‌بیش نیست. یگانه راه باز داشتن وی از سفر به باتوم، بازداشت او بود. مگر، ما نمی‌توانستیم قهرمان سرشناس مسلمان را زندانی کنیم»³¹²

انور این خیانت دولت شوروی را نمی‌توانست بخشد. هر چه بود، پس از پیروزی مصطفی کمال، بلشویک‌ها آغاز به پیشگیری یک سیاست بیشتر احتیاط‌آمیز و سنجش شده در خاور، گردیدند و ترجیح دادند با «حکومت‌های بورژوازی و ناسیونالیستی مصطفی کمال در ترکیه، رضا شاه در ایران و امان‌الله در افغانستان، درگیر نشوند، بل همکاری کنند.

مسکو در سیاست‌های خود در آسیای میانه و قفقاز، ترجیح داد به نیروی رزمی خود- ارتش سرخ تکیه نماید و دیگر در پی ایجاد واحدها و یگان‌های ویژه مسلمان- چیزی که انور بر آن پافشاری داشت، نبود.

این‌گونه، برای انور نقش مناسبی در دور نو مناسبات میان ترکیه و شوروی، پیدا نشد. در چنین وضعی، مهاجر ما بر سر یک دوراهی قرار گرفت: یا بازگشت نزد زن و بچه‌اش به برلین

³¹² . Masayuki Yamauchi. Op. cit. 61

یا ادامه کار سیاسی با پذیرفتن ریسک. روشن است وی راه آخری را برگزید.

در اواخر سپتامبر 1921 انور پاشا- جنرال نگونبخت ترکی یا به گونه‌ی که روزنامه‌های اروپایی او را «هالندی پرنده خاور» می‌نامیدند، تصمیم گرفت دست به یک ماجراجویی تازه و به گونه‌ی که پسان‌ها روشن گردید، واپسین ماجراجویی در زندگی‌اش یازد. او طی نامه‌ی بی‌آگاهی چیچرین-کمیسار خلق در امور خارجی رسانید که می‌خواهد از راه تاشکنت و بخارا به افغانستان برود.³¹³ وانگهی با سمیع بای یا سلیم پاشا (که دیرتر جانشین وی شد) در میانه‌های اکتبر از باتوم به راه افتاده، از راه تفلیس، باکو، کراسناودسک، عشق‌آباد، مرو، بایرم‌علی و چهارجو، به گمان بسیار در اواخر اکتبر سال 1921 به بخارا می‌رسد.

پان اسلامیت، پان تورانیست، پان ترکیست یا ناسیونالیست ترکی؟

آن عده از ترک‌های عثمانی که انور به آنان تعلق داشت، تصور بس‌تار و تیره‌ی در باره بخارا و ترکستان داشتند. آن‌ها آسیای میانه را منطقه عقب مانده‌ی در همسایگی امپراتوری روسیه می‌پنداشتند که ترک‌ها در روزگاران دیرین آن را ترک گفته بودند. از همین رو، بیشترین اتحادیست‌ها با سفر رهبرشان به این «منطقه ارتجاعی سیاسی»³¹⁴ مخالف بودند.

با این هم، قهرمان ما از بخارا سر بر می‌آورد. منابع به دست رسیده گواهی‌های اندکی در باره آن به دست می‌دهند که انور در بخارا با چه کسانی دیدار کرد و در آن دیدارها در باره چه چیزهایی گفتگو شد. مگر روشن است که وی با یورنف-سفیر روسیه، زکی ولیدف (زکی ولیدی طوغان)³¹⁵ - رهبر باشقیری‌ها و رهبران جمهوری شوروی خلق بخارا، دیدارهایی داشته بود. او به رهبران جمهوری شوروی خلق بخارا کمک خود در زمینه ایجاد دسته‌های سرخ را پیشنهاد کرد. مگر در عمل آغاز به پیاده ساختن برنامه‌های ناسخته و موهوم و ایجاد «توران نو»- متحد ساختن ترک‌ها و مسلمانان ایران، آسیای میانه، قفقاز و حتی چین و هندوستان زیر رهبری ترکیه، کرد. به رغم شهرت و محبوبیت فوق‌العاده جنرال ترکی، این طرح از همان آغاز شانس کمی برای کامیابی داشت. از همین رو، کمیته «اتحاد و ترقی» آبستن ناکامی‌ها و تیره‌روزی‌هایی گردید که پسان‌ها دامنگیر آن شد.

³¹³ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102،

برگ 51

³¹⁴ . Masayki Yamauchi.Op. cit. 65

³¹⁵ . برای به دست آوردن آگاهی‌های بیشتر در زمینه نگاه کنید به : «قیام باسماچیان»، نوشته زکی ولیدی طوغان، ترجمه علی کاتبی، 1375، تهران.

در همین حال، یکی از همکاران انور- جمال پاشا، فرمانده پیشین سپاهیان ترک در فلسطین و سوریه، که با هزینه دولت شوروی در ماه سپتامبر 1921 با گرفتن ماموریت ویژه از مسکو به کابل گسیل شده بود، در آن جا با شور و گرججوشی سرگرم نوسازی جدی ارتش افغانی بود. همگام با آن، او در تماس نزدیک با سوریس- نماینده مختار روسیه شوروی در کابل تلاش می ورزید تا با عشایر پشتون استان شمال باختری هند بریتانیایی و مسلمانان هندوستان تماس بگیرد و آنان را به «جنگ مقدس» در برابر سلطه³¹⁶ انگلستان آماده سازد. جمال یک سال آزرگار تا سپتامبر 1921 در افغانستان ماند. سر انجام، وی در ماه جولای (به گواهی دیگر در پاییز) 1922 در بازگشت از اروپا پس از انجام گفتگوها در باره خرید اسلحه برای ارتش افغانی، به دست ناسیونالیست های ارمنی در تفلیس کشته شد.

پیشتر از آن، همکار دیگر انور- طلعت پاشا به تاریخ 15 ماه مارچ 1921 در برلین همین گونه از دست تروریست های ارمنی کشته شده بود. این کشتار ها انتقامی بود به خاطر سازماندهی جینوساید (کشتار گروهی) ارمنی ها در ترکیه در سال 1915-1916³¹⁷ از سوی ترک های جوان³¹⁸. هر چه بود، «هلندی پرنده خاور» نتوانست مدت زیادی از دست پیروان خود را برتابد.

علی بای (انور پاشا در مراسلات بلشویک ها به همین نام مستعار یاد می شد. به گمان بسیار برای پرده پوشی و محرمانه با آشنایی با وضعیت در بخارا و با انجام دیدارها با رهبران جمهوری، تصمیم می گیرد یکسره از بازی نمودن در نقش ناسخته و ناپخته اجنت بلشویک ها دست بردارد. سر انجام، انور- افسر ترکی بلندپایه غرب زده و آلمان گرا برای پیاده نمودن برنامه های خود مبنی بر متحد ساختن همه مسلمانان، به ایدئولوژی پان اسلامیم رو می آورد و این گونه، یاوه سرایی های پیشین کمینترنی او یکسره رنگ می بازند.

³¹⁶ . بایگانی دولتی روسیه فدراتیف، فوند 5881، پرونده ویژه 2، پوشه

98، برگ 44

³¹⁷ . نیکولین، افغانستان و انکارا // خاور نو، سال 1920 شماره 2،

برگ 39، بولتن اطلاعاتی دفتر مطبوعاتی نمایندگی فوق العاده جمهوری

فدراتیف سوسیالیستی روسیه در ترکیه- انکارا، 1922، شماره 14، برگ 1

³¹⁸ . در آن هنگام، ترک های جوان به ویژه انور پاشا بر آن بودند که

ارمنی ها یگانه مردمی هستند که به سان سدی جداکننده میان ترکیه و

ترک زبانان قفقاز و آسیای میانه افتاده اند. از این رو، می

پنداشتند که با از میان برداشتن آنان، می توانند جهان ترک را به هم

پیوند بزنند. با توجه به همین اندیشه بود که تصمیم به نابودسازی

گروهی ارمنی ها و کشتار جمعی آن ها می گیرند. هر چند، شکست سهمگین

ارتش ترکیه به فرماندهی انور پاشا از سپاهیان روس، پیاده سازی نهایی

این طرح را نقش بر آب می سازد، با آن هم هزاران هزار ارمنی قربانی

این طرح می گردند. هر چه هست، ارمنی ها انور پاشا را گناهکار اصلی

کشتارهای گروهی هم میهنان شان در جنگ اول جهانی می پندارند. -گ.

پان اسلامیسیم که انور برای پیاده نمودن هدف های ناسیونالیستی ویژه خود، به آن رو آورده بود، وحدت کشورهای را که از سوی مسلمانان اداره می شدند- با باشندگان مسلمان-، تبلیغ می کرد. پان اسلامیسیم (اتحاد جهان اسلام) چونان یک پدیده سیاسی، با امواج احساسات بریتانیایی ستیزی و آلمانی گرایی در میان مسلمانان خاور میانه و نزدیک و آسیای میانه و جنوبی پدید آمد. همو به همین دلیل، پان اسلامیسیم در دو دهه نخست سده بیستم به جز از مواردی خاص، از سوی آلمان و روسیه شوروی به سان همپیمان ارزیابی شده، حتا حمایت هم می شد.³¹⁹

در این بستر، پان اسلامیسیم (اتحاد اسلام) در کنار سوسیال-دمکراسی، بلشویسیم، **پان اسلامیسیم** و دیگر دکترین ها چونان پدیده سیاسی معاصر که در اواخر سده 19 در پیوند با فروپاشی امپراتوری عثمانی برای رستاخیز نظام خلافت پدید آمد، برآمد نمود. از همین خاطر، بایسته است تا پان اسلامیسیم را چونان ره آورد جهانی سازی و تاثیر غرب، نه چونان جنبش ناب مذهبی، بررسی نمود. روشن است، دفاع و حمایت از مسلمانان دورتر از محدوده جمعیت های بومی، بخش مهم ایدئولوژی علماء (خبرگان اسلامی) بود، اما پان اسلامیسیم که در عصر نوین چونان دکترین ناب سیاسی پدید آمد، در برابر قبیله گرایی، ناسیونالیسم تباری و دولتی، رنگ باخت.

به پندار مسلمانان اوایل سده بیستم، خلافت ترکیه به سان الگوی ایده آل «دولت اسلامی» بود. برای حکومت ترکیه، که تلاش می ورزید به هر بهایی که شده و به هر طوری که شده ترکیه را حفظ نماید و تلفات بسته به واژگونی امپراتوری عثمانی را به حد اقل برساند، پان اسلامیسیم معادل پان ترکیسم بود. با رو آوردن به مسلمان های مناطق دیگر جهان، آن ها کوشیدند این تصور را ایجاد نمایند که حمله بر ترکیه، به معنای حمله بر اسلام است و واژگونی ترکیه می تواند به معنای شکست اسلام باشد.

جزء دیگر ایدئولوژی انور- پان ترکیسم و پان تورانیسم بود. ایدئولوژی نژادپرستانه پان تورانیسم در سده نهم در میان افسران عثمانی هوادار آلمان و روشنفکران، به میان آمد. این ایدئولوژی در راستای ایجاد «ابر دولت ترکی»، که از بالکان در باختر و سپس در خاور به شمول ترکیه، ایران، قفقاز، آسیای میانه تا شمال باختری چین گسترده باشد، متوجه است. پان تورانیست های مجارستانی از این هم پیشتر رفته و پیشنهاد نمودند تا کشور «توران» به وجود بیاید که سراسر قاره اروپا و آسیا میان مجارستان و ناروی را در اروپا تا جاپان و

³¹⁹ . بسنده است نگاهی به مدارک کنگره نخست توده های خاور در باکو، که در سپتامبر 1920 برگزار شد، افگند.

کوریا در خاور، بپوشاند. در این میان، چیزی که مهمل نما است، این است که پان تورانیسم پدیدآیی و توسعه خود را نه مرهون ترک های خود ترکیه، بل به ویژه نیروهای اروپای غربی می باشد که در بازی با ترک ها به خاطر بی اثر کردن پان اسلامیسیم و رویارویی با تاثیر روسیه در خاور در هنگام «بازی بزرگ» ذینفع بودند³²⁰

این گونه، انور پاشا برای پیاده ساختن برنامه های خود، به ایدئولوژی های پان ترکیسم، پان تورانیسم و پان اسلامیسیم رو آورد. داماد خلیفه چنین می پنداشت که جنبش گسترده، اما شورشی پراکنده در بخارا و جنبش باسماچی ها در ترکستان، به او شانس پیاده ساختن برنامه ایجاد دولت پان اسلامیستی یا کنفدراسیون دولت های اسلامی را می دهد. در راس چنین کنفدراسیونی، وی البته ترکیه خود را، که تا واپسین نفس سرباز فداکار و مهین پرست آن مانده بود، می دید. انور پاشا پیوند با هواداران خود در استامبول و آنکارا از دست نداده و برای بازگشت پیروزمندانه به میهن، زمینه سازی می کرد. برای رسیدن به این هدف، افسران ترکی در اواخر اپریل 1920 با عمل از نام انور برای از میان بردن استقلال آذربایجان به شوروی ها کمک کردند. انور بس بلندپرواز در آرزوی روزی بسر می برد که بتواند مصطفی کمال را به مبارزه بطلبد.

هدف عمده انور در بخارا طی دسامبر سال 1921 تا تابستان سال 1922 عبارت بود از: بسیج مساعی حزب «اتحاد و ترقی» و روشنفکران آسیای میانه یی- جدیدی ها و مبارزه مسلحانه هواداران امیر- باسماچی ها به منظور واژگونی حکومت شوروی در آسیای میانه. چنین بر می آید که او چشم انداز بیشتر دقیقی نداشت و به گمان بسیار چونان یک ماجراجوی نظامی رفتار می کرد، مطابق این اصل که «مهم ترین چیز، درگیر شدن در جنگ است».

«داماد» خلیفه در بخارا :

در بخارا، شماری از رهبران با نفوذ بخاری- عثمان خواجه یف- صدر کمیته اجرایی مرکزی بخارا، ابوالخی عارف اف- وزیر حربیه، دانیار- فرمانده ارتش بخارا- لزگین (بر پایه اطلاعات دیگر- کرد) تبار و همچنین افسران پیشین ترکی که برای خدمت به بخارا آمده بودند- علی رضا (معاون وزیر حربیه بخارا)، حسنف و دیگران به انور پیوستند.

ترک ها با آمدن به بخارا، با عالم خان تماس برپا نمودند. این گونه رو آوردن کمونیست ها و جدیدی های بخارایی به سوی دشمن

³²⁰ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102، برگ های 256-261

سرسخت شان- امیر پیشین، ناسیونالیست های ترکستانی و جدیدی های بخارایی را خشنود نمی ساخت. مصطفی چوقایف- قزاق و زکی ولیدف- باشقیر این کار را اشتباه خواندند. روشن است، امیر پیشین بخارا از آمدن جنرال ترکی- مهمان بلشویک ها در جمع کافر ها- جدیدی ها، شادمان نبود. مگر، امیر در تبعید کابل که همه او را فراموش نموده بودند، نمی توانست به خود اجازه بدهد از انتخاب همدستان سر باز بزند. او با کمک داماد خلیفه قصد جلب توجه به شخص خود و احیای امپراتوری را داشت. از این رو، از انور پشתיبانی کرد.³²¹

به نوبه خود، هدف استراتژیک انور، راندن بلشویک ها و ایجاد فدراسیون آسیای میانه یا «توران نو» بود که وی قصد وارد کردن ترکیه را به آن داشت. در این حال، وی بر تعصب مذهبی توده های مسلمان و شوینیسیم پان ترکی نخبگان آسیای میانه سنجش داشت. به نوبه خود، رهبران بخاری که از ترک ها پشתיبانی می کردند، در گام نخست می خواستند با کمک انور به یک هدف دست یابند- رهایی از روسیه.

در این میان، اوضاع بین المللی و آرایش نیروهای سیاسی در خود آسیای میانه برای انور مبنایی را برای متحد ساختن بخارا، خیوه، ترکستان و سمی ریچیا به دست نمی داد. حال چه رسد به سین زیان. تنها سیاستمدار ساده لوحی چون عالم خان می تواست به کمک انگلستان در پیشبرد جهاد ترک ها در برابر بلشویک ها، امیدوار باشد.

یگانه چیزی که می توانست در انور باب میل انگلیسی ها باشد، تنها موقف روس ستیزانه وی بود. از این رو، هنگامی که انور اعلام داشت که به کابل می رود، همکاران بخش محرم حکومت هند بریتانیایی تصمیم او را این گونه ارزیابی کردند:

«اگر او خلاف میل روس ها به کابل بیاید، این کار دشمنی میان وی و روس ها را تایید کند و او می تواند عنصر نیرومند ضد روسیه در افغانستان گردد که برخوردار از توانایی برانگیختن اصطکاک میان افغانستان و بلشویک ها می باشد. افزون بر این، او می تواند موجب ایجاد اصطکاک میان ترکیه و افغانستان و میان تندروان مسلمان هندوستان و روسیه و آنکارا و افغانستان شود».³²²

به سخن دیگر، انور شانس رفتن به کابل و آغاز کارروایی های خود در آن جا را داشت. او می توانست اردوگاه ضد روسیه را در کابل تقویت بکند و با تایید انگلستان، پشתיبانی نظامی و سیاسی جدیدی، به دست آورد. همانا زکی ولیدف به او چنین

³²¹ . India Office Record (London, UK) IOR: L/P&S/11/203.

³²² . Masayuki Yamauchi. Op.cit. 309

چیزی را به او مشورت داده بود. مگر هواداران انور به انگلستان بی اعتماد و از آن بیزار بودند. آن‌ها در بخارا ماندند و در آنجا گام‌های بلندی برای به دست آوردن کمک و پشتیبانی خارجی برداشتند.

یکی از هماهنگ‌کنندگان سیاست خارجی انور-خواجه سمیع بای (قوشی باشی زاده خواجه سمیع معروف به سلیم پاشا)، برای ایجاد جبهه یکپارچه ضد بلشویکی و ضد روسی به مشهد، کابل و ترکستان خاوری سفر کرد. او به تاریخ 22 جون 1922 از کابل برای کسی به نام علی حاجی بیک در کاشغر نوشت:

«انور پاشا به بخارا خاوری که از سوی حکومت روسیه اشغال شده، رفته و مسلمانان را به مبارزه دعوت کرده است. سمرقند، بخارا، عشق‌آباد، قرشی و نیز فرغانه در محاصره است. روشن است که روس‌ها دشمنان سرسخت فرهنگ اسلامی هستند و می‌خواهند دارایی‌های مادی ما را گرفته و ارزش‌های معنوی ما را درهم بکوبند. ایجاد سازمان «نشر معارف» در کاشغر از سوی برادران ما شایسته و سزاوار سپاسگزاری است. من در شانگهای با حکام چینی دیدار کردم. چینی‌ها، جهان مسلمان و ترک‌ها همیشه می‌توانند با هم سازش نمایند. چینی‌ها فرهنگی هستند و سزاوار هر گونه ارجگزاری.³²³»

در این جا، پرسش‌هایی مطرح می‌گردد مبنی بر این که:

- آیا ممکن بود قصد تنی چند از افسران ترکی را که می‌کوشیدند به کمک امیر واژگون شده بخارا و هواداران مسلح او استبداد پان‌ترکیستی و پان‌تورانیستی را بر مردم سراسر منطقه تحمیل کنند، تایید کنند؟
- آیا طرح اتحاد چینی-اسلامی مخالف روسیه، کمترین شانسی برای پیروزی داشت؟
- آیا انگلیس‌ها می‌توانستند از انور پشتیبانی کنند و یا حتی در قبال وی بیطرف بمانند؟
- آیا بلشویک‌ها می‌توانستند خیانت انور را ببخشایند؟

پاسخ این پرسش‌ها روشن است.

هر چه بود، ترک‌ها نه تنها میانه خود را با بلشویک‌ها برهم زد، بل آن‌ها یگراست به چالش طلبید. با این کار، وی همه پل‌ها را پشت سر خود برای عقب‌نشینی ویران کرد و برای مسکو دشمن سوگند خورده و خطرناکی شد. این گام، گام جسورانه، مگر نیندیشیده‌یی بود.

انور و باسماچی‌ها :

³²³ . Fraser, Glenda. «Enver Pasha's Bid for Turkestan, 1920-1922» Candian Journal of History/Annales Canadiennes d'Historie. 22(August 1988), 201

دوره پایانی زندگی جنرال ترک را در سرزمین تاجیک، می توان از روی مراسلات وی که از سوی ماسایوکی یاما اوشی- ترکشناس جاپانی مطالعه و منتشر شده بود، ببینیم. با آشنا شدن با این مراسلات، چنین به نظر می رسد که انور بیخی از زندگی راستین به دور شده بود. در متن رخدادهای خونین 1922 دست کم طرح های مجلل وی در باره ثروت های افسانه یی بخارای خاوری و تقاضای گسیل مهندس معدنشناس آلمانی از راه افغانستان برای استخراج طلای درواز و دیگر مواد زیر زمینی بخارا، شگفتی برانگیز می نماید.

انور تصور درستی از اوضاع راستین منطقه نداشت. او نمی توانست و یا نمی خواست پرتگاه حقیقی میان جدیدی های هوادار بلشویک ها (که همتراز با ملحدان و کافران پنداشته می شدند) و باسماچی های هوادار امیر را ببینند. برای او هنوز زود بود بدانند که باسماچی ها دسته های عشایری یی اند با رهبران سنتی و ملاهای محافظه کار که بیشتر درگیر جنگ در برابر جدیدی ها اند تا روس ها.

بخارایی هایی چپن پوش با جامه های رنگارنگ، به ترک اروپایی شده با لباس مدنی که به آن ها همانند نبود، با بی اعتمادی و بی باوری می نگریستند. انور را چندین بار بازرسی کردند. از همین رو، او ناگزیر بود عکس های زن، بچه ها و دوستانش را که برایش بس گران بود؛ بسوزاند تا به دست باسماچی ها نیفتد.

زکی ولیدف (که خود حتا برای برپایی تماس با عالم خان محافظه کار و باسماچی های وی تلاش نورزیده بود)، در باره ناممکن بودن به توافق رسیدن با ابرهیم بیک به وی از پیش گوشزد کرد. او کوشید انور را از رفتن به بخارای خاوری باز دارد³²⁴.

در چنین اوضاع نظامی- سیاسی، سخن می توانست تنها بر سر جنگ پارتیزانی فرسایشی و کار پیگیرانه و توانفرسا در زمینه نزدیک ساختن نیروهای پراگنده شوروی ستیز در میان باشد- چیزی که به او ولیدف پیشنهاد کرده بود.

ابراهیم بیک- رهبر ازبیک های لقی، قصد پیروی و فرمانبرداری از داماد خلیفه را نداشت. او تصویری در باره برنامه های پردامنه جنرال ترکی نداشت. ایده های ناسیونالیسم، پان ترکیسم، تا چه رسد به پان تورانیسم برای وی به عنوان یک رهبر قبیله یی، ارزشی نداشتند. او با حریف نوظهور با حسد و بی اعتمادی رفتار کرد و او را در نخستین دیدار که در

³²⁴ . بایگانی کمیته امنیت دولتی ازبیکستان، پرونده جنایی شماره 123469 در باره اتهام ابراهیم بیک به جنایات بر اساس ماده های 58-60 قانون کیفری جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبیکستان (2-58، 5-58 پرونده جنایی جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه) سپس: پرونده 123469، برگ 7.

روستای کاراماندی به تاریخ 1 دسامبر سال 1921 برگزار شد، بازداشت کرد.

برآمد انور را ابراهیم بیک چونان تجاوز بر آزادی لقی ها و تلاش به خاطر بر قراری تسلط خارجی ارزیابی می کرد. مگر سخن تنها بر سر رقابت شخصی نبود. دلایل عینی یی نیز بودند که مانع از هماهنگی میان باسماچی ها و جنرال ترک می گردیدند.

رهبران باسماچی های بخارایی خودشان را فرمانبران امیر بخارا می شمردند که خواست های نمادین (تیپیک) تجزیه طلبی فئودالی را تبارز می دادند. به همین دلیل، آن ها پراگنده عمل می کردند- هر کدام در سرزمین خود و به دشوار تلاش های مبنی بر جا به جا ساختن چهارچوب های شان و پیشبرد عملیات رزمی در جبهه گسترده را بر می تابیدند.

بی تردید، اختلاف نظرهای باوری هم بود. آخر، امیرست ها، که قورباشی ها هم با نگرش آنان موافق بودند، به اطرفیان انور و بخارایی های جوان، که در واژگونی بخارا دست داشتند، بی اعتماد بودند و از آنان نفرت داشتند.

با این همه، ترک ها توانستند پشتیبانی شورشیان تاجیکی را جلب کنند. نقش چشمگیری را در رشد تاثیر انور وعده های متعدد کمک خارجی با اسلحه و نیروهای مسلح بازی می کرد. طبق سنت پذیرفته شده بومی، قورباشی های سرشناس(در این جا: سرکرده های باسماچی ها) در کک تاش اجتماع نمودند که آن را ابراهیم بیک ازبیک از لقی و ایشان سلطان تاجیک از درواز رهبری می کردند. در این اجتماع انور با بیان برنامه خود سخنرانی کرد. دقیقتر: مبارزه به خاطر حق مسلمانان، که با زورگوی های روس ها با خشونت پایمال شده بود. اعلام گردید که انور مدعی تاج و تحت بخارا نیست و به محض بیرون راندن روس ها از بخارا، عالم خان را دوباره به تخت دعوت می کند. پسان ها ابراهیم بیک به خاطر می آورد: «در این مجلس انور پاشا به عنوان فرمانده همه نیروهای ما اعلام شد، و من در اختیار او بودم»³²⁵

با آمدن انور در جنوری 1922 به نواحی مرزی- ایواجه، قبادیان و جلیل کول، جنبش گسترده قیام کنندگان آغاز شد. تقریباً همه باشندگان از جمله ارگان های محلی حکومت به شورشیان پیوستند. همین بس بگوییم، که در آن هنگام ریسان کمیته های انقلابی درواز و کولاب- ایشان سلطان و دولتمندبای³²⁶ بودند. شورشیان حکومت شوروی را در بسیاری از

³²⁵ . Masayuki Yamauchi Op. cit 66

³²⁶ . زکی ولیدی در کتاب «قیام باسماچیان، نام او را دولتمند بیک درج نموده است.

نواحی بخارای خاوری سرنگون کردند. این روزها، روزهای پیروزی برای جنرال ترک بود.

انور در نامه خود به برادرش در برلین نوشت: «کار رو به راه است، همین گونه که من خواستم. بیک ها با جنگاوران شان از سراسر بخش های اشغال نشده بخارای خاوری، دقیق ترکولاب، بلجوان، درواز و قره تگین، جمع می شوند. جمعی که متشکل از این بیک ها است، در مراحل نخستین، دولت نو بخارا را تشکیل می دهد. همه آن ها، آماده اند چیزی را که من می خواهم، انجام دهند. من در ده روز اخیر، پنج بار با روس ها درگیر جنگ گردیده ام. در جنگ اخیر، شمار بسیار روس ها کشته شدند. بیش از پنجاه تن از آن ها کشته و یا زخمی شده اند. در حالی که تلفات ما تنها یک تن است.»³²⁷

پادگان روسی در میانه های فبروری 1922 دوشنبه را زیر فشار شورشیان ترک کرد و سر از این تاریخ، بخارای خاوری برای مدت نزدیک به نیم سال در دست مجاهدها افتاد. مگر انور نیک می دانست که پیروزی دسته های پراکنده او بر پادگان کوچک ارتش سرخ شکننده و برای کوتاهمدت است.

او، با گردآوردن همه نیروهای خود- نزدیک به هشت هزار ازبیک (از عشایر مرقه و کنگرات³²⁸) و تاجیک های حصار، کولاب، قره تگین و درواز و همچنین داوطلبان افغانی (مقارن این هنگام، دو دسته افغانی که شمار آن ها به 300 نفر می رسید، به یاری انور شتافته بودند، از جمله حبیب الله- بچهء سقا- امیر آینده افغانستان) به سوی غرب حرکت کرد و در نیمه دوم ماه اپریل در نزدیکی بایسون (بایسون) سنگر گرفت. در این جا، دسته های عبدالحمید عارف اف- وزیر دفاع پیشین جمهوری شوروی خلق بخارا، به او پیوستند.

انور که مطمئن گردیده بود که کمابیش موفق به «متحد ساختن مسلمانان» شده است، به شوروی ها اولتیماتومی با درخواست بیرون بری یگان های ارتش سرخ از سرزمین بخارا در دو هفته و به رسمیت شناختن حق وی برای ایجاد «دولت مستقل» دربرگیرنده سرزمین های جمهوری های آسیای میانه شوروی، گسیل داشت. این نامه به تاریخ 19 می نوشته شده و عنوانی نریمان نریمانف- رییس جمهوری شوروی آذربایجان (که انور با وی در باکو آشنا شده بود) فرستاده شده بود.

در آن هنگام، انور نامه دیگری را که موید بریدن کامل و اصولی او از بلشویک ها بود، نوشت. این نامه، مانند نامه های دیگر در میان اشیای بازمانده از انور جان باخته، پیدا

³²⁷ . به ترتیب- معاون و کمیسار خلق در امور خارجی در دولت لنین
³²⁸ . منظور از قبيله قنكرات است.

و به زبان روسی ترجمه گردید که پسان ها به آرشیف ارتش گذاشته شد. نامه به زبان آلمانی به تاریخ 20 مارچ در بایصون نوشته بود و به کارل رادک- «همزنجیر» (همزدانی) پیشین اش از زندان برلین- بلشویک سرشناس گسیل شد:

«کارل عزیز،

شاید تو مرا سرزنش کنی. اما چه بیهوده. تو می دانی که من بیش از یک سال کوشیدم تا همه رفقای ما را که نمی توانستند تبلیغات بلشویکی را در میان مسلمانان پیش ببرند، به دیدگاه ما جلب کنم. بر عکس، تلاش های توده هایی که می خواستند از ستم سرمایه داری- امپریالیستی رهایی یابند، بی نتیجه ماند. کاراخان و سپس چیچرین³²⁹ قول های بسیاری دادند، اما هیچ کاری نکردند. دردمندانه، من نتوانستم با ترتسکی تماس بگیرم....

هنگامی که به بخارا آمدم، روشنتر دیدم که موضوع از چه قرار است؟ آن ها همیشه تلاش دارند تا با زور و از راه فریب در مستعمرات قدیم روسیه بمانند. در روسیه، آن ها کارگران و دهقانان را داشتند، اما در این جا تنها چند تن ماجراجو را با خود دارند....

اگر شما به سیاست استیلاگرانه تان ادامه بدهید، آن گاه شما همه توده های محمدی (مسلمانان) را در برابر خود خواهید داشت. سخن آخر این که با سایر رفقا صحبت نمایید: با لنین، ترتسکی و دیگران. اگر آن ها پیشنهاد ما را بپذیرند، آن گاه من قول همه چیز می دهم».³³⁰

این اولتیماتومی بود به همه حکومت شوروی.

در اواخر فبروری 1922 انور تصمیم گرفت با بهره گیری از اندک شمار بودن سپاهیان شوروی، بر بخارا از راه بایسون و شهر سبز یورش ببرد. او، دسته هایی را به فرماندهی دانیار به سوی منطقه سرخان دریا حرکت داد. همچنان عبدالقهار درحومه بخارا تاخت و تاز می کرد. شورش در استان سمرقند (آچیل، همراه قل) نیز درگرفت. این گونه، در بهار 1922 تقریباً جبهه عمومی نبرد در برابر حکومت شوروی از سمرقند و فرغانه تا بخارای خاوری آراسته شده بود.

«انور را گردان می بریم»

با توجه به خطر جدی ناشی از شورش به رهبری انور پاشا، رهبری عمومی در زمینه تثبیت وضع در آسیای میانه را دفتر سیاسی کمونیست های روسی به گردن گرفت. رهبری شوروی بر این بود که

³²⁹ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه

1102، برگ 263

³³⁰ . کمونیست تاجیکستان، 1949، 15 جون

«دیگر ضد انقلاب جهانی هم می توانست از راه بخارا بار دیگر، تلاش نماید برای خود حرکت هایی در حدود جمهوری فدراتیف شوروی سوسیالیستی روسیه بیابد». به سخن دیگر، صحبت نه تنها بر سر تطبیق تعهدات توافق شده در قبال بخارا، بل بر سر دفاع از سرزمین خود از تهدید خارجی بود.

در این پیوند، مسکو در گام نخست، حاکمیت خود را در دولت بخارا، تقویت نمود. در کرملن، فیض الله خواجه یف- نخست وزیر با رهبری بلشویک ها دیدار کرد که این دیدار آخرین نشانه های استقلال بخارا را نابود کرد. نتیجه آن شد که در ماه فبروری 1922 حزب کمونیست بخارا در بافتار حزب کمونیستی روسیه (شاخه بلشویکی) شامل ساخته شد. کنون دیگر مسکو می توانست به گونه مستقیم نه تنها از میان بردن انور، بل نیز امور خود بخارا را رهبری نماید.

سر از این تاریخ، دیگر، اقدامات فرماندهی نظامی شوروی در بخارا از هر گونه تاثیر یا کنترل از سوی حکومت بخارا آزاد گردید. این گونه، در آغاز سال 1922 روابط قراردادی میان جمهوری فدراتیف شوروی سوسیالیستی روسیه و جمهوری شوروی خلق بخارا (عقد شده در ماه مارچ سال 1922) در عمل به انفاذ خود پایان داد. رهبری اصلی سیاسی از این پس از سوی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (شاخه بلشویکی)، از طریق نماینده تام الاختیار- دفتر ترکی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (شاخه بلشویکی) اجرا می شد. در باره این که کرملن چه اهمیتی برای بخارا قایل بود، این حقیقت گواهی می دهد که از 27 فبروری تا 18 می 1922، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه پنج بار مساله وضعیت در آسیای میانه را بررسی نموده بود.

در ماه اپریل، سیرگو اورجونیکیدزه- بلشویک سرشناس به آسیای میانه گسیل گردید. وی راهکار مصالحه و سازش با شورشیان را که در سال 1921 پیش گرفته شده بود، نکوهید و پیشنهاد کرد به بخارا «به اندازه کافی سپاهی فرستاده شود تا مبارزه قاطع و منظمی را آغاز نمایند». او در سخنرانی خود در بخارا گفت: «با انور ناگزیر به پیکار جدی هستیم. مگر باور دارم که ما انور را گردن می بریم».³³¹

در سراسر آسیای میانه، پیگرد «هواداران امیر» شدیدتر شد. کارمندان پیشین امیر و اعضای خاندان های اشرافی، مورد اختناق قرار گرفتند. همگام با این ها، تدبیرهایی در زمینه بهبود وضع مالی و اقتصادی بخارا تصویب شد. در سراسر کشور به رهبری حزب کمونیست، کارزار تبلیغ پرشوری که به افشاگری

³³¹ دی- مور، «جنگ میهنی در تاجیکستان» در کتاب تاجیکستان، تاشکنت،

سال 925 ، برگ 287

«ماجراجویی انور- دست نشانده امپریالیست های انتانت» می پرداخت، به راه انداخته شد.

مقارن با ماه جون 1922، گروهی از سپاهیان بخارایی ارتش سرخ تدارک برای راه اندازی عملیات نظامی در برابر انور را به پایان رسانیدند. س. س. کامنف- فرمانده کل سپاهیان جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه شوروی - سرهنگ پیشین ارتش تزاری، برای فرماندهی مستقیم عملیات به بخارا آمد. تعرض در دو جهت برنامه ریزی شده بود: قرار بود ستون چپ (شمالی) به فرماندهی یعقوب ملکومف از بایسون به سوی دناو- حصار- دوشنبه-کافرنهان- فیض آباد و ستون راست (جنوبی) به فرماندهی باگدانف از شیرآباد و ترمز تا قبادیان- قرغان تپه-کولاب-بلجوان³³² پیشروی نماید. این ستون می بایستی سپاهیان انور را از مرز افغانستان به دور نگه می داشت و به آن ها امکان نمی داد تا به آن سوی مرز عقب نشینی نمایند. همراه با آن، به ستون راست وظیفه سپرده شده بود تا از مداخله ممکنه افغانی جلوگیری نماید.

یگان های ارتش سرخ به تاریخ 15 جون دست به یورش بردند و بر دسته های انور همزمان در حومه بایسون و قبادیان ضربت وارد آوردند. شورشیان، پس از جنگ های سنگین، با دادن 400 کشته عقب نشستند و به سوی خاور شتافتند. یکی از علت های شکست، ناتوانی و بی میلی پارتیزان ها در نبردهای جبهه یی مطابق قواعد نظامی بود. شکست درز میان قورباشی ها را گشاده تر ساخت.

پاتکی که از سوی انور در منطقه میرشادی به راه افتاده بود، به تاریخ 16 جون در هم شکست. در روز بعد، ارتشیان سرخ، دناو، یورچی، ساری و آسی را اشغال کردند تا راه را برای پیشروی سپاهیان ستون راست گشوده و گذرگاه های مرزی را ببندند. انور، با بهره جویی از توقف سپاهیان شوروی، نیروهای خود را به عقب کشانید و با یگان های ارتش سرخ آغاز به جنگ کرد. مگر، با ضربات نیرومند، سپاهیان او به خاور عقب انداخته شدند. انور، پس از یک رشته شکست های نو، با گردآوری سپاهیان باقی مانده، با به دست گرفتن رهبری جنگ به دست خود، نومیدانه تلاش کرد جلو پیشروی سپاهیان شوروی را در خط ریگار- کاراتاگ بگیرد. مگر، به تاریخ 1 جولای ارتشیان سرخ ریگار و کاراتاگ³³³ را اشغال کردند.

³³². بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102،

برگ 254

³³³. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده 3، پوشه 1102، برگ

هر چه بود، شکست از دست روس ها، نا به سامانی های درونی و مخالفت از سوی ابراهیم بیک، انور را برای پیش بین شدن راه های گریز ممکنه به سوی افغانستان برانگیختند. در این باره عارف اف در کابل گفتگوهایی³³⁴ انجام داد. انور خود نیز در این زمینه به نادر خان نوشت: «اگر شما نمی توانید پاسخ مساعدی به تقاضای من برای اجازه ورود به افغانستان بدهید، آنگاه من به جلیل قول و قرغان تپه³³⁵ می روم»

پس از تلاش های نافرجام برای به دست آوردن کمک از افغان ها، انور پس از یک رشته شک و تردیدها، نامه یی به دولت بریتانیا نوشت. روشن است که نامه به حاکم چترال رسید. مگر به علت نامعلومی، تا گیرنده آخری- حکومت انگلیس در پیشاور³³⁶ نرسیده بود. مضمون نامه روشن نیست. مگر، می توان گمان برد که در بردارنده خواهش ارایه کمک و پشتیبانی و پیشبرد مبارزه مشترک با بلشویک ها بوده باشد.

در این هنگام، ستون راست، قبادیان و جلیل قول را آزاد ساخته، سپس به سوی قرغان تپه آغاز به پیشروی کرد. به تاریخ 2 جولای این شهر زیر تیرباران هوایی قرار گرفت. به تاریخ 14 جولای پایتخت بخارای خاوری- دوشنبه اشغال شد. از دست دادن این نقطه استراتژیکی مهم برای فروپاشی اردوگاه انور مساعدت کرد. یکی از نخستین نیروهایی که از انور برید، دسته های زیر فرماندهی نورات بیک بود. سپس افغانی ها رفتند. آن چه هم که باز مانده بود، در سرزمین گسترده لقی ها، حصار و کولاب، پراکنده شدند. خود انور با بخشی از دسته های خود از راه پل سنگین (رود وخش) برای پیوستن با دولتمندبای به کولاب رفت.

شکست:

پدیدار شدن انور در کولاب، واکنش های رنگارنگی را در میان مجاهدان کرانه چپ رود وخش برانگیخت. تاجیک ها، ترک ها، قرقیزها و ترکمن ها که از رهبری لقی های ازبیک تبار ناخشنود بودند، از دولتمند بای- ترک بلجوانی همدست انور پشتیبانی، کردند. این کار، موجب ناخشنودی شدید ابراهیم بیک شد. وی حتا فضایل مقسوم³³⁷ را به خاطر این که تصمیم گرفته بود بدون هماهنگی با ابراهیم بیک نزد انور برود، بازداشت کرد. این گونه، فضایل بیک چهل روز آزرگار در اسارت ابراهیم بیک³³⁸ بود. به هر رو، مادامی که انور درگیر

³³⁴ . همان جا، برگ 2

³³⁵ . IOR:L/P&S/19/950

³³⁶ . پرونده 123169، ص 234

³³⁷ . زکی ولیدی نام این شخص را فضیل مخدوم و برخی منابع دیگر فضل مقصوم ذکر می کنند-گ.

³³⁸ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102، برگ 256.

جنگ بود، به تدریج در پشت جبهه وی کشاکش‌ها میان جماعات گوناگون و رقابت میان قورباشی‌ها بالا می‌گرفت. انور از دست لقی‌ها که کشمکش‌ها را به راه انداخته بودند، بس خشمگین بود.

به تاریخ نهم جون انور به نادر خان نامه‌ی به این شرح نوشت:

« برادر غازی و بسیار محترم! »

بامداد دیروز، روس‌ها از سوی انک آباد جان- شیرآباد و بندی‌خانه، آغاز به حمله کردند. پس از نبردهای طولانی، همه مرمی‌های ما به پایان رسید. سر انجام، من ناگزیر به پایان دادن به جنگ و عقب‌نشینی گردیدم. هفت نفر کشته شدند و پنج نفر هم زخمی. من اکنون در ساری قمش- تنگی موش هستم. در کولاب و کاراتگین مسلمانان در برابر همدیگر می‌رزمند و این‌گونه نیروی مسلمان‌ها به سود روس‌ها به تحلیل و هدر می‌رود. گناه همه این کارها به دوش ابراهیم بیک است که جز فرستادن لعنت به وی هیچ چیزی نمی‌توانم بگویم».³³⁹

این‌گونه، لقی‌ها با راه اندازی جنگ با ترک‌ها و تاجیک‌ها به انور از پشت خنجر زدند. به زودی، درگیری به برخورد نظامی آشکار انجامید. در کولاب، جنگاوران متحد تاجیک‌ها، ترک‌ها و افغانی‌ها، با پشتیبانی ترکمن‌ها و قرقیزی‌های تحت فرماندهی دولتمند، به لقی‌های [ازبیک-گ.] یورش آورده، آنان را درهم کوبیدند. ابراهیم بیک ناگزیر به عقب‌نشینی به لقی‌بود. رویداد بازگو شده مدت‌ها ردپای خود را در ادبیات شفاهی سنتی مهاجران تاجیکی در افغانستان برج گذاشت.

یاساول باشی- جنگجویی از حواریون دولتمند بای به استا جوره- چرمسازی از بلجوان (و همه مهاجران در افغانستان) چنین بازگو کرد: «در عرفه عید قربان، میان ازبیک‌ها و تاجیک‌ها رویارویی رخ داد. دولتمند بای در آن هنگام به عنوان فرمانده کل گماشته شد. مگر ازبیک‌ها از تابعیت وی سر باز زدند. وانگهی دولتمند بای با این پرسش که «چه کار بکنم؟» به ریش‌سپیدان رو آورد. ملاها در مشورت جمع شدند و فتوا صادر کردند- بزنید!

تاجیک‌ها آغاز به زدن و کشتن ازبیک‌ها و نیز تاراج آن‌ها کردند. برای پیدا کردن طلاهای پنهان کرده شده، بچه‌های

³³⁹ . مصاحبه با بشیر بغلانی- پسر مهاجری از کولاب در ماه فیروزی 1991، دوشنبه. در این حال، بغلانی با افتخار افزود که استاد جوره خویشاوند صفر امیرشاه یف- قهرمان اتحاد شوروی می‌باشد. بغلانی (1941) در سال‌های دهه 1980 وزیر دادگستری (عدلیه) در دولت ببرک کارمل بود. او اکنون در آلمان زندگی می‌کند و در دوشنبه و کولاب خویشاوندانی دارد

لقی ها را با خنجرها پاره پاره می کردند. این کارزار نه- ده روز آزرگار ادامه یافت. لقی ها هم برای نجات به بلشویک ها³⁴⁰ روی آوردند. ناگفته پیداست که روحانیون با تکیه بر اصول جهاد در برابر «کافران»، فتوای کشتن لقی ها را صادر کرده بودند. این که «جنگ مقدس» به کشمکش های میان تباری، کشت و خون و غارتگری انجامید- یکی دیگر از واقعیت های زشت و تلخ آن برهه، می باشد.

انور دیگر با وضعیت راستین در بخارا برخورد کرده بود. همه تلاش های وی به فرمانبرداری بی درنگ اجباری مهره های سرشناس رزمی بومی خلاصه می گردید. او در این زمینه به سپهسالار نادرخان نوشت: «من باید به سرعت و جدیت مساله لقی ها را یکسره کنم و به همین خاطر، از شما خواهش می کنم تا 500 نفر را با تیربارها گسیل نمایید. این گونه، من کار یک استیلاگر دیگر ولایت حصار را پایان می دهم. مگر، عزیز من، شما باید هرچه زودتر این ها را برایم گسیل کنید. آنگاه من می توانم جلو ابراهیم بیک را که می تواند در برابر دولتمند بای³⁴¹ اقدام نماید، بگیرم.»

باسماچی هایی که در برابر ستون چپ می رزمیدند، بی آن که مقاومت جدی نمایند، با رها کردن ینگی بازار، فیض آباد، کک تاش و یاوان، به سوی خاور عقب نشستند.

به تاریخ 17 جولای کولاب و سپس به تاریخ 20 جولای بلجوان از سوی ارتشیان سرخ اشغال شد. انور موفق شد تا 1500 سوار را با دو قبضه مسلسل آرایش دهد. به تاریخ های 26-28 جولای، او نومیدانه کوشید جلو یورش دسته های ارتش های سرخ³⁴² را بگیرد. بلجوان برای پنهان شدن «داماد خلیفه» پناهگاه آخرین بود.

«انور پاشا را کشتند!»³⁴³

راه زندگی قهرمان داستان ما به تاریخ 4 اگوست 1922 پیموده شد. منابع گونه گون در آن هنوا هستند که آخرین ایستگاه وی ناحیه بلجوان، دقیقتر روستای آب دره، چاغان (چگن)، سنگ توده، یاپ، بود. در آن هنگام، ترک های زیر دست وی- فاروق بای، دانیال بای و بوری بتاش بای، همراه با انور بودند.³⁴⁴

³⁴⁰ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102، برگ 270

³⁴¹ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه

1102، برگ های 10-12

³⁴² . کشتند پاشا انور را- به لهجه پارسی تاجیکی-گ.

³⁴³ . Tekin Erer, Enver Pasha`nin Turkistan Kurtulus Savasi. Istanbul, 1971,140

³⁴⁴ . زکی ولیدی طوغان در ص 105-106 «قیام باسماچیان» در زمینه چنین می نگارد: «پاشا... فقط به همراهی پنج تن، تنها با شمشیر، حمله برد. یکی از پنج همراه پاشا، حسین چاوش، چرکس از اهالی ترکیه بود و دیگران: کریم، اهل

افزون بر آن ها، در جنگ آخرین انور- حسین نافذ، مراد اش، کریم بای و مسلمان قل³⁴⁵ شرکت کرده بودند.

در اعلامیه نظامی در باره انور چنین آمده است: «او یک بار دیگر تلاش ورزید پیروزی را از دست ارتش سرخ برباید و خود دسته های سواره اش را برای حمله فرماندهی نمود، اما با خوردن پنج زخم در میدان جنگ افتاد و جان سپرد³⁴⁶ دسته هایش در گیر و دار پیکار، سراسیمه گریختند. به گونه یی که حتی جسد او را نبرداشتند». بر پایه روایت رسمی شوروی، انور به دست سپاهیان گردان سوم هنگ شانزده تیپ هشت سواره باشقیر کشته شد. در این جنگ دولتمند بای³⁴⁷ هم کشته شد.

به گواهی عبدالقیوم پروانچی (پدرزن ابراهیم بیک) در جلسه بازرسی کمیته فوق العاده در تاشکنت، آخرین نبرد با عید قربان مصادف گردید. در این وقت انور و دولتمند در یاپ (در روستای زادگاه دولتمند) سی سرباز چابکسوار را برای پاسبانی خود نگه داشته و دیگران را به خاطر عید مرخص کردند. مقارن با این وقت (به تاریخ 4 اگوست)، سپاهیان سرخ نزدیک شدند و در روند جنگی که درگرفت، انور و دولتمند بای کشته شدند.

چگونگی آن نبرد زبان به زبان گشت و در خاطر مهاجران این گونه ماند:

«در بلجوان، در نزدیکی چاغان جنگ شد. به دستور دولتمند بای- فرمانده کل، جنگ را انور پاشا فرماندهی می کرد. در گرماگرم جنگ، فرمانده سرخ زخم مرگباری بر انور زد. دولتمند بای هنگام عقب نشینی فرمانده سرخ- قاتل انور را دستگیر کرد و با بیهوش ساختن وی، او را روی زین اسپش انداخته و با خود آورد. مگر در هنگام تاختن، فرمانده سرخ به هوش آمد و با بیرون آوردن تفگنچه اش، به سوی دولتمند بای تیراندازی کرد. تیر از سینه دولتمند بای گذشته، از دوشش بیرون شد. هنگامی که به جای امن رسیدند، دولتمند بای که نیرویش به تحلیل رفته بود، فرمانده را از زین بر زمین انداخته، بلند فرمان داد: «این سگ را بکشید!». او پیش از مرگش فرمان داد جسد انور را از نبردگاه بیرون بیاورند. سپس دولتمند بای و انور را به خاک سپردند.

قازان، ایشموراد قزاق، سایس افغانی و راییف قزاق روسی بود که به پاشا ملحق شده بود». مگر، بیگمان زکی ولیدی در ضبط نام سایس دچار اشتباه شده است. چون در افغانستان چنین نامی وجود ندارد-گ.
³⁴⁵ بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده 3، پوشه 1104، برگ

61
³⁴⁶ روزنامه «ازویستیا» (تاشکنت)، 16 اگوست 1922، پرولترها، ارگان کمیته منطقه یی استان سمرقند، 22 اگوست 1922
³⁴⁷ گفتگو با بشیر بغلانی، فبروری 1991، دوشنبه.

هر چه بود، عقب نشینی آغاز شد و فرماندهی سپاهیان مسلمان را ملا علی موشینه به دست گرفت. مگر، پس از چندی، عبدالقادر صباح- برادر زاده دولتمند بای او را در نتیجه همچشمی های درونی تیرباران کرد. آنگاه میان لقی ها و تاجیک ها³⁴⁸ کشمکش ها از سر گرفته شد.

آن چه که در این جا شایان توجه است، این است که قهرمان اصلی داستان بیان شده، نه انور- داماد خلیفه، بل دولتمند بای- رهبر بومی می باشد. چنانچه دیده می شود، روایت بیشتر بار تباری و بومی دارد تا مذهبی و پان اسلامیستی. همچنان شگفتی بر انگیز می نماید که بر پایه روایت، دولتمند بای به جای انور در حال مرگ، قاتل وی را از نبردگاه بر سر زین اسب خود بیرون می کشد.

به گونه یی که از اسناد آرشیوی جبهه ترکستان دیده می شود، اعلامیه ارتش سرخ، با داستان شفاهی تفاوت دارد. بر پایه اعلامیه، ضربت شمشیر سپاهی سرخ، سر و بخشی از دوش انور را برید. جسد جنرال ترکی و همچنین اسنادش در اختیار بخش ویژه گروه سپاهیان بخارا قرار گرفت. در میان کاغذ ها، اسنادی به زبان های پارسی، ترکی و ازبیکی و نیز رمزها و نامه هایی از جمله از زنی به نام توفیه و از بچه هایش به زبان آلمانی از گریونوالد³⁴⁹ بود.

چندی پیروزمندان نمی توانستند جسد را تثبیت هويت نمایند. کسانی که انور را می شناختند (فیض الله خواجه یف، ویریوکین روخالسکی- فرمانده سرخ و دیگران) بازپرسی شدند. برای آن ها جسدی با این خصوصیات شرح داده شده بود: «قدی بالاتر از میانه، چهره گرد، چشمان سیاه، بینی بزرگ و منظم، مردی به عمر نزدیک به چهل سال». (واقعا، در سال 1922 انور 41 ساله شده بود). در این نامه که به تاریخ 15 اگوست نگاشته شده بود، گفته می شد که «پاولف- فرمانده ارتش بخارا برای تثبیت هويت انور که در حومه بلجوان کشته شده است، به این اطلاعات نیاز دارد. چون مشخصات دست داشته خیلی کهنه اند و به دشوار می توانند به عنوان موادی برای شناختن میت³⁵⁰ به کار روند.»

عبدالقیوم، پروانچی گواهی داد که «پس از مرگ انور و دولتمند بای، اشیای ارزشمند آن ها را عثمان افندی، بوری باتاش و لزگینی از قرشی (به گمان بسیار که. ا. دانیار)

³⁴⁸ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه

برگ 61

³⁴⁹ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1104،

برگ 49

³⁵⁰ . پرونده 123469. برگ 18

گرفته نزد فضایل مقسوم به کارا تیگین رفتند³⁵¹». او همچنین به گونه کاملاً غیر منتظره اظهار کرد، که انور پس از 40 روز بعد از مرگ سمیع بای در چاغان³⁵²، به خاک سپرده شد. این چه معنا دارد؟ آیا عبدالقیوم (یا منشی- مترجم، پروتکلیست، بازپرسی) خاکسپاری و فاتحه را، عوضی نگرفته بود؟ و یا سخن بر سر خاکسپاری دو باره است. چیزی که خیلی بعید می باشد. مهاجران گواهی می دادند که «انور، در گورستان حضرت سلطان، در سه کارونه یا سه دماغه (مقیاس بومی مسافه) دره آلوچه³⁵³ به خاک سپرده شده بود».

سر اولاف کئرو و زکی ولیدف (زکی ولیدی طوغان)³⁵⁴ - روایت خوش منظری از مرگ انور و دولتمند بای که به کمک وی شتافته بود، می دهد. کئرو و کاستانی همچنین تایید می کنند که در روز بعد پس از جنگ، هر دو در چاغان به خاک سپرده شدند و «عشایر بومی به تعداد بیست هزار نفر برای خاکسپاری انور جمع شدند. بسیاری از آن ها دست و پای مرده را می بوسیدند و موی های ریش وی را برای تبرک³⁵⁵ می چیدند».

با توجه به این که جسد انور در اختیار بخش ویژه سپاهیان بخارا بود، شگفتی بر انگیز می نماید که «چه گونه می توانست این طور اتفاق بیفتد که بلشویک ها به باشندگان اجازه دهند داماد خلیفه را به خاک بسپارند و آرامگاه او را به زیارت مبدل سازند؟». شاید هم جسد ترک دیگری به دست سپاهیان سرخ افتاده بود؟

شما که هستید، انور پاشا؟

مدارک مرتبط با پویایی های انور پاشا در بخارا، منظره بس مبهمی را از این شخصیت بی تردید برجسته پرداز می نمایند. بر پایه این مدارک، او را می توان هم چونان یک سیاستمدار بدشانس و نگونبخت و هم چونان یک قهرمان ماجراجو و نیز یک جنایتکار، ارزیابی کرد. به عنوان یک سیاستمدار، انور، انسانی می نماید بر انگیزته شده، ناتوان از ارزیابی بایسته واقعیت ها و امکانات خود و اوضاع سیاسی- نظامی. انور بی آن که کدامین کمک شایان توجهی از «دولت های بزرگ» به دست آورده باشد، با آن هم، به گونه غیر ارادی در خدمت منافع آن ها بود.

³⁵¹. همان جا، برگ 19

³⁵². IOR:L/P&S/10/950

³⁵³. Olaf Caroe, Soviet Empire, the Turks of Central Asia and Stalinism. London, 1953. 125

³⁵⁴. نگاه شود به: «قیام باسماچیان»، زکی ولیدی طوغان، ترجمه علی کاتبی، صص 103-108، چاپ د.وم، 1375، تهران.

³⁵⁵. IOR:L/P&S/10/836

آلمان، ترکیه، انگلستان و روسیه، می توانستند دیگر بی آن که چیزی از دست بدهند، در باره بنیه پان اسلامیسیم و برخورد فرمانروایان منطقه (عالم خان، امان الله) در قبال آن تصویری به دست بیاورند. حتا خود بخارایان (حال چه رسد به افغان های نزدیک از دیدگاه مذهبی- تباری)، ناسیونالیسیم اسلامی یی را که انوریست ها انتظار داشتند، به منصفه ظهور نرسانیدند و از مبارزه به خاطر استقلال بخارا پشتیبانی نکردند.

با مشاهده شکست کامل برنامه «متحد ساختن مسلمانان»، انگلستان و روسیه می توانستند دیگر از پان اسلامیسیم بیم جدی نداشته باشند، مگر در صورت برخوردن با موردی چون ماجراجویی انور، می توانستند با مهارت با مترسک «فناتیسیم مذهبی» برای توجیه حضور خود در منطقه، نیرنگ بازی نمایند.

اسسرتون- قونسول انگلیس در کاشغر- یکی از معماران کلیدی سیاست بریتانیا در منطقه، دیگر در ماه اگوست سال 1921 نوشت: «تا آن جا که به پان تورانیسم و پان اسلامیسیم ربط دارد، می پندارم که خطر آن ها در آسیای میانه بزرگنمایی شده است... در واقعیت امر، در پشت سر آن ها، سیاست اشغالگرانه ترکیه [دقیق تر- ترک های جوان]-گ.] پنهان شده است. تلاش های مبنی بر برانگیختن حس وحدت و فداکاری در میان نژادهای محمدی آسیای میانه در بستر پیوستگی یکپارچه به آیین اسلام، به پیروزی نرسیده است.»³⁵⁶

برداشت فرماندهی ارتش سرخ نیز کم و بیش همین گونه بود که بر آن بود که باشندگان بومی درک روشن و کاملی از اندیشه های انور در باره رستاخیز دولت مسلمانی در ترکستان نداشتند و تنها به بازگشت امیر می اندیشیدند.³⁵⁷

ضعف انور را به عنوان یک سیاستمدار، همچنان این امر تایید می نماید که او ناخواسته خدمت بزرگی برای کرملن انجام داد. سر دادن شعارهای متحد ساختن مسلمانان جهان از سوی انور، برای کرملن بهانه یی برای تشدید مداخله در بخارا و اشغال کامل آن با برآمدن در سیمای «مدافع غرب» از «مسلمانان متعصب» به دست داد. شاید به همین علت بود که بلشویک ها افغانستان را به خاطر همدردی به انور بخشیدند. دیدگاه رسمی مسکو این بود که «روابط متقابل» میان روسیه شوروی و

³⁵⁶. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1106،

برگ 24

³⁵⁷. مایسکی ای.، سیاست خارجی جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه، سال های 1917-1922، مسکو، سرخ نو، 1927، برگ 146

افغانستان طی سال های 1921-1922 روی هم رفته، منظره نزدیک شدن رو به پیشرفت را به نمایش می گذاشت»³⁵⁸.

بزرگترین لغزش سیاسی انور این بود که دل به عالم خان بسته بود. شاید، وی ناگزیر به بذل مساعی بسیاری برای متحد ساختن ناسیونالیست های ترکستانی با شورشیان بخارا، گردیده باشد. با پیوستن به هواداران امیر واژگون شده، او همچنین ناخواسته در صفوف جدیدی ها شکاف انداخت. بخشی از آن ها (عثمان خواجه یف، عبدالمید عارف اف و دیگران) از ترک ها پشتیبانی کردند، که همراه با او شکست خوردند و از گردونه سیاست بزرگ بیرون افتادند. گروه دیگر به رهبری فیض الله خواجه یف به طور نهایی به اردوگاه کمونیست های مسکو پیوستند. این گونه، پاشا برای تقویت موقف مسکو در آسیای میانه و از میان برداشتن دشمنان آن در دولت بخارا، کمک کرد.

از دیدگاه سیاسی، شکست انور به معنای ناکامی نخستین تلاش سیاسی نافرجام مبنی بر توحید نیروهای [اسلام-گ] زیر درفش اسلامیسم میلیتاریستی در برابر بلشویسم بود. شکست ترک های جوان درکولاب به معنای شکست بزرگ «انترناسیونال اسلامی» [اسلام انترن-گ]. بود.

نتیجه ماجراجویی های انور، نه تنها شکست جدیدیسم و شکست جنبش ترک های جوان، بل نیز بی اعتبار ساختن جنبش باسماچی ها امیریستی، شد. به رغم این که انور مستقیم به جمع مجاهدان پیوست، نتوانست با آنان به تفاهم برسد. همچنان عقب ماندگی اداره، کمبود جنگ افزارها، نارسایی تأمینات سیاسی و ایدئولوژیک باسماچی های بخارای خاوری نیز نقش [منفی-گ]. خود را بازی می کردند.

میان فرغانه یی ها و لقی ها، تاجیک ها و ازبیک ها، ترک ها و ازبیک ها، دسته های حصار، کولاب، کارا تیگین و درواز درز افتاده بود. آن چه که امروز همچون هرج و مرج، خیانت به منافع ملی، ناپختگی سیاسی و «انتقاجویی» می نماید، برای جامعه بخارایی اوایل سده بیستم یک امر طبیعی بود.

پشتیبانی کردن یا پشتیبانی نکردن از کسی در این یا آن درگیری، بسته به فیصله خود عشایر یا گروه تباری- مذهبی بومی بود که گرفتاری عمده تر شان دفاع از خودگردانی و نگهداشتن موازانه میان عشیره یی تأمین کننده صلح شکننده با حفظ حتمی پارچه یی بودن همه جامعه عشایری بود. مساله آخر،

³⁵⁸. درباره سگمنتاسیون (چند پارچه یی بودن) جامعه چوانان اصل فرهنگی در جامعه عشایری و «اپوزیسیون متوازن شده» (Balanced opposition) نگاه شود به:

Dale F.Eickelman, The Middle East and Central Asia: an anthropological approach, New jersey: Prentice Hall, 2002, 120-126

یعنی پارچه یی بودن تمام جامعه در دید آن ها مانند مانع مطمینی برای برقراری تسلط انفرادی این یا آن گروه پایدار، می نمود. یعنی، می شد از همسایه، انور یا جدیدی ها پشتیبانی کرد. مگر، با این شرط که همپیمان نیرومند شده به یاری تو، نیروی خود را علیه خود تو، بر نگرداند. از همین رو، مردم بخارا برای شنیدن فراخوان های جدیدی ها مبنی بر تقویت مبارزه مشترک بر شالوده سراسری ملی گوش شنوایی نداشتند. ترک های مارک، کانگرات، یوز، سیمیز و همچنین تاجیک های نواحی گوناگون، ترکمن ها، قرقیز ها و گروه های دیگر، خودشان را ملزم و متعهد به پیروی از علایق سیاسی، مذهبی، تباری، فرقه یی و دیگر ارزش های پایدار و تغییر ناپذیر نمی دانستند.

در جامعه عشایری پارچه یی (که تا همین اکنون در افغانستان بر جا مانده است)، چنین مقوله های فرهنگی مانند شرافت، انفرادیت، وابستگی به امکانات دست داشته در این یا آن اوضاع، وابستگی به آیین اسلام، بود و باش در سرزمین مشترک و آمادگی دادن پاسخ مشترک به تجاوزکاران، نابرابری واقعی گروه های عشایری و دیگر اجتماعات و مناسبات «متوازن» اپوزیسیونی آن ها را نسبت به همدیگر³⁵⁹، پنهان نگه می دارد.

یکی از علل عمده شکست انور-رفتار منفی ابراهیم بیک نسبت به او، بود. این رهبر لقی، درست مانند مورد عثمان خواجه یف در جنوری 1922 (که به دلیل عدم پشتیبانی لقی ها، از سوی سرخ ها زده شد) آزادانه یا ناچار با فرماندهی شوروی بازی می نمود. ابراهیم بیک با گرفتن موقفت اپرتونیستی برخلاف منافع جنبش رهایی بخش عمل می کرد.

پس از انور، جنبش باسماچی ها به سرعت رو به شکست گذاشت. بخشی از جدیدی ها و باسماچی ها از مقاومت نظامی سر باز زدند و به همکاری با بلشویک ها پرداختند. آن ها با فاصله گرفتن از مقاومت نظامی به کدامین شکل همکاری پذیرا با حکومت شوروی در چهار چوب ناسیونالیسم نوسازی و خودگردانی فرهنگی پا گیرنده، امیدوار بودند. دیگران به جهاد ادامه دادند. مگر، از رهبری فرهنگی و سازماندهی بایسته محروم شدند و تا تراز تندروی، تاراجگری، دهشت افگنی و تاراج باشندگان افت کردند.

با سخن گفتن در باره مرگ انور، نمی توان آغاز بالاروی وی از نردبان مدارج سیاسی را به یاد نیاوریم. همانا او ترکیه را در اواخر سال 1914 به گونه جنایت آمیز (به تحریک ستاد آلمانی)، در جبهه روسی در ساری قمش به جنگ جهانی اول- جنگی

³⁵⁹ Charles Warren Hostler, *The Turks of Central Asia*. Westport, Connecticut –London : Praeger. 12

که برای آن بیگانه و بیهوده بود، کشانید. این شگرد پیامدهای وحشتناکی در پی داشت که منجر به نابودی سه سپاه ارتش ترکیه مشتمل بر 75000 نفر شد.³⁶⁰

هنگامی که انور دست به تلاش های بیهوده برای برانگیختن عشایر کولاب در برابر روسیه شوروی می یازید، حریف او- مصطفی کمال در راس ارتش ترکی (به یاری شوروی) آغاز به حمله در تمام جبهات در برابر استیلاگران یونانی کرد که منجر به شکست کامل ارتش یونان در اواخر اگوست سال 1922 گردید. این پیروزی ملت ترک بود، که با کمک کشور شوروی دستیاب شده بود. به گونه یی که در بالا یادآوری شد، در اواخر سال 1921 م. فرونزه به ترکیه رفته، به نمایندگی از اوکرایین قرارداد را به امضا رسانید.

این بازدید برای ترک ها اهمیت عظیمی داشت. قرار داد های ترکیه با جمهوری های ماورای قفقاز، جمهوری فدراتیف شوروی سوسیالیستی روسیه و اوکرایین در سال 1921 به مصطفی کمال امکان دادند سپاهیان خود را از محور شوروی بردارد و آن ها را برای درهم کوبیدن ارتش یونان که از سوی جنوب یورش آورده بودند، متمرکز سازد. کنفرانس لوزان (به تاریخ نوامبر 1922) استقلال سیاسی ترکیه را تقویت نمود. به سال 1923 مصطفی کمال لقب برجسته اتا ترک غازی، مصطفی کمال پاشا داده شد.

علت عمده شکست انور- توانمندی و نیروی ارتش سرخ بود. در این حال، یگان های ارتش سرخ از پشتیبانی بخشی از باشندگان بومی بهره مند بودند. مگر، بیشترین باشندگان بخارای خاوری در 1922 هنوز هم به ارتش سرخ و دولت بخارا، بی مهر بودند. کوچیدن انبوه دهقانان به کوهستان ها و به افغانستان همسایه ادامه داشت. گریزها نه تنها دارای انگیزه های مذهبی، بل نیز تمایل به ترک میدان رزم و اجتناب از بسیج اجباری در دسته های مجاهدان بود.

روزگار دهقانان به پیمانہ چشمگیری به دلیل افتادن بار بس سنیگین تامینات ارتش سرخ و باسماچی ها با علیق و خواربار به دوش آنان، تیره و تار شده بود. کمبود خواربار برای جنگاوران ستون چپ، برای مثال آنان را ناگزیر به دست یازیدن به «خود تامینی» و در واقع گرفتن خواربار از باشندگان و در عوض دادن «رسیدها» به آن ها، نموده بود. ستون راست از طریق اجنت های خوارباری که با شیوه های

³⁶⁰ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102،

همانندی رفتار می کردند و چونان- «تقسیم کنندگان خواربار»³⁶¹ مشهور بودند، تامین می شدند. فرماندهان ارتش سرخ چه بسا باشندگان غیر نظامی را از دسته های مسلح فرق نمی توانستند. آن ها تدبیرهای دارای بار سرکوبگرانه را در برابر روستاهای بزرگ به خاطر اجرا نشدن «تقسیم خواربار» و «مرددی با باسماچی ها»³⁶²، به کار می گرفتند.

در گرماگرم سرکوب «فتنه» انور، دولت مشی سرسختانه یی در قبال باسماچی ها و هواداران آن ها گرفت. سرشت این مشی، مطلقاً منحصر به روش های دارای بار جنگی و سرکوبگرانه می شد. به تاریخ 4 جولای 1922 شورای انقلابی نظامی روسیه دستور شماره 1570/308 را با امضای ترتسکی صادر کرد که فراخوان آن تشدید فشار نظامی و کاربرد تدبیرهای سخت ابزاری در قبال «باسماچی ها و همدستان آن ها» بود. در همین ماه، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) رهنمودی را که از سوی استالین امضا شده بود، به تاشکنت فرستاد که در آن افزایش چشمگیر شمار دادگاه های نظامی، پویا ساختن کار دفتر نمایندگی اداره کل سیاسی (که پسان ها ک.گ.ب. نامیده شد-گ.) و گذار از اتخاذ تدبیرهای تصادفی به سوی «کار گسترده برنامه ریزی شده پیگرانه» پیشنهاد شده بود³⁶³. این اقدامات، راستش، تاثیر چندانی بر پویایی های دسته های مسلح نداشت و به کاهش شمار آن ها منجر نگردید. بل، متوجه باشندگان بومی بود که منجر به کوچیدن انبوه آن ها به کوه ها و افغانستان همسایه گردید.

داستان در باره انور را می توان با پردازی که از او در تراز افکار عمومی شده بود، به پایان برد. در این جا او به عنوان تک قهرمان دلیر و تنهایی که تصمیم گرفته بود بر ناکامی ها و نگونبختی سرنوشت خود، نقطه پایانی روشن و درشتی بگذارد، دیده می شود. او، همچون یک شهرت طلب (پوپولیست) سرشناس، به پان اسلامیسم و پان ترکیسم انگیزه بزرگی داد و تا کنون هم می دهد. در این سیما، او، از ارج بزرگی در میان بخشی از هم میهنان خود و باشندگان آسیای میانه برخوردار بود. برای بسیاری از ترک ها او همچون یک قهرمان ملی می ماند، که ترکیه را به جنبش در آورد و نقش فوق العاده یی را در آسیای میانه بازی نمود.

³⁶¹. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 154،

برگ 174

³⁶². بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 1، پوشه 154،

برگ 86

³⁶³. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پرونده

157، برگ 31.

یکی از تاریخ‌شناسان کنونی ترک او را با سلجوق قلیچ ارسلان که بر صلبیان پیروزی یافته بود، هم‌تراز از دید این چنین آدم‌ها، انور در کنار دلی دیومری- قهرمان حماسی ترک‌ها، ایستاده است.

... و سرانجام، اساطیر مذهبی، انور را به عنوان «غازی»، که در جنگ نابرابر با کافران شده بود، پرداز می‌نمایند. همانا این گونه، او از سوی بخشی از باشندگان تاجیکستان- سرزمینی که در آن گور مشترک انور و دولتمند بای به زیارتگا («مزار») تبدیل گردیده بود،- جایی که در آن جا طی 74 سال زایران برای زیارت به آرامگاه او حضور می‌یافتند؛ ارزیابی می‌گردید. هنوز هم در خاطره تاجیک‌های تاجیکستان و افغانستان انور این بیت‌ها در باره کشته شدن انور مانده است:

سنگتوده سنگواره
دولتمند جنگره
کشتند پاشا انور را
ای، پادشاه عالم!
گوش کن، که عرض دارم
صد حیف‌های بخارا
غزا را قرض دارم

ترجمه تحت اللفظی این بیت‌ها به زبان روسی چنین است:
سنگ‌های سنگتوده بی شمار است.
دلیری دولتمند حد و مرزی نداشت
انور پاشا را کشتند
آی خداوند جهان!
به عرض و داد من گوش کن!
حیف از بخارای بدبخت
انتقام گرفتن از آن - دین مقدس من است³⁶⁴.

اتفاقی نیست که انور پاشا قهرمان برجسته مهاجران آسیای میانه در افغانستان شد. وی نماد قهرمان رادمرد و دلیر، جانبخته پیروزمندی که برای جبران معنوی تحقیر و اهانت، جان سپرد، شمرده می‌شد. برای چندین نسل مهاجران، او الگوی جانبازی و ناجی سخاورد همراهان که با گرفتن دامان او، می‌توان رستگاری یافت، پنداشته می‌شد.

جسد انور 74 سال در خاک تاجیکستان بود. بر پایه توافق با دولت تاجیکستان، در تابستان گرم سال 1996 باستان‌شناسان بومی در حضور نمایندگان ترکیه گور انور را شکافتند و باز کردند. در گور او دو جسد پیدا شد. در آرواره یکی از آن‌ها

³⁶⁴. در ماه فبروی 1991 در دوشنبه، از قول بغلانی نوشته شد.

دو، روکش آهنی دندان کشف شد. از روی این نشانی و از روی یک رشته نشانه های دیگر، جسد وی تثبیت هویت شد که به راستی متعلق به انور پاشا است. به تاریخ 4 اگوست 1996 درست 72 سال پس از آمدن وی به سرزمین روسیه و 74 سال پس از جنگ به یادماندن در آبی دره، استخوان های انور از تاجیکستان به ترکیه - جایی که بازماندگان و هم میهنانش زندگی می کنند، برده شد³⁶⁵.

در استامبول، در تپه «حریت آبد» منار دوازده متری یی برای یادبود قهرمانان انقلاب 1908 ترک های جوان برپا شده است. در پایین تپه، در کنار گور طلعت پاشا، استخوان های بازمانده از انور دفن شده است. بنا به شنیدگی ها، خاکسپاری دو باره اتحادیست ها دلچسپی باشندگان ترکیه کنونی و مهمانان فزونشمار استامبول را بر نمی انگیزد.

پروفسور داکتر ولادیمیر بویکو

افغانستان در مراحل نخست توسعه مستقل (سال های دهه 1920) - چهارچوب آسیای میانه یی سیاست داخلی و خارجی³⁶⁶:

مسایل تاریخ معاصر افغانستان، توجه دبستان های گوناگون علمی را به خود جلب نموده است. پیرامون تاریخ تفکر اجتماعی در این کشور در سده نهم - نیمه اول سده بیستم، امامف³⁶⁷ - خاورشناس تاجیکی پژوهش های مفصلی انجام داده است. ویژگی های جنبش های اجتماعی در آستانه استرداد استقلال و در دهه های نخست پس از دستیابی به استقلال را نظراف³⁶⁸ - دانشمند کلاسیک شاخه آسیای میانه یی افغانستان شناسی به بررسی گرفته است. جهات اجتماعی - اقتصادی تاریخ برهه اواخر سده نهم - اوایل سده بیستم، موضوع تحقیقات باباخواجه

³⁶⁵ . چنان که یادآور شد، نام همسر انور امینه ناجیه سلطان بود. از انور دو دختر: ماهپیکر انور خانم سلطان (1917-2000) و ترکان انور خانم سلطان (1917-1989) ماند بود. پس از کشته شدن انور، امینه ناجیه سلطان با محمدکمال کیلی گیل بای (1898-1962) - برادر شوهر اولی اش - انور پاشا عروسی کرد. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: <http://www.almanach.be/search/t/turkey.html>

³⁶⁶ . این پژوهش با حمایت قسمی اکادمی بریتانیا انجام یافته است - SG32383
³⁶⁷ . امامف، ش. «تاریخ افکار اجتماعی در افغانستان در نیمه دوم سده

19 - نیمه اول سده 20»، مسکو، دوشنبه، 2001
³⁶⁸ . نظراف، «جنبش های اجتماعی سال های دهه 1920 در افغانستان»، دوشنبه، 1982

یف³⁶⁹ پژوهشگر برجسته دیگر آسیای میانه گردید. پژوهش های چند جانبه و درخشان تاثیر عامل افغانی بر اوضاع امنیتی آسیای میانه در سراسر سده نهم و اوایل 20 سده بیستم را الکساندر کنیازف انجام داده است.³⁷⁰ برخورد جامعه اکادمیک روسیه با مسایل اجتماعی- سیاسی افغانستان در دوره های اخیر شاهی و جمهوری (انارشی و تئوکراسی) بیشتر در آثار و. گ. کارگون³⁷¹ بررسی شده است. هرچند هم در سال های اخیر کارهای اندکشماری انجام شده، با آن هم می توان از آثار بس جالب پژوهندگان نسل نو برای مثال یو. و. بوسین³⁷² یاد کرد.

در افغانستیک (افغانستان شناسی) خارجی (خاوری و باختری) از زمان چاپ کتاب دو جلدی برجسته (گر چند هم نه بی آلیشانه از دیدگاه سیاسی و علمی) سرپرسی سایکس³⁷³ آثار دارای گرانسنگ بسیاری چاپ نشده است، با این هم یک رشته آثار دارای بار اطلاعاتی و یا پرابلماتیک- تیماتیک (در باره مسایل یا موضوعات مشخص) به نشر رسیده است. اوچرک عبدالغنی- روشنگر هندی- مسلمانی سرشناس را می توان از دیدگاه پهنا و دید به تاریخ افغانی به ویژه رویدادهای سه دهه نخستین سده بیستم را اثر کمیابی شمرد. آوخ که آثار وی تا چندی پیش عملا وارد مدار علمی نگردیده بود و تنها پس از چندین سال بعد از مرگ مولف³⁷⁴ منتشر شد. چاپ جلد دوم تاریخ غبار- تاریخ نویس برجسته افغانی زیر نام «افغانستان در مسیر تاریخ³⁷⁵» در اوایل سال 2000 رویداد هیجان برانگیزی بود. هر چند هم محتویات آن به پیمانیه کمتری هنگامه برپا کرد.

بنا به یک رشته علل، تاریخ نگاری موجود مسایلی که برای این پژوهش اساسی اند؛ به «بلوک های» موضوعی، سوژه یی و مانند آن تقسیم شده است، که هر یکی از آن ها هیچ تصویری از روندهای روان در افغانستان به دست نمی دهند. به خاطر کمبود منابع موثق، مطالعه یکی از دوره های بس متضاد تاریخ نو افغانستان- سال های دهه 1920 که دربرگیرنده عهد تاریخی کاملی است: احیای استقلال دولتی، تجارب جسورانه اصلاح طلبانه مگر ناموفق امان الله، جنگ میهنی و بسیاری دیگر، دشواری

369 . بابا خواجه یف، م. آ.، اوچرک تاریخ اجتماعی اوایل سده 29 افغانستان- تاشکنت، 1975 .

370 . کنیازف، ا. ا.، بجران افغانی و امنیت آسیای میانه (سده نهم- اوایل سده بیستم)، دوشنبه، انتشارات دانش، 2004

371 . کارگون و.، «افغانستان: سیاست و سیاستمداران»، مسکو، 1999، و نیز

«تاریخ افغانستان- در سده بیستم»، مسکو، 2004

372 . ی. و. و. بوسین افغانستان: «جامعه سیاسی و حاکمیت دولتی در

چهارچوب تاریخ»، مسکو، 2002

373 . Sykes, Percy. A History of Afghanistan- v. 1-2, 1940

374 . Ghani, Abdul A Brief History of Afghanistan -Lahore, 1989

375 . Ghoobar M.G.M Afganistan in the Course of History Vol. Two-Herndon, 2001

ویژه‌ی‌ی‌ را پیش می‌آورد. در این دوره هم علل درگیری‌های اجتماعی-سیاسی منازعات بعدی و هم سرچشمه‌های روندهای ایجادگرانه که برای دولت و جامعه افغانستان سده بیستم چشم اندازه‌های پیش رو گشوده شد، ریشه دارد.

هدف اوچرک پیش کش شده-نوسازی و ارزیابی (بازیابی) برخی از پدیده‌های مهم تاریخ افغانستان پس از تعویض رژیم سیاسی و احیای استقلال کامل دولتی کشور در سال 1919، است. توجه خاصی به متن آسیای میانه‌ی رویدادهای افغانی، یعنی نقش عامل آسیای میانه در همه مظاهر آن (روابط افغانستان با همسایه‌های شمالی، روندهای مهاجرت و ..) اوایل و اواخر دوره امان‌الله-یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ معاصر همه منطقه بزرگ آسیای میانه، و دقیق‌تر قسماً بخش آسیای میانه جنوبی و همچنین خاور میانه، مبذول می‌شود.

1. مبارزه بر سر گزینش راه‌های توسعه افغانستان در اوایل سال‌های استقلال کشور و عامل آسیای میانه:

در اواخر فروری 1919 در افغانستان در پی کشته شدن امیر حبیب‌الله خان، برای چندی فرمانروایی دوگانه‌ی پدید آمد: در جلال‌آباد سردار نصرالله خان³⁷⁶- برادر حبیب‌الله خان اعلام پادشاهی کرد. همزمان با آن شهزاده امان‌الله خان-فرزند پادشاه کشته شده، در پایتخت به تخت نشست.

در مبارزه بر سر فرمانروایی، امان‌الله پیروز شد-پادگان کابل به او سوگند وفاداری خورد و با نفوذترین عشایر پشتونی از او پشتیبانی کردند. امان‌الله که به علت اوضاع فوق‌العاده در کشور به قدرت رسیده بود، عملاً برای

³⁷⁶ ادعای نصرالله را می‌توان با توافق انجام شده در 1901 توضیح داد که آن را داکتر عبدالغنی در اثر خود زیر نام «تاریخ فشرده افغانستان» بازگو نموده است. پس از مرگ عبدالرحمان خان در 1901 مساله تخت نشینی و تاجپوشی پدید آمد. خود عبدالرحمان خان می‌پنداشت که تخت باید از آن کسی باشد که سزاوار آن است که خود وی را پیش از مرگ خود خواهد گماشت و یا با نفوذترین چهره‌های کشور وی را برخوانند گزید. سزاوارترین نامزد، پسر بزرگ امیر-حبیب‌الله خان شمرده می‌شد. مگر مادر وی از خاندان شاهی نبود. از این رو، پسر دیگر امیر-شهزاده نصرالله مدعی تخت بود. سردار بس بانفوذ عبدالقدوس خان اعتمادالسلطنه توانست جلو درگیری بر سر قدرت را بگیرد-او موفق شد میان برادران تفاهم به وجود بیاورد: حبیب‌الله به تخت نشست و نصرالله ولیعهد اعلام گردید. نه کدام پسر امیر جدید حبیب‌الله. توافق نامه در زمینه از سوی حبیب‌الله خان در حاشیه قرآن امضاء شد. نگاه شود به: عبدالغنی، ص 597. ن.م. گوریچف-کارشناس سرشناس شوروی در زمینه مسایل اقتصادی افغانستان بر آن بود که رخدادهای 21-28 فروری 1919 را می‌توان چونان «کودتای جوانان افغان» ارزیابی کرد. مگر اسناد و مدارک دست داشته اجازه می‌دهند این گونه برداشت را بیش از حد «قاطعانه» پنداشت. نگاه شود به: گوریچف: «افغانستان - برخی از خصوصیات توسعه اقتصادی-اجتماعی توسعه»، 1919-1977، مسکو، 1983، ص 43.

فرمانروایی کشور آماده نبود. هرچند به علت بلندپروازی خود و تمایل صمیمانه مبنی بر تغییر وضع در کشور می‌کوشید. امیر نو هوادار محمود بیک طرزی- اندیشه پرداز اصلاحات و روشنگری که تجربه ترکی را با پویایی تبلیغ می‌کرد، نمی‌توانست با توانمندی برنامه‌های خود و دیگران مبنی بر دگرگونی در افغانستان را در بستر معاصر پیاده سازد.

چنان که ناظران یاد آور شده اند، لغزش جدی امان الله به ویژه در مراحل نخستین فعالیت وی هویدا بود: نادیده گرفتن عامل عشایر و در کل رفتارهای ساده لوحانه-خیال پرورانه به امور دولتی.³⁷⁷ تدوین و تحقق مشی بیشتر از همه همخوان با نیازهای کشور در آن زمان، به خاطر وجود چندین گروه‌بندی در محافل حاکم دشوار می‌گردید. یکی از این گروه‌ها از سوی مادر امان الله- علیا حضرت گرد آمده بود و دارای دیدگاه‌های سنتی بود. گروه شیر احمدخان و علی احمد خان دارای جهتگیری انگلیسی‌گرایی بود.

جوانان افغانان- سیاستمداران دارای گرایش‌های اصلاح طلبانه و میهن پرستانه، فعالان اجتماعی و شخصیت‌های انفرادی که از ایده‌های مترقی الهام می‌گرفتند و به امیر جوان تکیه کرده بودند، جهت‌گیری ترقی خواهانه را پیش گرفتند. خود امان الله با ادعای بازی نمودن نقش رهبر مستقلى که به تنهایی یا با مشارکت اندک بیگانه توانایی رهبری کشور را که با مسایل سختی روبرو بود، دارد؛ شتاب نکرد با هیچ یکی از این گروه‌ها همسویی کند.

امان الله که فرمانروای بس بلندپرواز با رفتارهای متناقص-کسی که بیشتر مشوره‌های رایزن‌های هوادار خود و آوندهای منقدان را نادیده گرفته بود، آگاهانه یا با فراست هر طور بود یک رشته خطوط سیاست داخلی و خارجی خود را درست تعیین کرد. به قدرت رسیدن او، و ویژگی‌های وضع بین المللی افغانستان پس از جنگ جهانی اول موجب پویایی‌های چشمگیر امیر نو و اولویت دادن به مسایل سیاست خارجی شد. همانا به

³⁷⁷ عبدالغنی که مدت‌ها در افغانستان زندگی کرده و ویژگی‌های جامعه افغانی را نیک می‌داند، بنیه رهبری امان الله خان و تجربه حیاتی وی را از آوان نشستن به تخت را با شک و تردید ارزیابی می‌کرد. وی همچنین می‌پنداشت که دیدگاه‌های استاد عقیدتی امان الله- محمود بیک طرزی نه در همه موارد اوضاع راستین جامعه افغانستان در اواخر دهه دوم سده 20 را بازتاب می‌داد. از جمله، وی را تصورات ایده آلیزه شده طرزی در باره عشایر پشتون به عنوان ملت واحد، می‌آزرد. خود عبدالغنی که سهم چشمگیری در زمینه روشنگری و پیشرفت در افغانستان، ادا کرده بود، بر آن بود که «متحد ساختن عشایر افغانی بایستی شرط لازمی توسعه شود، اما این کار تنها در شرایط رهبری صلح آمیز و سیستم مترقی روشنگری اجتماعی که برای آن دست کم نیم سده لازم است، ممکن می‌باشد.»- نش به:

Ghani, Abdul. A. Brief History of Afganistan.- Lahore, 1989.- P.733.

همین دلیل، نخستین اقدام مهم امان الله احیای استقلال کامل دولت شد. بیرون شدن افغانستان از سیطره نفوذ بریتانیا در سایه وضع متغییر بین المللی و مشخص تر در سایه بحران اجتماعی- سیاسی در هند بریتانیایی و نگرانی محافل امپراتوری بریتانیا از دست دادن همه منطقه آسیای میانه جنوبی، ممکن گردید.

این گونه، تکیه به دور نو «بازی بزرگ» در آسیای میانه، کوتاه بودن جنگ سوم انگلیس- بریتانیا در سال 1919 در برابر افغانستان و از میان رفتن کنترل مستقیم بریتانیای بر سیاست خارجی افغانستان را از پیش تعیین کرد. امضای قرار داد نیمبند صلح در سال 1919، و قرار داد کامل صلح در 1921، وضع بین المللی نو افغانستان را به عنوان دولت مستقل، از دیدگاه حقوقی تقویت کرد. خود فاکت اعلام جنگ با انگلیس به شکل جهاد و همچنین تمایل متحدساختن زمین های پشتونی در دو سوی خط دیورند، در مراحل نخست؛ پشتیبانی روحانیت از امان الله را تامین کرد.

گام مهم دیگر دولت امان الله در 1919 برپایی روابط دیپلماتیک با روسیه شوروی و تبدیل آن به شالوده قراردادی حقوقی در 1921، شد. گسترش روابط افغانستان- روسیه بی مشکل و تصاعدی نبود، بل بر عکس- در زمان امان الله در این زمینه بحران هایی بروز نمود. هرچند هم روند و گرایش تعاملات شوروی و افغانستان در آن زمان، نمونه کمیاب همزیستی مسالمت آمیز کشورها با ساختمان های اجتماعی گوناگون را نشان می داد. اما واقعیت های راستین تاریخی گواهی می دهند که گرایش ضد امپریالیستی امان الله کاملاً با شوروی ستیزی که با برنامه های پان اسلامیستی تلفیق می شد و مستقیماً الحاق سرزمین های بیگانه را آماج گرفته بود، آمیخته بود.

در مرحله نخست وجود رژیم امان الله، سیاست خارجی دولت افغانستان با ناپیگیری برجسته بود. برای مثال، یکی از جهات آن- پان اسلامیسم در سیمای پشتیبانی از جنبش های تباری- مذهبی گوناگون آسیای میانه تبارز کرد که در سرانجام کنفدراسیونی متشکل از خان نشین خیوه و خوقند، امارت بخارا و خود افغانستان در بر می گرفت. در این پیوند، در ماه دسامبر 1919 حکومت نو افغانی با گروه شورشی فرغانه یی پیشرو محمد امین بیک روابطی برپا نمود. یعنی مشی حمایت از اپوزیسیون ضد شوروی را پیش گرفت. همزمان با آن، به گونه ناروایی مسایل مرزی را پیش کردند- ادعاهای مرزی آن ها به روسیه در کل هیچ چیز دیگری، به جز برنامه پیش کشیدن مرز افغانی موازی با راه آهن آسیای میانه، نبود.

در نامه کمیسیاری ترکستان کمیته مرکزی حزب کمونیست بلشویک روسیه در جنوری 1929 آمده است: «ایده خودگردانی و

امپرالیسیم خانه یی» در راستای متحد ساختن بخارا، ترکستان و فرغانه به رهبری افغانستان، به طور عینی آب به آسیاب دشمنان ما می ریزد». از دیدگاه نظامی این کارزار خطرناک نیست. ما مطمئن هستیم که می توانیم آن را بر هم بزنیم. مگر این کار ما را در ترکستان و کشورهای همسایه، پاشان و پراگنده می سازد.³⁷⁸ اعضای کمیساریا می پنداشتند که تجرید تشکیلات اداری-دولتی برشمرده شده از افغانستان، از طریق دادن «استقلال» به بخارا و خودمختاری به ترکمنستان و مانند آن، که تا جایی عملی هم شد، می توانست برنامه های افغانستان را برهم زند.

رهبری افغانی به پیش گرفتن مشی متناقضی (که می شود گفت نه دوستانه)، در قبال روسیه ادامه می داد: برای مثال، به تاریخ 25 اکتبر 1920 نخست وزیر- عبدالقدوس خان در جلسه یی در قندهار، فرمان امان الله را که در آن بیان شده بود که روس ها همیشه دشمنان اسلام بوده اند، خواند.

پویایی های سیاسی رژیم امان الله در آسیای میانه، آشکارا تر از هر جایی، در اوایل دهه 1920 به ویژه در دوره شورش در بخارای خاوری³⁷⁹ و ظهور ناسیونالیست ترک- انور پاشا، که به شکست جدی جنبش باسماچی و مرگ خود انور انجامید، تبارز نمود. چنان که از نوشته های علی احمد- دبیر خاص امان الله، بر می آید، برای حمایت از انور پاشا، امان الله به بخارا واحدی را متشکل از 200 سپاهی پیاده نظام با دو فیل و با چندین مسلسل زیر فرماندهی برگد (بریگادر- سردسته) فاضل احمد خان، گسیل کرد.³⁸⁰ فاکت شرکت افغانی ها در رویدادهای بخارا را سفیر شوروی در کابل- ف. راسکلنیکف تایید کرد. وی بر مدارک دفتر قنصلگری در مزار شریف در باره گشت و گذار افغانی ها در بخارا (از 200 تا 300 سرنیزه دار) تکیه می کرد.

³⁷⁸. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 80، برگ های 14-15.

³⁷⁹. رویدادهای سال های دهه 1920 در بخارا، ره آورد یک مجموع کامل از علل و عوامل گوناگون شد که در شمار آن لغزش های جدی اقتصادی حکومت شوروی جای ویژه یی داشت. نماینده دایمی روسیه شوروی در جمهوری شوروی خلق بخارا صادقانه سیمای بحران را نشانگر شد: «بخارا را در بوتل گذاشته و دهن آن را بسته و می خواستند که «بخارای مستقل و آزاد» شگوف گردد.

دهقانی که از کشت پنبه، کارسازی قره گل و پشم و جمع آوری ریشه شیرین بویه رها شود، چه کاری برایش می ماند. خود را با چه دمساز دارد؟ - روشن است برای او راه دیگری جز رفتن به سوی باسماچی ها نمی ماند.» - مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 338، برگ های 30-34.

³⁷⁹. India office Library and Records, L/P&S 10/ 1285.Ali AHMAD. The Fall of Amanullah. - P. 20 back.

گسیل هنگ نمونه («قطعه نمونه») که با پشتیبانی مالی شوروی و با کمک مربیان ترکی، آموزش دیده و بخشی از پرسنل آن پنهانی زیر پوشش مالی نماینده مختار شوروی در کابل بود، از سوی افغانی‌ها به مرزهای شمالی، ناخشنودی جدی جانب شوروی را برانگیخت. در پی این یگان‌ها، گسیل سه هنگ سواره گارد «شاهی» به سوی شمال برنامه ریزی می‌شد که این کار به معنای آمادگی برای جنگ بود. ف. راسکلنیکف که از نزدیک جریان‌ات را در افغانستان در سال‌های دهه 1920 ترصد می‌کرد، این گونه نتیجه‌گیری کرد که ماجراجویی حکومت افغانی از تصورات نادرست آن‌ها از وضع روسیه ریشه می‌گیرد- این چنین «چشم انداز تیره و تاریک» امپریالیسم حریص دولت جوان را که هنوز سر پا نیستاده، برای اشغال سریع بخارای خاوری که آزمون‌دی دیرین امیر می‌باشد و به پنداشت آن‌ها در وضع خرابی است، بر می‌انگیزد.³⁸¹

برای راه اندازی تبلیغات پویا در ترکستان روسی و «برای جلوگیری از تجاوز روس بر استان‌های شمالی افغانستان، فرستاده‌های ویژه دولت مرکزی: نادر خان به بدخشان، محمد ابراهیم خان به مزار شریف، شجاع الدوله به هرات (شجاع که به احاطه نزدیک امیر پیوسته بود و در آن هنگام وزیر امنیت عمومی بود، به کرسی گورنر جنرالی گماشته شد)، گسیل شدند».

در سال‌های 1919-1920 دولت افغانی با توجه به «همبستگی اسلامی» با آمادگی از گریزیان استان‌های شوروی سازی شده آسیای میانه پذیرایی کرد. برای آن‌ها زمین و انواع یاری‌های دیگر داده شد. برای مثال، در ترکستان افغانی به فرمان وزیر دادگستری برای گریزیان ترکمن کمک مادی می‌ی (در هر ماه 3,5 پوت گندم و کمک هزینه مالی می‌ی به میزان 30 روپیه برای یک بار به هر عضو خانواده) ارزانی گردید.³⁸²

در این حال، مهاجران- ترکمن‌ها، بخارایی‌ها و دیگران به گونه حتمی خلع سلاح می‌شدند و می‌بایستی به زندگانی صلح آمیز رو می‌آوردند. مگر، در سال 1922 وضع تغییر کرد. مهاجران دیگر چونان نیروی نظامی- سیاسی بس امیدبخش ارزیابی می‌گردیدند: به آن‌ها اسلحه دوباره بازگردانیده شد و از

³⁸¹ مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 405، برگ 6. باید یادآور شد که رهبری افغانستان با گسیل سپاهیان به شمال در سال 1922، افزون بر دلایل «نظامی- استراتژیکی»، دلایل اقتصادی را نیز در نظر داشت- در ولایت مزار شریف در آن فصل محصولات خوبی برداشت شده بود. در حالی که در آن هنگام استان‌های کابل و قندهار با کمبود روبرو بودند و تامین مالی واحدهای نظامی در آن‌جا دشوار بود.

³⁸² مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 338، برگ 91

شمار آنان گروه های رزمی و دسته ها ایجاد شد. در میان ترکمن ها و گروه های تباری دیگر نواحی مرزی افغانستان- روسیه، اندیشه برپایی خودمختاری یا حتی ایجاد کشورهای مستقل (برای مثال، از راه متحد ساختن ترکمن های آن و کاسپین، خیوه، بخارا و پارس- ترکمنستان) مطرح می گردید.³⁸³

سرنوشت نواحی متنازع فیه از دیدگاه افغان ها مانند واحه کشک و پنج می بایستی در روند همه پرسی (رفراندم) حل می شد. مگر روسیه به این چنین طرح مساله بنا به دلایل تاریخی و جیوپولیتیک وقت اجاره نداد: هرگاه سختگیرانه تر سخن بگوییم، این مناطق هیچگاهی به افغانستان متعلق نبود، و واگذاری آن ها (از جمله دژ کوشک) به شدت وضع نظامی- سیاسی را در نواحی مرزی روسیه با باشندگان عمدتاً ترکمن تیره می ساخت.³⁸⁴

دولت امان الله درخواست های بیش از حدی از تشکیلات دولتی می که در سرزمین آسیای میانه سر از نو تاسیس شده بودند، از جمله، از جمهوری سوسیالیستی خلق بخارا که تا اواخر سال 1922 ظاهراً مستقل بود، مطرح می کرد. رهبر آن ف. خواجه یف در

³⁸³. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 338، برگ 84.

در سال 1919 اختلافات افغانستان و روسیه در زمینه سرنوشت مرزهای امپراتوری روسیه پیشین چنان تیره بود، که امان الله انگلیس ستیز تلاش کرد با انگلیسی ها در باره کمک آن ها به بخارا و خیوه به توافق برسد. محمود طرزی- رییس اداره دیپلماتیک افغانی با چنین تقاضایی به همفریس- سفیر بریتانیا در کابل رو آورد. طرزی ایده ایجاد دولت پوشالی میان افغانستان و روسیه را مطرح کرد و برای این هدف از انگلیس ها 6 هزار تفنگ درخواست کرد. مگر جانب افغانستان دوباره پاسخ رد گرفت.

Marwat, Fazal- ur- Rahim. The Evolution And Growth of Communism in Afghanistan (1927-1979) : an Appraisal. -Karachi, 1997-p-93.

³⁸⁴. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 241، برگ های 25-26. در گزارش تدوین شده عنوانی نماینده دایمی روسیه شوروی در افغانستان تاریخی 10 فبروری 1922، دبیر نظامی وابسته به نمایندگی دایمی ا. ریکس نوشت: «کاملاً می توان فرض کرد که جنبش تهاجمی ما به سوی جنوب و جنوب- خاوری، برای مدت طولانی در کوشکا پایان یافته است. از دیدگاه عملیاتی هم ادامه آن ضروری به نظر نمی رسد. من در عین حال نمی توانم به واگذاری آن به افغانستان- دولتی که هیچ وقت قابل اعتماد کامل نبوده و همواره سیاست هایی دوپهلوی پیش برده است؛ حتی در هنگامی که بهترین مناسبات دوستانه برقرار بود، در سایه ایده های پان اسلامیسیم که در میان اشخاصی که بر سر قدرت بودند، از یک سو، و تمایلات مبنی بر گسترش سرزمین خود، از سوی دیگر؛ موافق باشم. چیزی که قسماً دلیل آن بروز جنگ افغان- انگلیس در سال 1919 و سرانجام سنگ اندازی های هند بریتانیایی است که با بهره گیری از هر امکائی، افغانی ها را به فکر آسان بودن بهره جستن از سرزمین های ما در ترکستان و کاسپین بر می انگیرد.» مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 241، برگ 21.

سومین قورولتای سراسری بخارا در باره آرزوی افغانی ها در خصوص «برقراری نمایندگی مذهبی در شهرهای بزرگ بخارا برای کنترل بر باشندگان که نماز می خوانند یا نه؟» گزارش داد³⁸⁵.

در این فهرست، فراخوانی مبنی بر نکشیدن راه آهن در بخارای خاوری و نداشتن دژها و پادگان ها در استان های هم مرز با افغانستان، بود. پیداست است که این گونه تمایلات یا برنامه های جانب افغانی برای رهبری شوروی در سال 1922 تابستان روشن بود، و برای منجمد کردن تعهدات خود در قرارداد روسیه-افغانستان (تحویل جنگ افزارها و تجهیزات دیگر) آماده بود. در ماه جون به وزیر مختار افغانی در مسکو اعتراض در مورد اقدامات تحریک آمیز کشور وی در بخارا ابراز شد، اما سرانجام، تغییر وضع در منطقه (سرکوبی سپاهیان انور پاشا و کشته شدن خود وی) از یک سو، و همچنین پویایی های بریتانیا در استان شمال باختری مرزی هندوستان از سوی دیگر، امان الله را برای بازنگریستن در سیاست های خود در آسیای میانه وادار کرد.

2- نخستین تجربه های رادیکالیسیم چپ در افغانستان:

سیاست خارجی پر پیچ و خم رژیم «امانی» در مراحل نخستین موجودیت آن، همسایه شمالی- روسیه شوروی را به دست یازیدن به اقدامات متقابل یا پیروی از روش استاندارد دوگانه هنگام دنبال کردن مشی در قبال افغانستان برانگیخت. فاکت ها نشان می دهند که سیاست افغانی روسیه آن سال ها نیز از گمراهی ها رها نبود. یکی از این گمراه شدن ها در سال 1919- اوایل 1920 ایجاد و حمایت از گروه های افغانی دارای جهت گیری چپ رادیکال بود. پدید آبی این پدیده در خاور و به ویژه در افغانستان به پیمانانه چشمگیری به صدور اندیشه های انقلابی و مداخلات سیاسی- ایدئولوژیک مستقیم که از سوی روسیه بلشویکی و سپس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی روی دست گرفته شده بود، پیوند می خورد. اما، به گونه یی که بدان اشاره رفت، این چنین مشی در سیاست افغانی رژیم شوروی تا جایی واکنش در برابر اقدامات همانند جانب افغانی بود.

از آغاز سال 1919 در تاشکنت وابسته کمیته منطقه یی حزب کمونیست روسیه (شاخه بلشویک) - ارگانی که کارهای «برونگری» در کشورهای ترکستان را زیر نظر گرفته بود؛ کار می کرد. در اواخر سال 1919 به ابتکار بخش روابط خارجی وابسته به کمیساریای ترکستان کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، شورای تبلیغات انترناسیونالیستی در خاور ایجاد شد، که ماموریت داشت اجرای کارهای بخش خاوری کمینترن را تا مرز ایجاد این گونه شوراها انجام دهد.

³⁸⁵. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 7، پرونده ویژه 84، پوشه 339، برگ های 34-33.

شورای تبلیغات انترناسیونالیستی کار همه سازمان های انقلابی در خاور را با عمل از طریق شعب مرزی: قفقازی- ترکی، فارسی، افغانی- هندی، بخارایی- خیوه یی و کاشغری- چینی، رهبری می کرد. در وظایف این شعب، سازماندهی اجنتوری زیرزمینی در سرزمین کشورها و مناطق یاد آوری شده، رخنه دادن اجنتوری و مانند آن، شامل بود. از سوی شورای تبلیغات انترناسیونالی به همه حزب های انقلابی و گروه های عامل که هم در مهاجرت و هم در سرزمین روسیه، چین و آسیای خارجی کار می کردند، کمک مالی می شد. در زمستان 1920 زیر رهبری شورا، حزب پارسی «عدالت»، حزب کمونیست بخارا و ... کار می کردند و حزب های ترکی، افغانی و خیوه یی، سازماندهی شده بود³⁸⁶. این سازمان ها همچون بخش های شعبه سیاسی شورای تبلیغات انترناسیونالیستی عمل می کردند.

تکیه عمده بر بخارا و پارس می شد. [همین بود که] بخارا بی درنگ مستقیم به خاک شوروی وارد ساخته شد. پارس نیز با داشتن لایه کارگری چشمگیر و پتنیال ضد استعماری که افزون بر آن در سرزمین ترکستان بیش از 100 هزار و در بخارا نزدیک به 30 هزار پارسی گریزی و بازرگان زندگی می کردند، مورد توجه بلشویک ها بود. مگر کار انقلابی زیرزمینی در هندوستان، در مرکز توجه شورای تبلیغات انترناسیونالی؛ بود. چون می پنداشتند که همانا در هندوستان نه تنها «برای جوش و خروش انقلابی در کل، بل نیز برای رخنه اندیشه های کمونیستی زمینه مساعد هست»³⁸⁷.

آنچه که به افغانستان وقت مربوط می گردید، به گونه یی که صدر شورای تبلیغات انترناسیونالیستی در تابستان 1920 تایید می کرد، «زمان در خاور گرمتر است، حتا در افغانستان- کشوری که کمترین آمادگی را برای انقلاب دارد، جوش و خروش معینی در ارتش روان است»³⁸⁸. در واقع، در برهه رویدادهای بررسی شونده- این کشور در ساختار اولویت های انقلابی در خاور- به عنوان «بهترین دهلیز و مناسب ترین راه کم و بیش هموار برای رخنه به هندوستان»، جایگاه دوم را داشت³⁸⁹. با این هم، ادارات علاقمند روسیه و کمینترن چندین بار برای ایجاد کانون یاه انقلابی هم در محیط مهاجران افغانی در آسیای میانه و هم

³⁸⁶. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 544،

پرونده ویژه 1، پوشه 9، برگ 4.

³⁸⁷. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 544،

پرونده ویژه 1، پوشه 9، برگ 21.

³⁸⁸. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 544،

پرونده ویژه 1، پوشه 9، برگ 11

³⁸⁹. همان جا، برگ 21.

در خود افغانستان که در اوایل دهه 1920 چونان «امپرالسیسم بی مایه» در برابر بخارا و روسیه عیار بود، تلاش کردند.³⁹⁰

شایان یادآوری است که رهبری بلشویستی در رابطه با «انقلابی بودن» امان الله چندان اغراق نمی کرد، که خودش دوست داشت، آن را هر چند گاه و بیگاه تبارز دهد. م. ن. روی (هندی) به خاطر می آورد که لنین در یکی از صحبت های خود با آن ها در زمینه مبدل ساختن افغانستان به کارزار مبارزه به خاطر هندوستان چنین ارزیابی کرد که «در سرانجام» شاه امان الله چیزهای مشترک بیشتری با حکام بریتانیایی هندوستان دارد تا رژیم بلشویکی روسیه»³⁹¹.

به سال 1920 در بخارا کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغانی به وجود آمد³⁹² (صدر آن- کسی به نام حاجی محمد یعقوب بود. اعضای آن بیشتر از افغانی های باشنده بخارا- روسیه که هوادار انقلاب در افغانستان بودند). حکومت افغانستان که از این موضوع آگاهی داشت، تقاضای بازگرداندن اتباع خود به میهن را نمود. مگر بخارا از آنان حمایت کرد.³⁹³ هدف عمده این

³⁹⁰. این ملاحظه جالب در یکی از اسناد چپی های بخاری (« طرح سازمان انقلاب بخارا» تاریخی 12 نوامبر 1921 عنوانی کمیته مرکزی حزب سراسری کمونیستی روسیه شاخه بلشویکی بازتاب یافته است. مرکز نگهداری و بررسی اسناد، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 97، برگ های 86-87.

³⁹¹. M. N. Roys's Memories. Bombay, 1964, p-417 .

³⁹². جنبش «جوانان افغان» در خود افغانستان در اوایل دهه 20، به میان آمد که ایدئولوگ آن محمود بیک طرزی- یکی از هواداران امیر آینده- امان الله بود. آن چه که مربوط می شود به «کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغان» در بخارا، ابتکار ایجاد آن در 1920 از سوی بلشویک ها بود که بیشتر از همه به حزب انقلابیون جوان بخارا- سازمان خرده بورژوازی که پس از دوره کوتاه مستقل به حزب کمونیست بخارا در همان سال 1920 پیوند شده بود.

یادداشت گزارنده: شماری از پژوهشگران افغانی از جمله استاد لطیف ناظمی بر نفس موجودیت نام «جوانان افغان» تردید دارند و آوند می آورند که هیچ گونه سند و مدرکی در باره این که گروهی در دوره های فرمانروایی حبیب الله خان و امان الله خان به این نام خوانده شده باشد، در دست نیست. مگر، البته، موجودیت حلقه یی از هواداران آزادیخواه و مشروطه خواه در پیرامون امان الله خان و محمود طرزی را تایید می کنند. شماری هم این نام را از ساخته ها و پرداخته های روانشاد استاد حبیبی می خوانند. هر چه است «جوانان افغان» به هیچ رو نام کدام حزب یا سازمان یا جریان و جنبش سیاسی افغانی نبوده است. شاید هم گروه کوچکی از حواریون امان الله خان و هم اندیشان طرزی به تقلید از جوانان ترک خود را جوانان افغان می خوانده اند. بی آن که چنین نامی در جایی قید گردیده باشد. پسان ها هم روانشاد استاد حبیبی آن ها را به این نام یاد کرده اند. هر چه باشد، در واقع، هیچگونه پیوند ایدئولوژیک و باوری و نیز هیچ وجه مشترکی در اهداف و آرمان های جوانان ترک و جوانان افغان، دیده نمی شود. از این رو، اطلاق این نام بر حلقه هواداران رادیکال امان الله- طرزی شاینده نمی باشد.

³⁹³. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 242، برگ 15.

سازمان، واژگونی ساختمان سیاسی موجود در افغانستان و برقراری نظام جمهوری، اعلام شد. برای رسیدن به این اهداف، در نظر بود با کمک دولت شوروی «هنگ های سرخ» ایجاد کنند و کار نشراتی و تبلیغی را پیش ببرند و برای خیزش سپاه و مردم افغانستان در برابر دولت موجود» زمینه سازی کنند.³⁹⁴ در نظر بود تا شعبه این سازمان در مناطق مرزی ترکستان (کرکی، کوشکا، تخته بازار و دیگر جاها) و سپس در خود افغانستان (در مزارشریف، هرات و دیگر جاها) ایجاد گردد.

با داوری از روی قرائن و آیین نامه درونی کمیته مرکزی انقلابیون جوان افغان، می توان گمان زد که پایگاه عملیات عمده و منبع حمایت مادی آن بایستی روسیه شوروی می شد. نکته شایان توجه است که بنیانگذاران این سازمان، هم به شیوه های سخت ابزاری، از جمله اقدامات تروریستی، امیدوار بودند.³⁹⁵ مگر تا کنون کدامین اطلاعات در باره اقدامات عملی کمیته پیدا نشده است. رد پای آن دیگر در سال 1921 ناپدید شد. دلیل کوتاهمدت بودن موجودیت آن را بایست با ناکارایی دفتر نوتاسیس ترکستان کمینترن که در آن زمان در تاشکنت ایجاد گردیده بود، پیوند داد. این ساختار بی ریخت را که روی (هندی)، سوکلنیکف و صفراف رهبری می کردند، پیوسته در آشفستگی بود و سر انجام در 1922 به موجودیت خود پایان داد. در باره این سازمان در یکی از اسناد سیاسی شوروی وقت چنین یاد آور شده بودند: «مساله در باره سازمان انقلابی افغانی در بخارا و به ویژه کار هندوستانی نشان می دادند که بحران سازمان کمینترنی لغو نشده برای ما چگونه گران تمام می شود».³⁹⁶

طراحان استراتیژیک مسکو تلاش می کردند به هر گونه که شده، به فرستادگان ویژه خود در آسیای میانه کمک نمایند: آن ها از جمله برای افغانی ها و نیز پارس ها و هندی ها به طور متمرکز در دانشگاه کمونیستی رنجبران خاور جا، اختصاص می دادند.³⁹⁷ انگلیسی ها در شگفتی اندر بودند که برای چه حکومت بخارا از گروهک های مخالف امان الله که متشکل از «جنایت کاران گریزیان از زندان و مرتدان رنگارنگ اند» در سرزمین خود حمایت می کند و یا دست کم به آنان اجازه تبارز می دهد.

در نامه ویسرای هند بریتانیایی به دفتر سیاسی اداره سیاست خارجی تاریخی 13 می 1921 آمده است³⁹⁸: «هر گاه این کار دست کسی دیگری است، آنگاه استقلال بخارا چه معنا دارد؟ افزون بر

³⁹⁴ همان جا، فوند 544، پرونده ویژه 3، پوشه 47، برگ 19

³⁹⁵ همان جا، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 98، برگ 61.

³⁹⁶ همان جا، فوند 17، پرونده ویژه 84، پوشه 201، برگ 40.

³⁹⁷ همان جا، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 98، برگ 7.

³⁹⁸ Afghanistan Strategic Intelligence British Records 1919-1970 V.1.Ed:Anita L.P. Burdett.-Archive Editions,2002-P.198

آن، حکومت کنونی افغانستان خود را انقلابی می‌شمارد. در این مورد دلیل برای انقلاب در صورتی که در کشور هم اکنون روان است، چیست؟»

از روی اسناد آرشیوی می‌توان چندین تلاش دیگر ایجاد ساختارهای متمایل به مسکو را در محیط افغانی ببینیم: برای مثال، در ترمز، در سال 1920 «کمیته مرکزی انقلابی افغانی» تشکیل شد (که صدر آن کسی به نام محمد غفار بود و در ترکیب آن 55 نفر شامل شده بودند که از یک تعداد ولایات افغانی و نیز کابل نمایندگی می‌کردند. اما بیشترین آن‌ها از شمال بودند. اعضای کمیته به رهبری شوروی با تقاضای فرستادن دستور العمل برای کار، و همچنین پول و حقوق ماهانه رو آوردند».³⁹⁹

سرانجام، نخستین و هنوز یگانه تجربه از تجربه‌های مشهور ایجاد سازمان دارای جهتگیری چپگرا در افغانستان در هرات مستقر بود: در سال‌های 1920-1921 نه بدون مساعی دیپلمات‌های شوروی و اجنتوری آن‌ها در این‌جا یک محفل انقلابی پدید آمد⁴⁰⁰. چنان‌که در اطلاعات نماینده کمیساریای خلق در امور خارجی روسیه در آسیای میانه آمده است، این حلقه با پول دولت شوروی بیشتر به عنوان سازمان کارگاه (آموزگاری) فعالیت می‌کرد و در آغاز جهتگیری آن در راستای کار فرهنگی-روشنگری با تبلیغ در ارتش و میان توده‌های رنجبر متوجه بود. همکاران اداره دیپلماتیک روسیه-سازماندهندگان واقعی آن در نظر داشتند این کار را به خود «گروه بخارایی انقلابیون افغانی یا محفل هرات»³ واگذار کردند با پیونددهی مقدماتی میان سازمان افغانی در هرات و مهاجران افغانی در آسیای میانه»⁴⁰¹.

³⁹⁹. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 98، برگ 53.

⁴⁰⁰. به گمان بسیار منظور نویسنده از حلقه‌ی است که سرور جویا در هرات ایجاد نموده بود-گ..

⁴⁰¹. همان‌جا، برگ‌های 70-72. در باره این موضوع نگاه شود به: و.س. بویکو، روسیه شوروی و گروه‌های چپگرای افغانی در سال‌های دهه 1920، // انالی، انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم روسیه، مسکو، 1995، جلد دوم، برگ‌های 74-81. در تاریخ‌نگاری میهنی مسایل تاریخ جنبش چپگرایی، ا. هایفیتس در زمینه مطالبی نوشته است. نگاه شود به: هایفیتس، «رشته‌های حسن همجواری و برادری گسست‌ناپذیر» (به مناسبت شصت‌سالگی نخستین قرار داد افغانستان و روسیه) // آسیا و افریقای امروز، مسکو، 1981، شماره 2، برگ‌های 18-21، شیوه تحلیل هایفیتس در زمینه مساله مورد نظر از سوی م. ولودارسکی-خاورشناس روسی دیگر که به خارج مهاجرت کرده بود، به تازیهانه انتقاد بسته شده است. مگر ولودارسکی خود کدامین دلایل نو و اطلاعات در باره موضوع یاد شده ارایه نکرده است. نگاه شود به میخائیل ولودارسکی، شوروی‌ها و همسایه‌های جنوبی‌شان ایران و افغانستان در سال‌های 1917-1933، لندن، 1985.

دستاورد این طرح سیاسی نیز روشن نیست. اما مطالعه رخدادهای بعدی اجازه می دهد تایید کرد که تلاش های مبنی بر ایجاد سازمان کمونسیتی دارای جهتگیری چپگرا در اوایل سال های دهه 1920 هم در میان پناهگزینان افغانی و هم در خود افغانستان، ناموفق بود. در این محیط عملا شالوده سیاسی و اجتماعی بایسته وجود نداشت. در این میان، دیگر تجربه ابتدایی روابط روسیه و افغانستان، به رغم برخی از تنش ها و حتا درگیری (از جمله مرتبط با حمایت از جنبش باسماچی ها از سوی دولت افغانستان و تمایلات پان اسلامیستی آشکار آن) رهبری روسیه را برای تغییر تدریجی استراتیژی و تاکتیک سیاست خود در محور افغانی برانگیخت.

دستاوردهای ناچیز تجربه های سازمانی در زمینه ایجاد گروه های کمونیست گرا در محافل زیرزمینی و مهاجران افغانی از یک سو، و گرایش منتظره امان الله خان به اصلاحات اجتماعی عمیق مقارن این هنگام از سوی دیگر، بلشویک های روسیه و فعالان کمینترن را وادار نمود تا با دقت بیشتر به افغانستان بنگرند و مشی همکاری تنگاتنگ نظامی- سیاسی بهتر با رژیم حاکم افغانی را که تا واژگونی رژیم در 1929 بلا انحراف ماند، پیش گیرند.⁴⁰²

3- اصلاحات امان الله خان و جامعه افغانی:

امان الله خان، با آزاد ساختن سیاست خارجی کشور خود از کنترل سختگیر خارجی، در صحنه بین المللی و در روابط با همسایه ها مشی خیلی متناقضی را که نه همیشه با استراتیژی یا تاکتیک خود پاسخگوی منافع مردم و دولت بود، پیش می برد. اما سرشت آن تغییرناپذیر ماند- حفظ استقلال افغانستان و ارتقای نقش آن در امور بین المللی، در گام نخست در منطقه. مگر، این مشی با تناقض بیشتری در زندگی درونی جامعه افغانستان و نخبگان آن، یعنی کشور در کل متمایز می گردید. نوآرایی جبهه سیاست درونی از لحاظ اندازه و سرشت خود به مساعی بی سابقه یی نیاز داشت. عملا، ناگزیر باید تقریبا همه ارگانیزم اجتماعی، ساختار دولتی کشور و گروه «انقلابیون بالایی» که امیر نو خود به آن بی قید و شرط تعلق داشت، نوسازی می گردید. باید بی درنگ دست به کارهای زیاد یازیده می شد. امان الله نمی توانست با ژست های سیاسی جدا گانه بسنده کند- رکود کشور ممکن بود تنها با دگرگونی جدی از میان برود.

یادداشت: این کتاب از سوی گزارنده- آریانفر به دری ترجمه و از سوی انتشارات «پامیر» در دهلی نو و انتشارات «میوند» در پیشاور به چاپ رسیده است.

⁴⁰² . تنها شکست امانیست ها و رشد دهقانان و دیگر جنبش های اپوزیسیونی در افغانستان در اواخر دهه 1920- اوایل دهه 1930 بار دیگر مسکو را-دقیق تر رمانتیک های سیاسی از کمینترن را به اندیشه ایجاد حزب انقلابی افغانی بر انگیخت.

اصلا، امیر اصلاحات را هنگام جلوس به تخت اعلام کرده بود، اما چند سال گذشت. مگر، پیش از آن که به اصلاحات آغاز نماید، سرشار از اندیشه های ماجراجوی پان اسلامیستی گردید. در تجربه اصلاح طلبانه امان الله باید اهداف و تطبیق آن را تقسیم بکنیم، اما نمی توان اذعان نکرد که این جریان پیچیده و متناقض متشکل از چندین مرحله بود.

رویداد کلیدی مرحله اول- تصویب قانون اساسی در سال 1923 شد. رویداد دوم- پس از سفر خارجی پادشاه (لقب پادشاه، در سال 1926 به امیر داده شد) در سال 1928 آغاز گردید. اصولاً، اصلاحات (گاهی تنها طرح ها) با تدبیرهای روزمرگی و گاهی هم کهنه پرستی همتراز می گردید. نظام سیاسی زمان امان الله بیشتر دارای بار تزینی بود. برای مثال امیر عملاً خودش شورای دولتی را تاسیس کرده و نقش خود را در دربار (جلسه سرشناسان) که سال یک بار برای شنیدن گزارش دولت فرا خوانده می شدند، بازی می کرد.

یکی از انگشت های افکار رژیم امان الله در آن هنگام- خود حکومت (شورای وزیران) بود، که تقریباً کاملاً متشکل بود از نمایندگان اشرافیت (اریستوکراسی) افغانی (پشتونی) سنتی- سرداران. این لایه اجتماعی جامعه افغانی نه تنها یک لایه بی هرزه، بل نیز برای مشی اصلاحات و خود رژیم خطرناک بود که رویدادهای اواخر سال های دهه آشکارا 1920 آن را نشان دادند.

برای عدالت باید یادآور شویم که در رده های بالایی حاکمیت برای اصلاحگران پیگیر- کسانی که هنوز در مراحل آغازین زندگی و پویایی شاه، حواریون نزدیک او را می ساختند، نیر جای پیدا شد. برای مثال؛ محمود بیک طرزی- پدرزن امیر نو ایدئولوگ عمده اصلاحات- وزارت امور خارجه را رهبری می کرد. مگر مجموع مطالب مستند و ... دست داشته، اجازه می دهد تایید کرد که خلاف شایع، رژیم امان الله، از دیدگاه سرشت سیاسی خود، یعنی ساخت راستین قدرت خود، به دشوار می توانست و (می تواند از دیدگاه معیارهای کنونی) رژیم جوانان افغان شمرده شود. هر چند، در نظام قدرت چنانی که در بالا یادآور گردید، شماری از کرسی های مسوول را اصلاحگران و ترقی خواهان راستین گرفته بودند. برای مثال؛ محمد ولی خان- همکار نزدیک امیر، هوادار راستین اصلاحات، پس از کنار رفتن نادر خان از کرسی وزیر حربیه در جریان شورش سال 1924 خوست؛ به جای او گماشته شد. بنا به پیشنهاد او، محمد عمر خان- «رجل چپگرای عضو گروه جوانان افغان»، افسر با سواد آموزش دیده در اروپا که با چند زبان بلد بود، (انگلیسی،

فرانسوی، روسی و آلمانی) در کرسی رییس ستاد کل⁴⁰³ گماشته شد.

می توان نتیجه گیری کرد، که جوانان افغان یکی از موثر ترین گروه های سیاسی یی بود که در تدوین، اتخاذ و پیاده ساختن تصامیم در زمینه مسایل کلیدی توسعه درونی و پیوندهای خارجی افغانستان در سال های فرمانرایی امان الله ذیدخل بود. مگر حتا، در شرایط آزادی نسبی، آن ها به گونه غیر رسمی در چهارچوب حلقات تشکیل شده گذشته عمل می کردند. جان مطلب در این است که در افغانستان در سال های دهه 1920 هنوز شرایط عینی برای ساختمان حزبی موجود نبود، و برای این گونه فعالیت ها و نخبگان سیاسی به پختگی نرسیده بود. ابتکار شخصی پادشاه - اندیشه تاسیس حزب «استقلال و تجدد» به علت پیش از وقت بودن و شعارگونه بودن خود مورد پشتیبانی قرار نگرفت.

با همه مسایل یاد آور شده در بالا، به اوضاع اجتماعی- سیاسی در افغانستان این مساله تحرک می بخشید که بسیاری از فیصله ها در زمینه ساختمان دولتی، اقتصاد و ... یعنی سیاست واقعی یا از دیدگاه سرشت خود و یا از دیدگاه غایی درست بودند. کار اساسی در دگرگونسازی دستگاه اداری این بود که عملا برای نخستین بار در افغانستان کم و بیش صلاحیت ها و دایره فعالیت های کارمندان بلندپایه حکومت دقیقتر تعیین شده بود.

گام جدی سیاسی امان الله خان، تصویب نخستین قانون اساسی افغانی در 1923 بود که امتیازات پادشاه، وزیران، کارمندان، شورای دولتی، دادگاه ها و بسیاری دیگر را تنظیم می کرد. در این قانون، یک فصل کامل برای حقوق شخصی شهروندان افغانستان اختصاص داده بود که در آن برابری آن ها در برابر قانون اعلام گردیده بود و مصونیت ملکیت خصوصی تضمین شده بود.

اوضاع اقتصادی افغانستان در سال های دهه 1920 با یک رشته عوامل تعیین می گردید. شالوده اقتصاد کشور، کشاورزی بود که رشته های پیشرو آن دامداری و زمینداری مانده بود. زمین های زیر کشت در افغانستان تنها 2 درصد از کل سرزمین و اراضی کشور را تشکیل می داد. در این حال، 400 هزارهکتار

⁴⁰³ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 69، کارتن 156، برگ 17. یک منبع دیپلماتیک شوروی یاد آور می شود که عمرخان- ناسیونالیست افغانی به سوی شوروی جهتگیری دارد، هر چند با امان الله که «...به باور جناح چپگرای جوانان افغان، ارتش را نادیده گرفته و بیش از حد زیر تاثیر محافل ارتجاعی رفته است»، نظر خصمانه دارد. - همان جا، برگ 18.

زمین زیر آبیاری بود. به آبیاری توجه بسیار کمی می شد. هر چند همانا طرح های آبیاری و همچنین رشد پنبه کاری در شمال و درجنوب کشور را می توان بی تردید از دستاوردهای رژیم «امانی» شمرد.

پدیدآیی عناصر زیرساختی نو، از جمله جاده های موتر رو و مواصلات اتومبیلی، اقتصاد سنتی کوچ نشین ها (کوچروها) را (خدمت کاروان های بارکش و مانند آن) برهم می زد. دگرگونی های کند و متناقض مگر هر چه بود آشکار زندگی اقتصادی موجب تحرک در ساختار اجتماعی جامعه افغانستان می گردید.

گرایش به سوی رشد کمی و بالابردن نقش بورژوازی بازرگانی پیش بینی شده بود. حکومت در گام نخست تجارت بزرگ را تشویق می نمود. در سال های 1927-1928 تنها 27 تاجر به خزانه دولت مالیاتی به میزان 3.5 میلیون روپیه واریز کردند. شکل نو ابتکارات بازرگانی- کار فرمایی، ایجاد اتحادیه ها (شرکت ها) در زمینه انجام بازرگانی مشترک، گردید. تنها در پایتخت شمار این چنین شرکت ها به 7 شرکت با سرمایه 3 میلیون روپیه می رسید.⁴⁰⁴

در میانه های سال های دهه 1920 در شمال افغانستان شالوده پنبه کاری کالایی به وجود آمد: تاجر پشتون- عبدالعزیز [معروف به عزیز خان لندی-گزارنده] یکی از نخستین کسانی بود که چشم انداز های بهره برجستن از منطقه را برای کار برد پنبه ارزیابی کرد، - وی در کندز (کهندژ) زمین به دست آورد و یکی از نخستین شرکت های تشبثی «سپین زر» (طلای سفید) را تاسیس کرد. عبدالعزیز و همکاران وی همچنین امکانات صادرات پنبه افغانی را به شوروی که کشت پنبه در آن کشور به دلیل بی ثباتی سیاسی در استان های مرزی- مراکز عمده تولید پنبه، در وضع بحرانی بود، در نظر داشتند.

امیدهای معین و نه کمتری به علت خود داری غیر علنی، هر چند هم نه مطلق به پیوندها با انگلستان، به روسیه شوروی گذشته بسته شده بود، اما امضای قرار داد بازرگانی افغان- شوروی به درازا کشیده بود. درست مانند بسیاری دیگر از توافقی نامه های کلیدی بین دولتی. قرار داد سال 1921 با وقفه ها تطبیق می شد که هر دو طرف در این کار مقصر بودند. این کمروزی

⁴⁰⁴. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند دبیر خانه کاراخان، پرونده ویژه 12، کارتن 71، پوشه 75، برگ 38. تدوین کنندگان گواهی نامه «اطلاعات کوتاه در باره افغانستان» (بخش خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجی) تاریخی... می 1929، روشن است بر مقاله «دلایل اقتصادی شورش در افغانستان»، که در ماه فبروری همین سال در مجموعه مقالات: مسایل کشاورزی، کتاب نخست، مسکو، 1929، برگ های 107-115، چاپ شده بود، تکیه داشته اند.

حضور اقتصادی شوروی تا حدی با پیوندهای بس تنگاتنگ در زمینه نظامی- فنی جبران می شد. همین بس بگویم که پرسنل اصلی پارک هوایی نظامی و کشوری افغانی را خلبانان شوروی تشکیل می دادند. همچنان در شوروی کادرهای ملی افغانی را برای آموزش می دادند.

حتا تدبیرهای به گونه عینی ضروری مگر کمتر دلچسپ در دید باشندگان، تا چه رسد به طرح های بیهوده و بلند پروازانه، واکنش هایی را در میان لایه های گوناگون جامعه افغانی بر می انگیخت. در برخی از موارد، استراتیژی رژیم و نیز در بسی از موارد روش هایی که اصلاحات و تدبیرهای روزانه با آن پیاده می شد، مانند بی بند و باری و خشونت، ناخشنودی هایی را بر می انگیخت.

نخستین خیزش های گسترده در برابر رژیم امان الله در منطقه خوست در میانه های مارچ 1924، رخ داد. شورشی که در تابستان سال 1925 در شغنان و روشن بدخشان افغانی⁴⁰⁵ - نواحی کوهستانی در امتداد مرز افغانستان- شوروی، رخ داد، یکی از رویدادهای پس از خوست، دومین زنگ خطر- پاسخ به مشی یاد آوری شده، بود که سرانجام به واژگونی رژیم پادشاه اصلاح گر- امان الله خان در اواخر سال های دهه 1920 انجامید.

مظاهر منفی به ویژه محسوس زندگانی سیاسی- دولتی افغانستان در اواخر سال های دهه 1920 آغاز به ظهور رسیدن نمود. به ویژه تابستان- پاییز سال 1928 هنگامی که امان الله پس از بازگشت از سفر خارجی چند ماهه، یک رشته اصلاحات بنیاد بر انداز تازه را به راه انداخت. مقارن با اواخر سال های دهه 1920، در افغانستان بحران ژرف اجتماعی- اقتصادی و سیاسی بروز کرد که دستاورد آن ناخشنودی سراسری اجتماعی از اقدامات دولت و شخص امان الله بود. علت آن خودسری ها و لغزش های آشکار دولت مرکزی و ارگان های منطقه یی بود که با رشوه خوری لگام گسیخته کارمندان، وضع مالیات توانفرسا، اصدار فرمان های ناپذیرا برای شماری از لایه های باشندگان (خدمت حتمی نظامی برای کوچ نشین ها و مانند آن)، و خیم تر می شد.

تاثیر تحریک کننده یی را اصلاحات در زمینه معیشت و آموزش بر جا گذاشت: لغو مهریه در هنگام بستن نکاح، امکان عقد نکاح تنها پس از به دست آوردن آموزش متوسطه، انفاذ آموزش

⁴⁰⁵. برای به دست آوردن اطلاعات مفصل تر نگاه شود به:

Boyko V. On the Margins of the Armanullah Era in Afghanistan : the Shughnan Rebellion of 1925// International journal of Central Asian Studies. -Seoul, 2002—V.7.

ابتدایی همگانی، آموزش یکجایی دختران و پسران 6-11 ساله، گسیل جوانان (از جمله دختران) برای تحصیل به خارج و مانند آن...

روحانیت مسلمان که از لطمه ندی منافع خود ناخشنود بود، بخش چشمگیر باشندگان را که از تجربه های بی ثمر و پرخرج خسته گردیده بودند، در برابر اصلاحگران بسیج نمود. سرداران نیز که بس به کندی با شکل نو زندگی سیاسی- اقتصادی سازگار می شدند، در کل بر پادشاه ملاحظات جدی بی داشتند. چنانی که عبدالغنی منتقد پیگر، هر چند هم نه همیشه عینی دوره «امانی» می نویسد: «با تحلیل راه زندگی امان الله، علل انقلاب آخر در افغانستان را می توان به یک سخن کشاند و آن هم این است که امان الله خود یگانه محرک این انقلاب در برابر خویشان خویش بود. هدف وی ساختن «اروپای مدرن» برخلاف مذهب در کشوری چون افغانستان در سرشت خود درست نبود. او با تلاش برای ایجاد ساختار نو، ساختار کهن را ویران کرد، اما چونان مهندس بی تجربه یی، با این حال خود را نیز نابود کرد».⁴⁰⁶

نابسامانی های اقتصادی و نا بهنجاری های دیگر دارای بار عینی و ذهنی و روشن است پیامدهای آن چون تاراجگری و باندیتسم، موجب برانگیخته شدن ناخرسندی و ناخشنودی شمار چشمگیر باشندگان کشور گردید. به ویژه، در ولایت مشرقی که در تابستان سال 1928 عشایر شینواری در برابر تدبیرهای نو دولت شورش کردند، ناآرام بود. کانون دیگر نابسامانی های اجتماعی، شمال استان کابل- جایی که پیشوای یکی از گروه های شورشی- حبیب الله معروف به بچه سقاو شهرت به دست آورده بود، شد. خلع سلاح کوهستان و بازداشت شورشی سرشناس در این جا ناممکن از کار برآمده، بر عکس به آن منجر گردید تا گروگان ها و بندی های گرفته شده از شمالی برای جلوگیری از بی نظمی های بعدی، رهایی یابند.

به گونه یی که رویدادهای بعدی نشان دادند، آمادگی دولت برای مصالحه از سوی بچه سقا به عنوان ضعف رژیم کابل تلقی شد، مگر دولت همانا به این راه رفت. برخی از خواست های شورشیان پذیرفته شد. برای مثال، امان الله به تاریخ 7 جنوری 1929 بخش بزرگی از اصلاحات خود را لغو کرد. به تاریخ 14 جنوری شاهزاده عنایت الله کناره گیری امان الله را از تخت و سپردن قدرت به او را اعلام کرد. خود پادشاه پیشین، بامداد آن روز پایتخت را ترک کرد. پادشاه نو- عنایت الله و باشندگان کابل انتظار داشتند که تغییرات در راس قدرت، مخالفان را راضی خواهد کرد، مگر پیشوای شورشیان نامزدی عنایت الله به عنوان شهریار کشور رد کرد و به تاریخ 19 جنوری

⁴⁰⁶ . Ghani, Abdul.A. Brief History of Afghanistan.- Lahore, 1989. P.747.

خودش به عنوان امیر نو افغانستان به نام حبیب الله غازی اعلام پادشاهی کرد.

4- شوروی و افغانستان در اواخر سال های دهه 1920 :

در دسامبر سال 1928 یعنی در گرماگرم بحران افغانی اواخر سال های دهه 1920 در گرماگرم تلاش های نیروهای شورشی به رهبری بچه سقاء در زمینه تصرف کابل، رهبری عالی سیاسی شوروی تصمیم گرفت از پادشاه امان الله پشتیبانی نماید. به تاریخ 20 دسامبر در جلسه دفترسیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست تدبیرهای معین بیشتر دارای بار نظامی- سیاسی مبنی بر حمایت از رژیم رو به واژگونی اتخاذ گردید: شوروی درگام نخست به پادشاه مصونیت مرز شمالی افغانستان را تضمین داد برای آن که وی بتواند سپاهیان خود را از مرزهای شمالی برداشته و در برابر شورشیان سوق دارد. مگر، شرط مهم حمایت شوروی به دست آوردن اطلاعات موثق در باره آرایش نیرو در کشور، برنامه های ریخته شده برای دستیابی به پیروزی و در باره برنامه های مبارزات بعدی امان الله به خاطر بازسازی منظم در کشور، بود.

برنامه اصلی استراتیژیک رهبری شوروی به تاریخ 27 دسامبر 1928 دقیق تر گردید که در فیصله دفتر سیاسی به عنوان رهنمود برای سفیر شوروی در کابل- لیونید استارک، بازتاب یافت. شورش در برابر امان الله در این سند همچون «اقدامات پرشور انگلیسی ها که همچنین متوجه شوروی» نیز بود، خوانده می شد. وظیفه عمده سیاست شوروی در محور افغانستان، پشتیبانی از حکومت موجود بود، که به پنداشت رهبری بالایی شوروی، «یگانه جریان مترقی افغانستان مبارز برای استقلال کشور» بود. به سفیر رهنمود داده شد که با امان الله خان تماس های پیوسته داشته و وی را به اتخاذ تدبیرهای پرشور و قاطع که مهم ترین آن ها می بایستی ایجاد در مدت کوتاه به هر بهایی که شده «نیروی نظامی با انضباط و مطمئن با مشت آهنین» در قندهار یا در شمال در منطقه مزار شریف، باشد، بر انگیزد. دقیقتر سخن بر سر تشکیل یگان های نظامی از عشایر شمالی افغانستان که در نظر بود با تفنگ ها، مسلسل ها و مربیان شوروی مجهز شود، بود. این گونه تسهیلات جدی به باور طراح استراتیژیست های شوروی، مستلزم پایه حقوقی مقتضی یعنی بستن قرارداد نو میان دولتی بود.

مگر، دیگر دیر شده بود- امان الله قدرت را از دست داد. نگرانی ویژه جانب شوروی را سرنوشت افغانستان شمالی بر می انگیخت: هر تحولی در آن (تشکیل دولت مستقل و مانند آن) مستلزم آمادگی مقتضی و برنامه سنجش شده اقدامات بود. مگر فروپاشی دولت همسایه در کل نامطلوب شمرده می شد که تنها برای بریتانیای کبیر سودمند بود: شمال جدا شده به گونه یی که آگاهان در شوروی می پنداشتند، بدون پشتیبانی شوروی

توان زیستایی نداشت که از لحاظ حفظ ثبات در مرز افغانی شمالی پر درد سر و مشکوک بود. دولت امان الله تنها در روزهای واپسین برای به دست آوردن کمک نظامی به شوروی رو آورد: افغان ها برای بازآرایی ارتش به کمک مربیان شوروی موافقت اصولی نمودند. مگر، اوضاع سیاسی و سبوتاژ پنهان کارمندان بلندیایه دولت مجالی به پیاده ساختن این ایده نمی داد.

رویدادهای بعدی در هفته آخر جنوری 1929: کناره گیری امان الله از تخت و گریز وی به قندهار، اشغال کابل از سوی نیروهای بچه سقا و اعلام وی به عنوان امیر نو حبیب الله (دوم) رهبران شوروی را غافلگیر نکردند: دیگر به تاریخ 18 جنوری همکاران کمیته خلق در امور خارجه به ل. استارک سفیر پیشنهاد کرد «بایسته است با به رسمیت نشاخن وی به گونه فرمالیته، با حکومت نو روابط کاری را حفظ کرد»⁴⁰⁷ همزمان با آن، به سفیر ماموریت داده شد برنامه ها و مقاصد امان الله را روشن سازد و در این حال، از پادشاه پیشین فاصله بگیرد: عملاً به وی از دادن پناهگاه خود داری شد و به وی توصیه گردید تا به ترکیه برود (امان الله در آغاز تابستان 1929 آسیا را ترک کرد و در ایتالیا سکونت گزید).

مادامی که پادشاه به گونه فرمالیته کناره گیری خود را لغو کرده و در قندهار «دولت ملی» ایجاد نموده و در کشور بود، در گستره دید رهبران شوروی قرار داشت. زمستان 929 با فیصله دفتر سیاسی و. سولوویف- نماینده ویژه شوروی برای روشن کردن وضع، به مقرر امان الله گسیل شد. سولوویف در مدت حضور در مقرر امان الله، اطلاعات لازم در باره احوال خود پادشاه و هواداران وی را جمع آوری کرد و به محض بازگشت به رهبری خود برنامه کمک به امان الله خان و هواداران وی را پیشنهاد کرد: ارائه جنگ افزارها و مهمات «به مقادیر بس محدود»، مربیان برای بازآرایی ارتش (اصولاً، تاجیک و پارس تبار)، اجازه برای ترانزیت اسلحه از راه سرزمین شوروی و مانند آن. پیشنهادهای سولوویف همچنین در بر گیرنده ایده بی بود بیشتر مرتبط با بازگشت امان الله به تخت: کمک در زمینه بازنگری در نظام مالیاتی- اداری و مانند آن. «سبد» دیگر تدبیرها گسترش پیوندها با ولایات شمالی افغانستان (ارائه حد اکثر امتیازات و مزایا برای تاجرانی که با شوروی بازرگانی می کنند و مانند آن) را در بر داشت. سیاست رسمی اعلام شده شوروی در افغانستان، بی طرفی و عدم مداخله در امور داخلی همسایه جنوبی بود.

در این حال، دیگر درست از همان آوان رویدادهای بازگو شده، یک وجهه دیگر و معین سیاست شوروی در افغانستان، که با اقدامات بخشی از نخبگان افغانی پیوند داشت، بود و هوادار

⁴⁰⁷ . Ghani, Abdul. A. Brief History of Afghanistan. - Lahore. 1989/ P-/187

پشتیبانی از امان الله و اصلاحات وی بود، پدید آمد و پخش گردید. مظهر بس پرشور این گونه ابتکارات، خاندان سرشناس و با نفوذ چرخي- پسران فرمانده نظامی معروف زمان امیر عبدالرحمن و حبیب الله- غلام حیدر خان شد. باتشبت ترین و پویاترین آن ها- غلام نبی خان بود که در آن برهه سفیر افغانستان در شوروی بود. وی بی درنگ فعالیت های پرجوش و خروش خود را برای جمع آوری کمک و نیرو برای پشتیبانی از امان الله گسترش داد.

منبع انسانی عمده امانیست ها در مرز شمالی بایستی گریزیان و گروه های دیگر مهاجران افغانی که در سرزمین شوروی آسیای میانه به سر می بردند، شمرده می شدند. پیدا نمودن و تنظیم آنان مساله دشواری از کار برآمد که با حل یک رشته مسایل بوروکراتیک و حقوقی همراه بود.⁴⁰⁸ اما غلام نبی که حتا در وضع دو پهلوی یک کارمند رژیم واژگون شده، قرار گرفته بود، عملا به ابتکار خود و گفتگوها با جانب شوروی را در باره ارایه چنین کمکی آغاز و در آتیه پیوسته بر آن تمایل می کرد. مگر، پویایی های غلام نبی پاسخ بایسته یی را در مسکو نیافت- در آن جا انتظار روشن شدن بیشتر مسایل افغانستان را داشتند.

در نتیجه، به تاریخ 28 فبروری 1929 دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری روسیه (شاخه بلشویک) فیصله کرد از دادن کمک نظامی به غلام نبی خان خودداری گردد و حتا از تحویل آیروپلان ها برای بردن اشیای گرانبهای امان الله به بهانه ناآگاهی از برنامه های پادشاه جلوگیری شود⁴⁰⁹. اما سفیر پرشور در یک سخن، خود نیروهای پراکنده افغانی را زیر پرچم امان الله گرد آورد: از دانشگاه های نظامی شوروی هشت افسر افغانی که سرگرم آموزش بودند، فرا خوانده شدند. در منطقه مرزی ترمز ثبت نام دسته های داوطلب گریزیان و مهاجران افغانی دیگر آغاز شد. برای همین هدف، نماینده دیگر خاندان چرخي- غلام جیلانی خان به مرو آمد. وی در این جا به جلب و جذب و سازمانگری دسته های هزاره پرداخت. بیش از 1000 تن از اتباع افغانی از سوی شوروی مسلح و مجهز گردیدند. به دسته مختلط افغانی- شوروی 9 قبضه مسلسل داده شد و 2500 میل تفنگ برای تسلیح دسته دوم در هرات که می بایستی در جهت میمنه برای توحید آتیه نیروها و لشکرکشی به سوی کابل به راه می افتادند، فرستاده شد. افزون بر آن، جانب شوروی

⁴⁰⁸. بایگانی سیاست خارجی فدراتیف روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 151، کارتن 67، برگ 12. غلام نبی پیشنهاد بهره برجستن از پرسنل قنصلگری افغانی در تاشکنت برای ثبت نام و راجستری هم میهنان خود و ریش سپیدان کولونی های افغانی را کرد. در حالی که جانب شوروی بیشتر بر فرمول ایجاد کمیسیون مشترک مگر قانونی پامی فشرده.

⁴⁰⁹. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده ویژه 162، پرونده 7، برگ 39.

به غلام نبی از طریق تاجر هراتی- عبدالحمید زابلی (که پیوندهای بازرگانی محکمی در مسکو و تاشکنت داشت) 200 هزار روپیه فرستاد.⁴¹⁰

مقارن با میانه های ماه مارچ 1929 امانیست ها به آن پیمانہ پویایی های سربازگیری خود را در میان مهاجران افغانی در منطقه مرو پهن ساختند که حتا استخبارات شوروی را که از جار و جنجال بیم داشت، در وضع دشواری قرار دادند. مگر، در اداره دیپلماتیک فیصله کردند این موضوع را نادیده بگیرند. با این که نمی بایست بهانه یی برای تایید این مدعا که این کارزار «با توافق ما (یعنی شوروی) به راه افتاده است، به دست می دادند (چون چنین چیزی می توانست چونان مداخله ارزیابی گردد)⁴¹¹

این پویای ها منطق خود را داشتند- مواضع جوانب افغانی و شوروی به هم نزدیک شده بود. جزییات برنامه مقتضی تا میانه های ماه مارچ در مسکو بررسی شده بود. به این منظور غلام صدیق- وزیر امور خارجه «دولت قندهار» امان الله، به مسکو آمده بود. به تاریخ 20 مارچ 1929 در جلسه دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه برنامه عملیات باهمی افغانی- شوروی در زمینه احیای وضع موجود (استاتوس کوو) در افغانستان (فیصله به تاریخ 21 مارچ تدوین شده بود) تقریبا شکل نهایی گرفت: در اختیار امانیست ها دسته شوروی ویژه گذاشته شد که در پوشش دسته افغانی فلانی خان» عمل می کردند. به آن ها وعده داده شده بود در ازای مواد خام کمک اسلحه داده شود. آن هم گسیل اسلحه مستقیما برای نیروهای امان الله در قندهار از راه هرات با بر قرار نمودن کنترل مقدماتی بر این نقطه استراتژیکی مهم در افغانستان شمال باختری در نظر گرفته شده بود.

برای این منظور، شجاع الدوله- سفیر در بریتانیا که استان هرات و خود شهر را خوب بلد بود از لندن فرا خوانده شد. در طی دو روز شجاع به سرعت برای خود هوادارنی از جمع هم قبیله یی های خود که در روستای پالتاوسکی در نزدیکی کوشکا بود و باش داشتند، جمع نمود و با باشندگان افغانی نوار مرزی پیوندهایی برپا نمود. یک نکته شایان یادآوری این که از کابل به مسکو ل. استارک سفیر که از خود ضعف نشان داده بود، «به علت بیماری» برای چندی فرا خوانده شد و وظیفه وی به ا. ریکس- رایزن نظامی سپرده شد.

⁴¹⁰ . L/p&S/1285, Ali Ahmad, the Fall of Amanullah. – P.38back.

به گونه یی که علی احمد می نویسد، به قنسول روسیه در مزارشریف فرمان داده شد که به خزانه هرات یک میلیون روپیه برای پرداخت این مبلغ به امان الله خان بفرستد- همین منبع ص37.

⁴¹¹ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، کارتن 68، برگ 25.

پشتیبانی نظامی شوروی بی آرایشانه نبود- این کمک در ازای پنبه، چرم، پشم و کالاهای باارزش ارائه شد⁴¹². نقش عمده در رویدادهای آینده به غلام نبی خان داده شده بود- او به تاریخ هشت اپریل به نقطه مرزی شوروی کرکی-جایی که تشکل دسته های افغانی از جمع گریزیان و مهاجران پایان یافته بود، آمد. در میان آن ها هم امانیست های آگاه، و هم آدم های تصادفی بودند. ن. فریدگوت نماینده دیپلماتیک شوروی در کرکی (که تشکل دسته ها در این جا از سوی غلام نبی با وسواس فوق العاده انجام می شد)، اندوهبارانه مشاهده می کرد که سرباز گیری (گاهی تقریباً با اجبار) انجام می شد. در یک سخن، «هر گونه سفلگان و اشخاص بی هرزه افغانی که هیچ گونه قواعد پنهانکاری را رعایت نمی کردند» جذب می شدند⁴¹³.

برنامه عملیات باهمی افغانی- شوروی را به طور نهایی استالین با غلام صدیق خان هماهنگ ساخت- این برنامه به گونه یی که در بالا یاد آوری شد، ایجاد پایگاه اتکایی امانیست ها در شمال، در مزار شریف، سازماندهی ارتش 5-6 هزارنفری «از افغانی ها» و اشغال کابل را پیش بینی می کرد. نقطه مهم دیگر شمال افغانستان، میمنه- که در آن برهه مقر فرماندهی سپاهیان ولایت هرات شده بود، می بایستی از سوی دسته های محمد غوث خان، آزاد می شد. در مرحله نخست عملیات، نقش مهم (مگر، هر چه بود، موقت) به دسته های اعزامی شوروی زیر فرماندهی وابسته نظامی شوروی در کابل- پریماکف⁴¹⁴ داده شده بود.

بخش بیشتر این نیروها بی درنگ پس فرا خوانده شدند، و این گونه؛ برای کمک به افغانی ها گروه کوچک تیربار و توپچی ها ماند. اصل عمده برنامه به گونه یی که از اسناد بر می آید، این بود که افغانستان را باید خود افغانی ها آزاد بکنند، نه روس ها. یگان رزمی شوروی را و. پریماکف فرماندهی می کرد. وی خود در مسکو کماندوها را بر می گزید (ترجیحاً کسانی راکه زبان های شرقی را می دانستند). تشکل این یگان در فرماندهی نظامی آسیای میانه از سوی معاون فرمانده- م. گرماناویچ، انجام داده می شد. شمار دسته های اعزامی نخست (بدون احتساب دسته های افغانی) تا 800 نفر می رسید. مشخصه

⁴¹². همان جا، فوند 17، پرونده ویژه 162، کارت 7، برگ 53.

⁴¹³ کتاب یاد شده «سقوط افغانستان»، علی احمد، ص 65 به زبان انگلیسی. در میان سایر مسایل در زمینه آماده سازی عملیات مزار، بایسته است فاکت سبوتاژ آن از سوی برخی از کارمندان افغانی را نیز یاد آور شد. برای مثال، بنا به دستور قنصلگری افغانی در مرو، چند صندوق اسلحه که قرار بود برای اجرای عملیات گسیل گردد، توقیف گردیده بود. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، پرونده ویژه 11، پرونده 11، کارت 151، پوشه 68، برگ 53.

⁴¹⁴. طرح گسیل سپاهیان شوروی به کمک جانب افغانی به فرماندهی پریماکف، هنوز در هنگام شورش شینواری ها در پاییز 1928 پیشنهاد شده بود، مگر این طرح از سوی حواریون امان الله رد گردید.

میزه اکیپ بندی آن ها، تجهیز خوب با جنگ افزار های تیربار و توپ های کوهی، بود.

در این حال، در مسکو، در باره عملیات آماده شونده تنها اندک کسانی آگاهی داشتند. آن هم در شمار آن ها حتا گیورگی آقابکف- رییس وقت بخش خاوری اداره کل سیاسی (گ.پ.ا) ⁴¹⁵، نیامده بود. دلیل این که اداره کل سیاسی را در روشنی این عملیات نگذاشته بودند، شاید این بوده باشد که در این اداره که اطلاعات موثق چندین ساله در باره وضعیت راستین امر در افغانستان در دست داشت، امان الله را دوست نداشتند.

پدید آیی یک مهره نو از لایه های پایینی جامعه در سپهر سیاسی افغانستان را چکیست ⁴¹⁶ می شود گفت تقریبا با خوش بینی پذیرایی کرده بودند- آن ها حتا چندین بار پیشنهاد کردند فرمانروای نو را به رسمیت شناخته و به او برای آزاد ساختن دست های خود کمک کرد. آقابکف می کوشید دیپلومات ها را متقاعد سازد که: «... ما به این نتیجه رسیده ایم که بر ماست گام هایی برای برپایی مناسبات با بچه سقا که می تواند برای ما سودمندتر باشد تا امان الله که در دیدگان مردم به گونه نهایی بدنام و بی اعتبار شده است، برداریم» ⁴¹⁷.

عملیات شوروی- افغانی در میانه های ماه اپریل 1929 هنگامی که دسته های محمد غوث خان از هرات به سوی میمنه به راه افتادند، آغاز شد. مگر در نزدیکی شهر قلعه نو، سپاهیان محمد غوث خان (بیشتر تاجیک تبار)، تقریبا یکسره به نیروهای مهاجم به هرات از سوی میمنه به فرماندهی جنرال عبدالرحیم خان [نایب سالار-گ.] تسلیم شدند. عبدالرحیم خان هوادار بچه سقا به سمت ریاست تنظیمیه (کمیسیون اصلاحات) هرات گماشته شده بود. او تا این دم، کودتاهایی پیروزمندانه یی به سود سقاوییی ها در مزار شریف و میمنه کرده بود. باز مانده های دسته های م. غوث خان که شمارشان به 104 نفر (از جمله خود وی و خویشاندانش) می رسید، به سوی مرز گریختند که در آن جا در اواخر اپریل از سوی مرزبانان شوروی بازداشت شدند. این گونه، برنامه جنگ پیروزمند در شمال افغانستان آغاز به رو به رو شدن با شکست نمود ⁴¹⁸. مگر، روشن است، نتیجه نهایی آن بسته به ماموریت گروه های اصلی به ترکستان افغانی، بود.

⁴¹⁵ . گ. پ. ا. - مخفف «اداره کل سیاسی» به زبان روسی- سازمان استخبارات شوروی که پسان ها به ک.گ.ب- مخفف «کمیته امنیت دولتی» تغییر نام یافت- گ.

⁴¹⁶ . چکیست ها- (چ.ک. + ایست + ها)- سازمان استخبارت شوروی در آغاز به نام کمیته فوق العاده (چیرزویچایی کمیته) یاد می شد که مخفف آن چ.ک. بود. این گونه کارمندان این ارگان را چکیست ها می خواندند. ⁴¹⁷ . آقابکف گ. س. «در خدمت چ.ک. (کمیته فوق العاده)»، مسکو، 1992، برگ 194.

⁴¹⁸ . بزرگ ترین اشتباه تاکتیکی شوروی ها از دیدگاه نظامی این بود که بر خلاف عملیات مزار در عملیات میمنه از همان آغاز نیروهای کمکی رزمی در دسترس محمد غوث خان نگذاشته بودند. -گ.

به تاریخ 22 اپریل 1929 دسته های غلام نبی شهر مزار شریف را اشغال کردند. به گونه یی که حتا قنصل شوروی- وایز اکر در مزار شریف غافلگیر شده بود. در برنامه جنگی بود که تنها یورش تند و پیروزمند شهر با دسته های افغانی- شوروی می تواند او و کارمندان قنصلگری را نجات دهد.

پسان ها یک شاهد روسی- کارمند استخبارات زیر زمینی در مزار شریف به خاطر می آورد: «به رغم آن که به دسته ها دستور داده شده بود در افغانستان به زبان روسی گپ نزنند، پس از اشغال مزار شریف در خیابان ها گاهگاهی فحش روسی شنیده می شد. هواپیماها گستاخانه، حتا بدون آن که ستاره های بال های خود (نشانه های نیروی هوایی شوروی) را رنگ نمایند، هر روز بر فراز منطقه دشمن به پرواز در می آمدند و مباری می کردند»⁴¹⁹.

مگر، به تعویق افتادن یورش بعدی، به هواداران امیر حبیب الله کلکانی امکان داد به سرعت و به گونه عملیاتی نیروهای خود را بازآرایی کنند و تا جایی هم دست به پاتک بیازند. باشندگان بومی- بیشتر، اقلیت های تباری که هرگز مشتاق بازگشت امان الله نبودند، خشمگین از مداخله شوروی، روشن بود از غلام نبی پشتیبانی نمودند. این در حالی بود که امانیست ها خود با گرفتن شهر، هیچ چیزی نوی به مردم پیشنهاد نکردند. اندیشه حمایت از امان الله نیز خیلی دیر، هم آن بر اساس توصیه همان دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (بلشویک) مطرح گردید: از نام غلام نبی پیام هایی با شرح سرشت رویدادهای روان و فراخوان حمایت از وی در مبارزه در برابر بچهء سقاء پخش گردید.⁴²⁰

هر چه بود، گره از کار فروبسته مشکلات گشوده نمی شد. پریماکف به مقامات گزارش داد: «عملیات جنگی همچون اقدامات گروه سواره نظام کوچک برنامه ریزی شده بود که در روند کار رزمی می بایستی به تشکیلات بزرگ تحول می یافت، مگر از همان

⁴¹⁹. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 17، پرونده

ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 235-236

⁴²⁰. مرکز بررسی....، فوند 17، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 235-236، پیش نویس های اسناد تبلیغی آن دوره از سوی امانیست ها، با مشارکت بلافصل رهبران شوروی تدوین می گردید. برای مثال، غلام صدیق خان چرخ که فراخوان عنوانی باشندگان ترکستان افغانی را تدوین نموده بود، پس از گفتگو با کاراخان- معاون کمیساریای خلق در امور خارجه و وارا شیلف- رییس اداره نظامی، در متن آن، تزهایی مبنی بر احترام به آیین های مذهبی و نقش آموزش و روابط سنتی میان افغانستان و شوروی را گنجانید. نگاه شود به: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند کاراخان، پرونده ویژه 12، پوشه 75، مراسله 71، برگ 33.

روزهای اول ناگزیر با خصومت باشندگان خشمگین رو به رو شد.

421

در اواخر ماه اپریل، نیروهای تقویتی شوروی در یک تلاش ناموفق کوشیدند به مزار شریف رخنه کنند. در آن هنگام، ناگزیر گردیدند پارتی جدید مهامات جنگی و مسلسل‌ها را با هواپیما از راه هوا برسانند. غلام نبی با آرزوی سازماندهی بهتر و عمومی عملیات، به ویژه هماهنگی نیروهای همدست افغانی و شوروی، ناگزیر گردید از طریق سفارت خود در مسکو تقاضای دستگاه‌های تلگرام نماید تا به نوبه خود بتواند با برادرش غلام صدیق (حتا هرگاه برای مثال در آلمان) تماس بگیرد.

وضعیت امانیست‌ها در شمال، مقارن با اوایل ماه می، هنگامی که ابراهیم بیک لقی- رهبر گریزی باسماچی‌های آسیای میانه در افغانستان، با دسته‌های جنگی اش، به یاری حکومت سرنگون شده در مزار شریف شتافت، از این هم بدتر شد. مزار شریف محاصره شده و از منابع آب و خواربار محروم گردید. بازارها همه بسته شدند و زندگی از تکاپو ایستاد. در این اوضاع، غلام نبی خان چرخ- فرمانده نظامی مزار شریف، به تدبیرهای سخت‌ابزاری و خشونت‌بار متوسل شد: به تاریخ یکم ماه می به دستور او شش تن از پویاترین مخالفان امان‌الله در ملای عام تیرباران شدند. اما سرکوبگری و خشونت نمی‌توانست گره از کار فروبسته او بگشاید.

غلام نبی، پیهم، تلگرام‌های نومیدانه‌ی بی‌مسکو که آن‌جا برادر پریشان و نگران دیگرش- غلام صدیق بسر می‌برد، می‌فرستاد. غلام صدیق نومید به دامان و. تسوکرمان- مسوول بخش خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجه، چنگ انداخت. مگر او در چنین مسایل مهم، هیچ صلاحیتی نداشت.

پریماکف بار دیگر نیروهای تقویتی و مهامات از جمله نارنجک‌های دستی گازی تقاضا نمود. مگر باز هم چیزی به دست نیاورد.⁴²² تنها به تاریخ پنجم می از طریق مرز دومین دسته متشکل از 400 سپاهی شوروی، مجهز با شش دستگاه توپ و 8 میل مسلسل گسیل گردید. بر مواضع هواداران امیر [حبیب‌الله

421. پاول ابتيكر، نخستین خون‌های ریخته شده [در سرزمین افغانستان- گ.].، مجله «رودینا» (میهن)، سال 1999، شماره 2، این مقاله کوتاه، که از سوی این ژورنالیست تهیه شده و در گزینه ویژه مجله میهن جا داده شده است،- یکی از انگشت‌شمار آثار چاپ شده در باره رخدادهای آن برهه افغانستان است. این مقاله با آن که در بر دارنده فاکت‌های جالبی است، سرشار و آکنده از لغزش‌ها و نادرستی‌ها است.

422. مدارک مستند دست‌داشته، گزارش‌های شگفتی بر انگیز برخی از رسانه‌های گروهی را مبنی بر کاربرد جنگ‌افزارهای نامتعارف از سوی دسته‌های اعزامی شوروی در نبردهای بهار 1929 تایید نمی‌نماید. برای مثال، نگاه شود به وارونف و.، آخرین آوندهای ابلیس، برگ‌های جنگ ناشناس، مجله سوبسدنیک (همدم)، مسکو، 1995، شماره 17، ص.7.

کلکانی- گ.] نیز ضربات هوایی وارد آورده شد. چند روز بعد، دفتر سیاسی حزب سرتاسری کمونیستی روسیه (بلشویک) یک رشته تدبیرهای فوری را برای گشودن گره فروبسته افغانی اتخاذ نمود که در میان این تدبیرها، انجام مانورها برای پنهان نگهداشتن دست داشتن شوروی ها در عملیات مزار، جایگاه برجسته داشت.

پیاده ساختن تدبیرهای زیر در نظر بود: پخش آوازه ها و گزارش هایی مبنی بر رخنه باندهای ابراهیم بیک به سرزمین شوروی و پرداختن آنان به تاراجگری و چپاول دار و ندار مردم. فروختن هواپیما به افغان ها؛ پخش اطلاعیه از نام غلام صدیق خان یا امان الله خان در باره استقلال و مبارزه با شبکه های جاسوسی بریتانیا؛ برگرداندن نیروهای های رزمی شوروی پس از گرفتن پادگان دهادی در مزار شریف.⁴²³

به گونه یی که در بالا یادآوری گردید، در عملیات دو دسته شوروی درگیر گردیده بود، که یکی از آن ها می بایستی به مرز شوروی از راه آقچه- اندخوی باز می گردید و در سر راه خود این منطقه مرزی را از سقاویست ها پاک کاری می کرد. برای اشغال میمنه و پوشش غلام نبی از سوی هرات به م. غوث که نیروهایش (شاید سخن بر سر بازمانده سپاهیان هراتی باشد که در ماه اپریل در نزدیکی قلعه نو سرکوب گردیده و از سوی مرزبانان شوروی بازداشت شده بودند) در نظر بود تا 500- 600 نفر رسانیده شود، کمک هایی ارزانی شد و به وی بطریقه توپخانه و ده دستگاه آتشبار با پرسنل شوروی و نیز مشاوران و مربیان شوروی داده شد. جنرال بازداشت شده که چندی در کوشکا بسر می برد، در پی به دست آوردن اجازه برای رفتن به افغانستان بود و ظاهراً به بهانه انجام دستورهای شجاع الدوله، استاندار نو هرات بود.

آن چه مربوط می گردید به غلام نبی خان، (که دسته اول اعزامی شوروی برای چندی نزد او مانده بود) او را برای ایجاد دسته های مختلط (پیاده نظام، سوار نظام، توپخانه، مسلسل چی ها) که توانایی پیشبرد اقدامات مستقل در محورهای جداگانه را داشته باشد، ترغیب می کردند. با این حال، از برنامه پیشین مبنی بر تشکیل نیروی ضربتی یی که شمار نفرات آن به یک لشکر برسد، صرف نظر گردیده و برخی تدبیرهای دفاعی در نظر گرفته شده بود.⁴²⁴ یعنی درکل، با اتخاذ تدبیرهای یاد شده در بالا تاکتیک عملیات رزمی در شمال افغانستان به گونه چشمگیر دگرگون گردیده بود. این چنین تاکتیک امکان می داد برای چندی پیروزی عملیات افغانی-

⁴²³. مرکز بررسی...، پرونده عمومی دفتر سیاسی، پرونده ویژه 162، پوشه 7، برگ های 77-78.

⁴²⁴. اشغال گردنه در راه کابل- مزار شریف برای متوقف ساختن پیشروی نیروهای سید حسین - وزیر حربیه بچه سقا.

شوری را توسعه داد: طی ماه می سال 1929 غلام نبی خان چندین نقطه افغانستان شمالی را به دست آورد (پریماکف مقارن این هنگام دیگر به شوروی فراخوانده شده بود). اما هر چه بود امانیست ها نتوانستند بی تفاوتی و دشمنی بخش اصلی توده های باشنده استان های شمالی (ازبیک ها، تاجیک ها، ترکمن ها و نمایندگان دیگر اقلیت های تباری) را در هم بشکنند.

به گونه غیر منتظره یی خود امان الله در این کار نقطه پایانی گذاشت. وی که از هم میهنانش نومید شده بود و نتوانسته بود مبارزه هواداران خود را در حدود سر اسر کشور سازماندهی کند، به تاریخ 23 می افغانستان را ترک کرد و به گونه یی که روشن گردید برای همیشه.

نیروهای غلام نبی خان که در محیط محاصم در انزوا عمل می کردند، چشم انداز سیاسی را هم از دست دادند. وانگهی پیشوا (غلام نبی خان) برای آن ها حق انتخاب ماندن در میهن یا جستجوی پناهگاه در آنسوی دیگر مرز افغانی- شوروی را داد. خود وی به تاریخ 31 می 1929 با گروه کوچکی از هوادارانش (اندکی بیش از 100 نفر) به سرزمین شوروی بازگشت، که با خشونت در سطحی برابر با دیگر اشتراک کنندگان افغانی عملیات بازداشت گردید.⁴²⁵

پیش از این، به تاریخ 28 می دسته شوروی نیز فراخوانده شده بود که تلفات کلی آن (کشته و زخمی) به 120 نفر می رسید. آنچه مربوط می گردد به افغانی ها، باشندگان بومی استان های شمالی، شرکت کنندگان جنگ از دو طرف- امانیست ها و سقاویست ها- به خاطر این ماجراجویی هزاران زندگی پرداختند.

اقدامات رزمی پویا در شمال و پخش آوازه ها در باره شرکت مستقیم شوروی در نبردها موجب بر انگیختن نگرانی جدی دولت کابل شد: اداره سیاست خارجی بچه سقا به کادار (شارژ د آفیر) شوروی- ا. ریکس، به گونه مقتضی برخورد کرد. دیپلمات های شوروی در کابل در وضع بس دشوار و حتا خطرناکی قرار گرفته بودند و هیچ چاره دیگری جز این نداشتند که «آوازه های تحریک آمیز» را رد کنند و حتا به وارد آوردن اتهامات متقابل مبنی بر همراهی [جانب افغانی-گ.]

⁴²⁵ عبدالغنی می نویسد که غلام نبی خان با ترک مزارشریف 800000 روپیه و هر چه قالین و پشم می توانست در آن وضعیت با خود بگیرد، برداشت. مگر وقایع بعدی بازداشت و بود و باش وی در قلمرو شوروی این فاکت را تایید نمی نماید. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: عبدالغنی، ص 784.

با یورش های دهشت افغانانه دسته های باسماچی ها به سرزمین شوروی دست یازند.

مگر بزرگترین ترفندی که رژیم کابل به آن دست یازید، تقاضای دگرباره به رسمیت شناختن دیپلماتیک رژیم از سوی شوروی بود. با آن که بچه سقاء به تاریخ 26 می در پایتخت گردهمایی یی را با اشتراک شمار زیادی از هواداران خود که خواستار جنگ با شوروی بودند، برپا کرد. ادعای سیاسی سقاویست ها نومیدانه هم نبود- در رهبری شوروی در ترازهای مختلف، برای تغییر موقف در قبال رژیم کابل آماده بودند. برای مثال؛ در نشست کمیساریای خلق در امور خارجه به تاریخ 3 جون سال 1929 تصمیم گرفته شد که به رفیق ریکس رهنمود داده شود بهانه یی بیابد تا برای بچه سقاء افاده دهد که در صورت تحکیم و گسترش حاکمیت وی، به رسمیت شناختن آن از سوی شوروی منتفی نیست و در این حال بر عدم مداخله ما در مبارزات درونی افغانستان تاکید نماید»⁴²⁶.

برون رفتن دسته های غلام نبی از استان های شمالی افغانستان، در این جا خلی قدرت به میان آورده و موجب بی نظمی شد. برای پایان بخشیدن به این وضع، ریش سپیدان بومی ارگان موقت خود گردانی محلی (منطقه یی) را بر گزیدند که حسن نیت خود را به کابل اعلام داشت- اعضای آن حتا از بچه سقا درخواست کردند تا استاندار نظامی نوی به به مزار شریف گسیل دارد. همراه با آن، حاکمیت جدید و بازرگانان بومی متمایل به آن بودند تا مشی کاملاً مستقلانه یی را پیش ببرند. از جمله در زمینه مسایل مناسبات سیاست خارجی. برای مثال، روشن است که آن ها به رییس بخش منطقه یی اداره کل سیاسی حوزه سرخان دریا با خواهش گسیل هر چه سریع تر نمایندگی دیپلماتیک شوروی به مزار شریف و همچنین از سر گرفتن روابط تجاری با شوروی، رو آوردند.⁴²⁷

در این میان، دردسرهای نه کمتری را پیامدهای دیگر کارزار مزار تشکیل می دادند: روحی- اخلاقی، اجتماعی و مانند آن.

⁴²⁶. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند کاراخان، پرونده ویژه 12، پوشه 75، کارتن 71، برگ 66.

⁴²⁷. شایان یادآوری است که چنین نرمشی را میرزا قاسم خان- یکی از سرسخت ترین سقاویست ها - نمایندگی ارشد پیشین بچه سقاء در ترکستان افغانی (که پسان ها در اپریل 1929 در هنگام نا به سامانی های مزارشریف از این شهر گریخته بود و برای چندی در ریگزارهای اندخوی پنهان شده و در آن جا با ایشان خلیفه - رهبر ترکمن ها آمادگی می گرفت تا بر نیروهای غلام نبی خان ضد حمله یی را سامان دهد)، نشان داده بود. شعار میرزا قاسم خان گرفتن مزارشریف و اعلام غزوه در برابر روس ها- حامیان غلام نبی خان بود. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 16، کارتن 13، برگ 28.

در آسیای میانه شوروی، در گام نخست در نواحی مرزی چندین صد نفر شرکت کنندگان افغانی «لشکرکشی» شمال آمده بودند: نزدیک به 150 نفر، که همراه با غلام نبی خان آمده بودند، در تاشکنت بودند. بیش از 100 نفر در گروه محمد غوث خان بودند، که پس از بازداشت به عشق آباد برده شدند. سر انجام، ده ها تن از میهن پرستان افغانی- هواداران امان الله که از اروپا آمده بودند، تا چه رسد به شمار بسیار افراد عادی (کارگران، گریزیان، بازرگانان، کاروانچی ها و دیگران) که به عملیات فغانستان شمالی جلب شده و بر حسب تصادف پای آنان به آن کشانیده شده بود.

بسیاری از شرکت کنندگان نبردها نه تنها از اسلحه شان، بل نیز از اموال شخصی (پول و اسب های شان) محروم شده بودند که بدون آن حتی بازگشت شان به خانه برای شان مساله بود. به ویژه جوانان افغانی با سواد و افسران کادری، همچنین دانشجویان پیشین آموزشگاه های نظامی شوروی در وضع بس دشواری قرار گرفته بودند- این ها که گروه بیشتر آگاه شرکت کنندگان عملیات مزار به خاطر کاغذ بازی بیش از حد و نا به سامانی اداره های شوروی در بی سرنوشتی به سر می بردند و حتی ناگزیر به آواره شدن در شهرهای نوارمرزی شوروی بودند.

پایان نامیمون عملیات مزار و به ویژه رفتار استراتژیست های کرملن در لحظات سرنوشت ساز آن، ها ضربه روانی جدی یی برای امانیست بود. مگر با نداشتن گزینه دیگری، آن ها ناگزیر به سرو کار داشتن با مسکو بودند. برای چندی تقریبا تا اواخر تابستان 1929 حلقه رهبری امانیست ها امیدوار بودند که پادشاه پیشین به میدان مبارزه پویا باز می گردد- برای مثال، غلام نبی خان می پنداشت که امان الله از ایتالیا به ترکیه می آید و از آن جا می تواند به مسکو برسد. مگر چنین اندیشه یی به میل جانب شوروی که دیگر در افغانستان مشی دیگری را پیش گرفته بود، نبود. نادر خان- وزیر حربیه پیشین امان الله خان- ناسیونالیست با نفوذ پشتون، در این برهه، مهره امید بخش تری می نمود.

رخداد های افغانی سال 1929- اوایل سال های دهه 1930 به گونه جدی بر سیاست خارجی و حتی سیاست داخلی شوروی تاثیر نمودند. در گام نخست، تضعیف قدرت مرکزی در افغانستان و تغییر وضع اقتصادی در این کشور، در کل و در مناطق جداگانه آن به خصوص دیپلماسی شوروی و نهاد های بازرگانی خارجی این کشور را بر انگیخت تا کار را در استان ها و نواحی هم مرز پویا تر سازد.

نخستین اقدام از این دست اقدامات، مصوبه دفتر آسیای میانه کمیته مرکزی حزب سراسری کمونیستی روسیه شاخه بلشویک تاریخی 22 اپریل 1929 (سند در روز اشغال شهر مزار شریف از

سوی دسته های افغانی- شوروی تصویب شده بود) در باره وضع و وظایف آینده کار در مناطق مرزی افغانستان بود. طبق تصویب نامه در گستره پهناور مرزی که در بر گیرنده مناطق قره لوق، قزل آیاق، کرکن و برخی نواحی دیگر بود، کاهش چشمگیر مالیات کشاورزی (تا 1/3)، و افزایش وام دهی امتیازی با شرایط سهل و مساعد برای بینوایان و...، پیش بینی شده بود. در عین زمان، رژیم فعالیت های اقتصادی مهاجران چندی سخت شده بود. از نزد آنان مالکیت چاه های گرفته شده و صدور قره گل و پشم ممنوع شده بود⁴²⁸. مگر سختگیری همگانی نبود: برای مثال؛ عشایر افغانی (پشتونی) درانی، و غلزیایی مانند گذشته در مرز شوروی به دام چرانی می پرداختند. این در حالی بود که مالیات برای آن ها تا 50 درصد کاهش یافته بود.

زنامنسکی- نماینده تام الاختیار کمیساریای خلق در امور خارجی در ازبیکستان در آستانه فروختن جنگ داخلی چنین نتیجه گیری کرد: «مطمین ترین وسیله اجرای وظایفی که در برابر ما گذاشته شده است، توسعه پیوندهای اقتصادی و کشاندن حقیقی ولایات شمالی افغانستان به مدار تجارت شوروی است»⁴²⁹. درست در همان هنگام، در اوایل اکتبر 1929 اجازه بازگشایی نمایندگی تجاری شوروی در مزار شریف، چیزی که خود افغانی ها آن را می خواستند، داده شد. پیش از این، سر از آغاز بهار سال 1929، جانب شوروی آغاز به بهره برجستن از زمینه مساعدی که در نتیجه برهم خوردن پیوندها میان مناطق جدا گانه افغانستان و نیز افغانستان و هند بریتانیایی پیش آمده بود، کرد. سود ویژه یی در بازار با ارزش ترین مواد خام افغانی- قره گل نوید داده می شد: با مسدود شدن راه های تجاری به سوی کابل و پیشاور، در مناطق شمالی افغانستان، پارتی های زیاد قره گل انبار شده بود. بنا به سنجش نمایندگان دیپلماتیک شوروی، ظرفیت دورنمایی بازار قره گل در سال 1929 به 800 هزار تخته پوست می رسید که تقریباً 400 هزار تخته آن می توانست موضوع عملیات باهمی با مشارکت شوروی شود⁴³⁰.

توجه ویژه یی به مهاجرت فرامرزی، از جمله به مهاجران نیروی کاری از افغانستان مبذول می گردید. با چندی تاخیر (در اکتبر 1929) مقررات کنترل مهاجران و مکانیزیم های اقتصادی بهره جستن از آنان، تدوین شده بود: در موسسات دولتی آمارگیری همه

⁴²⁸. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، اسناد 1803، برگ های 95-97

⁴²⁹. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62،

پرونده ویژه 2، اسناد 1806، برگ 170

⁴³⁰. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده

ویژه 2، اسناد 1803، برگ 35-36

کارگران از افغانستان (و همچنین از ایران) پیش بینی شده بود. همچنان ثبت آن ها هنگام گذر از مرز شرط حتمی اشتغال گردیده بود. همچنان ترتیب نو محاسبه کاری پرداخت کارمزد با مهاجران این کتگوری نافذ شد: به آن ها اجازه داده شد که تا 25 درصد دستمزد خود را به خارج بفرستند و با 30-40 درصد دستمزد در کشور متوقف فیها کالاهای صنعتی به دست بیاورند⁴³¹. این چنین طبیعی سازی به میزان معینی مهاجران را به نظام کشاورزی روسیه آسیایی وابسته می ساخت، با آن که درکل منافع متقابل کارگران و کشورهای کار فرما را به سنجش می گرفت. آخرین محدودیت این که برای شوروی مهم بود تا بیرون بردن چرونس ها (اسکناس ها یا بانکنوت های ده روبلی) را به خارج محدود سازد.

باید اعتراف کرد که کارگران گریزی از افغانستان مسلما برای شوروی سودمند بودند- از آن ها در پنبه کاری و دیگر زمینه های توانفرسا کارگرفته می شد. به این علت مهاجران کاری از کشور همسایه به شیوه های گوناگون تشویق می شدند. با آن که به گونه یی که از روی اسناد آورده شده در بالا بر می آید، این کار از دیدگاه اداری و اقتصادی تنظیم می گردید و ابعاد آن با توجه به بی ثباتی اجتماعی-سیاسی یی که سال ها در نوار مرزی افغانی- شوروی حفظ گردیده بود، کنترل می گردید.

مگر تشبث جانب شوروی در محور افغانی نمی توانست مجموع کامل مسایل سابق و به مسایل به سرعت در حال انباشت در سرزمین های آسیای میانه یی خود شوروی را مانند: رکود زندگی اقتصادی، تشنجات تباری- سیاسی و مهاجرات های غیر قابل کنترل را حل بکند.

رویدادهای افغانستان، مسکو را به بازنگری بنیادی سیاست شوروی سازی سریع این استان های امپراتوری روسیه پیشین وادار کرد. قدرت های منطقه یی هم دست روی دست نگذاشته، ننشسته بودند. فیض الله خواجه یف- رییس حکومت ازبیکستان به شورای کمساریای خلقی اتحاد شوروی با پیشنهاد اجرای یک رشته اقدامات در حد 30 کیلومتری نوار مرزی، رو آورد: بهبود سیستم بهره برداری از زمین، به شمول مکانیزیم های حمایت مالی-اقتصادی از تولیدکنندگان کشاورزی (وامدهی بلندمدت، پخش کود، ایجاد شبکه های مراکز کرایه دهی، مراکز

⁴³¹ مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، اسناد 1803، برگ 124. شمارگریزیان از افغانستان به روسیه آسیایی در سال 1929 هنگامی که زندگی اقتصادی بیشترین ولایات افغانی به خاطر جنگ میهنی فلج شده بود، افزایش یافته بود. مگر پیشوایان مهاجران آسیای میانه در افغانستان از رفتن مهاجران کارگر به گستره شوروی (که بیشتر برخاسته از نادارترین لایه ها و نمایندگان اقلیت های تباری بودند) جلوگیری می کردند.

دامپزشکی و ترمیم) ارایه امتیازات مالیاتی برای باشندگان بومی (کاهش مالیات کشاورزی به میزان 1/3، و در گوسفندپروری یا دامداری به نیم آن) ایجاد ساختمان های همگانی چون بیمارستان، راه، دبیرستان، توسعه شبکه های بازرگانی دولتی و تعاونی، وارد ساختن کالاهای صنعتی برای ایجاد موانع کالایی در برابر قاچاقبری از افغانستان.⁴³²

یکی از پیامدهای مهم در واقع جیوپولیتیکی رویدادهای افغانی و تحولات انتوپولیتیکی در افغانستان، حل مساله بالا بردن سطح دولتی تاجیک ها که در سرزمین شوروی زندگی می کردند، شد.⁴³³ به تاریخ 16 اکتبر 1929 منطقه خودمختار تاجیکستان که در بافتار جمهوری سوسیالیستی شوروی ازبیکستان شامل بود، در سیمای جمهوری شوروی در آورده شد.

مقارن با اواخر سال 1920 افغانستان یکی از بی ثبات ترین کشورهای خاور گردیده بود: فرمانروای نو- امان الله که در سال 1919 توانسته بود استقلال کامل کشورش را احیا نماید، در آینده با اصلاحات نسنجیده و پرشتاب خود آن را (کشور را) به بن بست کشید. همچنان عقب ماندگی سیاسی- اجتماعی جامعه سنتی افغانی، محدودیت ذخایر درونی و خارجی آن، حمایت ناکافی از اصلاحات از سوی لایه های اندک شمار اجتماعی نو بر روند رخدادها تاثیر داشت. سر انجام، نقش بس زیانباری را بلندپروازی فوق العاده و رفتارهای شخصی دیگر خود امان الله بازی کرد که بر وی مزاحمت می کرد تاکتیک مقتضی یی را برای دگرگونی های بورژوازی- لیبرالی در افغانستان تدوین نموده و اصولا به گونه مناسب روابط کاری و شخصی با احاطه نزدیک خود برپا نماید و همچنین **حسن سلوک** با مردم خود (که به خاطر آن اصلاحات بی مانند برای کشور خود و به پیمانگی یی هم برای همه خاورزمین را آغاز کرده بود) را پیش گیرد.

شور نوجوانی و همراه با آن انگلیسی ستیزی زود هنگام شاه، پیامدهای بینش ناسیونالیستی- لیبرال، صفات شخصی پادشاه اصلاحگر (تیپ او که مسلما در سپهر سیاسی افغانستان و حتا سراسر خاور نو و غیر عادی بود) به پیمانگی زیاد نه تنها در زندگی موجب بر انگیخته شدن پدیده «انقلاب» شاهی افغانی سال های دهه 1920 شد، بل نیز شکست و فروریختگی و تحول آن به یک سلسله جنگ های میهنی و درگیری های اتنوپولیتیک را به

⁴³². مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، اسناد 1803، برگ های 128-132

⁴³³. پروفیسور ویکتور کارگون بر این وضع به عنوان یکی از فاکت های شکستادن ساختار شکل یافته از دیدگاه تاریخی مناسبات منطقه یی در آسیای میانه اشاره می کند. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به جلد اول کتاب: تاریخ سیستمی مناسبات بین المللی، مسکو، 2000، برگ های 219-222.

دنبال داشت که این جنگ‌ها به دشوار تنها در میانه‌های سال‌های دهه 1930، فروکش کرد.

به واژگونی رژیم امانی عوامل خارجی نیز مساعدت کردند. امان‌الله خان و هواداران وی نمی‌توانستند خلاقانه از تجربه‌های اصلاحات که در آن هنگام در کشورهای دیگر خاور-ایران و ترکیه اجرا گردیده بود، بهره‌گیری کنند. همان‌گونه که نتوانستند بیشتر مشخص از کمک‌های مستقیماً ترکیه (در زمینه‌های نظامی و آموزشی) استفاده نمایند.

نقش روسیه شوروی در مسایل افغانی عملاً از این هم متناقض‌تر تبارز نموده بود: در روابط میان دو کشور همسایه، اعتماد متقابل به تراز همپیمانی نرسید. امان‌الله تا اواخر فرمانروایی خود برای جانب شوروی یک پارتنر سخت (پرزحمت) ماند. راستش وضعیت در افغانستان به خودی خود به گونه‌ای عینی در برگیرنده یک رشته کامل درد سرها و چالش‌های دارای بار سیاسی-اجتماعی، اقتصادی و حتی نظامی بود.⁴³⁴ اختلاف در رفتارها و روش‌های اداره‌ها و ساختارهای گوناگون که به گونه مستقیم یا غیر مستقیم با پیشبرد سیاست شوروی در خاور و به گونه مشخص در افغانستان پیوند داشت، و در سراسر سال‌های دهه 1920 تداوم داشت، مانع حل درست مسایل می‌گردید.⁴³⁵ برای مثال، کمیساریای خلق در امور خارجی به ویژه اپارات مرکزی آن، به گونه پیگیرانه مشی حمایت‌دولتی از رژیم کابل نمونه سال 1919- اوایل سال 1929 پیش می‌برد. نهادهای نظامی امنیتی و انتظامی شوروی و در گام نخست استخبارات که بهتر از

⁴³⁴. در زمره مشکلات بالقوه مناسبات افغانستان و شوروی در دوره میان دو جنگ جهانی اول و دوم، تهدید وخامت تضادهای شوروی و انگلیس در افغانستان می‌رفت. همو به همین دلیل، چیچیرین-رییس اداره دیپلماتیک شوروی، با همه نیرو از بستن «اتحادیه دفاعی» با افغانستان که می‌توانست منجر به درگیری میان شوروی و بریتانیا در افغانستان گردد، جلوگیری می‌کرد. او، باری گفته بود: «ما از حق کامل برخوردار هستیم از حکومت افغانستان در برابر دشمنان آن حمایت نمائیم. مگر در صورت درگیر شدن آن کشور در جنگ با سپاهیان انگلیسی، ما نمی‌توانیم به خود اجازه دهیم درگیر نبرد با انگلیس شویم». مرکز نگهداری و بررسی اسناد سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، کارتن 243، برگ 166.

⁴³⁵. در اسناد دست‌داشته، فاکت‌هایی نیز دیده می‌شود مبنی بر بیداد بوروکراسی رنج‌آور که گواه بر حتماً سبوتاژ فیصله‌های ارگان‌های مرکزی شوروی از سوی ساختارهای منطقه‌یی‌اند. به عنوان نمونه می‌توان از تلگرام فرستاده شده از سوی کسی به نام تروتکو از اکادمی ستاد کل ارتش که به تاریخ 8 ماه نوامبر 1921 از تاشکنت عنوانی شخص صدر شورای کمیساریای خلق روسیه شوروی-لنین یاد کرد. تروتکو که قرار بود به افغانستان گسیل گردد، برای مدت دو ماه در نتیجه سهل‌انگاری‌های حکومت محلی به ویژه دفتر مناسبات خارجی در آسیای میانه گیر مانده بود. به او حتماً مراجعه به کمیساریای خلق در امور خارجی و ستاد کل نیروهای مسلح کمک نتوانست. -بایگانی دولتی فدراسیون روسیه، فوند 130، پرونده ویژه 4، پوشه 455، برگ 149.

همه از وضعیت راستین امور در افغانستان آگاهی داشتند، موقف بیشتر بد بینانه داشتند و برای سناریوهای الترناتیف تحول اوضاع در این کشور آماده می شدند.

رژیم امان الله که از دیدگاه شکل خود شاهی مشروطه و از لحاظ محتوای اقتدارگرا- اصلاح طلب بود، در قاموس انقلابی- رمانتیک و هرگاه درست تر سخن بگوییم، ماجراجویانه کمینترن که مقارن با اواخر سال های دهه 1920 از آخرین پایگاه خود به عنوان ستاد بین المللی انقلاب جهانی محروم گردیده بود، نمی گنجید. در طبقه بندی های کمینترن- که مقارن با این زمان، به یک نهاد دست دوم سیاسی- تبلیغی- انالیتیک در بافتار زیرساخت بین المللی- سیاسی رادیکالیزم چپ مبدل گردیده بود، به افغانستان نقش کشوری داده می شد که بسیار کم با منطق واقعی توسعه آن پیوند داشت. هم تیوریسن های برجسته کمینترن و هم حلقه های پایینی خیرگان- تحلیلگران آن که عملاً برای تحقق فیصله های این سازمان آماده شده بودند، عهد امان الله را مرحله سپری شده می انگاشتند.

رخداد های سال های دهه 1920 که در نفس خود پدیده های بینظیر و برجسته بودند، زمینه ساز پدید آیی اشکال جدید اقدامات سیاسی و تحرکات قسمی در اقتصاد و دیگر عرصه های زندگانی افغانستان گردیدند. البته، نه همه این ره آوردها در واقعیات افغانستان آن برهه تایید گردیدند. مگر رد پای با اهمیت ترین نوآوری های عهد امان الله خان در یاخته های اجتماعی و آگاهی تاریخی جامعه افغانستان ماندگار ماند.

تجربه افغانستان- هم مثبت و هم منفی آن- اهمیت کانتکت تمدنی و جیوپولیتیک آسیای میانه یی، همیشگی تاریخی و پیوندهای متقابل سرنوشت های توده های باشنده افغانستان و کشورهای همسایه را به نمایش گذاشت. مگر همین تجربه، بارها نوارهای حفظ شده تفاوت میان کشورها و مناطق در مرزهای آسیای میانه (ترکی- تاجیکی) و آسیای جنوبی (به خصوص پشتونی) را تایید کرد و تا به امروز نورم های رفتارهای اجتماعی گروه های کامل تباری و لایه های اجتماعی را تعیین می نماید.

پروفیسور داکتر کمال عبدالله یف⁴³⁶

ناپلیون لقی
(ہنگامہ ابراہیم بیک در شمال افغانستان
در سال های دهه دوم سده بیستم)

هم میهنان ما در افغانستان:

[در گيرو دار جنگ میهنی دهه دوم سده بیستم-گ.] ، شمار بسیاری از باشندگان آسیای میانه به افغانستان گریخته و مهاجر شده بودند. از آغاز سال های دهه 1920 تا آغاز سال های دهه 1930 نزدیک به نیم میلیون ازبیک، تاجیک، ترکمن، قرقیز و قزاق در کرانه چپ رود آمو در پی رھیدن از دست بلشویک ها بودند. مگر، بخش پولدار مهاجران نمی خواست در شهر عقب مانده و ناآرام کابل دیر بپاید. [از این رو، شماری از-گ.] نمایندگان آن ها نخست به سفارت انگلیس در کابل و سپس در پشاور مراجعه کرده بودند. انگلیس ها پس از تصفیه مفصل، بازپرسی (و شاید استخدام) به افراد خوش اقبال و برگزیده، روادید و گذرنامه صادر می کردند تا آن ها بتوانند بلیط کشتی از کراچی را خریداری و رهسپار ترکیه و اروپا شوند. نخبگان مذهبی ترکستان و بخارا آرزوی رفتن به شهرهای مقدس مکه و مدینه را داشتند و امروز هم در آن جا می توان صدها و حتی هزاران تن از هم میهنان ما را پیدا کرد. بسیاری از

⁴³⁶ . کمال عبدالله یف -کارشناس برجسته تاریخ، پژوهشگر آزاد، مولف چند جلد کتاب در باره تاریخ آسیای میانه شوروی و تاجیکستان و نیز جنگ داخلی تاجیکستان، باشنده شهر دوشنبه.

آنان همین گونه، به جماعات مسلمان هند بریتانیایی پیوستند. اما بیشتر مهاجران از جمله لقی ها در افغانستان ماندند. ابراهیم بیک که در ماه جون 1926 به افغانستان گریخته بود، بی درنگ به پایتخت این کشور فرا خوانده شد.

سیمای کابل در اوایل دهه بیست سده بیستم:

بانو لاریسا ریسنر- همسر ف. راسکلنیکف- سفیر شوروی در کابل (که الهه انقلاب نام گرفته بود) پرداز جالبی از شهر کابل اوایل دهه 20 سده گذشته دارد: «شهر پر از توده های رنگارنگ مردم بود که در آن می شد نمایندگان همه لایه ها از جمله صرافان هندی، پشتون ها... و مهاجران بخارایی با رخسارهای پهن، بی رنگ و باد کرده از تنبلی و آمیخته با نگرانی و خشونت ساتراپ ها را دید که برای آن ها که در یک وضعیت جدید به عنوان مفتخواران دربار خارجی قرار گرفته بودند، طبیعی بود.»

[در این هنگام]، در کابل مبارزه پر جوش و خروشی میان هواداران گرایش های سیاسی به سوی شوروی و انگلیس روان بود. در آن جا رهبر لقی ها باکور شیر مت (شاید کور شیر محمد) - قرباشی فرغانه دیدار کرد که از همان آغاز از او خوش نیامده بود: «به نظرم رسید که آدم سبکسر و پرگویی است. هر گاه به سخنان او باور شود، او با همه کشورهای دشمن شوروی به ویژه با انگلیس و فرانسه را وابط پیوسته یی دارد و با فرانسوی ها یک توافق نامه نیز دارد. گو این که او با همگی گفتگوهای کاری انجام می دهد.»⁴³⁷

دولت افغانستان می خواست تا ابراهیم بیک چون دیگر گریزی های بلندپایه، زیستگاه اختصاصی خود را بدون مجوز ویژه ترک ننماید. عالم خان- امیر گریزی بخارا مبلغ 1500 روپیه در ماه به عنوان حقوق بازنشستگی برای لقی می پرداخت. پسان ها دولت افغانستان به آن 500 روپیه دیگر افزود. ظاهراً این مبلغ برای زندگی مرفه در پایتخت بسنده بود. اما ابراهیم از دورنمای این بیکاری در کنار نوکران چاق و چله امیر راضی نبود. وی با پافشاری از عالم خان و دولت افغانستان تقاضا می کرد که از کابل اجازه رفتن گرفته و در شهر خان آباد در نزدیکی مرز شوروی در میان هم میهنان لقی خود زندگی نماید. مگر، پاسخ رد گرفت. روشن است چرا دولت بر پاییدن ابراهیم بیک در کابل پافشاری داشت. نخست، برای این که لقی خطرناک را از دسته های مسلح وفادار به او در شمال، جدا کند. دوم، برای این که روابط خود را با مسکو خراب نکند. سوم، برای این که از وقایع ناگوار در استان های شمالی پیش گیری نماید. چهارم، ابراهیم بیک از وضعیت «مهمان ویژه» دولت برخوردار بود و از همین رو، کسی نمی توانست امان

⁴³⁷. بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، پرونده 123469، برگ 224.

الله را محکوم به بی احترامی به «مبارز نامدار دین» سازد. رفتار دولت افغانستان در این مورد به گونه‌ی بی‌سرسشت آن را این مثل بازتاب می‌دهد: کاری شود که «هم‌گرگ سیر باشد و هم‌میش سالم» یا «نه‌سیخ بسوزد نه‌کباب».

به گمان فراوان، جاسوسان شوروی مراقب ابراهیم بیک بودند. به گزارش آن‌ها، در میانه‌های اکتبر 1926 هیأتی از خویشاوندان و بستگان ابراهیم بیک به کابل نزد او آمدند که از سوی او به گرمی استقبال شدند. همچنین گزارش داده می‌شد که «در گفت و شنیدها ابراهیم بیک به تحولات سیاسی و اقتصادی تاجیکستان علاقه‌نشان می‌داد». وی همچنین برای او این موضوع دلچسب بود که «اکنون حکومت شوروی چه کسانی را تیرباران می‌کند».⁴³⁸ در زمستان سال 1926-1927 خانواده ابراهیم بیک به کابل آمد. او دو سال با خانواده و بستگان خود که جمعاً 13 نفر می‌رسیدند، در قلعه فتو (فتح) زندگی می‌کرد. زمستان‌ها برای نجات از سرما، همراه با عالم خان به جلال‌آباد می‌رفت. این وضع تا وقوع رخدادهای مربوط به واژگونی رژیم امان‌الله در اوایل سال 1929 و جلوس ناگهانی حبیب‌الله (بچه‌سقاء) بر اورنگ‌شهریاری، ادامه داشت.

ابراهیم بیک و بچه‌سقاء :

حبیب‌الله، فرزند رشید انگور فروش و سقاء - تاجیک اهل کوه‌دامن، یک‌چهره موثر دیگر در سرنوشت بخاریان در افغانستان بود. حبیب‌الله در آغاز سال 1929 پس از جلوس بر تخت شهریاری افغانستان مردم را به مبارزه به خاطر نجات بخارا فراخواند و نیز وعده داد که دروازه‌سندل را که برای مسلمانان مقدس بود، از هندوستان به کابل بیاورد. باشندگان استان‌های شمالی از جمله مهاجران با شادی و خوشی به پیشواز بیک برگماری امیرنوشتافتند. ابراهیم بیک گواهی داد که بچه‌سقاء در روزهای نخست فرمانروایی خود با عالم خان دیدار و به گرمی با وی گفتگو نمود و پس از چندی خود ابراهیم بیک را نیز به حضور پذیرفت.

بچه‌سقاء پس از جلوس بر اورنگ‌شهریاری، به مهاجرانی که از دیدگاه رفت و آمد در درون کشور در تنگنا بودند «کارت سفید» (چراغ سبز) داد. با بهره‌گیری از همین زمینه، فضل‌مقسوم (اهل قره‌تگین) یکی از رهبران مهاجر فرصت‌پیش آمده را فروگذار نکرد. وی همراه با پنج-شش تن از همدستان خود از کابل به سوی شمال به بدخشان گریخت که از آن‌جا همراه با دسته کوچکی از مهاجران بر خاک شوروی پا گذاشته و یورش تند و خونینی به محل گرم آورد. دسته وی از سوی کماندوهای دلیر

⁴³⁸ . بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند1، پرونده ویژه1، پوشه276، برگ

شوروی (نخستین نیروی کماندویی هوایی در تاریخ ارتش سرخ!) و با پشتیبانی داوطلبان بومی گرفته شد.

مقسام پس از شکست، همراه با نه نفر به بدخشان افغانستان باز گشتند و سپس برای پیوستن به سید حسین- وزیر حربیه دولت بچه سقاء راهی مزار شریف شدند. چندی پس مقسوم با سید حسین به کابل برگشتند. مقسوم خاطرات خود را از هجوم سریع چنین ابراز کرد: «می خواستم کاری انجام بدهم اما قره تگینیان علیه من عمل کردند و من ناگزیر گردیدم، بروم.»

جنید خان- رهبر ترکمن ها نیز اظهار هستی کرد. وی در ماه جون 1928 پس از درهم شکستن مقاومت مرزبانان ایرانی، از مرز شوروی و ایران به سلامتی رد شد. در ایران وی اعلام کرد که قصد ماندن در آن جا را ندارد و هدفش رفتن به افغانستان است. جنید با پرهیز از برخورد با نظامیان ایرانی، به هرات آمد و بی درنگ به حمایت از بچه سقاء پرداخت که این موضوع را با نامه یی به آگاهی عالم خان رسانید.

حکومت بچه سقاء تنها در کابل کم و بیش استوار و پایدار بود.⁴³⁹ در اوضاع از هم گسیختگی روز افزون حکومت مرکزی، هر افغانی مایل بود زیر دारبست حمایت جماعت خود قرار بگیرد. ابراهیم بیک نیز دنبال این بود که هرچه زودتر از کابل برآید و به همتباران خود در شمال بپیوندد. وی درخواست رفتن کرد. مگر، دولت بچه سقاء در دادن پاسخ شتاب نمی کرد. در ماه اپریل 1929 گروهی از لقی ها به قلعه فتو آمدند. این ها بستگان ابراهیم بیک- لقی ها، علی مردان دادخواه و محمد علی دادخواه و 50 تن از افراد غیر مسلح همراه آن ها بودند. آن ها اعلام کردند که آماده اند ابراهیم بیک را تا شهر خان آباد همراهی کنند.⁴⁴⁰

آرزوی لقی ها برای ترک پایتخت و پیوستن به همتباران شان، بازتابگر روند بسیج پیوسته جماعت های جداگانه افغانی و فرارسیدن جنگ داخلی بود. بسیج مانند همیشه در تاریخ افغانستان بر شالوده های بومی-تباری، منطقه یی، قبیله یی و مذهبی صورت می گرفت. جنگ، همسفر همیشگی افغانی ها و چریک های قبیله یی مهم ترین رکن سازمان نظامی بوده اند.

در اوایل ماه اپریل، بچه سقاء عالم خان را فرا خوانده، به آگاهی وی رسانید که: «غلام نبی خان چرخ- سفیر افغانستان در شوروی (برادر غلام صدیق از نزدیکان امان الله و وزیر امور خارجه وی) به فرماندهی دسته یی از چند صد ترکمن و هزاره از مرز شوروی و افغانستان گذشته و در برابر پیروان وی

⁴³⁹ . Adamec W. Ludwig. Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid-Twentieth Century . Relations with the USSR, Germany, and Britain . Tucson, Arisona: The University of Arisona Presss, 157.

⁴⁴⁰ . بایگانی پرونده 123469، برگ 43

وارد جنگ گردیده اند». در آن هنگام، کمتر کسی می دانست که این یک نیروی اعزامی متشکل از هواداران شاه سرنگون شده و سربازان ارتش سرخ به رهبری ویتالی پریماکوف- وابسته نظامی پیشین شوروی در کابل بود. تصمیم در باره راه اندازی این عملیات، چند هفته پیش از این، در یک جلسه شبانه نزد استالین که غلام صدیق و ویتالی پریماکوف را به حضور پذیرفته بود، گرفته شده بود.⁴⁴¹

بچه سقاء از عالم خان خواست تا دسته یی را به شمال بفرستد. ابراهیم بیک همراه با دسته یی از پنجاه نفر بی درنگ پس از دریافت دستور امیر جدید، راهی شمال شد. در پنجشیر، پیروان ابراهیم خود را به سید حسین (برادر خوانده و وزیر حربیه امیر جدید) رسانیده، سپس یکجا با همدیگر به راه ادامه دادند. آن ها به زودی به علی آباد که زمانی بیابان بود و به دست مهاجران آباد شده بود، رسیدند. در این جا چهار هزار خانوار (بیست هزار نفر باشند) از لقی ها و سایر ازبیک ها مسکن گزین شده بودند.

ابراهیم بیک که سرانجام به دیار خود رسیده بود، به گفته خودش به آهستگی با اوضاع و احوال آشنا می شد و شتاب نداشت در رویدادها دخالت کند. دولت جدید افغانستان در آن هنگام سرگرم پذیرش مردان به خدمت سربازی بود. افراد با بی میلی به خدمت زیر درفش می رفتند و از ترک دیهه ها و خانواده های خود نگران بودند. سید حسین- وزیر حربیه از ابراهیم بیک خواست تا مقدمات جنگ را بچیند و هرچه سریع تر برای دفاع از حکومت بچه سقاء برخیزد. ابراهیم بیک با پیروی از سنت های بومی و شرعی که کشتن مسلمانان را بدون صدور فتوی مجاز نمی داند، شورایی را متشکل از ریش سفیدان با حضور ترکمنان، ازبیک ها، قبایل لقی، کنگرات و دورمن در محل چاردره فرا خواند. حضار تصمیم گرفتند تا از بچه سقاء حمایت نمایند. دسته یی از 400 نفر ترکمن، 400 نفر کنگرات و دورمن و 100 نفر لقی تشکیل شد.⁴⁴²

مادامی که مهاجران در چاردره شور داشتند و دسته ها را گرد می آوردند، سید حسین پس از شکست در تاشقرغان از دست گروه نبی خان و پریماکوف، عقب نشینی کرد. در همان زمان، دسته های متحد مهاجران لقی، کنگرات و ترکمن آغاز به دفاع از روستاهای خود نمودند. ابراهیم بیک دلیل تصمیم خود را چنین توضیح می داد: «دستور دادم: پاسداران را بگمارید و اگر دشمن بیاید، آن را نابود سازدید. [در این جا، منظور از دشمن همه کسانی بودند که می خواستند در پی برهم زدن آرامش مهاجران برآیند].»⁴⁴³

⁴⁴¹. نگاه شود به: گ. آقابکف، «گ.پ.او. (اداره کل سیاسی): یادداشت های یک

چکیست»، برگ های 179-180

⁴⁴². بایگانی...، پرونده 123469، برگ 44

⁴⁴³. همان جا

[پرسشی که مطرح کی گردد، این است که-گ.] آیا دسته های مهاجران در نبردها به هواداری از امیر جدید شرکت داشتند؟ ابراهیم بیک، علی مردان، قیوم پروانه چی و دیگر مهاجرانی که در تابستان و پاییز 1931 از سوی کمیته فوق العاده تاشکنت بازپرسی شده بودند، از نبردها در برابر دسته های پریماکف و چرخي چیزی یادآوری نمی کردند. شاید آن ها نمی خواستند مأموران بازپرسی شوروی را به خشم بیاورند و با این کار وضعیت خود را بدتر سازند. و لیکن آن ها در باره نبردهای خود با هزاره های دسته غلام نبی (با غلام نبی خان چرخي پشتون اشتباه نشود) با شور و شوق تعریف می کردند. هنگامی که جنگجویان غلام نبی به تاریخ 29 اگوست 1329 بر دژ دهدادی حمله کردند، به دست مهاجران سرکوب گردیدند. هزاره ها را هشت ساعت بی وقفه تا بوینه قره (بوینه سرا - شولگر) راندند.⁴⁴⁴ کار به جایی رسید که هزاره ها با زاری و تمنا از سید حسین خواستند تا ابراهیم بیک را دو باره به دهدادی فرا خواند. نبرد در برابر هزاره های هوادار امان الله در دهدادی و بوینه سرا بدون شک و تردید «درخشانترین» صفحه پیروزی های جنگی مهاجران در افغانستان بوده است.

پس از آن که اوضاع بار دیگر بهبود یافت، سید حسین به ابراهیم بیک پیشنهاد کرد تا همراه وی تا کابل برود و از او در برابر پشتون ها دفاع کند. ابراهیم بیک این بار برای ارائه کمک به سقاوی ها شتاب نکرد. او پیش ریش سفیدان رفت و آن ها را از پیشنهاد سید حسین آگاه ساخت. ابراهیم بیک به آنان یادآوری کرد که با رفتن او دیهه های مهاجری بی سپر خواهند ماند و هزاره ها تلاش خواهند کرد انتقام شکست خود را در دهدادی و بوینه سرا از ازبیک ها بگیرند. سرانجام، ابراهیم بیک به حرف سقاوی ها گوش نداد. او همراه با همدستان خود در تالقان در نزدیکی علی آباد مسکن گزید و سید حسین به تنهایی رهسپار کابل شد.

این گونه، درست نیست ابراهیم بیک را در بست پیرو سقاوی ها به شمار آورد. این لقی بی بند و بار، برای سیاستمداران، بی توجه به آن که چه اهدافی را دنبال می کردند، همکار مطمینی نبود. در واقع، وی از آرمان های سقاوی ها (اگر چنین آرمان هایی وجود داشت) در افغانستان، همین گونه که در گذشته با آرمان های جدیدی ها در بخارا بیگانه بود، به دور بود. وی پیش از همه چیز، دنبال رفاه و امنیت مهاجران هم میهن خود که در علی آباد، تالقان، آق تپه و دیگر روستاها بود و باش داشتند، بود.

فرا رسیدن پاییز 1929 :

444 . پرونده 123469، برگ 50

ابراهیم بیک به یاد می آورد: «اوضاع در قطن (کنندز کنونی) بسیار پیچیده شده بود. دانستن این که استان در دست چه کسی بود، دشوار بود، هر چند که از سوی هواداران بچه سقاء اداره می شد. هرج و مرج و بی نظمی آغاز شد. به گونه یی که یک روستا در برابر روستای دیگر برای «تسویه حسابات گذشته» بر می خاست.

ضعیف شدن حکومت مرکزی، بر افغانستان تاثیر ویرانگری برجا گذاشت. گیره های «امپریالیسم داخلی» که گروه های رنگارنگ مذهبی و تباری- منطقه یی را در یک فضای واحد نگه داشته بود، یک باره شل شد. این امر منجر به درگیری ها و خودسری ها (آناشویی) سراسری شده و افغانستان را در لبه پرتگاه فاجعه ملی قرار داده بود.

اوضاع را نادر خان- رییس خاندان پشتون مصاحبان که از فرانسه از راه هند، آمد، بهبود بخشید. او به تاریخ 22 مارچ 1929 در جرگه نمایندگان قبایل جنوبی بچه سقاء را به مبارزه طلبید، مگر از امان الله هم حمایت نکرد. به تاریخ 13 اکتبر بچه سقاء و هواداران پس از شکست از دست سپاهیان شاه محمود خان از پایتخت گریختند. به روز 15 اکتبر نادر خان وارد کابل شد و روز 2 نوامبر 1929 حبیب الله پسر سقاء یگانه غیر پشتون (تاجیک) که امیر افغانستان شده بود، در فرودگاه کابل به دار کشیده شد.

انتقام نادر یا جنگ لقی:

چندی پس از سرنگونی حکومت بچه سقاء در ماه نوامبر 1929، نایب الحکومه (استاندار) جدید استان قطن- بدخشان به نام صفرخان در خان آباد گماشته شد. مهاجران او را ناظر صفر می نامیدند. ابراهیم بیک، صفرخان را به خوبی می شناخت: از سال 1921 او میان مهاجران از جمله عالم خان و دولت افغانستان رابط بود. مقامات جدید افغانی به ازبیک ها اولتیماتوم دادند که سلاح های خود را بر زمین گذاشته و پولی را که از دولت پیشین گرفته بودند، بازگردانند. آن ها همچنان خواستند تا دو تن از پیروان بچه سقاء به نام های محمد هاشم خان (فرمانده نظامی استان در زمان بچه سقاء) و غلام قادر خان (غندمشر- سرهنگ) را که در اردوگاه مهاجران به سر می بردند، به آن ها بسپارند.

صفرخان و پسرش- انورجان⁴⁴⁵، معاون وی، برای دستگیری ابراهیم بیک دسته هایی را آرایش دادند. اما یافتن و دستگیر کردن رهبر لقی ها که از تجربه بزرگ جنگ پارتیزانی برخوردار بود، کار دشواری بود. انور جان بدشانس از سوی سوارکاران ابراهیم بیک دستگیر شد. ابراهیم بیک با نگهداشتن انورجان

⁴⁴⁵. انور بسمل - شاعر و نویسنده معروف-گ.

به عنوان «اسیر افتخاری»، او را به بستن قرارداد صلح متمایل کرد. هر چند، در این قرارداد، ابراهیم بیک سوگند خورد که دست به هیچ گونه اقدام زیان آور برای افغانستان نیازد، حق اتخاذ تصامیم مهم از دیدگاه خود را، برای خویش محفوظ ماند. پس از امضای این قرارداد، او به عنوان «محمد ابراهیم بیک دیوان بیگی، توپچی باشی غازی» و رهبر لقی ها، با بخشیدن اسب و خلعت به انور جان، وی را با تشریفات به خان آباد نزد پدرش روانه کرد.

می توان گمان زد که نادر از دست بخارایی خودسر، سخت خشمگین شده بود. مگر، نمی توانست دست به یورش سرکوبگرانه بر شمال یازد. زیرا برای این کار، وسایل جنگی و مادی بایسته را در دست نداشت. گردانندگان کابل این کار را در موارد استثنایی انجام می دادند. بیشتر برای آن ها پذیراتر بود تا د با افراد رسوخمند بومی به ویژه رهبران قبیله یی به سازش دست یابند و آن ها را با پیشکش ها و داد و دهش های فراوان به سوی خود بکشانند. در این وضعیت، نادر شاه به تلاش های خود برای کشیدن ابراهیم بیک به سوی خود ادامه می داد. زمین های جدیدی برای بود و باش به ازبیک ها پیشنهاد شد. اما از سوی ابراهیم بیک رد شد. مهاجران نمی خواستند نوار مرزی را ترک نمایند. زیرا این منطقه با طبیعت حصار و کولاب آن ها شباهت بسیار داشت. آن ها با بود و باش در نزدیکی مرز، با میهن خود ارتباط داشتند و امید به برگشتن را در دل می پروراندند.

در بهار سال 1930 نادر، محمد یعقوب خان را به سمت والی (حاکم) مزار شریف گماشت. این سیاستمدار مجرب و وزیر پیشین دولت امان الله، با پیروی از الگوی سیاست تباری شوروی، توجه ویژه یی به گروه های تباری (نه به قبایل و یا گروه های مذهبی یا منطقه یی) استان می کرد. در این حال، برای هر کدام از آن ها اجازه داده می شد در ارگان های قدرت نمایندگی داشته باشند. (شایان یاد آوری است که استاندار شن شیکای سه سال بعد مشی همانندی را مبنی بر اصل برابری حقوق ملیت ها در سین زیان چین که همجوار خراسان افغانستان می باشد، پیش می گیرد).

یعقوب خان، افزون بر این که قرارداد با انورجان را قابل رعایت دانست، تصمیم گرفت لقی را به مقام معاونیت خود بگمارد تا او به عنوان یک دوست، از نادر شاه در برابر کوهستانی ها، ترکمن ها و دیگر دشمنان مشترک دفاع کند. گماشتن ابراهیم بیک به این سمت، به این می ماند که حکومت شوروی پیشوایان بخارای خاوری را به مقام های کمیسارهای انقلابی و فرماندهان دسته های داوطلب انتساب نماید. تمام تشریفات بایسته به مناسبت انتساب ابراهیم بیک انجام گرفته بود.

پیرمردان لقی بسیار دلخوش شده بودند.⁴⁴⁶ آن‌ها شاید بر این باور بودند که نه تنها ابراهیم بیک بل همه قبیله شایان چنین مقام والا است. اما تنها چیزی که مانع انجام وظیفه توسط ابراهیم بیک می‌شد، این بود که در علی آباد در این هنگام دسته‌یی متشکل از 500 ترکمن و کوهستانی شورشی حضور داشتند. آن‌ها دنبال کمک و پشتیبانی از سوی مهاجران بودند. نادر و یعقوب خان به ابراهیم بیک به عنوان معاون والی دستور دادند که آن‌ها را خلع سلاح نماید. این‌گونه، آن‌ها می‌خواستند با دستان مهاجران، سقوی‌ها و ترکمن‌ها را سرکوب کنند.

پیرامون داستان ابراهیم بیک هنگام بود و باش او در افغانستان، سخن‌های رنگارنگی گفته می‌شود. این برهه، در تاریخ افغانستان «جنگ لقی» نام گرفته است.⁴⁴⁷ صفرخان کاملاً منطقی انتساب باسماچی‌گریزی بخارایی را به یک کرسی دولتی، عمل بی‌سنجش و ناجردانه‌یی می‌پنداشت که می‌توانست حد اقل، خشم شوروی را برانگیزد و حد اکثر، تشکیل یک کشور ازبیکی-تاجیکی در شمال کشور را به دنبال داشته باشد.

از سوی دیگر، رفتار نادر در قبال به ابراهیم بیک از کیاست و خیرخواهی به دور بود. او، پیش از این که به ابراهیم بیک اجازه آغاز انجام وظیفه بدهد، ناگهان خواست خود با وی رو در رو گفتگو کند. میرفتح از نزدیکان عالم خان و پسر عثمان پروانه‌چی-آخرین نخست‌وزیر امارت بخارا، به علی آباد فرستاده شدند. همراه با میرفتح، اعظم خواجه-باشنده قلعه فتو، یکی دیگر از نزدیکان عالم خان نیز اعزام شده بودند. آن‌ها دو فرمان مبنی بر دستور آمدن به کابل همراه خود آوردند. نادر و عالم خان تا پایان سال چند بار نمایندگانی با نامه‌ها به علی آباد فرستاده بودند. ابراهیم بیک که در طی سال‌های دراز نابه‌هنجاری‌ها و ریسک‌کاری‌های پیوسته، از یک حس درونی گمانبری و پیش‌بینی برخوردار شده بود، پی برد که دیدار با پادشاه شاید فرجام بس ناگواری برایش در پی داشته باشد. این بود که برای رایزنی با خلیفه قزل‌ایاق (رهبر ترکمن‌ها و رهبر بزرگ دینی مهاجران چه ترکمن و چه ازبیک) به شبرغان رفت. خلیفه هم سوءظن ابراهیم بیک را تأیید کرد. همان‌گونه که قیوم پروانه‌چی یادآوری می‌کند: ایشان خلیفه قزل‌ایاق و ابراهیم بیک سه روز آژگار پشت درهای بسته نشستند و در باره چیزی گفتگو کردند. آیا آن‌ها در باره متحد کردن نیروهای خود برای تصرف حکومت در سراسر شمال گپ می‌زدند؟ آیا نقشه‌یی برای برگشتن به آن‌ور رود آمو

⁴⁴⁶. بایگانی...، پرونده 123469، برگ 61

⁴⁴⁷. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به همشید شعله، «حوادث لقی در شمال هندوکش»، چاپ تهران و نیز علم فیض‌زاد، «جاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی»، چاپ پیشاور-گ.

نداشتند؟ و یا تنها چاره می اندیشیدند که آیا باید با نادر آشتی کنند یا به رویارویی ادامه دهند؟

سر انجام، ابراهیم بیک با پیروی از پند و اندرز رهبر ترکمن، بر آن شد از رفتن به کابل صرف نظر نموده و با دیدار با رییس خود- یعقوب خان- والی مزار شریف بسنده کند. ترتیب سفر از شرغان به مزار شریف چنین بود: در آغاز، خلیفه قزل ایاق همراه با صد نفر صوفی نامی عازم می شود و روز بعد، ابراهیم بیک همراه با قورباشی های خود و لشکر دو هزار نفری ترکمن ها و ازبیک ها البته، با در نظر داشت پذیرایی به عمل آمده از عارفان حرکت می کنند. راهپیمایی جنگجویان مهاجر که شمار شان به اندازه یک لشکر پیاده نظام می رسید، به فرماندهی سرداران ترکمن و «جنرال» لقی کمترین شباهتی به تشریفات معمول به مناسبت انتساب یک شخص کشوری داشت. شاید مهاجران تا جایی که از دستشان بر می آمد، چیزی مانند کودتای نظامی و یا تصرف حکومت در استان های شمالی را آماده کرده بودند.

روشن است که افغانی ها آغاز به گمان بری و پی بردن به ریشه موضوع کردند و در محل بود و باش نخستین هیأت اعزامی عارفان به ریاست خلیفه قزل ایاق، پاسدارانی را پیش گذاشتند. سپس، والی نامه یی به ابراهیم بیک فرستاد با دستور ماندن افراد و گذاشتن اسلحه در بلخ و آمدن «سبکبار» ابراهیم بیک به مزار شریف. مقارن با آن زمان، مهاجران آگاهی یافتند که ایشان خلیفه در حلقه محاصره گرفته شده و هزاره ها علیه ترکمن ها برانگیخته شده اند. پس از شور و مشورت های پر جوش و خروش و گرم، مقرر گردید که ابراهیم بیک تنها نه، بل با دسته 400 نفری سواران مسلح راهی مزار شود. به تاریخ اول ماه می 1930 جنگاوران ابراهیم بیک به مزار شریف نزدیک شدند مگر، خطر نکردند برای دیدار با یعقوب خان وارد شهر شوند. در این میان، آمدن ابراهیم بیک به فرماندهی یک دسته بسیار بزرگ باسماچی ها، باعث نهایت نگرانی و ناخشنودی قنسولگری شوروی در مزار شریف شد.

ابراهیم بیک با دسته هایش در یک باغ شخصی در حومه شهر جا گرفتند. به گفته خود ابراهیم بیک، از این که به او توجه بایسته نشده بود، ناخرسند بود. افراد دیدند که شهر تقریباً خلوت است و کسی به پیشواز شان نیامده است. ازبیک ها و ترکمن ها از این که تنها یک دیگ پلو برای ایشان داده بودند، سخت رنجور شده بودند. ظاهراً کدام چیزی ابراهیم بیک را ترسانیده و یا هشیار کرده بود و او جرأت نکرد اوضاع را پرتنش ترسازد و تصمیم به عقب نشینی گرفت تا وقت کمایی کند. روز بعد، پس از بارندگی شدید وی به سیاهگرد رفت. چندی نگذشت که یعقوب خان به آن جا زنگ زد. گفتگوی تلفنی یی انجام شد که در روند آن، ابراهیم بیک رنجیدگی و آزردهگی

خود را به او بیان کرد. والی در پاسخ به ابراهیم بیک دستور خود را برای آمدن او به تنهایی و سوار بر گادی برای خدمت در مزار شریف تکرار کرد. روشن است ابراهیم بیک از دورنمای چنین خدمتگذاری بی خرسند خشنود نبود.

در این حال، افغانی ها هشیار و بیدار بودند. آن ها ایشان خلیفه را از ازبیک ها جدا کرده و به گفتگوهای موفقیت آمیزی با ترکمن ها به منظور خنثی سازی آنان پرداختند. ابراهیم بیک چاره یی جزء این نداشت که به ترکمن های همراه خود پیشنهاد نماید تا به بلخ برگردند و خودش نزد لقی های خود به علی آباد برود. یک روز بعد، والی هیأت نوی را متشکل از نمایندگان گروه های مختلف بومی (تباری) استان نزد لقی ها فرستاد. آن ها بار دیگر مراتب حسن رفتار مقامات افغانی و یعقوب خان را نسبت به مهاجران ابراز نمودند و ابراهیم بیک را به مزار دعوت کردند. این هیأت به شرایط پیشین (تسلیم کوهستانی ها و برگرداندن سلاح) پیشنهاد دیگری را افزودند مبنی بر این که همه مهاجران از علی آباد و آق تپه به جاهای دیگر، دورتر از مرز کوچ کنند.

فرضیه مبنی بر این که در سال های 929 - 1931 پای ابراهیم بیک به رویارویی ها و درگیری های بین الافغانی کشانیده شده بود که در روند آن هر کدام از گروه ها می کوشیدند از نیروی دسته های ازبیکی به سود خود بهره گیری کنند، به پنداشت ما محتمل تر به نظر می رسد تا آن فرضیه هایی که گویا مهاجران به دنبال کدامین اهداف «ناپلیونی» خود (مبارزه در برابر پشتون ها، ایجاد دولت خودی و ...) بوده باشند.

در سال های دهه 1930 گروه های رنگارنگ فئودالی- روحانی بر سر دستیابی بر استان های شمالی در کشاکش بودند. حتی هواداران میرزا قاسم خان- زمیندار بزرگ ازبیک⁴⁴⁸ باشند مزار شریف و نیز تاجیک های اردوگاه سقوی می کوشیدند مهاجران را به سوی خود بکشند. آن ها بر خلاف مهاجران ریسک نمی کردند. چون در خاک افغانی خود عمل می کردند. مگر، مهاجران مهمان بودند و برای آنان کمک و حمایت از یکی از طرف ها می توانست باعث ایجاد دشواری ها و دردهای فراوان باشد. آن ها را می توانستند به وارد کردن زیان به کشوری که به آن پناه داده بود، محکوم نمایند. بر پایه منابع دست داشته، می توان چنین نتیجه گیری کرد که مهاجران همواره در گام نخست، نگران امنیت خود و زنده ماندن و ایستادگی در برابر خطرات مرگبار که از سوی نادر انتقاجو بر می خاست، بودند.

⁴⁴⁸. سایر منابع او را تاجیک تبار می خوانند-گ.

ابراهیم بیک و ایشان خلیفه سیاستمردان پخته و مجربی نبودند مگر، نمی توان گفت از حس شامه و فراست محروم بودند. جالب است که در افسانه مهاجران که بشیر بغلانی به نگارنده نقل کرده بود، ابراهیم بیک نیز به عنوان قربانی فتنه انگیزی ها و دسیسه چینی ها پرداز می گردد: «در آن هنگام یک ازبیک بومی به مهاجران گفت: «شما تاجیک ها و ازبیک ها بندگان افغانی ها هستید. بیایید با هم کشور خود را ایجاد کنیم.» ابراهیم بیک پاسخ رد داد. خلیفه قزل ایاق هم نپذیرفت. تاجیک ها و ازبیک های بومی (افغانی) در دیدارها ابراهیم بیک را بر می انگیزتند و می گفتند: «تو غازی هستی، هر کاری که لازم می دانی انجام بده. به گپ های هاشم خان⁴⁴⁹ گوش مده: «نوک پیزار افغان کج است».⁴⁵⁰ در عین حال، آن ها شکواییه ابراهیم بیک را به نادر خان می کردند و می گفتند که ابراهیم بیک در اندیشه جلوس بر تخت پادشاهی افغانی است. این بود که پادشاه خواست تا مهاجران سلاح های خود را بر زمین بگذارند. در روز نوروز (شاید به تاریخ 22 مارچ 1930) ابراهیم بیک برای اشتراک در اجلاس افراد رسوخمند به کندز آمد. هیچ کس از حضار برای عرض سلام به ابراهیم بیک از جایش بلند نشد. والی (حاکم) با اکراه به ابراهیم بیک سلام داد و گفت:

- بیک بابا، من در حضور ریش سفیدان می گویم سلاح های تان را تسلیم بدهید. اگر لازم شد، دولت از شما حمایت خواهد کرد. ابراهیم بیک پاسخ داد:

- سلاح های ما علیه افغانستان نیست. این سلاح ها مال ماست و ما آن ها را در جنگ ها به چنگ آورده ایم. وانگهی ابراهیم بیک سوار بر اسب شد و نزد مهاجران رفت و رو به خانواده ها گفت: «برویم».

این گونه، تلاش ها برای آشتی کردن با لقی ها و جلب ابراهیم بیک برای خدمت نزد نادر خان به عنوان معاون والی کندز نتیجه یی نداد. اوضاع همچنان پرتنش بود. هر چند توانسته بودند از رویارویی آشکار جلوگیری کنند. ابراهیم بیک با دسته های خود کماکان افراد در خدمت دولت افغانستان به شمار می رفتند.

ناگهان در اواخر ماه جون 1930 اتفاقاتی رخ داد که در منابع شوروی قابل دسترسی، هیچ گونه اشاره مستقیمی به آن نشده است. سپاهیان سرخ بار دیگر وارد شمال افغانستان شدند. آن ها بی آن که با مقاومتی از سوی سپاهیان افغانی رو به رو شوند، یورش سرکوبگرانه یی به علی آباد و آق تپه به روستاهای نا آرام ترین مهاجران آوردند⁴⁵¹ این سپاهیان از

⁴⁴⁹ در اینجا بغلانی اشتباه گفته است. در آن هنگام نادر پادشاه بود. در سال 1933 ظاهرشاه جانشین او شد. هاشم خان در دوره ظاهرشاه نخست وزیر بود.

⁴⁵⁰ یعنی نمی شود به پشتون ها اعتماد کرد.

⁴⁵¹ پرونده 123469. برگ 65.

یگان هایی بودند از تیپ سواره نظام حوزه نظامی آسیای میانه به فرماندهی یاکف ملکومف- فرمانده معروف در تاجیکستان⁴⁵². ابراهیم بیک خبر حمله را به صفرخان داد و خود مآل اندیشانه با دسته یی از برخوردار رو در رو با ارتش سرخ گریخت. روز بعد صفرخان دستور آغاز نبرد با ارتش سرخ را داد. لقی ها در شورا وضعیت را به بررسی گرفتند. آن ها دیدند که مقامات بومی مانع روس ها نمی شوند و گمان می زدند که افغانی ها عامدانه این تهاجم را برانگیخته اند تا آن ها را با ارتش سرخ بیاویزند. منابع شوروی تأیید می کنند که پیروان ابراهیم از برخوردار خود داری کردند. مگر با این هم می گویند که ارتش سرخ صدها نفر با سماچی را نابود کرده بود.⁴⁵³

این بار نخست نبود که چنین اعمال تهدید دسته های ضد انقلابی و آبادی های واقع در زمین های هم مرز با شوروی از سوی شوروی ها انجام می گرفت. این گونه اعمال هنگام جنگ داخلی در سال های 1918-1920 در کشورهای استونی و لتونی نیز دیده شده بود. در چین باختری نیز هجوم هایی با هماهنگی قبلی با مقامات چینی در برابر گارد سفید اتمان (سرکرده) باکیچ و دونگان های سرکش ماچژونین در سال های 1921 و 1932 صورت می گرفت. در سال 1929 در خاور دور دسته های ارتش سرخ وارد خاک چین شده و روستای روسی تنخه را در هم کوبیدند.⁴⁵⁴ همچنین می توان به اصطلاح «لشکرکشی کالسوف» بلشویک های ترکستانی به بخارای مستقل در ماه مارچ 1918 و نیز لشکرکشی گیلان سال 1920 به پارس را به این فهرست افزود. این تجاوزهای نظامی از دیدگاه شوروی چیزی جز دفاع از مرزهای خود با رخنه و اشغال مناطق مرزی نبود. این ها پدیده های تسلط طلبی شوروی بوده و باعث افزایش روحیه ضد شوروی در سراسر جهان می گردید. در همه موارد مشابه، قربانیان اصلی حمله مهاجران غیر نظامی بی دفاع بودند.

تهاجم دیگر شوروی- این بار به خاک افغانستان مانند همه تهاجمات پیشین بر شهرت شوروی نیفزود. آمار با سماچیان کشته شده (تا یک هزار!) نامدلل و گزافه گویی می نماید. هر چند که به گفته ابراهیم بیک «علی آباد و آق تپه به شدت ویران شده بود.»⁴⁵⁵

چندی پس از رفتن دسته ارتش سرخ، پیک دیگری به نام اعظم خواجه با فرمانی از عالم خان و نادر شاه مبنی بر فراخواندن

⁴⁵² . ملکومف در میان با سماچیان و مهاجران به نام یعقوب تورا معروف بود.

⁴⁵³ . پ. اپتیکر، عملیات ویژه ارتش سرخ در افغانستان در سال های 20 سده

بیستم. نگاه شود به سایت اینترنتی www.rkka.ru/ibibl.htm

⁴⁵⁴ . نگاه شود به: روزها (پاریس)، سال 1929، 17 نوامبر، روزنامه

«کامسامولسکایا پراودا»، سال 1991، 2 اکتبر.

⁴⁵⁵ . پرونده 123469. ص 72

ابراهیم بیک به علی آباد به کابل، آمد. لحن نامه تند و قاطع بود. عالم خان با تهدید گفته بود، هرگاه به دستور او عمل نشود، هرگونه پیوندی میان او و ابراهیم بیک قطع خواهد شد. این آخرین نامه عالم خان به وسال (تابع) لقی خود بوده است. ابراهیم بیک ضمن رد دستور رییس خود- عالم خان، او را به وضع دشواری گرفتار ساخت. به رغم این که پادشاه مطرود بخارا با بچه سقاء روابط گرمی داشت، نمی توان او را به هواداران اصولی بچه سقاء نسبت داد.

در سراسر روزگار تیره و تار، فرمانروای سرنگون شده بخارا در کابل بود و تنها کاری که می توانست متمایزش کند خرده گیری های شدید بر سیاست های امان الله در سخنرانی ها و دفتر خاطرات خود به نام «تاریخ حزن ملل بخارا» بود که در همان سال 1929 در پاریس چاپ گردید. ارتباط او با شمال بیشتر جنبه تصادفی داشت و او در تصمیم هایی که در داخل جماعت های مهاجران گرفته می شد، چندان نقش و نفوذی نداشت. عالم خان بیشتر از رخدادهای دوری می گزید و با این کار، از وضع موجود (استاتوس کوو) سود می جست. و کنون هم پس از جلوس نادر، در پی آن بود تا با تابع ساختن مهاجران به پادشاه، اعتماد افغان ها را به خود برگرداند. نادر شاه بر خلاف امان الله، در برابر شوروی بر انگیخته شده بود و از حمایت انگلیس که عالم خان همیشه به کمک آن کشور چشم دوخته بود، برخوردار بود. در چنین وضعیت، عالم خان اگر می خواست رغبت و تمایل دربار را حفظ نماید، چاره یی جز این نداشت که ابراهیم بیک سازشکار را نکوهیده و به هواداری از نادر برخیزد.

در ماه جون 1930 نادر شاه، احمد علی خان را که در گذشته در دستگاه امان الله کار می کرد، به سمت رییس تنظیمیه استان قطغن- بدخشان گماشت.⁴⁵⁶ رییس تنظیمیه در نزدیکی خان آباد با ابراهیم بیک دیدار کرد و لیکن نتوانست یخ بی اعتمادی را در دلش آب کند. دو طرف اعتراضات و آرزوگی های خود را به همدیگر ابراز کرده برگشتند. ابراهیم بیک هیچ گونه اطمینان قاطعی نداده بود. تنها قول داد که پاسخ اولتیماتوم عالم خان را پسان با نامه یی خواهد داد. صاحب نظر رحیمف- تاجیک قره تگینی- یکی از انگشت شمار کسان باسواد که آن برهه در کنار ابراهیم بیک بود، در بازپرسی در کمیته فوق العاده تاشکنت گفت که چند روز بعد ابراهیم بیک پس از مشورت با قورباشی ها و ریش سفیدان به احمد عالم خان چنین پاسخ داد: «من به پیشنهاد شما باور ندارم و آن را آلیشمندانه می دانم. اگر به راستی می خواهید مرا با آدم هایم نزد خود نگهدارید، پس چرا هیچ گامی برای جلوگیری از یورش روس ها بر نداشتید؟ (منظور از یورش دسته ملکومف است). چنین بر می آید که خلع سلاح کردن من با تسلیم من به حکومت شوروی

⁴⁵⁶ .IOR:R/12/LIB/108

مرتبط است. «سپس خاطر نشان ساخت که بهتر خواهد بود تا به تنهایی وارد خاک شوروی شده و هرچه زودتر هم سلاح های افغانی و هم سلاح هایی را که در گذشته در تاجیکستان گرفته بود، تحویل بدهد تا این که این نیرنگ را بپذیرد.⁴⁵⁷

رییس تنظیمیه پس از دریافت چنین پاسخ تند، دستور داد تحویل آذوقه به دسته های ابراهیم بیک را متوقف کنند و بار دیگر دستور خود را برای تسلیم سلاح بیان کرد. آن گاه ابراهیم بیک به سوی کوه ها عقب نشینی کرد و سپس به رود آمو پایین آمد و در آن جا با دسته های افغانی برخورد نمود.

سراسر ماه های جون و جولای سال 1930 در زد و خوردهای پراکنده ابراهیم بیک با دسته های صفرخان گذشت⁴⁵⁸. تقریباً در همان هنگام، نخستین نبرد میان جنگجویان نادریه و مهاجران در هزار باغ رخ داد. در آن جا 500 رزمنده افغانی با دو توپ کمین گرفته بودند. ابراهیم بیک با دسته یی از 200 سوار درگیر نبرد شد که در نتیجه آن افغانی ها با از دست دادن 70 نفر، در پشت درهای بسته قلعه ماندند. 100 نفر به اسارت گرفته شدند و دو قبضه تیربار و 100 میل تفنگ ضبط شد.⁴⁵⁹ دسته های شکست خورده افغانی هنگام عقب نشینی روستاهای مهاجران را تاراج می کردند. پس از این برخورد، ابراهیم بیک سواران خود را گرد آورده؛ برای رویارویی با یورش احتمالی افغانی ها تدبیرهای بایسته را اتخاذ نمود. در واقع، این آغاز جنگ بود. از ماه جولای تا اکتبر 1930 جنگ لقی سراسر منطقه مرزی را از میمنه تا بدخشان فرا گرفته بود. سراسر این منطقه با تأسیسات مهم آن (راه ها و گذرگاه ها) زیر نظارت مهاجران درآمد. همه گذرگاه ها به قلمرو شوروی نیز از سوی آن ها محافظت می شد.⁴⁶⁰ قورباشی ها به مقام بیک روستاها (نقاط مسکونی) گماشته شدند. مهاجران پادگان های کوچک افغانی را به قلعه ها می راندند.

در ماه اکتبر 1930 نزدیک به پنج هزار نفر نیروی چریکی همراه با دستگاه های مسلسل و توپ به فرماندهی محمد غوث خان از کابل به سوی خان آباد روانه شدند.⁴⁶¹ این سپاهیان منظم نه، بل که قبایل مسلح استان های مرزی بودند که بیشتر آن ها حتی شهروندان افغانستان هم نبودند (یعنی از منطقه قبایل پشتون در مرز افغانستان و هند بریتانیایی بودند). آن ها بر مهاجران بی دفاع می تاختند و اموال خانواده های آن ها را تاراج می کردند. ابراهیم بیک از بازپرسی پشتون هایی که به

⁴⁵⁷ پرونده 123469. برگ 347. شگفتی برانگیز است که نام رحیمف در فهرست حکومتان نیست. چنین بر می آید که از او به عنوان شاهد بازپرسی شده بود.

⁴⁵⁸ IOR:R/12/LIB/108

⁴⁵⁹ پرونده 123469. برگ 26

⁴⁶⁰ پرونده 123469. برگ 28

⁴⁶¹ همان جا

اسارت گرفته بود، چنین موضوع را آشکار ساخت: «قبایل چنین توافقی با نادرخان داشتند که نادر خونبهای کشته شدگان و مفقود شدگان را نمی پرداخت. هر کسی که زنده می ماند، دار و ندار دشمن از آن او می شد. این بود که لشکریان افغانی بی رحمانه غارت می کردند و هرچه می دیدند تا نخ و سوزن را می بردند و زنان را بی ناموس می کردند. برای دسته ها آذوقه و سایر لوازم مورد نیاز داده نمی شد. از همین رو، دست آنان برای غارت باز گذاشته شده بود. به همین خاطر بود که من همواره مردم از من پشتیبانی می کردند و من پیروزمندانه بر افغانی ها می تاختم و آنان را در هم می کوبیدم.»⁴⁶²

ارزیابی روحانی افغانی به نام میاشاه خیرخواه - باشنده امام صاحب در نامه یی که به نادرخان نوشته بود، از کارهای قبایلی ها در شمال افغانستان در پاییز 1930، تقریباً همانند به گفته های بالا می باشد. شگفتی برانگیز است که نگارنده نامه بی آن که نفرت خود را نسبت به ابراهیم بیک پنهان کند - چنان چه نوشته بود «لعنت بر پدر این خوک»، ارزیابی های او از رفتارهای قبایل افغانی را تأیید می کند و می گوید: مردم نگران جان خود هستند. افراد قبایل وزیر، مسعود و جدران تنها مشغول غارت هستند و یک فیر هم نکرده اند... آن ها تمام قطغن و نیم بدخشان را تاراج کرده، هزاران روپیه به دست آورده اند اما سیری پذیری ندارند. آن ها وارد خانه های آدم های غافل از این ماجرا می شوند. بی شرمانه و با بی وجدانی و از یاد بردن خدا، در قشلاق ها راه می روند و هرچه که دلشان بخواهد انجام می دهند. مردم از خدا مرگ خود را می خواهند و زمین های خود را ترک می کنند.»

در پایان نامه، نگارنده به نادرخان خطاب می کند: «فدایت شوم. یا از قبایل وزیری و دیگران برای آخرین بار بپرس که آیا هیچ فایده یی به جزء از زیان آوردن دارند یا این که دستور بده که دیگر خسارت وارد نکنند. مگر آنان از رحمت خداوند و سخاوت پادشاه سیر نشده اند؟ شرمشان بیاید و آن گاه همه جنجال ها میان ازبیک ها و دیگران به پایان خواهد رسید.»⁴⁶³

این گونه، در پاییز 1930 جنگ لقی با نیروی بیشتری از سر گرفته شد و این بار جنگ میان دسته های مهاجران و هواداران افغانی آن ها و دسته های جنگجویان مزدور پشتون طرفدار دولت که از نادر شاه حمایت می کردند، رخ داد. در این جا، تجربه نبردهای ابراهیم بیک در برابر سپاهیان منظم ارتش سرخ در بخارا، به کار او آمد. وی از برخوردهای رو در رو با

⁴⁶². پرونده 123469. برگ های 171-172

⁴⁶³. بایگانی ملی افغانستان. مجموعه اسناد شماره 435 (از بایگانی خصوصی س. شاه عمراف)

واحدهای بزرگ کناره می گرفت و ناگهانی بر دسته های جداگانه می تاخت و آن ها را از پا می آورد.

ازبیک ها و تاجیک های بومی، به دلیل داشتن اشتراکات تباری، با مهاجران روابط خوبی داشتند و روی هم رفته از آن ها در نبردها با جنگجویان پشتون پشتیبانی می کردند. بغلانی- نمونه برجسته مهاجران نسل دوم آسیای میانه، پویایی های ابراهیم بیک در افغانستان را به آن مفهوم مثبت ارزیابی می کند که او به گونه عینی از اقلیت ها در برابر شونیزم پشتون دفاع می کرد. به گفته ابراهیم بیک، ازبیک ها و تاجیک های بومی 25 دسته به تعداد دوهزار و پنجمصد نفر را به کمک مهاجران فرستادند.⁴⁶⁴

سلاح های به دست آمده در نبردها با افغانی ها (پشتون ها) به آن ها (مهاجران) سپرده می شد. مردم بومی در کار تجهیز دسته ها نیز کمک می کردند. قبایل ازبیکی قطن بیشترین کمک ها را به مهاجران ارزانی کرده بودند. نفرت آن ها را از افغانی ها ابراهیم بیک چنین توضیح می داد: حدود شصت سال پیش آن ها به دست افغانی ها به طور بی رحمانه یی سرکوب شده بودند.⁴⁶⁵

در قطن دسته های مهاجران 70 نفر تلفات داده بودند. تلفات افغانی ها به گفته خود ابراهیم بیک به دو هزار-دو هزار و پنجمصد نفر می رسید.⁴⁶⁶ همزمان با آن، رهبران دیگر چون کوگان بیک، ملا خالدار، ملا دهان در محور روستاق عمل می کردند. آن ها ینگلی قلعه و جولچو را اشغال کرده، پادگان روستاق را در قلعه محاصره کردند و «غنایم» بسیاری از جمله سلاح نیز گرفتند.⁴⁶⁷ در دهکده بنگی 300-400 نفر از ازبیک ها و تاجیک های بومی به ابراهیم بیک پیوستند. دسته متحد متشکل از یک هزار و پنجمصد سواره بود. در برابر آن ها دسته های قبیله منگل در نبرد بودند. افغانی ها پراکنده شده و گریختند. حمله کنندگان با تعقیب آن ها، از راه های دور و نزدیک به خان آباد سرازیر شدند. ابراهیم بیک با شور و خشنودی زیاد به یاد می آورد: «ولوله و هیجان سختی در این جا در گرفت».⁴⁶⁸ دسته های مهاجران تالقان را چند روز به رغم وحشت حمله سپاهیان دولتی در دست داشتند.

در عین زمان، رهبران باسماچی ها- قورباشی ها در سیمای بیک ها نواحی مختلف گماشته شدند. به گفته علی مردان، آن ها چاق و فربه شدند و آغاز به بیدادگری و جام گسیختگی کردند

⁴⁶⁴ . پرونده 123469، برگ 197

⁴⁶⁵ . پرونده 123469، برگ 202

⁴⁶⁶ . پرونده 123469، برگ 172

⁴⁶⁷ . همان جا

⁴⁶⁸ . پرونده 123469، برگ 88

و اسب ها و خوراک مردم را از دستشان می گرفتند. این امر باعث دوری تاجیک ها و ازبیک های بومی از ابراهیم بیک شد.⁴⁶⁹ آنگاه ازبیک های مهاجر تصمیم گرفتند حمایت ترکمن ها را به دست آورند. اوتان بیک به منظور گفتگو با ایشان خلیفه راهی شبرغان شد.

شکست دولت افغانستان در رام کردن مردم شمال به وسیله مزدوران باشنده نواحی مرزی، بار دیگر آشکار شد. نادرشاه به انجام لشکرکشی جدید و گسترده تری رو به رو شد. اما هزینه آن را نداشت. به غیر از شمال، وی در منطقه قبایل مرزی پشتون که یک منطقه همیشه یاغی بود، مشکل داشت. از این رو، وارد با انگلیس ها در خصوص ارائه کمک نظامی وارد گفتگو شد. در این حال، نادرخان ریسک می کرد. چرا که افغانی ها و نیز شوروی می توانستند او را در تباری پنهانی با انگلیسی ها محکوم کنند. گفتگوها به روز 16 جون 1930 آغاز گردید. انگلیسی ها ضمن درک موقعیت حساس نادر، به وی خدمت بزرگی کردند.⁴⁷⁰ مقارن با تاریخ 14 اکتبر 1930 حمل و تحویل 10 هزار قبضه تفنگ و 10 هزار پوند استرلینگ به کابل به پایان رسید. این هدیه دولت انگلیس بود که بخشی از آن برای سرکوب قیام مهاجران آسیای میانه استفاده شد.

اینک نادر خان، پس از دریافت کمک از انگلیس، تصمیم گرفت به نا آرامی ها در استان های شمالی که از زمان سقوط دولت امان الله ادامه داشت، پایان بدهد. بدین منظور به تاریخ 4 دسامبر وی برادر خود- شاه محمود، وزیر حربیه را به شمال فرستاد.⁴⁷¹ در ماه فبروی 1931 جنگ لقی وارد مرحله پایانی خود شد. شاه محمود دسته های بزرگ را به مناطق تجمع توده های مهاجر به آق تپه روانه کرد. در آن هنگام تنها 200 خانواده در آن روستا مانده بود. ایشان پهلوان (بهادر زاده) اهل قبادیان رهبر کنگرات به یاد می آورد که نمایندگان شاه محمود نزد کنگرات ها و لقی ها آمدند و همه ریش سفیدان را به خان آباد دعوت کردند.

در این هنگام، ابراهیم بیک به گفته خودش سخت بیمار شد و اوتان بیک فرمانده جوان خود را در رأس دسته یی از کنگرات ها و دورمن ها روانه نبرد کرد. این فرمانده در دو کیلومتری مقر افغانی ها موضع گرفت و تیراندازی 12 روزه یی را به راه انداخت. خانواده های مهاجران با به درازا کشیدن نبردها با افغانی ها، بر آن شدند تا قورباشی ها را برای آشتی وادار کنند. ولی قورباشی ها قبایل مهاجر را از پیش خود رها نمی کردند. برای مثال، اوتان بیک خانواده هایی را که

⁴⁶⁹. پرونده 123469. برگ 37

⁴⁷⁰. IOR:R/12/LIB/108

⁴⁷¹. ف. مروت. در مقابل کمونیسم روس. برگ 130

می خواستند به مزار شریف بروند، به زور برگردانده بود. او دستور داد حتا اسب های خوب از دست آن ها گرفته شود تا از گریز مجدد شان جلوگیری شود. مگر هر چه بود، در آینده قبيله ها متفرق شدند. شماری از آن ها به دنبال دسته ها به سوی مرز رفتند و شماری دیگر ماندند.

بدتر شدن وضعیت مهاجران:

ابراهیم بیک به یاد می آورد: «من دیدم که اوضاع وخیم تر شده و آشکارا به سود من نیست. بنا بر این، به ریش سفید خود اقسقال ملا جوره قل پیشنهاد سفر به سرای کمر (روستای پنج در تاجیکستان کنونی) را دادم تا با نمایندگان حکومت شوروی به توافق برسیم که ما را بپذیرند و امکان زندگی صلح آمیز را برای ما بدهند. ملا جوره قل رفت و برگشت. وی اطلاع داد که به سخنان او گوش داده، قول دادند که در این زمینه با استالین آباد و مسکو تماس بگیرند.»⁴⁷²

چندی بعد، وی ملا یوسف- نماینده طرف اعتماد دیگری را برای دریافت اجازه بازگشت، به شوروی فرستاد. با این حال، مرزبانان شوروی هیچ پاسخ روشنی ندادند. همانا، در آن موقع در اوایل ماه دسامبر 1930 افغانی ها به فرماندهی شاه محمود پیگرد جنگاوران ابراهیم را آغاز کردند. افغانی ها بدون این که مهاجران مجال بدهند، آن ها را به سوی مرز راندند. در اواخر ماه فبروری، ابراهیم بیک نامه یی از ایشان خلیفه- رهبر ترکمن ها و صاحب نفوذ اصلی در میان مهاجران دریافت کرد مبنی بر این که ماندن در افغانستان روا نیست و باید به ایران بروند. ابراهیم بیک در این زمینه گفت: «من در پاسخ او گفتم که هر جا که برویم، باید سلاح های خود را بر زمین بگذاریم. بهترین مسیر، خاک شوروی است. در آن جا در زادگاه خود سلاح ها را به حکومت شوروی تسلیم می کنیم.»⁴⁷³

ترکمن ها پیشنهاد ازبیک ها را به بررسی گرفتند و صرف نظر کردند. سپس راه های لقی ها و ترکمن ها از هم جدا شد. مگر، روابط آن ها تغییر نپذیرفت. همکاری گروه های مهاجران، تعظیم آن ها در مقابل ایشان خلیفه- رهبر روحانی و پیر طریقه نقشبندیه همراه با تجرید آن ها از همدیگر و رفتار مخالفت گرا و متعادل آن ها نسبت به همدیگر بوده است.

ترکمن ها اسب های خود را به سوی جنوب برگرداندند. آن ها ازبیک هایی را که زیر ضربات افغانی ها به سوی مرز عقب نشینی می کردند، ترک کردند. چندی بعد، ترکمن ها از قصد قبلی خود برای گریز به سوی ایران صرف نظر می کنند. خلیفه قزل ایاق که در رأس جامعه متحد و فزونشمار ترکمن ها بود، بر خلاف ابراهیم بیک توانست با افغانی ها به توافق برسد و

⁴⁷² . پرونده 123469، ص 79

⁴⁷³ . پرونده 123469، برگ 91

روابط خوبی را با عالم خان و نادر حفظ نماید. او به یاری تجربه سیاسی خود و توانایی دستیابی به سازشکاری، تمامیت مهاجران آسیای میانه در افغانستان را حفظ نمود و همچنان به مساعی خود در راه مبارزه در برابر شوروی تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داد. ابراهیم بیک یک معاند لُج باز، سازش ناپذیر و رهن آزادیخواه و رهبر قبیله مرزی و نفرین شده یی بود که در نیرنگ های سیاست شوروی و افغانستان سه دهه نخست سده بیستم گیر کرده بود. زندگی در افغانستان آزارش می داد و برایش دشوار بود. وی نه قادر و نه مایل بود در برابر دشمنان خود مبارزه سیاسی سخت تری را پیش ببرد. به همین پیمانه، وی از درگیری ها و کشمکش های بی پایان و فرسایشی میان گروه های رنگارنگ تباری- زبانی، مذهبی و بومی افغانی دور بود.

ابراهیم بیک در باره اندوه خود به خاطر رفتن ترکمن ها و شکست های نظامی در جنگ در برابر افغانی ها در ماه های فبروی - مارچ 1931 به یاد می آورد: «در آن هنگام، تصمیم جدی گرفتم تا به هر طوری که شده به خاک شوروی بروم. اما پیش از این، با افغانی هایی که همیشه دنبال من بودند، حساب خود را پاک کنم.»⁴⁷⁴

[آن چه پرداز گردید-گ.]، طرح جامع و چشم انداز کلی تاریخ مرحله پایانی حضور ابراهیم بیک در افغانستان است. این طرح را زمانی می توان روشن انگاشت که آشکار شود که انگیزه رفتن مهاجران به سرزمین شوروی، چه بوده است: گریز از دست سپاهیان افغانی، بازگشت به میهن و یا به منظور برپایی خیزش در برابر حکومت شوروی؟ و آیا این که افغانی ها، مهاجران را نه به درون کشور، بل درست هدفمندانه به سوی مرز شوروی راندند، دستاورد تلاش های دیپلماسی شوروی و افغانی بوده است؟

در واقع، گزینه به تله انداختن مهاجران بسیار واقعی به نظر می رسد. اما در مساله روابط متقابل ابراهیم بیک و حکومت شوروی در آستانه بازگشت، اتهامات بسیاری می ماند. آیا ابراهیم بیک می توانست همراه با زنان و کودکان برو، بی این که ضمانتی از جانب شوروی بگیرد؟ شاید تضمین هایی را به دست آورده بود و به راستی روی بخشایش خود و مهاجران سنجش می کرد. مگر برای این کار بایستی صلحجویی خود را به نمایش می گذاشت و بی درنگ پس از گذر از مرز شوروی تسلیم می شد. اما، اندیشه تسلیم شدن برای او چونان یک غازی شکست ناپذیر، نفرت آور بود. لقی سرکش به عقد سازشنامه، بدون خدشه دیدن به وجهه و آبرویش، امیدوار بود. او، روشن است امکان جنگیدن به هواداری از شوروی را پیش از تسلیم شدن نیز مستثنی نمی دانست.

474. پرونده 123469، برگ 91

به گفته خود ابراهیم بیک، وی متمایل به بر زمین گذاشتن سلاح بود اما سیل پایان ناپذیر گریزیان که هر روز از شوروی می آمدند به او می گفتند که «همه مردم زیر ستم حکومت شوروی اند و از دست آن به فغان.» در واقع، در سال 1930 حکومت شوروی طرح آبیاری دره و خش تاجیکستان را به تصویب رسانیده بود. کالخورها⁴⁷⁵ ایجاد می شد و شهرها و شهرک های نو احداث و آبادی های قدیم از نو نامگذاری می شد. روی نقشه جمهوری جوان تاجیکستان شهرهایی با نام های غیر عادی : استالین آباد، کاگانوویچ آباد، باومان آباد، کویبیشف و.. به افتخار رهبران و قهرمانان جدید، پدید آمد. در پهلوی این، زمینداران و کشاورزان بسیاری هم از استان های مختلف ازبیکستان و تاجیکستان به جنوب تاجیکستان کوچ داده می شدند که شماری از آن ها کمی دورتر- به آن ور رود آمو (به افغانستان) می گریختند. در میان آن ها باسماچی کم نبودند.

تنها در سال 1930 و اوایل سال 1931 چند گروه مخالف با حکومت شوروی از جمله گروه های میر نظر، عثمان قل (پسر دولتمند بای «») که در کنار انور پاشا به خاک سپرده شد، عظیم مارک، کوگان تق صبا، شاه حسن و... از تاجیکستان نزد ابراهیم بیک آمدند. مهاجران موج نخست (سال های 1921-1926) که ابراهیم بیک خود از آن جمع بود، از دامنه و گسترش دوره دوم مهاجرت زیانمند شدند. افزون بر باسماچیان، در حدود سال های دهه های 1920 و 1930 کسان زیادی که پیشینه زندگی در شوروی را داشتند، به افغانستان گریختند.

کسانی که از نقاط گوناگون شوروی به جنوب تاجیکستان برای آباد کردن دره و خش و کشت پنبه به زور رانده شده بودند، چشم به راه فرا رسیدن پاییز که در هنگام آن، آب آمو پایین آمده و شب ها درازتر شود، بودند تا بتوانند به آرامی به سوی افغانستان بگریزند. در میان گریزی ها نمایندگان ملیت های مختلف به شمول روس ها (از جمله قزاق های روسی⁴⁷⁶)، تاتارها، یهودی ها و باشندگان قفقاز بودند. ولی بیشتر تاجیک ها و ازبیک های فرغانه و زرفشان بودند که در آینده کشاورزی و نیز فرهنگ افغانستان را به تراز والایی بالا بردند. در دسته خود ابراهیم بیک یک داکتر روس و چند جنگجوی اُستینی بودند.

به گفته ابراهیم بیک، وقتی که او پیش ایشان خلیفه قزل ایاق به خاطر گفتگو برای بازگشت یکجایی به درون خاک شوروی رفته بود، ایشان خلیفه گفت که در طی ماه های جنوری

⁴⁷⁵. کالخور- به زبان روسی، مخفف «کولکتیونوی خوزیاستوو» (مجمع کشاورزی دسته

جمعی)

⁴⁷⁶. در این جا منظور از قزاق ها (در اصل کزاک ها) شبه نظامیان- جنگجویان مردمی روس است که نباید با قزاق ها- مردم قزاقستان اشتباه گرفته شود.-گ.

و فبروی 1931 نزدیک به 20 هزار خانوار کشاورز به افغانستان آمدند.⁴⁷⁷

جنگاورانی که تازه در هنگام جنگ در برابر افغانی ها در سال های 1930-1931 آمده بودند، هسته توانمندترین دسته های رزمی مهاجری را تشکیل می دادند. بیشتر آن ها، سال های دراز مقاومت سرسختانه در برابر بلشویک ها را پشت سر گذرانیده بودند. بیشتر مهاجران همو یکراست پیش ابراهیم بیک می رفتند. وی برای آن ها نماد پیکار سازش ناپذیر در برابر بلشویک ها بوده است. مهاجران می گفتند که حکومت دار و ندار آن ها را می گیرد، به پیگرد مومنان می پردازد، بازداشت و سرکوب را روا می دارد و از همین رو، ناگزیر شده اند بگریزند.

این افراد خود را با هیچ گونه توهماتی در خصوص حکومت شوروی فریب نمی دادند و بسیار سخت و قاطعانه عمل می کردند. مهاجران ابراهیم بیک را متقاعد می کردند که چنانچه او از مرز شوروی بگذرد و در آن جا مبارزه را آغاز کند، همه مردم از باسماچیان حمایت کرده در برابر حکومت شوروی بر خواهند خاست. به گمان بسیار، در شمار کسانی که ابراهیم بیک را برای گذشتن از مرز به منظور راه اندازی قیام بر می انگیزتند، جاسوسان بلشویکی هم بوده باشند که دستوری رخنه داده شده و هدف آن ها فریفتن و کشاندن باسماچیان به خاک شوروی بوده است.

هر چه بود، عامل قطعی که برای ابراهیم بیک سرنوشت ساز بود، مانورهای دیپلماتیک دولت افغانستان بوده است. یوسف بای مقیم بایف- یکی از زیردستان عالم خان که جزو افراد نزدیک نادرشاه- پادشاه جدید افغانستان بود که با همدیگر پیوسته در کشورهای فرانسه و سویس دیدار می کردند. به گفته علی مردان دادخواه (یکی از قورباشیان ابراهیم بیک که با او به اسارت گرفته شده بود)، نادر پس از جلوس به اورنگ شهریاری، مقیم بایف را به کابل دعوت کرد و به وی پیشنهاد داد تا برای کشاندن عالم خان و ابراهیم بیک به جانب او میانجی شود. عالم خان بنا بر توصیه و سفارش مقیم بایف پافشاری کرد که ابراهیم بیک به کابل بیاید.⁴⁷⁸ همان گونه که پیشتر گفته شد، ابراهیم بیک با پی بردن به اصل شگرد، از انجام فرمان رییس خود و نادر خودداری ورزید.

نادر، همزمان با رسیدگی به مساله لقی ها، مساله ترکمن ها را نیز به گونه بس قاطعانه حل نمود. وی قلیچ سردار و پاشا سردار را با 90 تن از سواران جنگاور آن ها که از زمان بچه سقاء (1929) در کابل بودند، خلع سلاح نمود. آن ها چاره یی جز

⁴⁷⁷ پرونده 123469. برگ 177

⁴⁷⁸ پرونده 123469. برگ 164-165

تن در دادن به خواست پادشاه نداشتند. نادر به نوبه خود چونان یک فرمانروای جوانمرد رفتار کرد. پس از اعطای درجه کرنیلی (سرهنگی) به سرداران، آن‌ها را با هدیه گرانی برابر با 100000 روپیه نزد خلیفه قزل ایاق فرستاد.⁴⁷⁹ خلیفه قزل ایاق با افغانی‌ها آشتی کرد. اما در برابر ابراهیم بیک نیز برنخواست. در ماه مارچ 1931 او از ابراهیم بیک حمایت نکرد و وی را دست‌تنها با افغانی‌ها گذاشت. رهبر روحانی مهاجران آسیای میانه به عنوان یک سیاستمدار خردمند می‌دانست که اگر از ابراهیم بیک جدا شود، نابودی او حتمی خواهد بود.

این‌گونه، افغانی‌ها که از پیش ترکمن‌ها را به سوی خود جلب کرده بودند، اقدامات در زمینه نابود کردن ابراهیم بیک و باسماچیان وی را آغاز کردند. آن‌ها مهاجران را به لب مرز آوردند و ابراهیم بیک دست‌تنها ماند. ترکمن‌ها و عالم خان از او رو بر گرداندند و نادر او را دشمن جانی خود می‌خواند. هیچ چیزی نبود که او را در افغانستان نگه دارد. ابراهیم بیک پس از پا گذاشتن بر ساحل کم‌شیب آمو با گزینش سنگینی رو به رو شده بود. تسلیم شدن به حکومت شوروی بدون جنگ برای او به این معنا بود که هم خود و هم بستگانش را نجات دهد؛ مگر آبرو و حیثیتش را بر باد دهد. لقی مغرور، از دست دادن اعتماد دسته‌ها و حمایت بخشی از مردم که همچنان او را قهرمان و غازی شکست‌ناپذیر و سازش‌ناپذیر می‌دانستند، را بر نمی‌تابید. از سوی دیگر، جنگیدن با ارتش سرخ در خاک شوروی با داشتن افغانستان غیر دوست در عقبگاه خود، برابر با مرگ ناگزیر بود. در اواخر ماه مارچ، ابراهیم بیک قورباشیان خود را در محل کپتر علی فرا خواند. مقرر گردید که «به خاک شوروی بروند و بعد ببینند که چه تصمیمی بگیرند: اگر مردم استقبال کنند، مبارزه گسترده‌ی را با شوروی‌ها آغاز می‌کنیم و اگر نه با حکومت در باره تسلیمی به مذاکره خواهیم پرداخت».⁴⁸⁰

این‌گونه، جنگ افغانی ابراهیم بیک که انگلیسی‌ها او را «روبین هود افغانی» می‌خواندند،⁴⁸¹ پس از جشن نوروز در اواخر مارچ 1931 به پایان رسید. اوایی که قادر نبود از رموز و باریکی‌های سیاست سر در بیاورد و قربانی فتنه انگیزی‌ها و دسیسه‌های خبرچین‌های افغانی و نومید از خیانت دوستان پیشین⁴⁸² شده بود. او با این‌که بیشتر از یک غریزه بشر اولیه پیروی می‌کرد تا از عقل سلیم، تصمیمی می‌گیرد که تنها و یگانه تصمیم درست از دیدگاه او بود و آن این‌که به

⁴⁷⁹ پرونده 123469. برگ 197

⁴⁸⁰ پرونده 123469. برگ 36

⁴⁸¹ "Sunday Times", December 7, 1930

⁴⁸² منظور از عالم خان و خلیفه قزل ایاق است-گ.

تاجیکستان شوروی برود. در این حال، وی گفت: «بهر است به دست بلشویک ها کشته شوم تا افغانی ها».

نتیجه گیری:

پاسخ مفصل به این پرسش که باسماچیگرایی در حقیقت چه بوده است، داستان مثنوی هفت خروار است. مؤلف کوشیده است در کتاب خود⁴⁸³ پاسخ این پرسش را بدهد. در این نوشته، به این بسنده می کنیم که نشان بدهیم باسماچیگری چه نبوده است. باسماچیگری جنبش متحد ملی یا اسلامی جایگزین استعمارگرایی و بلشویسم نبوده است. باسماچیگری به جنبش سراسری به خاطر آزادی از حاکمیت خارجی ها همانند با ناسیونالیسم هندی که پاسخ شایسته یی به استعمارطلبی بریتانیایی بود، مبدل نشد. در سراسر دهه 20 سده بیستم دو مرکز مقاومت گسیخته از همدیگر وجود داشته است: یکی جنبش ناسیونالیست های پان ترکیستی ترکستان و دیگری جنبش شورشیان مذهبی- امیری بخارا. جنبش نخست جنبش خاص نخبگان و یک پدیده بسته بوده است که قادر نبود روح اصلاح طلبی خود را به توده های مردم بدمد. جنبش دوم عاری از رهبری مناسب و با فرهنگ بود و تبدیل به نیروی ویرانگری شد که بر سر راه روند مدرنیزه کردن جامعه (که سرشته آن در بیرون در دست شوروی بود)؛ پدیدار گردید.

در جنبش شورشی مذهبی- امیری بخارای خاوری قهرمان ما نقش اصلی داشت. بسیاری از منتقدان ابراهیم بیک بسیار دادگرانه به جنبه جنایی باسماچیگری اشاره می کنند. در حقیقت، باسماچیگری یکی از مظاهر یا پدیدارهای جنگ آزادیبخش مذهبی که منجر به شعله ور شدن خشونت کنترل ناپذیر و تلفات میان مردم بی دفاع گردید، بوده است. در میان باسماچیان، دسته های جنایتکار روشنتر جنایی- تباری هم بود. اما هدف باسماچیگرایی اصلاً خشونت نسبت به مردم نبوده است. به همین پیمانه، فشار و اختناق حکومت شوروی نسبت به هدف اصلی- «ایجاد سوسیالیسم» بیشتر جزو اهداف فرعی بود.

ابراهیم بیک کمتر به یک رهبر جنبش نظامی- سیاسی می ماند. وی مانند دیگر «روبین هود» ها که ملت ها و فرهنگ های مختلف از آن کم نداشتند، به گفته اریک هبس باوم- تاریخ شناس برجسته نیو مارکسیست، یک «رهزن اجتماعی»⁴⁸⁴ بوده است که مظهر تمایلات و آرزوهای دیرین مردم بینوا، ستمدیده و فریب خورده کشاورز در راه آزادی، قهرمانی و عدالت بوده است. البته «رهزنی اجتماعی» ابراهیم بیک علیه پولداران متوجه نبود (بر خلاف کارروایی های پانچو ویلیای مکزیکی که از معاصران

⁴⁸³. منظور از کتاب چاپ نشده آقای داکتر عبدالله یف زیر نام «از سین زیان تا خراسان: تاریخ مهاجران آسیای میانه» است. ایشان از سر مهر این اثر را با ایمیل پیش از چاپ برای گزارنده فرستاده اند که از ایشان ابراز سپاس می نمایم. -گ.

⁴⁸⁴ . See: Eric Hobsbawm Bandits. Weidenfeld & Nicolson, 2000

او بود و یا واسع- همشهری بزرگسال تر تاجیکی او). ابراهیم بیک به مردم اموال را بر نمی گردانید بلکه توهم اعاده ناموس و دفاع را به آنان تلقین می کرد. ابراهیم بیک به آن معنا شورشی بود که او که بر موج بسیج سراسری بلند شده بود، عطالت دهقانی روزمره و جامد اندیشی و بیکارگی را به چالش فرا می خواند. وی نه رهبر، بل که بیشتر مظهر ناخرسندی و ناخشنودی مردم بوده است. باسماچیرایی با آن که چنین هدفی نداشت، مگر، رد پای خود در تاریخ، با ننگ داشتن فروغ شعله «انقلاب جهانی» در سواحل آمو و دامنه هندوکش، برجا گذاشت. ولی سهم راستین باسماچیان در رهایی آسیای میانه آنچنان چشمگیر نیست. باسماچیرایی تنها به وجود ارزش هایی مانند آزادی و استقلال اشاره کرده است و لیکن راه رسیدن به آن را نمی دانست.

امیر امان الله و آسیای میانه شوروی

باور سرسختی هست؛ مبنی بر این که طی ده سال فرمانروایی امان الله خان (1919-1929)، مناسبات میان افغانستان و روسیه شوروی رو به نزدیک شدن گام به گام داشت. در حالی که دوره بعدی فرمانروایی نادر شاه (1929-1933) را دادگرانه با شکست شوروی در مبارزه بر سر نفوذ در افغانستان و لغزش تدریجی مساله افغانستان در حاشیه سیاست خارجی شوروی به هم پیوند می زنند.

البته، با آن چه که در بالا گفته شد، می توان سری از سازگاری تکان داد، مگر، تنها همنوایی با این دیدگاه ها، برای شناخت همه مناسبات افغانستان با همسایگان شمالی اش در سال های دهه 1920 بسنده نیست. این مناسبات بارها پیچیده تر از آن است که در نگاه نخست پنداشته می شود. سخن بر سر پیوندهای توده های نزدیک از دیدگاه تباری است که در دو سوی مرزهای شوروی و افغانی زندگی می کردند. این پیوندها در سراسر دهه سوم سده بیستم تا زمانی که در میانه های سال های دهه 1930 مرز میان آسیای میانه و افغانستان بسته نشده بود، روی هم رفته، به خوبی گسترش می یافت. روشن است، پس از بسته شدن مرزها، هر گونه تماس میان ملت های هم‌ریشه از هم گسیخت.

به ویژه، روابط میان کابل و مسکو با آزمون های سختی رو به رو شده بود، زیرا جمهوری فدراتیف شوروی سوسیالیستی روسیه با شوروی سازی منطقه آسیای میانه از سال 1917 تا سال 1920 و سراسر دهه بعدی، دورنگای مبارزه ملت های باشنده منطقه برای تعیین سرنوشت ملی شان را تیره و تار ساخته بود. در پاسخ به این تدبیرها، کابل و محافل اجتماعی افغانی می کوشیدند از مسلمانان همسایه در مبارزه شان در برابر حکومت شوروی پشتیبانی کنند.

نمی شود گفت که این موضوع بررسی نگردیده است. اما ارزیابی های متضادی برای مثال در کارهای نظیف شهرانی (امریکایی ازبیک رابت افغانی⁴⁸⁵) و ولادیمیر بویکو- دانشمند روسی دیده می شود. هرگاه شهرانی در سیاست امان الله نسبت به آسیای میانه «پشتیبانی بی آلیشانه و اظهار دلسوزی و همبستگی اسلامی»⁴⁸⁶ را می بیند، بویکو ماجراجویی غیر دوستانه نسبت به روسیه، پان اسلامیسیم و تلاش الحاق خاک های دیگر را باز می یابد⁴⁸⁷.

در نوشته دست داشته، کوشش به خرج داده شده است بر تلاش های امان الله خان که نقش مستقلى را در همآوردی سیاسی میان بریتانیای کبیر و روسیه در آسیای میانه با پشتیبانی از مقاومت مسلمانان فرغانه در سال های 1919-1920 و شورشیان بخارا در سال 1922 بازی کرده بود، روشنی افکنده شود. همچنین در این مقاله، سخن از مبارزات کوهنشین های بدخشان افغانی می رود که از سوی دولت تاجیکستان در سال های 1925-1926 حمایت نشده بودند. این رویدادهای مرزی تاجیکی- افغانی و ازبیکی- افغانی در تاریخ آسیای میانه، ناتوانی «همبستگی اسلامی» رمانتیک را در رویارویی در برابر سیاست های هدفمند ابرقدرت ها که منطقه را زیر کنترل داشتند، نشان می دهد.

پشتیبانی از ترکستانی ها و بخاری ها از سوی افغانی ها در سال های دهه 1920 علل عینی داشتند. افغانستان از سومین جنگ انگلیس و افغانستان (سال 1919) پیروز سر بیرون آورده بود و رهبر آن سرشار از شور و شیفستگی بود و مایل بود تا در سیمای یک رهبر پیروزمند اسلامی تبارز نماید. امیر افغانستان زیر نفوذ اندیشه های اصلاح طلبانه «جوانان افغان» به ویژه محمود طرزی⁴⁸⁸ - نماینده برجسته این گروه، روزنامه نگار، پدرزنش و شخصیت کلیدی در

⁴⁸⁵. منابع دیگر شهرانی را قرغیز تبار می انگارند-گ.

⁴⁸⁶ Shahrani N. Resisting the Taliban and Talibanism in Afghanistan: Legacies of a Century of Internal Colonialism And Cold War Plotics In A Buffer State “ Perceptions Journal Of International Affairs. December 2000-February 2001 Volume V- Number 4 <http://ww.mfa.gov.tr/grupa/percept/V-4/shahrani.10.htm>

⁴⁸⁷. بویکو، مشی سیاست خارجی امان الله خان در افغانستان در اوایل سال های دهه بیست در محور آسیای میانه. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به :

[URL:http://new.his.asu.ru/12.pdf](http://new.his.asu.ru/12.pdf)

⁴⁸⁸. پدر محمود طرزی- غلام محمد خان طرزی از بازماندگان سردار رحمدل خان- برادر امیر دوست محمد خان بود که بنا به دلایل سیاسی ناگزیر به گریختن به سوریه گردیده بود. پسر او محمود طرزی با اندیشه های پان اسلامیستی، رفرمیسم اسلامی و پان ترکیسم آشنا گردیده و به آن ها گرویده بود. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به :

Katrak, Sobab K.Through Amanulla’s Afghanistan- Karachi:Sind Observer,1929-XIII

حلقه حواریونش بود. جنبش مدرنیستی⁴⁸⁹ جوانان افغان در بر گیرنده هم اندیشه های [لاییک-گ.] [مصطفی کمال آتاترک- اصلاح طلب و هم اندیشه های [پان اسلامیستی-گ.] سید جمال الدین افغانی بود. سید جمال الدین احکام اساسی وحدت اسلامی را تدوین کرده که برای همه پیشوایان اسلامی در سال های سه دهه نخست سده بیستم بیگانه بود.

مدرنیزاسیون، دسترسی به فنآوری پیشرفته، ملی کردن و برخی ایده های دیگر اصلاح طلبانه آن هنگام مخصوصا میان نخبگان جامعه افغانی بس دلنشین بود. مگر، توده های اصلی مردم بیشتر زیر نفوذ عناصر سنتی شعور اجتماعی مانند ایده استقلال و مقاومت متحد در برابر دشمن مشترک یعنی جهاد در برابر مخالفان اسلام بودند. طبیعی است، مبارزه مردم آسیای میانه شوروی نمی توانست توجه هم افغانی های ساده و نیز امیر جوان را که تمایل داشت خودش را به عنوان پاسدار اسلام در منطقه اعلام کند، جلب نکند.

علت دیگر همدردی و کمک به همکیشان مستقر در سوی دیگر رود آمو اشتراک در مقدسات اسلامی بود. بخارا و سمرقند برای همه مسلمانان مکان های مقدسی بودند و کنون هم اند. بخش چشمگیر روحانیون سنی افغانی در شهر بخارا تحصیل کرده بودند. بسیاری از آرامگاه ها، زیارتگاه ها، نیایشگاه ها و مزارهای دینی و دیگر بناهای مقدس در سرزمین های تاجیکستان، ازبیکستان و ترکمنستان معاصر واقع اند. مانند مسجد و آرامگاه مولانا یعقوب چرخ- عارف نامدار در شهر دوشنبه، آرامگاه امیر همدانی در کولاب و...⁴⁹⁰ به این مکان های مقدس به پیمانگی یکسانی در هر دو سوی مرز احترام می گذاشتند.

نمایندگان تئولوژی اسلامی- علماء و رهبران دینی کارازماتیک جایگاه ویژه یی را در سلسله مراتب دینی فئودالی آسیای میانه «روسی» و افغانستان داشتند. اعتبار شان هم در میان دولتمردان و هم در میان مؤمنان عادی تابو بود. انگیزه مرکزی موعظه ها و خطبه های آن ها- ایده استقلال و وحدت اسلامی بود. در میان پیشوایان دینی، شیوخ و ایشان های زیادی بودند که مرشدان مورثی طریقه های تصوفی شمرده می شدند که ده ها و صدها پیر و مرید در هر دو سوی مرز داشتند. رهبران مذهبی کلریکال افغانستان از اعتبار ویژه یی به سبب نقشی که در جنگ های انگلیس و افغانستان

⁴⁸⁹ در این جا نمی توان با ارزیابی مولف که «جنبش» هواداران اصلاح طلب امان الله خان را یک جنبش «مدرنیستی» خوانده است، سازگار بود. چه؛ زدن برچسب «جنبش مدرنیستی» به مفهوم متداول امروزیین یا حتا مفهوم کلاسیک آن به گروه اصلاح طلبان هوادار امان الله خان و طرزی بسیار دشوار است. -گ.

⁴⁹⁰ روشن است به این فهرست می توان مساجد، مدرسه ها و زیارتگاه های معروف سمرقند و بخارا را افزود-گ.

بازی نموده بودند، برخوردار بودند. روشن است که در هنگام جنگ سوم انگلیس در برابر افغانستان، دولت و شخصیت های رسوخمند دینی این کشور در پی به دست آوردن پشتیبانی در کشورهای مختلف با باشندگان مسلمانان بودند⁴⁹¹ و چنین پشتیبانی یی را به دست هم آورده بودند. در این شمارآسیای میانه روسی هم بود.

اندیشه همسوسازی تلاش های پراکنده مسلمانان برای احیای شکوه از دست رفته و حیثیت پایمال شده دین [به خاطر شکست مرگبار و فروپاشی اندوهبار امپراتوری عثمانی-گ.] [ذهن امان الله را هم به خود مشغول داشته بود. امیر بلندپرواز تمایل داشت نخستین متحد کننده دولت های اسلامی پس از سقوط امپراتوری عثمانی شود. مادرش در این باره به عالم خان- امیر بخارا در سال 1919 نوشته بود: «دشمنان ما از اختلافات خانوادگی ما سود زیادی می برند. آن ها دولت های اسلامی را یکی پس از دیگری سرنگون می کنند و مسلمانان کشورهای مختلف «پس از افتادن به چنگ شان خشک می شوند». روشن نیست کابل چه نوع اتحادی را در نظر داشته بود. مگر، می شود گمان زد، که خاندان حاکمه، افغانستان نیرومند و مستقلی را در مرکز این اتحاد می دید.

هرگاه ایده انترناسیونال اسلامی بر امان الله تاثیر گذاشته بود، بلشویک ها به هیچ رو از ایده انترناسیونال پرولتری دست بردار نبودند. شگفتی برانگیز است که درست در سال های 1919-1920 این گرایش ها همزمان پدیدار شده بودند. در آن هنگام، روسیه شوروی با ناکام شدن در تلاش های راه اندازی «انقلاب جهانی» در باختر، شتاب داشت شکستش را در خاور جبران کند. در همان هنگام، امان الله با بهره گیری از پایان جنگ جهانی اول و تضعیف انگلستان کوشید به استقلال بیشتر کشور خود که می کوشید آن را در سیمای پیشتازترین کشور در جهان اسلامی ببیند، دست یابد. بی پایگی این پروژه های ایدئولوژیک و خطرناک پسان ها هنگامی که شور و شیفستگی انقلابی کاهش یافته، جای خود را به پراگماتیسم دولتی داد، آشکار شد.

در آن هنگام در سال های 1919 - 1920 چنین بر می آمد که روسیه شوروی با همه اعلام جنگ کرده بود. حتا ناکامی لشکرکشی سواران سرخ توخاچفسکی در آغاز سال 1920 به شهر وارسا به هیچ رو، اطمینان بلشویک ها را در لزوم ادامه مشی «انقلاب جهانی» دچار شک و تردید نکرده بود.

میخاییل فرونزه با تدوین جزئیات عملیات رزمی در زمینه تصرف بخارا، در گزارش خود به فرمانده کل روسیه شوروی

⁴⁹¹. بایگانی دولتی نظامی روسیه، ، فوند 110، پرونده و.یژه 3، پوشه 920.

در ماه جون 1920 پیشنهاد بستن «مشت آهنین برای گسترش ساحه عملیات و مانورها به حدود افغانستان»⁴⁹² را طرح نموده بود. پس از آزادی حصار و کولاب، پیش بینی شده بود کار انگلستان را در محور افغانستان یکسره کرد تا سر انجام به تحقق آرزوی دیرین رسیدن به آب های خلیج بنگال دست یافت. در صورت پیروزی لشکرکشی افغانی، دستاویز نام نهاد «حزب انقلابی افغانی» در تاشکنت در حال آمادگی به سر می برد تا وظیفه یی را که از سوی کویباشیف-معاون رییس کمیسیون ترکستان به شرح زیر تعیین گردیده بود، انجام دهد: «نظام موجود استبدادی را از میان برده، جمهوری شوروی توده یی را برپا نمایند»⁴⁹³. یادآور می شویم که همه این رویدادها در متن روابط «دوستانه» میان لنین و امان الله خان روی می داد.

سال های 1919-1920 - امان الله و فرغانه یی ها :

افغانی ها در اواخر سال 1919 به آسیای میانه شوروی دقیق تر به وادی فرغانه نیروی نظامی فرستادند. چگونگی این اتفاق مهم مقاومت اسلامی در برابر حکومت شوروی مدت ها بود ناشناخته مانده بود. در این میان، مطالب آرشو دولت هند بریتانیایی در لندن⁴⁹⁴ و آرشوهای روسیه به مؤلف (نویسنده) اجازه دادند مدارک پراکنده را در یک تصویر کم و بیش مرتبط به همی در هم آمیزد.

چهار ماه پیش، در آستانه این رویداد، افغانی ها در شهر راولپندی با انگلستان شکست خورده قرارداد صلح امضاء کرده بودند. این قرارداد وضع افغانستان را به عنوان «کشور آزاد و مستقل در امور داخلی و خارجی» تحکیم کرد.

بی درنگ پس از امضای این قرارداد، هیات افغانی به سرپرستی محمد ولی خان (تاجیک) رهسپار مسکو گردید تا استقلال در امور خارجه را در برابر انگلیسی ها نشان دهد. نخستین سفیر افغانستان مستقل بر سر راه از بخارا بازدید کرده و در این جا با سید عالم خان دیدار کرد. محمد ولی خان به امیر بخارا نشان و نامه امان الله خان را پیشکش کرد. چنین بر می آید که افغانی ها از تمایل عالم خان در زمینه مقاومت در برابر روسیه شوروی آگاهی داشتند. رهبر افغانستان در نامه اش به عالم خان، وی را

⁴⁹². بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، برگ 921، برگ های 43-

⁴⁹³. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 122، پرونده ویژه 1، پوشه 11، برگ 84.

⁴⁹⁴. India office Librarz , Records

از بر آمد فوري در برابر بلشويك ها بر حذر داشت با استناد به آن که افغانستان نمی تواند از بخارا به دلیل درگیری با انگلستان پشتیبانی نماید.

به گونه یی که پسان ها امان الله خان به خاطر می آورد، عالم خان، در گفتگو با سفیر افغانی، چشم اندازهای اتحاد میان افغانستان و بخارا در برابر بلشویسم را به بررسی گرفته بود. دو طرف به توافق رسیدند که «همه جهان اسلام چشم انتظار بستن اتحاد میان افغانستان و بخارا است»، مگر اما این اتحاد در حرف باقی ماند و جامه عمل نپوشید. محمد ولي خان گفته بود: «تا وقتی که اقدامات برادر تان [یعنی مبارزه امان الله خان در برابر انگلستان] مشخص نشده، شتاب نوزید». پسان ها سید عالم خان به خاطر می آورد: «چون که کلمات سفیر بسیار عادلانه بودند، تصمیم گرفتم آنچه را که او گفته بود، پیش گیرم و با به خاطر سپردن این توصیه ها، شکیبایی و بردباری را پیشه کردم»⁴⁹⁵.

امان الله خان برای این که حد اقل به گونه یی از عالم خان پشتیبانی نموده باشد، آموزگاران و مربیانی برای آماده سازی ارتش و تولید مهمات جنگی و هدیه یی مشتمل بر شش قبضه توپ، دو قبضه تیربار، دو قبضه توپ کوهستانی و دو قبضه توپ لوله کوتاه به او فرستاد⁴⁹⁶.

دلیل این گونه رفتار سرد امیر افغانی نسبت به عالم خان، اختلاف بس آشکار شاه اصلاح طلب جوان کابل با فرمانروای خودکامه کهنه کار هوادار انگلستان بخارا بود.

هرگاه چیزی دیگری امان الله را با هواداران امیر بخارا غیر از «همبستگی اسلامی» ریتوریک به هم پیوند نمی داد، جنبش باسماچی ها در فرغانه به گونه مشخص مورد توجه امیر افغانی قرار گرفته بود. لاجرم، وی از پویایی های «کمیتة ترکستان» نیز آگاهی داشت، که پسان ها چونان «اتحادیه ملی ترکستان» به رهبری مصطفی چاکایف برآمد نمود و در ماه فبروری 1919 از شهر تفلیس (پایتخت کنونی گرجستان) از همه کشورهای غربی که در کنفرانس صلح ورسال جمع شده بودند، فرا خواند تا ترکستان را اشغال کنند و زمینه ایجاد کشور مستقلی را در آن جا فراهم سازند.⁴⁹⁷ هم امان الله و

⁴⁹⁵. خاطرات امیر عالم خان، تاریخ حزن ملل بخارا، به قلم امیر عالم خان، پیشگفتار و توضیحات از داکتر احرار مختارف، تهران، مرکز مطالعات ایران، ص 21.

⁴⁹⁶. این دسته افغانی در سیمای یگان پاسدار خاص، امیر را پس از سقوط بخارا در سپتامبر 1920 هنگام گریز به بخارای خاوری همراهی کرده و سر انجام در بهار 1921 او را به کابل آوردند.
⁴⁹⁷. از تاریخ مهاجران روسی، نامه ذکی ولید به چوکایف ریال 1924-1932.

هم فرماندهان ارتش او چون نادرخان که تجربه بسیج قبایل افغانی در مبارزه با هند بریتانیایی را در بهار و تابستان سال 1919 به دست آورده بودند، شاید، به بنیه نظامی و سیاسی ترکستانی ها که در برابر بلشویک ها به پا خاسته بودند، علاقه داشتند.

این بود که در آغاز ماه دسامبر هیاتی متشکل از ده نفر به سرپرستی محمد اکبر خان- سرهنگ ارتش افغانستان به پایگاه امین احمد بیک (محمد امین بیک) - پیشوای باسماچی های فرغانه در روستای گور بابا در نزدیکی خوقند رسید.⁴⁹⁸ در آن زمان، محمد امین بیک با «ارتش نامنهاد دهقانان» که متشکل از دهقانان روسی و گارد سفیدی ها به فرماندهی مانستروف بود، پیمان اتحاد بسته بود. این پیمان باسماچی ها و گارد سفیدی ها، زمینه ساز تشکیل «دولت نامنهاد موقت فرغانه» در ایرکشم در نزدیکی مرز با چین در اکتبر 1919 گردید. محمد امین بیک به عنوان رهبر این دولت برگزیده شد که همچنین فرماندهی نیروهای مسلح متحد را به دوش داشت. این دولت با کمک اوسپنسکی- قنصل پیشین تزاری در کاشغر و با پشتیبانی پنهانی قنصل انگلیس در کاشغر، کوشید بر رهبران باسماچی ها کنترل برقرار نموده، به اختلاف نظر ها میان آن ها پایان داده و برنامه مشترک مبارزه در برابر حکومت شوروی را تدوین کند.

در آن هنگام، در سال های 1917 - 1919 احتمال دخالت مستقیم انگلستان به منظور ارایه کمک به شورشیان و تامین استقلال ترکستان منتفی نبود. هر چه بود، اسارتون- قنصل انگلیس در کاشغر، هوادار پرو پا قرص این طرح بود.⁴⁹⁹

به گمان بلشویک ها، وظیفه محمد اکبر خان این بود که باید روشن کند که «آیا باشندگان فرغانه در مبارزه در برابر بلشویسم کمک افغانی ها را می پذیرند یا ترجیح می دهند با انگلیسی ها که دشمن مسلمانان همه جهان می باشند، همکاری کنند».⁵⁰⁰

بنا به اطلاعات انگلیسی ها، افغانی ها به مانستروف وعده دادند در صورت توافق با شرایط مطروحه، 5000 میل تفنگ

⁴⁹⁸ .IOR: L/P, S/11/182

⁴⁹⁹ . در دستورالعملی که به میسیون انگلیس در کاشغر داده شده بود، توصیه می شد که «از هر امکان پدید آمده برای مداخله سودمند در آسیای میانه هرگاه در زمینه موافقت حکومت هند بریتانیایی گرفته شده باشد، بهره گیری شود». نگاه شود به :

Glenda Fraser. «Basmachi»-I // Central Asian Survey 6.-No.1 (1987), 24

⁵⁰⁰ . بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 922،

برگ 33.

را که گویا در راه است و در شهر افغانی روستاق است، در دسترس آن ها خواهند گذاشت. مانستروف خودش شمار تفنگ هایی را که اکبر خان وعده داده بود، 500 میل ذکر می کرد. محمد اکبر گویا همچنین وعده داده بود که چند هزار سرباز را (که شمار شان تا 10000 نفر ذکر شده بود) برای پیکار در برابر بلشویک ها به فرغانه بفرستد. به پنداشت سازمان اطلاعات شوروی، محمد امین بیک می بایستی به افغان ها خواهش کتبی می مبنی بر «گرفتن ترکستان زیر حمایت خود»⁵⁰¹ ارایه می کرد. هیات کابل به نوبه خود از نام فرمانروای افغانستان به محمد امین بیک قول داده بود به او حق کنترل بر ترکستان را بدهد. محمد امین بیک پس از به قدرت رسیدن، باید اصلاحاتی را در اداره، آموزش و عرصه های دیگر با پیروی از دستورهای العمل های به دست آورده از افغانستان انجام می داد.⁵⁰²

این بود که پیشنهاد کمک مطلوب از خارج دریافت شده بود. اما این پیشنهاد آشکارا دارای بار دوگانه می نمود. همکاری با افغانی ها برای دولت باسماچی ها و گارد سفیدی ها پیامدهای پیش بینی ناپذیری را به دنبال داشت، چون که این پیشنهاد از سوی رژیم که نسبت به مسکو انقلابی حسن نیت داشت و چندی پیش جنگ با انگلستان را به پایان رسانید، بود، بر می خاست. گذشته از این، **پیشنهاد سر درگم بود.**

محمد امین، مانستروف و دیگر پیشوایان فرغانه (خال خواجه قرغز، شیر محمد سرتی و سمیع مقسوم) مشاوره کردند که در آن تصمیم مصالحه آمیزی گرفتند. فیصله گردید که تقاضای اسلحه کنند، اما از مراجعه فوری برای «حمایت» با دستاویز ساختن ضرورت گرفتن تصویب مقدماتی از دولت موقت خودداری کنند. روشن است که این قطعنامه طفره آمیز زیر فشار گارد سفیدی ها تصویب شده بود که از افزایش ناسیونالیسم و پان اسلامیسیم بیم داشتند. افزون بر این، کور شیر محمد، انگلوفیل نیانی بود و باسماچی ها و گارد سفیدی ها می دانستند که چشم انداز نزدیک کردن افغانستان و ترکستان بر پایه وحدت اسلامی برای انگلیسی ها پذیرا نخواهد بود.

انگلیسی ها به راستی با کور شیر محمد تنگاتنگ کار می کردند. بررسی اسرتون- قنسول انگلیس در کاشغر با او پیوسته در ارتباط بود. به او دستورهایی و شاید هم کمی سلاح داده بود.⁵⁰³ اسرتون تلاش می ورزید با پاتریوتیسیم (میهن پرستی) ندیم خود بازی کند تا جنبه های نامطلوب

⁵⁰¹ همان جا .

⁵⁰² همان جا .

⁵⁰³ روشن است برای ارایه پشتیبانی بیشتر به اجازه دولت نیاز بود .

پان اسلامیسم برای انگلیس در جنبش ضد بلشویستی را کاهش دهد. در سال 1920 وی به شیر محمد پیشنهاد کرد تا «پامیر را زیر کنترل خود بگیرد». با این هم، به رغم تلاش های اسرتون، برنامه مداخله مسلحانه به ترکستان روسی تصویب نشده بود. ماموران دولتی هند بریتانیایی با وصف اطمینان مامور خود در باره سرسپردگی کور شیر محمد و پشتیبانی کامل مردم فرغانه از وی، از ترس این که قیام به «جهاد» ضد انگلستان مبدل نگردد، از پیاده ساختن این طرح خود داری ورزیدند.

به هر رو، در این جا به اواخر سال 1919 بر می گردیم. در آن برهه، «دولت» محمد امین هم برای انگلستان و هم برای گارد سفیدی ها مناسب بود. چون از پیشرفت بلشویک ها جلوگیری و از پان اسلامیسم را کناره جویی می کرد. در عین زمان، انگلیسی ها، دقیق تر- قنسول انگلیس در کاشغر در واگذاری کمک مستقیم به ندیمان شان (کور شیر محمد، خال خواجه و محمد امین) شتاب نداشتند. اسرتون- قنسول بریتانیا در کاشغر تنها به آن ها کمک معنوی می کرد. روشن است، این امر برای اتحاد باسماچی ها و گارد سفیدی ها که نیاز شدیدی به کمک- در گام نخست کمک نظامی داشتند، خوشایند نبود. فرغانی ها در این اوضاع نمی توانستند به پیشنهاد کمک مستقیم افغانی ها توجه نکنند.

باید گفت که رسیدن هیات افغانی (که به زبان تاجیکی⁵⁰⁴ سخن می زدند)، به فرغانه؛ از دید بلشویک ها پنهان نبود. به هر رو، سر انجام، فرغانی ها تصمیم گرفتند هیاتی را به کابل بفرستند. نمایندگان هیات دستور داشتند تا اطلاعات بیشتری در باره مطالبات افغانی ها در ازای ارایه کمک، به دست بیاورند. سرپرستی هیات را ملا آخوند کریم بابایف از شافیرکان، ملا هاشم جان قاسم بابایف از مرگیلان، تاش محمد-برادر کور شیر محمد و امین قاراقالپاک- نماینده قورباشی ایرگاش به دوش داشتند. کنت میاستوف و مهندس و. و. تیتس- دو نفر نماینده روسی شامل هیات بودند.⁵⁰⁵ اما کنت میاستوف از پیامدهای غیر قابل پیش بینی این اقدام هراس داشت و به بهانه بیماری از رفتن به کابل خودداری کرد و پس از دو روز به شهر اوش (در قرغیزستان) گریخت. این در حالی بود که هیات متشکل از 60 نفر شامل بیست جوان فرغانه یی که برای آموزش در آموزشگاه نظامی کابل برگزیده شده بودند، برای رفتن آمادگی می گرفتند.

504. منظور از زبان پارسی دری است. گ.

505. همان جا

فرغانی‌ها به تاریخ 28 دسامبر 1919 رهسپار کابل گردیدند. پس از پیمودن گردنه‌های دشوار گذار و پوشیده از برف به افغانستان رسیدند، مگر، نه در در روستاق و نه در خان آباد نشانی از جنگ افزارهای موعود پیدا نکردند. هیات به تاریخ 10 فروری 1920 به کابل رسید و پس از چند روز از سوی محمود طرزی و جنرال محمود سامی به حضور پذیرفته شد. به تاریخ 18 فروری امیر امان‌الله خود آن‌ها را پذیرفت. در هنگام بار، مهاجر نامدار، محمود خان تورا (شاید هم طوره) - پسر وزیر آخرین دولت خان نشین خوقند هم حضور داشت. امان‌الله، در جریان گفتگو چند بار جلونقشه آمد و پرسش‌هایی کرد، در باره آن که عملیات نظامی در فرغانه چگونه صورت می‌گرفتند... و به این بسنده کرد و مساله را به رسیدگی محمود طرزی داد. مگر، پس از چند روز، طرزی به ماموریت رسمی به هند سفر کرد و مساله همین‌گونه باز ماند. به فرغانی‌ها پیشنهاد شد یک ماه به عنوان مهمان در کابل ماندگار شوند. با آن که تیتس به حضور امیر دعوت نشده بود، در باره آن چه که در کاخ و دربار می‌گذشت به خوبی آگاهی داشت. پس از چند ماه، او نزد انگلیسی‌ها گریخت تا گزارش مفصلی در باره پویایی هیات به انگلیسی‌ها در پیشاور ارائه کند.⁵⁰⁶

روشن است، که افغانی‌ها در اندیشه بودند و شتاب نداشتند در مساله «ترکستان» تصمیم بگیرند. در عین زمان، رویدادها در فرغانه به سود ترکستانی‌ها گسترش می‌یافت. به دستور لنین، تیپ نظامی تاتاری‌ها از پاولوژیه (منطقه پیرامون رود ولگا) به ترکستان آورده شده بود. جنگاوران تیپ در پهلوی سرسپردگی به بلشویسم، با زبان‌های بومی ترکی و آموزه‌های اسلام آشنایی داشتند. تاتارهای می‌بایست برای فرغانی‌های تسلیم‌ناپذیر و سرکش الگو می‌شدند. افزون بر آن، در ترکیب ارتش سرخ، تیپ سواره نظامی متشکل از اسیران نظامی جنگ جهانی اول (بیشتر از اتریشی‌ها و چکی‌ها) ایجاد گردیده بود که در ترکستان مستقر گردیده بودند. این‌گونه، پایگاه بلشویک‌ها در آسیای میانه خیلی تقویت یافته بود. و کویباشیف و م. فرونزه - بلشویک‌های مجرب، امور نظامی و تبلیغی را رهبری می‌کردند. گروه‌های رزمی سرخ با کاربرد باهمی تاثیرگذاری ایدئولوژیک در میان مردم و راه اندازی عملیات نظامی و اقدامات سرکوبگرانه، بر دو تن از پیشوایان اصلی شورشیان - ایرگاش و کور شیر محمد شکست تباہ کننده‌ی وارد آوردند. محمد امین بیک ناگزیر

⁵⁰⁶. IOR: L/P, S/11/182.

گریزیان ترکستان «روسی» و بخارا بیشتر به نمایندگی انگلیس در پیشاور به خاطر به دست آوردن پاسپورت و ویزا مراجعه می‌کردند تا بتوانند بعداً از کراچی با کشتی به اروپا (یا به ترکیه و کشورهای عربی بروند). روشن است انگلیسی‌ها گریزیان آمده از آسیای میانه شوروی را مورد بازپرسی مفصل قرار داده و از «فلتر» می‌گذرانیدند.

بود خود را تسلیم کند و 6 اپریل 1920 وی را زندانی کردند. مانستروف با گارد سفیدی های خود پیشتر از این در ماه مارچ خود را تسلیم کرده بودند.

فرماندهی ارتش سرخ در ماه می سال 1920 تلاش کرد شیر محمد به تسلیم متمایل کند. برای این منظور، محمد امین بیک و سوخوف-کمیسار ارتش سرخ را نزد باسماچی ها برای انجام گفتگوها گسیل داشته بودند. اما شیر محمد به میعادگاه نیامد. به عوض خود سواران خود را فرستاد و دستور داد تا با نمایندگان هیات هر آن چه را که بایسته می پندارند، انجام دهند. سواران کور شیر محمد به تاریخ 14 ماه می محمد امین بیک و سوخوف را سر بریدند و سرهای آنان را برای تماشا به نمایش گذاشتند.⁵⁰⁷

بیک مرگ ترسناک محمد امین تا کابل رسید. پیش از آن آوازه هایی از این هم غیر منتظره تری رسید مبنی بر این که محمد امین-رییس «دولت موقت فرغانه»، که نمایندگان هیاتش در کابل سرگرم مذاکرات بودند، خود را به بلشویک ها تسلیم کرده است. امیر امان الله، خود بیک مرگ محمد امین و نقش ناروایی را که کور شیر محمد بازی نموده بود، به آگاهی نمایندگان هیات رساند. اعضای هیات به شمول تاش محمد-برادر کور شیر محمد به این آوازه ها باور نمی کردند (و یا چنین نشان می دادند که باور نمی کنند) و خود و یکدیگر را دلداری می دادند که افغانی ها تنها می خواهند ترکسانی ها را بی اعتبار کنند. هر چه بود اختلاف نظرهایی در اردوگاه فرغانی ها ظاهر شده بود و در میان هیات شکاف پدیدار شد و درز افتاد.

به هر رو؛ هواداران محمد امین بیک تصمیم گرفتند به فرغانه بر گردند. آن ها به تاریخ 6 جولای به سوریتس-نماینده مختار جمهوری خودگردان شوروی ترکستان، مسوول امور برپایی روابط دیپلماتیک روسیه شوروی با افغانستان مراجعه کردند. سوریتس که آدم آبدیده بی در کوره در سیاست خاور بود، منظره را بیشتر از این هم سر درگم پرداز کرد و اطمینان داد که محمد امین بیک زنده است و قول می دهد به نمایندگان هیاتش کمک کند. هدف مانور زیرکانه او این بود که از نزدیک شدن افغانی ها و فرغانی ها جلوگیری کند. همزمان با آن، سفیر شوروی با اظهار این مطلب که امان الله از یک سو با دادن وعده کمک به مسلمانان آسیای میانه و از سوی دیگر با ریختن طرح دوستی با لنین، بازی دو گانه بی را پیش می برد، می کوشید او را در دیدگان نمایندگان هیات بی اعتبار بسازد. با این هم، آوندهای وی از سوی بسیاری از

⁵⁰⁷ زیویلیف، آ. ای.، پولیاکف، یو.آ.، چوگن آ.، «باسماچیگری: ظهور، سرشت و شکست»، مسکو، انتشارات «دانش»، 1981، ص 69.

نمایندگان هیات پذیرفته نشده بود. هواداران رادیکال کور شیر محمد با حفظ بدبینی نسبت به سوریتس، به گفته های باور نداشتند و ترجیح دادند به افغانی ها برای کمک برای گسیل شان به «تاشکنت یا هند» مراجعه کنند⁵⁰⁸.

روشن نیست، سرنوشت آن هایی که زمستان سال های 1919-1920 از راه گردنه های کوهستانی از فرغانه به کابل به امید به دست آوردن حمایت شایان توجه آمده بودند، به کجا کشید. شاید، برخی از آن ها به میهن برگشتند و برخی هم در تبعید ماندند. به گمان بسیار، نفرهای کور شیر محمد ترجیح داده باشند به روسیه شوروی برگردند. آنچه مربوط می گردید به دستاورد هیات، روشن است به هیچ چیزی نرسیده بود.

این گونه، تلاش افغانی ها برای پشتیبانی از فرغانی ها در مبارزه رهایی بخش و مشارکت آن ها در رویدادهای آسیای میانه با ناکامی روبرو شد. امان الله بار دیگر با گزینش ناگزیر میان منافع پراگماتیک ایجاد دولت ملی افغانی و ایده بلندیالای «همبستگی اسلامی» روبرو شد. وی بر آن شد تا روابط با همسایه نیرومندی را که در برابر چشمانش گروه های بزرگ باسماچی ها و گاردهای سفیدی را درهم شکسته بود، خراب نکند و درخواست کمک فرغانی ها را رد کرد.

نمایندگان افغانستان و روسیه شوروی در ماه سپتامبر 1920 قرارداد را در شهر کابل امضاء کردند که در ماه فبروری 1921 از سوی روسیه شوروی تصویب گردید. یکی از ماده های این قرار داد، به رسمیت شناختن حاکمیت شوروی در آسیای میانه بود. این موضع به نزدیکی افغانستان با روسیه منجر گردید. اما با مقاومت از سوی فنوئال ها و روحانیت محافظه کار افغانی روبرو شد.

امان الله و انور پاشا - سال 1922:

به رغم قرارداد سال 1921 که به معنای انزوای عملی باسماچی های فرغانه از سوی افغانستان بود، امان الله در سال 1922 دو باره آرزوی وارد شدن فعالانه در سیاست آسیای میانه را در سر می پروراند. تمایل انور پاشا جنرال گریزی ترکی مبنی بر خیزش در برابر بلشویک ها در بخارا و ترکستان و در پی آن ایجاد دولت اسلامی، بازتاب زنده یی در میان نخبگان افغانستان پیدا کرد. از جمله چون

⁵⁰⁸ .IOR. L/P, S/11/82.

امان الله که شهر کابل را به عنوان مرکز «خلافت» فرضی معرفی می کرد.

گفتنی است که باسماچی ها خودکفا بودند و از کمک های بین المللی (چونان مجاهدان افغان در سال های دهه هشتاد) برخوردار نبودند. روشن است نه به خاطر آن که از آن پرهیز داشتند، بل به خاطر آن که هیچ کسی آن را پیشکش نکرده بود. بنا به اطلاعات جبهه ترکستان، بخش اصلی سلاح ها از آغاز سال 1921 در افغانستان در ازای چهارپایان و منابعی که به عنوان مالیات از سوی باشندگان برای مبارزه با ملحدان گرفته می شد، خریداری می شد.⁵⁰⁹ فروش سلاح در افغانستان غیر از ورود و صدور به خارج، مجاز بود که این امر برای باسماچی ها و همپالگان شان مزاحمت نمی کرد به کمک افغانی ها در کرانه چپ رود آمو جنگ افزار بخرند و زرادخانه بسازند. برخی از سران باسماچی ها آشکارا یونیفورم های انگلیسی و افغانی خریداری شده در افغانستان می پوشیدند. مسلم است، با توجه به مدیریت عقب افتاده، کمبود تامین مالی و نبود رهبری و پشتیبانی خارجی، سخن تنها می توانست بر سر «جهاد» محلی خودجوش و ناگهانی گروه های نیمه نظامی قبیلہ یی پراکنده برود.

با این حال، در سال های 1921-1922 شورش بخارایی های خاوری رنگ بس خشونتباری به خود گرفته بود. شورشیان کولاب و بلجوان (تاجیک ها، قبایل ازبیک، ترک ها و...) مقاومت شدیدی می کردند که به گزارش ف. خواجه یف، در جنگ های بهار 1921 نزدیک به ده هزار نفر کشته داده بودند.⁵¹⁰ در آن هنگام دولتمند بای- پیشوای بزرگ شورشیان کولاب با دسته های خود به پادگان روسی در کولاب یورش برد. پس از عقب نشینی مجاهدان و ترک شهر، سپاهیان سرخ بی رحمانه باشندگان بومی را سرکوب نمودند. بر پایه گزارش اطلاعاتی حکومت روسیه شوروی در شهر دوشنبه، شماری از ارتشیان سرخ در این گیر و دار، دست به یک رشته زشتی ها و کردارهای ناشایست و ناپسند یازیده بودند. برای مثال، در کولاب نفرات دسته کماندوهای ویژه به چند زن دست اندازی و تجاوز نموده بودند.⁵¹¹

⁵⁰⁹. افزون بر آن، شهرهای شوروی - قرشی، کاگان، بخارا، سمرقند، تاشکنت، و... منبع اسلحه بودند- جاهایی که در آن اسلحه از نزد نظامیان ارتش سرخ یا خریداری می شد و یا دزدی- بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1158، برگ 112.

⁵¹⁰. بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند 4511، پرونده ویژه 16، پوشه 135، برگ 158.

⁵¹¹. مرکز نگهداری و بررسی استاد تاریخ نوین روسیه، فوند 122، پرونده ویژه 1، کارتن 83، برگ 10.

روشن است که خبرها از کولاب به افغانستان نیز می‌رسید. بهار سال 1922 هنگامی که قیام سراسر بخارای خاوری در بر گرفته و پادگان روسی زیر فشار شورشیان ناچار به ترک شهر دوشنبه شد، شمار زیادی از سپاهیان افغانی در گستره مرزی افغانستان شمالی مستقر گردیده بود. در آن هنگام گروه اکتشاف ارتش سرخ گزارش داده بود: «تراکم بزرگ نیروهای افغانی در مرز دیده می‌شود که این نیروها متشکل اند از 16 پلتن (گروه) - هر یک شامل 600-700 سرباز پیاده، 10000 سواره و توپ. سپهسالار نادر خان - وزیر دفاع، به تاریخ 7 فیبروری 1922 به خان آباد (ولایت قطغن) آمد. چندی بعد وی با عثمان خواجه یف - رئیس جمهور پیشین جمهور ی سوسیالیستی توده یی بخارا که پس از شورش نافرجام ماه دسامبر 1921 شهر دوشنبه به افغانستان گریخته بود، دیدار کرد⁵¹².

به گمان بسیار، عثمان خواجه به وی بازگو کرده بود که استقلال جمهوری بخارا افسانه یی بیش نیست و فدراسیون روسیه تلاش می‌نماید امور داخلی و خارجی جمهوری بخارا را زیر سایه منافع خود در بیاورد. این امر از سند «یادداشت وزارت امور خارجه دولت خدا داد افغانستان که استقلال بخارا را به رسمیت شناخته است»، تدوین شده از سوی عثمان خواجه به تاریخ 29 اپریل 1922، پیدا است.

در این یادداشت مخصوصاً آمده بود که «کسانی که در دولت بخارا هستند، زیر فشار ارتش مهاجم روسی قرار گرفته اند. زندگی آن‌ها را خطر تهدید می‌کند. آن‌ها مانند بردگان هر گونه خواست‌های روس‌ها را می‌پذیرند. از همه آنچه که در بالا یادآوری گردید، روشن می‌شود که دولت بخارا آزاد و مستقل نیست. حتا از نگاه اقتصادی هم آزاد نیست... هدف مبارزه ملی مستمر، بیرون راندن نیروهای روسی از زمین بخارا و به رسمیت شناخت آزادی و استقلال بخارا از سوی دولت روسیه است. مردم مصمم اند تا رسیدن به اهداف خود مبارزه کنند». عثمان خواجه در این حال، خود را «رئیس جمهور بخارا و فرمانده کل نیروهای مسلح که از استقلال دفاع می‌کنند، عنوان کرده بود»⁵¹³.

عثمان خواجه هم درست مانند شماری دیگر از شخصیت‌های سازمان جدیدی ترکستان که پسان‌ها تلاش کرده بودند،

⁵¹². عثمان خواجه (عثمان خواجه یف) جدیدی (1878-1968) برادر وی - عطاء خواجه یف و پسر عموی آن‌ها - فیض‌الله خواجه یف، در رهبری عالی جمهوری جوان شوروی بخارا شامل بودند. پس از تلاش نافرجام خلع سلاح پادگان روسی در دوشنبه در اواخر 1921، عثمان خواجه که از سوی دسته‌های ابراهیم بیک لقی تعقیب می‌شد، به افغانستان گریخت. باساجیی‌ها جدیدی‌ها را در سقوط بخارا گناهکار می‌شمرند.

⁵¹³. Timur Kocaogly, Osman Khoja (Kocagly) between Reform Movements and Revolutions//Reform Movements and Revolutions in Turkistan: 1900-1924. Ed. Timur Kocagly. - Haarlem: SOTA, 2001. - P.43-44

کوشید افغانی ها را معتقد بسازد که جدیدی های بخارا که به انور پاشا پیوسته اند، وضعیت را زیر کنترل خود دارند و به پشتیبانی بی درنگ نظامی نیاز دارند. چنین بر می آید که ظاهراً، سپهسالار نادرخان حاضر گردیده بود به شورشیان کمک کند. وی به این منظور با انور به مکاتبه پرداخت و به وی سلاح و مهمات جنگی فرستاد.⁵¹⁴ نادر به انور نوشته بود: «برادرم، نامه ات را و 300000 روپیه برای خرید لباس برای 1200 سرباز و 50 افسر گرفتم.»⁵¹⁵

امان الله، به عنوان رییس کشور شتاب نداشت بدون داشتن ضمانت از سوی انگلستان به انور پاشا در مبارزه او در برابر روسیه شوروی کمک کند. وی در ماه مارچ 1922 از همفریس- سفیر انگلیس در کابل خواست به لندن در باره آن که خبر بدهد که افغانستان به رسمیت شناختن استقلال بخارا و خیوه از سوی انگلستان را استقبال خواهد کرد. به جا است یادآور گردیم که در این رابطه، بر پایه قرارداد سال 1921 شوروی و افغانستان، طرف شوروی تعهد کرده بود استقلال بخارا و خیوه را به هم نزند. یعنی جموری های بخارا و خوارزم را حفظ کند. پس از آشنایی با وضعیت راستین در بخاری خاوری، افغانی ها بدگمان شدند که جانب روسیه با زیر پا گذاشتن قرارداد، مایل است نه تنها ترکستان، بل بخارا و خیوه را زیر تابعیت خود بیاورد. این گونه، امان الله آوند روشنی در دست داشت تا به خواست های بخاری های گریزی گوش دهد. پشتیبانی انگلیسی ها به وی در نیتش مبنی بر بیرون بردن نیروهای بلشویکی از آسیای میانه توان می بخشید.⁵¹⁶ اما، انگلستان که به نیت حقیقی انور پاشا اطمینان نداشت، پاسخ رد داد. انگلیسی های وسواسی گمان می کردند انور پاشا مامور آلمان است. همین گونه آن ها به جدیدی های بخارایی که در گذشته متحدان بلشویک ها بودند و به کابل گریخته بودند، اعتماد نداشتند.

واکنش منفی انگلیسی ها که از برقراری دولت پان ترکیستی هوادار آلمان در مرز «مروارید» هندی خودبیم داشتند، علت عمده دودلی امان الله شد. برای انگلستان، همچنین چشم انداز خلافت اسلامی و نیز کنفدراسیون ترکی در آسیای میانه پذیرا نبود. ماموران دولتی هند بریتانیایی هنوز در آستانه کنفرانس ورسال سال 1919 برای خودشان آینده آسیای میانه را تعیین کرده بودند. آن ها ترجیح می دادند تابعیت استعماری منطقه از روسیه اما نه واحد

⁵¹⁴. بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، کارتن 102، برگ 265.

⁵¹⁵. همان جا، برگ 265.

⁵¹⁶. میخائیل ولودارسکی، شوروی ها و همسایه های جنوبی شان ایران و افغانستان در سال های 1917-1933، لندن، 1985، ص 177 چاپ روسی. در ترجمه دری این مطلب در ص 182 آمده است.

مانند گذشته، بل، پراگنده و از هم گسیخته و تضعیف شده را حفظ نمایند. منظورشان دو روسیه - یعنی روسیه اروپایی با مرکز در شهر پتروگراد و روسیه آسیایی با مرکز شهر اومسک بود. با آن که انگلیسی ها نتوانستند روسیه را در جریان جنگ میهنی و مداخله خارجی در سال های 1918 - 1920 از هم فرو بپاشانند، این مشی پشتیبانی از حاکمیت روسیه در منطقه با تضعیف همزمان اتحاد شوروی در ده های آتی ادامه یافت.

پیداست، که افغانی ها منابع کافی نداشتند برای آن که نقش خود را در سیاست بزرگ بازی کنند. این بود که ناچار شدند رام شوند. اما موضع ناپیگیر و لرزان دولت افغانی در قبال رویدادهای بخارا برای بخش بزرگ مردم و روحانیت افغانستان که در اپوزیسیون رژیم امان الله بودند، پذیرا نبود. داوطلبان افغانی بی آن که منتظر اجازه رسمی دولت باشند، به سرکردگی رهبران دینی مانند مولوی ابو الخیر از پنجشیر به خاک شوروی رفته بودند.

به گزارش ن. ای. کاکورین- فرمانده نیروهای گروه بخارا، در اوایل سال 1922 از افغانستان دو گروه از داوطلبان به تعداد 140 نفر با تفنگ های انگلیسی برای کمک به انور به راه افتادند.⁵¹⁷ ابراهیم بیک- سرکرده باسماچی های بخارای خاوری که به سال 1926 به افغانستان گریخته بود، نیز به خاطر می آورد که افغانی ها در اوایل سال 1922 به انور دو گروه با تعداد کلی 300 نفر به رهبری کسی به نام انور جان فرستاده بودند.⁵¹⁸ بنا به برخی از گزارش ها، در این گروه، بچه سقاو- امیر آینده افغانستان نیز بود.⁵¹⁹

پیروزی ارتش سرخ بر نیروها انور پاشا در بخارای غربی و شرقی در بیسون و قبادیان در ماه های مارچ و اپریل 1922 و بی میلی انگلستان در کمک به بخارایی ها، امان الله را وادار به گرفتن تصمیمی کرد که برای مجاهدان- باسماچی ها

⁵¹⁷. بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، کارتن 1102، برگ های 209-210.

⁵¹⁸. ابراهیم بیک و همراهان او به تاریخ 23 جون 1931 در تاجیکستان به اسارات در آمدند (یا تسلیم شدند) و در روز بعد با هواپیما به تاشکنت به بخش ویژه (چهارم) حوزه نظامی آسیای میانه- جایی که از آنان بازپرسی صورت گرفت، فرستاده شدند. مدارک بازپرسی از آنان در بایگانی کمیته امنیت ملی ازبیکستان نگهداری می شد- پرونده جنایی شماره 123463 اتهامات به ابراهیم بیک به جنایات مطابق بندهای 58 و 60 قانون جزایی ازبیکستان شوروی (58-2.58-4)- جلد 1، ص 170.

⁵¹⁹. خلیل الله خلیلی، عیاری از خراسان- امیر حبیب الله خادم دین رسول الله، چاپ دوم، دهلی نو، 1981، ص 75.

مرگبار بود. دولت افغانستان فیصله کرد همه اتباع افغانی را از خاک بخارا بیرون ببرد. امان الله، بهار سال 1922 به همه افغانی ها دستور داد طی 20 روز برگردند. سپس امان الله خود با سواری اسب از کابل به شمال رفت. وی در گردنه (کتل) خاواک با نادر خان- وزیر حربیه خود ملاقی شد و دستور داد بی درنگ همه نیروها را از مرز به عقب بکشد. او همچنین به شکل قاطعی نادر را (که همیشه به انگلیس گرایي او مظنون بود) برحذر داشت تا در امور بخارا دخالت نکند.⁵²⁰ به گونه یی که برخی از منابع افغانی تایید می کنند، نادرخان همو به دلیل همکاری غیر مجاز (بدون هماهنگی پادشاه) با انور از مقام وزارت حربیه برکنار شد و به عنوان سفیر در پاریس منصوب گردید که این کار به معنای تبعید عملی او بود.

مولوی ابوالخیر که در بخارا به خاطر خدماتش در مبارزه در برابر «دهری ها» به دریافت لقب شیخ الاسلام از سوی انور مفتخر شده بود، در بازگشت به افغانستان، بازداشت شد و برای چندی در زندان خان آباد بندی شد.⁵²¹ عثمان خواجه تاب پیگردهای جاسوس های روسی را نیاورده، در ماه سپتامبر 1923 «به خواهش دولت افغانستان» کابل را ترک کرد.⁵²²

میانه های سال های دهه 20 سده بیستم: امان الله و مهاجران:

واژگونی امارت و در پی آن، شکست انور پاشا گریز عمومی باشندگان مناطق نزدیک مرزی بخارا را به دنبال داشت. نزدیک به یک چهارم میلیون بخاری ها در نیمه نخست دهه

⁵²⁰ . Fazal-Ur-Rahim Khan Marwat. The Basmachi Movement in Soviet Central Asia. Peshawar: Emjay Books International, 1985.-P.164.

⁵²¹ همان جا. شایان یادآوری است که مولوی ابوالخیر کماکان روابط خود را با تاجیکستان شوروی حفظ می نماید. بهار سال 1927 او از قره تگین سر بر می آورد و دست به تبلیغات ضد شوروی می یازد. - بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند 1، پرونده ویژه 1، کارتن 719، برگ 35.

⁵²² عثمان خواجه از کابل به ترکیه می رود و در آن جا یکی از رهبران مهاجران ترکستانی می شود و با کمک مالی حکومت پولند مجله «اینی ترکستان» را به چاپ می رساند. مگر حکومت ترکیه زیر فشار مسکو او را ناچار به ترک ترکیه می سازد. او پس از چندین سال آوارگی و مسافرت در ایران و پولند در سال های 1939-1945 به استانبول برمی گردد. مگر، باز هم نه برای مدت دراز. به سال 1951 او به پاکستان می رود و به سال 1957 بار دیگر به استانبول بر می گردد. این بار برای همیشه. در سال های پسین زندگانی، تا دم مرگ که به تاریخ 28 جولای 1968 فرا رسید، سراسر به پویایی های فرهنگی می پردازد.

Timur Kocagly. Osman Khoja (Kocagly) between Reform Movement and Revolutions// Reform Movements and Revolutions in Turkistan:1900-1924. Ed. Timur Kocagly.- Haarlem: SOTA, 2001-P.45.

1920 به افغانستان پناهگزين شدند. رژيم حاكم افغانستان به رغم پذيرفتن پناهندگان و به اين گونه با ارايه پشتيباني مادي و معنوي به آن ها از دادن كمك سياسي در مبارزه بخاري ها در برابر حكومت شوروي خودداري كرد. پيش از همه اين كار بنا به دلايل اصولي صورت گرفت. شورش بخارا فاقد هرگونه برنامه مثبت بود و عمدتاً از سوی هواداران امير عالم خان سرنگون شده رهبری می شد.

جدیدی های گریزی که هنوز می توانستند ایدئولوگ ها و رهبران نهضت ملی باشند، در میان باسماچی ها نفوذ نداشتند. احیای رژيم محافظه کار و هوادار انگلستان امير در بخارا پاسخگوی منافع استراتیژیک امان الله اصلاح طلب نبود. نهضت مقاومت اسلامي فاقد سازماندهی و رهبری در آسیای میانه (جنبش باسماچیگری)، در صورت پشتيباني از آن می توانست از کنترل خارج شود و به کرانه چپ رود آمو سرایت کند و با بی ثبات ساختن اوضاع در افغانستان منجر به پیامدهای پيش بيني ناپذیری برای افغانستان شود. اما عمده ترین موضوع این بود که كمك به باسماچی ها بی تردید روابط با روسیه شوروي را خراب می کرد و دولت امان الله را از كمك نظامي و مادي محروم می کرد.

به گونه يي که پيشتر اشاره شد، موقف عدم مداخله در رویدادهای آسیای میانه، که در عمل به معنای انزوای بین المللی باسماچی ها بود، در میان بخشی از مردم و روحانیت که مخالف با رژيم امان الله بودند، ناخشنودی هایی را برانگیخت. خليل الله خلیلی- نویسنده و سخنور افغانی (1905-1987)، مؤلف کتاب ستایشگرانه در باره بچه سقاو که شاهد آن رویدادها بود، نوشت: «مردم بر آن بودند که حکومت افغانستان به وعده های دولت اتحاد شوروي فریب خورده و وظیفه بزرگ دینی و سیاسی خود را که پشتيبانی از برادران همسایه مسلمان شان است، فراموش نموده و گسترش بی قید و شرط [روابط-گ.] حکومت خود را با دولت شوروي، مخالف مصالح دینی و سیاسی خود و مخالف مصالح علیای تمام جهان اسلام می دانستند...» اما حکومت افغانستان با وجود وضع اسفبار ملت های مسلمان که به کام خرس روسیه رفته بود، روابط خود را با روسیه وسیعتر نموده و مخالفت با روسیه را مخالفت با استقلال افغانستان می دانست و چنان فهمیده بود که یگانه دوست افغانستان و ملت های شرق، دولت روسیه است و یگانه دشمن آن ها استعمارگران لندن».⁵²³

⁵²³. خليل الله خلیلی، عیاری از خراسان، امير حبيب الله خادم دين رسول الله، چاپ دوم، دهلی نو، 1981، ص 92.

یادداشت گزارنده: ما عبارات بالا را از ص 105-106 چاپ سال 1370 کابل با مقدمه استاد واصف باختری، به کوشش ناصر طهوری که از سوی آقای سخی غیرت مدیر مسوول جریده آزادی به نشر رسیده بود، بازنویسی کردیم.

پایان بهار سال 1922 را می توان پایان پویایی های کم و بیش باسماچگری منظم تلقی کرد. هر چه بود، کارزار با پیروزی کامل شوروی که انور پاشا را در ماه اگوست سال 1922 سرکوب نموده بود، به پایان رسید. نزدیکی فزاینده میان مسکو و کابل، باسماچی ها را از شانس پیروزی محروم کرد و توسعه مهاجرت آسیای میانه را مسدود و آن را هر چه دورتر در حاشیه زندگی سیاسی و اجتماعی راند. واکنش مهاجرت، شوروی ستیزی فزاینده، پناه بردن به دامن مذهب و ناخرسندی روز افزون از اقدامات دولت افغانستان شد.

همزمان با این، جانب روسی موازی با نابودسازی بازمانده های باسماچی ها، هر آنچه را که ممکن بود برای ایمن سازی مرزهای جنوبی خود انجام داد و حتا از تجاوز به خاک افغانستان همسایه فروگذار نکرد. تالپیگو- دبیر مسوول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان (کارگری از حومه مسکو، بلشویک از سال 1918) که با رفتارهای خشونتبار خود در سرکوب باسماچی ها و همگان آن ها بنام بود، به حکومت تاشکنت در ماه جون 1926 پیشنهاد کرد اختناق سختی را به شمول نابودسازی فیزیکی رهبران مهاجران، تصویب کنند.

او نوشته بود: «گمان می کنم و بر آنم که سیاست قهرآمیز و سرکوب خارج از دادگاه روش (متد) اساسی است. کنون، ما باید بی چون و چرا بخش چشمگیر دشمنان متنفذ و همدستان شان را نابود بسازیم تا این که کاملاً سیستم تامینات، اکمالات، تاثیرگذاری، تبلیغات، ارتباطات و اداره آن ها را ویران نکنیم... ما آن ها را تنها دور افکنده ایم، مگر کار شان را تمام نکرده ایم.⁵²⁴ سیاست قهریه ما باید پیگیرانه بدون اکتفا به اقدامات همزمان و هماهنگ یک باره، بل که چندین بار... چهارم و پنجم... انجام شود. مساله در مورد قورباشی ها: بایسته است تا به گونه جدی مساله نابودسازی انفرادی آن ها در خارج [گروه تخی بیک و ریيسان قبایل و طوایف در مهاجرت] مطرح گردد.⁵²⁵ زمان آن فرا رسیده است که علاقمندی مادی با ارزش انفرادی تشویق گردد [یعنی برای سر کشته ها جایزه پولی تعیین گردد] و منابع خاص برای این مقصد تخصیص داده شود.

انجام سازماندهی دسته های مان در خارج برای اقدامات، در این جا و ممکن است نیز چریک های سرخ در خارج، به

⁵²⁴ در آن هنگام تالپیگو از سوی رهبران تاجیک به خاطر خشونت بیش از حد در مبارزه با باسماچی ها و در برخورد با باشندگان به باد سرزنش قرار گرفته بود.

⁵²⁵ سخن بر سر سعید بیک عینک کلان معروف به تخی بیک - مامای امیر سید عالم خان که در استان های شمالی افغانستان زندگی می کرد و نماینده وی در این ولایات بود، و به سال 1926 درگذشت، می باشد.

عنوان تدبیرهای متقابل در برابر اقدامات دولت افغانستان و قدرت های نزدیک مرزی (ماموران انگلیسی) مانند اتحادیه های دفاع خودی دهقانان در جبهه غربی، زاید نمی باشد.⁵²⁶

پس از سرکوب انور پاشا، پویایی های باسماچی های بخارا به شدت رو به کاهش گذاشت. بخشی از جدیدی ها و باسماچی ها از مبارزه دست کشیدند و آغاز همکاری با بلشویک ها کردند. با دست برداری از مقاومت نظامی، آن ها امید به کدامین شکل همکاری پذیرا با حکومت شوروی در چهارچوب ملی سازی، مدرنیزاسیون و خودمختاری فرهنگی فزاینده داشتند. شورشیان دیگر به جهاد را ادامه دادند. اما با نداشتن رهبری فرهنگی و سازماندهی بایسته، تا مرز تندروی، راهزنی، دهشت افگنی و تاراج باشندگان بومی فرو افتادند. این امر به انزوا و شکست نهایی آن ها انجامید.

انور پاشا با سر دادن شعار متحد شدن مسلمانان همه جهان [و فراخواندن آنان به جهاد سراسری در برابر کفار-گ.]، به شوروی ها دستاویز و بهانه یی به دست داد تا مداخله مسلحانه خود در بخارا را تشدید کند و آن را به گونه نهایی اشغال نماید و در سیمای «مدافع» غرب در برابر «معتصبان مسلمان» برآمد نمایند. چنین بر می آید که بلشویک ها به همین دلیل افغانستان را به خاطر کمی «دلسوزی» به انور بخشیدند. دیدگاه رسمی مسکو این بود که «مناسبات متقابل میان روسیه شوروی و افغانستان طی سال های 1921-1922 به طور کلی و روی هم رفته بار نزدیکی فزاینده داشت»⁵²⁷.

رخدادهای سال های 1925-1926: شورش در پامیر

در سال های دهه 1920 تاجیک ها (و نیز ازبیک ها، ترکمن ها و قرقیزها) ی افغانستان با پار دریا (فرارود) پیوندهای بسیار تنگاتنگ داشتند که با هزاران رشته نامریی به هم دوخته شده بود. هر رویداد مهم در ترکستان شوروی در آن سوی ساحل آمو بی درنگ بازتاب می یافت. پس از نابودی جنبش باسماچی ها و گریز ابراهیم بیگ در سال 1926، شوروی ها حاکمیت خود را در سراسر منطقه

⁵²⁶ منظور از دسته های دهقانی یی می باشد که از سوی اداره کل سیاسی در پولند ایجاد گردیده و در برابر حکومت «بورژوازی» آن کشور اقدام می کردند. - بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوندا، پرونده ویژه 1، پوشه 80، برگ های 146-148.

⁵²⁷ مایسکی، ای.، سیاست خارجی روسیه شوروی در سال های 1917-1922، مسکو، اطلاعات سرخ، 1927، ص 146.

پهن کردند. در آغاز برقراری ارتباطات نظامی و مدنی، پاسبانی مرزهای چینی، فارسی و افغانی چونان ادامه سیاست استعماری و تقویت حکومت روسیه در منطقه بود. اما تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گسترده بعدی حکومت شوروی برای باشندگان آسیای میانه پیامدهای مستقیم و برای همسایگان در افغانستان و چین باختری پیامدهای غیر مستقیم بس بزرگی داشت. از جمله، جداسازی ملی پیاده شده در 1924 و ایجاد پنج جمهوری ملی⁵²⁸ منجر به بالاگیری تمایلات ملی شد و چشم اندازهای نو توسعه برای مسلمانان همه منطقه را گشود.

در این رابطه، بایسته است به شورش کوهنشینان روشن و شغنان افغانی در برابر حکومت کابل اشاره نماییم. این قیام ها بر اثر خودسری های کارمندان حکومت، وضع مالیات سنگین، گشایش مکاتب دخترانه و زنانه و نوآوری های دیگر بود که از سوی دولت به زور تحمیل گردیده بود.

از دیدگاه تاریخ افغانی، این قیام ها تنها بخشی از قیام های فزونشماری بود که کابل را طی دهه 20 سده بیبستم نگران می ساخت. اما از دیدگاه تاریخ ملی تاجیکی، رویدادهای برجسته یی بود. درست خواهد بود هرگاه بگوییم که قیام های تاجیک های بدخشان افغانی می توانست به رویدادهای چشمگیری برای تاجیک ها و تاجیکستان منجر گردد. سخن بر سر آن است که در بدخشان افغانی، تاجیک ها زیر فشارهای فزاینده تباری از سوی اقلیت پشتون در این استان بودند. طبیعی است که تاجیک های افغانستان همه دلایل را دست داشتند تا دست کم به همدردی، هرگاه نه کمک، از سوی حکومت تازه تشکیل شده تاجیکستان، سنجش نمایند.

هنگام سرکوب قیام ضد حکومت و ضد پشتونی تابستان 1925، هشت هزار نفر از تاجیک های بدخشان افغانی تصمیم گرفتند در جمهوری جوان تاجیکستان، پنهان شوند. آن ها به حکومت تاجیکستان در قلعه خم بای مراجعه کردند. محرم بیک- رهبر شورشیان به نمایندگی از باشندگان خواهش نمود تا به آنان در خاک جمهوری خود مختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان اجازه بود و باش داده شود. او خواهش کرد در صورت پاسخ رد، برای شورشیان اسلحه داده شود. وضعیت یادآور رخدادهای سال 1922 بود. هنگامی که بخاری ها از افغانی ها در مبارزه در برابر بلشویک ها کمک خواستند. مگر، این بار قضیه برعکس بود: این بار، افغانی ها از تاجیک ها در رویارویی با امان الله خان کمک می خواستند.

⁵²⁸. تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، قرغیزستان و قزاقستان

پاسخ حکومت شوروی به درخواست تاجیک های بدخشان افغانی چه بود؟ پس از رایزنی های چند با مسکو، موضوع به تاشکنت احاله شد.⁵²⁹ مانند همیشه، حکومت (چه شوروی و چه انگلستان) این بار هم در این قیام نیت بد کدامین طرف سومی را دخیل می دانست. شوروی ها بنا به دلایلی گمان می کردند که شورش را انگلیسی ها و همو مختار (فرمانفرمای) چترال به کمک آقاخان سوم بر انگیخته بودند. در این رابطه، تالپیگو- رییس حزب کمونیست تاجیکستان به شیرین شاه شاه تیمور-رییس حکومت تاجیکستان این گونه رهنمود داد: «... و اینک در باره شورش. موضوع خیلی جدی است که یادآور وضعیت همانندی در آشفتگی های ایومود است که از سوی انگلیسی ها در پارس به راه انداخته شده بود.⁵³⁰

امان الله- مرد ترقیخواه، نوآور و برای ما سودمند است. سیاست انگلستان خواستار تعویض وی با یک انگلوفیل (هوادار انگلیس) است.⁵³¹ برای وی سخت است، چون کابینه اش انگلوفیلی است. روابط با افغانستان پیچیده تر و بدتر می شود و امیدبستن به انقلاب کنون سرابی بیش نیست. درست به همین دلیل، ما نباید از شورش در بدخشان افغانی که ضد حکومت موجود یعنی متحد ما است، پشتیبانی کنیم. این هدف اصلی استعمارگران انگلیسی است»⁵³².

امروزه نمی توان روشن کرد، که آیا انگلیسی ها و آقاخان هوادار آن ها به راستی از پامیری های شورشی پشتیبانی کرده بودند یا نه؟ گمان نمی رود چنین کاری رخ داده باشد. گر چه وضعیتی که از سوی حکومت هند بریتانیایی در خاک نزدیک مرز خود ایجاد شده بود، به هر کسی امکان می داد بی درد سر سلاح انبار کند. همچنان پوشیده نیست که رهبران بومی منطقه یی افغان (از جمله تاجیکی) از حکومت مرکزی چندان پشتیبانی نمی کردند و تمایل داشتند مواضع خود را تقویت کنند و «خدمات» خود را به دولت های کشورهای همسایه ارائه می کردند. این گونه، فرصت مناسبی برای دولت دوشنبه به دست آمد تا نفوذ خود را میان تاجیک های افغانستان گسترش دهد. مانند آن که ایرانی ها از مشتریان خود در ولایت های باختری افغانستان پشتیبانی می کردند.

⁵²⁹ . بایگانی مرکزی دولتی تاجیکستان، فوند 1، پرونده ویژه 1، کارتن 60، برگ 21.
⁵³⁰ . منظور از شورش ملی ترکمن های ایران به سال 1925 است که حتما استقلال «جمهوری ترکمنی» را اعلام نموده بودند که مورد پشتیبانی شوروی ها قرار نگرفت.

⁵³¹ . تحلیل تالپیگو بدر این زمینه بسیار دقیق بوده است زیرا پسان ها درست این خواست انگلیسی ها با سرنگونی امان الله خان و روی کار آمدن نادرخان به تحقق پیوست.

⁵³² . بایگانی مرکزی دولتی تاجیکستان، فوند 1، پرونده ویژه 1، کارتن 81، برگ 34.

مسلم است، این گونه چرخش رخدادها برای حکومت شوروی که نمی خواست انحصار سیاست خارجی را از دست بدهد، بیخی پذیرا نبود. عدم تمایل به تحکیم همبستگی «میان تاجیکی»، و نه نگرانی از رنجش امان الله، آوند وزنی در خودداری از ارایه کمک به افغانی ها بود. زیرا هنگامی که سخن بر سر مبارزه در برابر پناهندگان در قطن بود، همین تالپیگو نشرمید بر سازماندهی «دسته های چریکی» اداره کل سیاسی در خاک کشور همسایه پافشاری کند. تحکیم پیوندهای مرزی با ملت های همتبار و خویشاوند آسیای میانه، روشن است در مدار منافع دولتی شوروی وارد نمی شد. در نتیجه، شانس جمهوری جوان تاجیکستان مبنی بر تقویت موضع بین المللی خود دست کم در تراز منطقه یی از دست رفت. پناهندگان که از پاسخ رد حکومت تاجیکستان نومید شده بودند، دوباره به افغانستان برگشتند. در آن سوی مرز، گروه ویژه یی از هندوها که از کابل برای سرکوب شورش فرستاده شده بود، در انتظار آن ها بود.⁵³³ تاجیک های افغانی دیگر از دولت دوشنبه تقاضای کمک نکردند.⁵³⁴

نتیجه :

دوره پس از جنگ جهانی اول که به فروپاشی امپراتوری های عثمانی، اتریش- مجارستان و روسیه انجامید، در تاریخ آسیای میانه مهم بود. چند کشور ملی نو در نقشه جهان نما پدید آمد. پولند و فنلند به آسانی از روسیه جدا شدند. در اروپای خاوری در نتیجه کنفرانس ورسال، یوگوسلاوی و چکوسلواکی به سرعت ایجاد شد. ترانسلوانیا میان رومانی و مجارستان تقسیم شد. ملداویا هم که در ترکیب خود منطقه یی با باشندگان روسی داشت، چونان یک کشور ظهور کرد. در حوزه بالتیک یک نوار ضد بلشویکی «کشیده» شد. همه این ها واحدهای کشوری ساختگی و ناپایدار بودند که در صورت فروپاشی نظام شوروی محکوم به فنا بودند و وظیفه آنان این بود تا نقش لایه یی را میان شوروی ها و جهان بازی نمایند.⁵³⁵

⁵³³ همان جا، برگ 115.

⁵³⁴ در سال های پسین حکومت شوروی، از سوی تاریخ نویسان تلاش های به راه انداخته شد مبنی بر درک انتقادی از مجموع تاریخ ملی. وانگهی دلچسپی به همتباران باشنده آن سوی رود آمو افزایش یافت. در تاجیکستان، به ویژه تاریخ نگاری سنتی «هوادار پشتونی» افغانستان به باد نکوهش ها و سرزنش های بس تندی قرار گرفت. خدمات شایسته یی را در این زمینه افغانستان شناسان تاجیکستانی مانند سید انور شاه عمرف و خال نظر نظرف، انجام دادند. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: خال نظر نظرف، جنبش های اجتماعی در سال های دهه بیست سده بیستم در افغانستان، دوشنبه، انتشارات دانش، 1989

⁵³⁵ درست همین موضوع در باره افغانستان صدق می کند که در سده نزدهم به عنوان یک منطقه حایل میان روسیه و بعدها شوروی و جهان ایجاد شد و درست پس

ماوراء قفقاز و آسیای میانه، مناطق بس دشواری برای «دولت سازی» و خودگزینی (دارای حق تعیین سرنوشت) ملی بودند. هرچه بود، کشورهای بزرگ عملاً از استعمار زدایی در آسیای میانه چشمپوشی کردند. پشتیبانی تلویحی از بلشویک ها در رویارویی آن ها با مسلمانان، در خودداری غرب از پشتیبانی ناسیونالیسم در ماورای قفقاز و جنبش ضد بلشویستی باسماچی ها در آسیای میانه که با شعارهای پان اسلام و پان ترکیسم در فرغانه و بخارا برآمد کردند، ظاهر گردید. همه آسیای میانه ساحل راست آمو برای روسیه شوروی (نه روسیه تزاری) ماند. آن هم، به گونه عینی، مواضع روسیه در این منطقه نه تنها زیان ندید، بل حتا تحکیم هم شد. چون با شوروی سازی بخارا و خیوه (که ظاهراً از سال 1860 تا سال 1920 مستقل شمرده می شدند)، این سرزمین ها یکسره زیر کنترل روسیه درآمد.

پیروزمندان جنگ جهانی اول می پنداشتند که حق ملت ها برای تعیین سرنوشت برای همگان نیست. مجمع (لیگ) ملت ها به ندهای نومیدانه سید عالم خان- امیرپیشین مبنی بر احیای امارت و عثمان خواجه به پشتیبانی از «مبارزه خلق های ترکستان» گوش کری داشت. منافع دفاع از حاکمیت دولتی فدراسیون روسیه و افغانستان بالاتر از حق تعیین سرنوشت فرغانی ها در سال های 1920 - 1919 و بخاری ها در سال 1922، پامیری ها در سال های 1926 - 1925 ارزیابی می شد. عامل خارجی در همه موارد بررسی شده، تعیین کننده بود که در رفتارهای بازیکنان عمده یعنی روسیه و انگلستان ظاهر شد.

انگیزه عمده در دادن پاسخ رد در زمینه خودمختاری برای جمهوری های آسیای میانه، بیم از آن بود که به خاطر کم رنگ بودن ناسیونالیسم، توسعه و بسیج آسیای میانه در مسیر تقویت پان اسلام و پان ترکیسم سیر خواهد کرد. آن هم در حالی که پان ترکیسم را انگلیسی ها نه به مفهوم «پان ترکیسم»، بل به عنوان «پان تورکیسم» یعنی گسترش هژمونی ترکیه هوادار آلمان و ضد انگلستان ارزیابی می کردند. در پهلوی این ها، انگلیسی ها، از وحدت مذهبی باشندگان آسیای میانه و فناتیسم اسلامی شان می ترسیدند: در میموران دوم تدوین شده در «اندیا آفیس» آمده است که: «خطر جدی تری نسبت به بلشویسم در امکان قیام سراسری اسلامی ضد بلشویک ها و تلاش ایجاد چند کشور مستقل اسلامی است».

از فروپاشی شوروی و بازگشت نیروهای این کشور از افغانستان عملاً به چند سازواره بنا به نشانه های تباری- مذهبی و زبانی فروپاشید تا این که در اثر پیشگیری استراتژی جدید ایالات متحده از سوی نیروی جدید طالبان که با همکاری کشورهای عربی و پاکستان و کارروایی های انگلیس و امریکا ایجاد شده بود، جاده صاف کنی گردید و زمینه را برای آمدن نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا در کشور فراهم ساخت که این گونه، تمامیت کشور دوباره، این بار زیر داریست تاثیر نیروهای امریکایی احیا گردید. شایان یا آوری است که هرگاه نیروهای ائتلاف بین المللی کشور را ترک بگویند، باز هم فروپاشی کشور به سازواره های تباری- زبانی و مذهبی یک امر ناگزیر و این بار خونبارتر و خطرناکتر از گذشته خواهد بود.

آن چه به تلاش های افغانستان مبنی بر بازی نمودن نقش مستقل خود در سیاست منطقه یی می گردد، می توان گفت که هیچ دستاورد خوبی به همراه نداشت. روی هم رفته، جنبش های ملی و اسلامی آسیای میانه در سال های دهه بیست سده بیستم نقش بی ثبات سازنده یی را برای رژیم امان الله بازی کردند. مبارزات فرغانی ها و بخاری ها در برابر حکومت شوروی که از سوی امان الله پشتیبانی نشده بود، به تعمیق رویارویی ها میان رژیم ضعیف امان الله و روحانیت مخالف محافظه کار، انجامید. و خلیلی عادلانه می پنداشت که «این «عامل بخاری» یکی از عللی بود که سر انجام به شکست امان الله انجامید.»⁵³⁶

زندگی نامه

⁵³⁶. نگاه شود به : عیاری از خراسان، چاپ دهلی، صفحات 96-100.



عزیز آریانفر در اکتبر سال 1959 (1338 ه.خ.) در شهر مزارشریف پا به گیتی نهاد. آموزش های نخستین را در شهر زادگاهش فرا گرفت. به سال 1987 آموزشگاه فنی تخنیکم نفت و گاز مزارشریف را به پایان رسانید.

آریانفر به سال 1979 شامل دانشکده زمین شناسی دانشگاه دولتی مسکو شد. در تابستان 1985 دانشگاه را به درجه ماستری پایان برد.

از ماه اگوست همین سال تا ماه می 1986 سرپرست مدیریت روابط فرهنگی و ارتباط خارجه کمیته دولتی (وزارت) طبع و نشر افغانستان بود. او در همین سال به عضویت انجمن نویسندگان افغانستان پذیرفته شد.

از ماه جون 1986 تا ماه فیروزی 1989 در بنگاه های نشراتی «میر»، «رادوگاه» و «پروگرس» مسکو به عنوان سر ویراستار کار کرد و در ویرایش بیش از بیست اثر در زمینه های تاریخ، اقتصاد، گیتاشناسی، فلسفه، مسایل سیاسی و علوم طبیعی و فنی سهم گرفت. در همین سال ها بود که به مسایل اقتصادی دلچسپی گرفت و با شماری از شرکت های خصوصی افغانی همکار شد.

او به سال 1989 در شهر فرانکفورت آلمان پناهگزين شد. از سال 1989 تا پایان 1990 به آموزش زبان آلمانی پرداخت و به سال 1991 دو باره به روسیه برگشت و تا پایان 1992 در

انستیتوت اقتصاد جهانی وابسته به اکادمی علوم سیریا روی رساله دکترا در زمینه «اقتصاد بازار آزاد در اوضاع معاصر و نقش آن در آینده آسیای میانه و افغانستان در پیوند با بهره برداری از خاستگاه های نفت و گاز در جمهوری های تازه به استقلال رسیده و گرایش های نوین اقتصادی» زیر نظر پروفیسور فریدمان کار کرد مگر شوربختانه نتوانست به دلیل دگرگون شدن اوضاع سیاسی در آسیای میانه آن را به پایان برد.

از اواخر 1992 تا پایان 1995 مدت چهار سال در یک شرکت مشورتی آلمانی در فرانکفورت کار کرد و در شماری از سیمینارهای اقتصادی در باره شوری پیشین اشتراک ورزید. همچنان در کار چند پروژه بازسازی و نوسازی در روسیه سهم گرفت.

آریانفر از 1996 به این سو، سرگرم پژوهش در زمینه تاریخ دیپلماسی افغانستان، ایران و آسیای میانه و روسیه است. او تا کنون نه اثر در زمینه تاریخ افغانستان، سه اثر در باره تاریخ ایران، سه اثر در زمینه ادبیات و دو اثر در زمینه زمین شناسی (جمعا 17 اثر در 5000 صفحه) ترجمه و چاپ نموده است.

او همچنان در سال های دهه هشتاد سده بیستم در چند پروژه تدوین فرهنگ روسی به دری از جمله فرهنگ واژه های فنی روسی به دری سهم گرفته است.

گذشته از این ها، وی هفت اثر را در سیمای «مجموعه مقالات» در 2500 صفحه تالیف نموده است.

آریانفر از ماه جون 2003 تا ماه اکتبر 2006 در سمت رییس مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه کار کرده است. طی این مدت، وی انستیتوت دیپلوماسی وزارت خارجه را بازسازی و نوسازی و مرکز مطالعات استراتیژیک را پی ریزی نمود. در همین مدت، او ده اثر را در زمینه مسایل سیاسی ویرایش و چاپ نمود و مجله یی را به نام «فصلنامه مطالعات استراتیژیک» در ده شماره، در 1500 صفحه به چاپ رسانید.

در همین سال ها، پروژه های تحقیقی یی زیر نظر او به نام های «نقش کشورهای منطقه در تامین امنیت، ثبات و بازسازی افغانستان»، «نقش کشورهای اروپایی در تامین امنیت، ثبات و بازسازی در افغانستان» و «نقش افغانستان در سازمان های همکاری اقتصادی منطقه یی» به کمک بنیاد «هانس زایدل» جمهوری فدرال آلمان پیش برده شد که در چهارچوب این پروژه ها، ده ها سیمینار علمی- اکادمیک در مرکز مطالعات

استراتیژیک وزارت امور خارجه با اشتراك دانشمندان داخلی و خارجی سازماندهی و برگزار گردید.

همچنان در همین چهارچوب، در ماه اپریل 2006 به ابتکار او کنفرانس بین المللی یی در تالار کنفرانس های بین المللی وزارت امور خارجه با اشتراك دانشمندان 15 کشور منطقه برگزار گردید.

آریانفر تا کنون سخنرانی های بسیاری در زمینه های مسایل افغانستان و منطقه در شهرهای مسکو، نوواسیبیرسک و کیمیرووا (در روسیه)، تاشکنت (در ازبیکستان)، بشکیک (در قرقیزستان)، آستانه و آلماتی (قزاقستان) و همچنان در «خانه فرهنگ روسیه» در فرانکفورت (جمهوری فدرال آلمان)، استانبول (ترکیه) و نیز لندن (در انگلستان) و برکلی (در امریکا) ایراد نموده و در بسیاری از کنفرانس های ملی و بین المللی به ویژه در ایران، قزاقستان، ازبیکستان، قرغیزستان، آلمان، ترکیه و روسیه به نمایندگی از افغانستان اشتراك و سخنرانی نموده و ریاست بسیاری از هیات های علمی و رسمی کشور را به عهده داشته است.

آریانفر از دیدگاه سیاسی هوادار اندیشه های دمکرات است و به هیچ حزب و گروه سیاسی پیوند ندارد. وی از 2006 تا 2009 به سمت سفیر کبیر و نماینده فوق العاده ج.ا.ا. در قزاقستان کار می کرد.

آثار

ترجمه ها:

- 1- زمین شناسی برای همه، گروهی از دانشمندان روسی، بنگاه انتشارات «میر»، مسکو، 1980
- 2- خاستگاه های نفت و گاز، گروهی از دانشمندان روسی، انتشارات «میر»، مسکو، 1984
- 3- آسمان پر ستاره، (برای کودکان و نوجوانان)، یفریم لویتان، بنگاه انتشارات «رادوگا»، (رنگین کمان)، مسکو، 1985
- 4- مرغزار پاک، (داستانی برای نوجوانان)، مسکو، انتشارات «رادوگا» (رنگین کمان)، 1986
- 5- ارتش سرخ در افغانستان، بوریس گرومف- فرمانده ارتش سرخ در افغانستان و بعدها معاون وزیر دفاع روسیه و کنون استاندار مسکو، چاپ دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران، تهران، 1996
- 6- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ارتشبد محمود قاریف- مشاور ارشد نظامی داکتر نجیب، و بعدها رییس اکادمی علوم نظامی روسیه، کلن، 1997

- 7- *توفان در افغانستان* (در دو جلد)، الکساندر لیاخفسکی، فرانکفورت، 1998
- 8- *افغانستان مسایل جنگ و صلح*، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشسرای خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، زیر نظر پروفیسور داویدف، چاپ «نشراندیشه»، تهران، 1378
- 9- *جنگ در افغانستان*، نوشته گروهی از استادان دانشسرای تاریخ نظامی روسیه، زیر نظر پیکف، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2000
- 10- *خاور و باختر*، (مجموعه مقالات ادبی، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشسرای خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، انتشارات «میوند» پیشاور، 2000
- 11- *در پشت پرده های جنگ افغانستان*، نوشته الکساندر مایوروف- مشاور ارشد نظامی رییس جمهور برک کارمل، انتشارات «پامیر»، دهلی نو، 2001
- 12- *شوروی ها و همسایه های جنوبی شان: ایران و افغانستان* (در سال های 1917-9-193) نوشته پروفیسور میخایل ولودارسکی، انتشارات «پامیر»، دهلی نو، 2001
- 13- *افغانستان در منگنه جیوپولیتیک، و. پلاستون، و. اندریانف*، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2001
- 14- *تجاوز بی آزرمانه؛ (پیرامون تجاوز شوروی بر ایران و بخارا)*، پروفیسور دکتر موسی پارسیدس- استاد بازنشسته تاریخ در دانشکده کشورهای آسیا و افریقا وابسته به دانشگاه مسکو، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2000
- 15- *روسیه و خاور*، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشکده مطالعات آسیایی دانشگاه سان پتربورگ، انتشارات «میوند»، کابل، 2003
- 16- *ناگفته هایی در باره کتاب «تذکر الانقلاب»*، نوشته ملا فیض محمد کاتب هزاره، انتشارات «میوند»، کابل، 2006
- 17- *رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان*، پخش شده در شبکه های انترنتی، 2008، آماده چاپ.

هفته اثر در 5000 صفحه

تالیفات:

- 1- *گزیده داستان های کوتاه*، انتشارات «میوند»، کابل، 2006
- 2- *افغانستان به کجا می رود؟ (مجموعه سخنرانی ها در اروپا و امریکا)*، کابل، 2003
- 3- *افغانستان بر سر دو راهی*، مجموعه سخنرانی ها، کابل، 2005
- 4- *افغانستان در چنبر گردباد سهمگین تاریخ*، کابل، 2006
- 5- *نقش کشورهای منطقه در تامین امنیت، ثبات و بازسازی افغانستان (مجموعه مقالات)*، کابل، 2006

- 6- افغانستان و جهان (مجموعه مقالات اطلاعاتی)، کابل، 2005
 6- آذرخی در سپهر شبستان، گزیده مقالات گرد آوری شده از شبکه های انترنتی، کابل، 2006
 7- چراغی فرا راه آیندگان، گزیده مقالات گرد آوری شده از شبکه های انترنتی، کابل، 2008

هفت اثر در 2500 صفحه

ویرایش آثار:

سی عنوان کتاب در بیش از ده هزار صفحه، بیشتر در بنگاه های پروگرس، میر و رادوگا در مسکو و بنگاه انتشارات مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت خارجه افغانستان در کابل

اهتمام در چاپ آثار:

- اهتمام در چاپ پنج عنوان کتاب، از جمله ود اثر به زبان انگلیسی و سه اثر مهم در تاریخ دیپلماسی کشور:
 1- کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده، لیون و لیل پولاذا، ترجمه استاد داکتر پنجشیری، کابل، 2005
 2- تاریخ روابط سیاسی افغانستان، جلد نخست، لودویک آدمک، ترجمه استاد زهما، انتشارات پاییز، پاریس، 2005
 3- تاریخ روابط سیاسی افغانستان، جلد دوم، لودویک آدمک، ترجمه استاد صاحب زاده، انتشارات پاییز، پاریس، 2005

در بیش از یک هزار صفحه

نگارش و ویرایش مقالات در مجلات:

چاپ ده شماره مجله (فصلنامه مطالعات استراتیژیک)

در یک هزار و پنجمد صفحه

چاپ مقالات در نشریات پریودیک مختلف:

از جمله در افغانستان در شهرهای کابل و مزارشریف، ایران، روسیه، امریکا، انگلستان و آلمان

در پنجمد صفحه

آثار چاپ نشده (دو اثر)

در 1000 صفحه

جمعا هفتاد و دو اثر در 22000 صفحه (از جمله 70 اثر چاپ شده در بیش از 21000 صفحه و دو اثر چاپ نشده در 1000 صفحه)

آثار آقای آریانفر از نگاه حجم کار در افغانستان ریکورد به شمار می رود و در تراز گستره زبان دری از این نگاه ایشان را می توان با بزرگانی چون داکتر باستانی پاریزی مقایسه نمود.